صاحب امتیاز:
انجمن علوم سیاسی ایران

مدیر مسئول:
مجتبی مقصودی

سردبیر:
علی کریمی مله





• پژوهشنامه علوم سیاسی

فصلنامهٔ علمی انجمن علوم سیاسی ایران

• سال بیست‌ویکم، شماره ۱، زمستان ۱۴۰۴
• پژوهشنامه علوم سیاسی براساس مجوز شمارهٔ ۳/۹۰۹۷ مورخه ۸۵/۹/۲۵ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، فصلنامه علمی محسوب می‌شود.

• هیئت تحریریه

طاهره ابراهیمی‌فر (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، قاسم افتخاری (دانشیار دانشگاه تهران)، محمدرضا تاجیک (استاد دانشگاه شهید بهشتی)، امیرمحمد حاجی‌یوسفی (استاد دانشگاه شهید بهشتی)، محسن خلیلی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)، سید محمدکاظم سجادپور (استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه)، حسین سلیمی (استاد دانشگاه علامه طباطبایی)، حسین سیف زاده (استاد دانشگاه تهران)، علی کریمی (استاد دانشگاه مازندران)، مجتبی مقصودی (استاد دانشگاه آزاد اسلامی)، ارسلان قربانی شیخ‌نشین (استاد دانشگاه خوارزمی)

• مشاوران علمی

حمید احمدی (استاد دانشگاه تهران)، بهاره سازمند (دانشیار دانشگاه تهران)، مسعود غفاری (دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)، علی‌اکبر قاسمی سیانی (دانشیار دانشگاه خوارزمی)، محمدتقی قزلسفلی (استاد دانشگاه مازندران)، ابراهیم متقی (استاد دانشگاه تهران)، محسن مدیرشانه‌چی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)، عبدالامیر نبوی (دانشیار دانشگاه تهران)، بهرام نوازنی (دانشیار دانشگاه امام خمینی)

• داوران این شماره

علیرضا آقاحسینی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه اصفهان)، علی اسمعیل اردکانی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبایی)، بابک ارسیا (عضو هیئت‌علمی جهاد دانشگاهی)، روح اله اسلامی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، سید حسین اطهری (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، محبوبه البرزی (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، تقی بختیاری (دانش آموخته دکتری علوم دفاعی راهبردی دانشگاه عالی دفاع ملی)، عارف برخورداری (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، میرقاسم بنی هاشمی (عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی)، یاسر بهرامی چگنی (دکترای علوم سیاسی)، پرهام پوررمضان (دانش آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران)، محمدرضا تاجیک (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی)، فریبا ترجمان (عضو هیئت‌علمی دانشگاه پیام نور تهران)، علی تدین راد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه چمران اهواز)، محمدعلی توانا (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شیراز)، محمد توحیدفام (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، عباس حاتمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه اصفهان)، نداسادات حاجی‌وثوق (دکترای علوم سیاسی)، امیر محمد حاجی یوسفی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی)، غلامرضا حداد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبایی)، سیدعلیرضا حسینی بهشتی (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، شقایق حیدری (دکترای علوم سیاسی)، حسین جمالی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، ابراهیم خدایار (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تربیت مدرس)، زهرا خشک‌جان (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، عباس خلجی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع))، محسن خلیلی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، رضا خلیلی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه خوارزمی)، امیر دبیری مهر (دکترای علوم سیاسی)، محمد رادمرد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، نادر رزاقی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، میترا رفنجات (عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبایی)، لهورا راهبر (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور)، مقصود رنجبر (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم)، مرجان زرندی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد)، سیدمحسن علوی‌پور (عضو هیئت‌علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، حبیب الله فاضلی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، احمد فاطمی‌نژاد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، حسین فروغی‌نیا (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردوسین قائمشهر)، علی اصغر قاسمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه خوارزمی)، ابوالفضل قاسمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، علی قربان‌پور (دشتکی) (عضو هیئت‌علمی دانشگاه حکیم سبزواری)، پهروز قزل (دکترای علوم سیاسی)، محمدتقی قزلسفلی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، بهاره سازمند (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، سجاد ستاری (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، خلیل‌اله سردارنیا (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شیراز)، علیرضا سلطانی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، موسی سعادتی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره) قزوین)، محمد سمیعی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، حسین سیف‌زاده (عضو هیئت‌علمی بازنشسته دانشگاه تهران)، حسین سلیمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبایی)، وحید سینایی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، شهروز شریعتی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تربیت مدرس)، محمد شفیعی‌فر (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، محسن شفیعی سیف‌آبادی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه اردکان)، صدیقه شیخ‌زاده جوشانی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، عنایت‌اله شریف‌پور (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، جواد صادقی جعفری (عضو هیئت‌علمی دانشگاه سوره)، سیدجواد صالحی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شیراز)رضا صفری شالی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه خوارزمی)، محمد عابدی اردکانی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه یزد)، حامد علمری گلستانی(عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز)، حسین علایی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، حجت کاظمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، مراد کاویانی‌راد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه خوارزمی)، علی کریمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، گارینه کشیشیان سیرکی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب)، فرزاد کلانته (دکترای علوم سیاسی)، یحیی کمالی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، امیرهوشنگ میرکوشش (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود)، الهه کولایی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، سیدنوید کلهرودی (دکترای علوم سیاسی)، حسن مجیدی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه امام صادق (ع))، محسن مدیرشانه‌چی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد)، علی مرادی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلام‌آباد غرب)، علی مرشدی‌زاد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شاهد)، مجتبی مقصودی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، عباس ملکی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه صنعتی شریف)، محمد منصورنژاد (دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران)، سیدعبدالامیر نبوی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، رضا نجف‌زاده (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی)، سید امیر نیاکوئی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه گیلان)، علی‌اشرف نظری (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، رضا نصیری حامد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تبریز)، جواد نظری مقدم (عضو هیئت‌علمی دانشگاه گیلان)، بهرام نوازنی (عضو هیئت‌علمی بازنشسته دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره) قزوین)، حسین نوروزی (عضو هیئت‌علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران)، مختار نوری (عضو هیئت‌علمی دانشگاه رازی کرمانشاه)، حمید هوشنگی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه امام صادق(ع))

این فصلنامه در پایگاه‌های اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی www.sid.ir و کتابخانه منطقه‌ای علوم و تکنولوژی شیراز به نشانی www.srlst.com و بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی www.magiran.com نمایه می‌شود.

مدیر داخلی:
شقایق حیدری

ویراستار و صفحه‌آرا:
سمیه صالح‌نیا

• **نشانی:** تهران، خیابان کریمخان زند، ابتدای آبان شمالی، ساختمان دانشگاه علامه طباطبایی، طبقه سوم، دفتر انجمن‌های علمی ایران، شماره ۳۰۵، انجمن علوم سیاسی ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی
تهران، خیابان انقلاب، خیابان لبافی‌نژاد، بین خیابان دانشگاه و فخر رازی، نبش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران.
کدپستی: ۱۹۵-۱۳۱۴۵، **سایت انجمن:** http://www.ipsa.ir، **سایت فصلنامه:** http://www.ipsajournal.ir،
پست الکترونیک: ipsajournal@gmail.com/ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه، قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال

فراخوان

انجمن علوم سیاسی ایران به‌عنوان یکی از مراجع مهم علمی در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، با هدف توسعه و ترویج این علوم در ایران از صاحبان قلم و اندیشه برای همکاری علمی و ارسال مقالات علمی ــ پژوهشی دعوت می‌نماید. از استادان، دانشجویان و پژوهشگرانی که مایل به همکاری با فصلنامه هستند، درخواست می‌شود مقالات خود را از طریق نشانی اینترنتی http://www.ipsajournal.ir، ارسال نمایند.

راهنمای ارسال مقاله‌ها

۱. حجم مقاله از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر نباشد.

۲. مقاله با نرم‌افزار word حروف‌نگاری شده باشد (ارسال فایل مقاله پس از پذیرش آن ضروری است).

۳. کلمات غیرفارسی در داخل متن با عدد توک شماره‌گذاری و معادل آنها در پایین صفحه درج شود.

۴. ارجاعات در پایان مقاله و به روش زیر ذکر شود:

الف: نحوه ارجاع فقط در متن به‌صورت: نام نویسنده، سال: صفحه، مانند (احمدی،۱۳۸۳: ۸–۲۱۷). در صورت تعدد منابع از یک نویسنده (الف) و (ب) در کنار سال انتشار افزوده می‌شود. مانند (احمدی، ۱۳۸۳ (الف): ۲۳)؛

ب: ارجاع در پایان با روش: نام خانوادگی، نام نویسنده (سال)، عنوان کتاب/ ترجمه، جلد، محل نشر: ناشر. تنظیم شود. در مورد مقالات علمی پس از عنوان مقاله، نام مجله، دوره، شماره و مکان نشر آن ذکر شود؛

ج: معادل لاتین اسامی و اصطلاحات غیرفارسی متن در پانوشت درج شود؛

د: جداول، شکل‌ها، نمودارها، منحنی‌ها، تصاویر و نقشه‌ها به ترتیبی که در متن آمده‌اند شماره‌گذاری شوند و مأخذ آن‌ها به‌طور دقیق ذکر گردد.

چگونگی تدوین مقاله‌ها

صفحهٔ نخست

۱. عنوان کامل مقاله

۲. نام و نام خانوادگی کامل نویسنده یا نویسندگان

۳. نشانی پست الکترونیکی نویسنده یا نویسندهٔ پاسخگو

۴. چکیده فارسی و انگلیسی

۵. واژه‌های کلیدی (بین ۳ تا ۵ کلمه)

۶. در پایین صفحه، مشخصات علمی نویسنده یا نویسندگان به‌ترتیب رتبه علمی دانشگاهی، رشته تحصیلی و محل کار یا تحصیل

۷. در صورتی‌که مقاله برگرفته از پایان‌نامه یا طرح پژوهشی باشد، نام سازمان یا نهادی که هزینه مالی پروژه را پرداخت کرده است، در پانوشت صفحه اول درج شود.

صفحات دوم به بعد

انجمن علوم سیاسی ایران مقاله‌هایی را علمی-پژوهشی می‌داند که دارای ویژگی‌ها زیر باشند:

۱. مقدمه یا بیان مسئله پژوهش

۲. بررسی ادبیات و نظرات موجود

۳. تعیین و توضیح هدف پژوهش

۴. تعیین روش مناسب برای مشاهدهٔ واقعیت

۵. کاربست روش تعیین‌شده در گردآوری و تحلیل داده‌ها

۶. استفاده از منابع معتبر

۷. روایی نتیجه‌گیری از تحلیل داده‌ها

۸. بیان صریح یافته‌های پژوهش و پیامدهای نظری و علمی آنها

۹. رعایت ترکیب و تناسب در سازماندهی پژوهش

۱۰. رعایت قواعد شکلی در نگارش گزارش پژوهش

فهرست مطالب

ـ رسانه و سیاست: مطالعه تطبیقی سیاست روزنامه‌های شرق و کیهان در بازنمایی جنگ دوازده‌روزهٔ ایران و اسرائیل

فاطمه آقائی رضوانی و هادی نوری ۷

ـ درس‌هایی برای ایران در سیاست‌گذاری محصولات تراریخته؛ مطالعهٔ مقایسه‌ای ایالات‌متحده آمریکا و فرانسه

فاطمه اکبری نودوزقی و غلامرضا حداد ۴۱

ـ بحران قضاوت سیاسی و ناکامی در شکل‌گیری فهم مشترک در جامعهٔ ایران: بازخوانی از منظر هانا آرنت

متین انجم‌روز و محمد خضری ۸۹

ـ بررسی نقش سازمان‌های مردم‌نهاد در مشارکت انتخاباتی مردم در دوازدهمین دوره انتخاباتی مجلس شورای اسلامی؛ مطالعه موردی شهر اصفهان ۱۴۰۲

مهین پناهی بازارگه، سیدحسن ملائکه و میرابراهیم صدیق ۱۲۳

ـ وجوه اشتراک و افتراق اندیشهٔ سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین مصر: تحلیل تطبیقی اهداف، ابزارها، و راهبردهای سیاسی

سجاد تراب، سیدمحمدناصر تقوی و بهروز رشیدی ۱۶۱

ـ همسنجی شاخص‌های کلان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با میزان مشارکت استان‌های قومی‌نشین در انتخابات ریاست‌جمهوری ایران (مطالعهٔ موردی استان‌های سیستان‌وبلوچستان و گلستان)

یاسر رجب‌زاده، محمد بابایی و مجتبی مقصودی ۱۹۵

ـ تحلیل سناریوهای حکمرانی رسانه‌ای و مشروعیت سیاسی در ایران

بهنام سرخیل ۲۲۷

Research Letter of Political Science
Winter 2026, Volume XXI, Number 1, pp.7-39

Research Paper

Media and Politics: A Comparative Study of the Representation Policies of Shargh and Kayhan Newspapers during the 12-Day Iran–Israel War

*Fateme Aghaei Rezvani[1] Hadi Nouri[2]

1. Ph.D. Student, Department of Sociology, Faculty of Humanities, Guilan University, Rasht, Iran
2. Associate Professor, Department of Sociology, Faculty of Humanities, University of Guilan, Rasht, Iran

DOI: https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.560
Receive Date: 05 March 2026
Revise Date: 09 May 2026
Accept Date: 11 May 2026

©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Extended Abstract

Introduction

Mass media play a fundamental role in shaping public understanding of political conflicts and wars. Newspapers, in particular, do not merely report events; rather, they actively construct social realities through processes of selection, emphasis, omission, and framing. The representation of war in media discourse is therefore deeply intertwined with ideology, power relations, and political interests. During periods of armed conflict, newspapers become important arenas where competing narratives regarding national identity, legitimacy, victimhood, resistance, and peace are produced and disseminated.

The twelve-day Iran–Israel war constituted a significant political and military event that generated extensive media coverage within Iran. Different newspapers adopted diverse interpretative frameworks to explain the conflict, highlight particular actors, and prioritize specific dimensions of the war. While some media outlets emphasized military resistance and national security concerns, others focused on humanitarian consequences, diplomacy, and civilian experiences. These differences demonstrate that media narratives are not neutral reflections of reality but are socially and politically constructed representations.

Among Iranian newspapers, Kayhan and Shargh represent two distinct approaches to political and social issues. Kayhan, generally associated with conservative and revolutionary discourses, often adopts a confrontational approach toward international conflicts and emphasizes resistance narratives. In contrast, Shargh, which is frequently identified with reformist perspectives, tends to emphasize diplomacy, dialogue, and the social consequences of political developments. The comparison between these two newspapers provides an opportunity to understand how ideological orientations influence the representation of war and shape public interpretations of political events.

Previous studies on media representation of war have demonstrated that newspapers contribute significantly to the formation of public attitudes toward conflicts. Research has examined the representation of war in Iranian newspapers during the Iran–Iraq War, World War I, and regional conflicts such as the Second Nagorno-Karabakh War. However, limited attention has been devoted to investigating how contemporary Iranian newspapers represented the recent Iran–Israel conflict using poststructuralist analytical frameworks.

* Corresponding Author:
Fateme Aghaei Rezvani, Ph.D.
E-mail: farezvan1997@gmail.com

To address this gap, the present study employs Jacques Derrida's deconstruction approach, operationalized through David Boje's eight-step deconstructive narrative analysis. Deconstruction challenges the apparent stability and coherence of texts by uncovering hidden assumptions, hierarchical binary oppositions, silenced voices, contradictions, and marginalized perspectives embedded within discourse. Rather than accepting media narratives as objective accounts, deconstruction reveals the ideological mechanisms through which meaning is constructed and particular interpretations become dominant.

The objective of this study is to comparatively analyze the headlines and subheadlines of Kayhan and Shargh newspapers during the twelve-day Iran–Israel war. Specifically, the research seeks to identify dominant binary oppositions, examine hierarchical structures of meaning, uncover excluded voices, identify contradictions within narratives, and reconstruct alternative representations that challenge dominant discursive positions. Through this approach, the study contributes to the broader understanding of media ideology, political communication, and the role of newspapers in constructing wartime realities.

Methodology

This study adopted a qualitative research design based on Derridean deconstruction. The analytical framework was derived from David Boje's eight-step deconstructive narrative analysis, which provides a systematic method for examining instability, contradictions, and silences within texts.

The research corpus consisted of the headlines and subheadlines published on the front pages of Kayhan and Shargh newspapers during the twelve-day Iran–Israel war, covering the period from 26 Khordad to 3 Tir 1404 (2025). Front-page headlines were selected because they represent the newspapers' primary editorial priorities and serve as powerful mechanisms for framing political events.

The analysis followed Boje's eight stages:

1. Identifying binary oppositions within the texts;
2. Reinterpreting hierarchical relationships embedded in these oppositions;
3. Identifying silenced or excluded voices;
4. Examining alternative perspectives and suppressed narratives;
5. Deconstructing the dominant plot structures;
6. Identifying exceptions and contradictions that destabilize the narrative;
7. Reading between the lines to uncover implicit meanings;
8. Reorganizing narratives by incorporating marginalized voices and challenging established hierarchies.

The first stage involved identifying major binary oppositions used by both newspapers. In Kayhan, oppositions such as Iran/Israel, nation/enemy, imposed peace/imposed war, and cessation of attacks/destruction of Israel were frequently observed. In Shargh, dominant oppositions included dialogue/war, ceasefire/aggression, life/death, diplomacy/conflict, and Tehran/Tel Aviv.

The second stage focused on determining which elements occupied privileged positions within these oppositions. This analysis enabled the identification of ideological priorities embedded in each newspaper's discourse.

Subsequent stages examined excluded voices, contradictions, and narrative inconsistencies while proposing alternative reconstructions that incorporated marginalized perspectives. This process allowed for a deeper understanding of the ideological assumptions shaping media representations of war.

Results and Discussion

The findings revealed substantial differences between Kayhan and Shargh regarding their

representation of the Iran–Israel war. Despite these differences, both newspapers demonstrated selective representations characterized by ideological assumptions and exclusions.

The analysis indicated that Kayhan predominantly constructed a militarized and confrontational narrative. The newspaper framed Iran primarily through military institutions, strategic decisions, and retaliatory actions rather than through civilian experiences. Binary oppositions such as Iran versus Israel and nation versus enemy reflected a discourse centered on resistance and victory. The repeated use of terms such as "enemy," "destruction," "severe blows," and "elimination" reinforced an aggressive narrative emphasizing military solutions.

A notable finding concerned the absence of ordinary citizens within Kayhan's representation of war. The experiences of civilians affected by attacks in Tehran and other Iranian cities were largely absent from the newspaper's discourse. Even when the Iranian population was mentioned, references primarily served to legitimize military responses rather than highlight humanitarian concerns. Consequently, the newspaper's narrative privileged state-centered and ideological perspectives while marginalizing civilian suffering.

Furthermore, Kayhan demonstrated several internal contradictions. For example, while portraying Israel as being on the verge of collapse, the newspaper simultaneously described Israeli military capabilities as advanced and formidable. Similarly, the simultaneous rejection of both "imposed peace" and "imposed war" exposed tensions within the newspaper's ideological framework. These inconsistencies illustrate Derrida's argument that textual meanings are inherently unstable and susceptible to deconstruction.

In contrast, Shargh emphasized civilian experiences, diplomacy, and the humanitarian dimensions of conflict. The newspaper consistently privileged concepts such as dialogue, ceasefire, negotiation, and everyday life over militaristic narratives. Reports concerning the experiences of Tehran residents, economic disruptions, emergency conditions, and the search for normalcy highlighted the social consequences of war.

The binary opposition between dialogue and war represented the central organizing principle within Shargh's discourse. Unlike Kayhan, which prioritized military resistance, Shargh consistently advocated diplomatic solutions and ceasefire initiatives. The newspaper portrayed international negotiations and diplomatic engagements as desirable alternatives to continued conflict.

Despite its apparent anti-war orientation, Shargh also exhibited significant exclusions and biases. Although emphasizing civilian suffering, the newspaper primarily focused on Tehran residents while neglecting the experiences of individuals living in other Iranian regions affected by the conflict. This tendency reflects a strong form of centralism that privileges the experiences of residents in the capital over those of peripheral populations.

Moreover, Shargh largely excluded Israeli civilian experiences from its narratives. While criticizing violence and advocating peace, the newspaper did not substantially address the humanitarian consequences of Iranian missile attacks on Israeli civilians. Consequently, its anti-war position remained selective rather than universally humanitarian.

The identification of silenced voices constituted one of the study's most important findings. In Kayhan, civilian experiences, particularly those of Iranian citizens living under wartime conditions, were systematically marginalized. The newspaper predominantly represented governmental and military perspectives, thereby limiting opportunities for alternative interpretations of the conflict.

Conversely, Shargh privileged civilian experiences but restricted them primarily to Tehran residents. Military personnel, non-Tehran populations, and Israeli civilians remained largely absent from the newspaper's narratives. These omissions demonstrate that even seemingly humanitarian representations involve processes of selection and exclusion.

The deconstruction of narrative structures further revealed that Kayhan adopted a predominantly heroic plot characterized by themes of resistance, victory, and national strength. This heroic framing minimized the tragic dimensions of war and obscured the suffering associated with armed conflict.

In contrast, Shargh employed a tragic narrative emphasizing vulnerability, loss, and the desire for peace. However, this tragic orientation coexisted with expressions of national unity, resilience, and resistance against external aggression. Such coexistence generated tensions that destabilized the coherence of the newspaper's anti-war discourse.

The final stage of narrative reconstruction demonstrated that alternative representations were possible through the inclusion of marginalized voices. Rewriting headlines to incorporate civilian experiences from both Iran and Israel challenged dominant binary oppositions and promoted more inclusive understandings of conflict. These reconstructed narratives highlighted the shared human consequences of war rather than reproducing ideological divisions.

Overall, the findings support poststructuralist arguments concerning the instability of meaning and the ideological nature of media representation. Neither newspaper provided a comprehensive or neutral account of the conflict. Instead, both constructed selective narratives that reflected particular political orientations and institutional priorities.

Conclusion

This study employed Derridean deconstruction and Boje's eight-step analytical framework to examine the representation policies of Kayhan and Shargh newspapers during the twelve-day Iran–Israel war. The findings demonstrated that both newspapers constructed ideologically informed narratives characterized by selective representation, exclusion, and internal contradictions.

Kayhan predominantly advanced a militaristic discourse emphasizing resistance, retaliation, and national strength. The newspaper largely excluded civilian experiences and prioritized state-centered perspectives. Its narrative structure reflected heroic themes that minimized the humanitarian consequences of war.

By contrast, Shargh emphasized diplomacy, civilian life, and anti-war sentiments. Nevertheless, its focus remained heavily concentrated on Tehran residents, resulting in the marginalization of other affected populations. Furthermore, the exclusion of Israeli civilian experiences limited the universality of its humanitarian discourse.

The study reveals that apparent ideological differences between conservative and reformist newspapers do not necessarily correspond to fundamentally different mechanisms of representation. Both newspapers selectively privilege certain voices while silencing others, thereby contributing to the reproduction of specific political and ideological frameworks.

From a theoretical perspective, the findings confirm the usefulness of deconstruction as a methodological approach for uncovering hidden assumptions, contradictions, and exclusions within media discourse. Deconstructive analysis demonstrates that media narratives are neither fixed nor neutral; instead, they are unstable constructions shaped by power relations and ideological commitments.

Future research could expand this approach by incorporating additional media platforms, including television broadcasts, digital news outlets, and social media discourse. Comparative analyses involving international media coverage of the same conflict may also provide further insights into the relationship between media representation, ideology, and political communication during wartime.

Table (1). Comparative Representation Policies of Kayhan and Shargh Newspapers during the 12-Day Iran–Israel War

Analytical Dimension	Kayhan Newspaper	Shargh Newspaper
Dominant discourse	Militaristic, resistance-oriented, and ideological discourse	Humanitarian, diplomatic, and peace-oriented discourse
Main binary oppositions	Iran vs. Israel; Nation vs. Enemy; Imposed Peace vs. Imposed War	Dialogue vs. War; Ceasefire vs. Aggression; Life vs. Death
Central focus of representation	Military operations, national security, and strategic retaliation	Civilian experiences, social consequences of war, and diplomatic efforts
Privileged actors	Government officials, military commanders, and state institutions	Civilians, urban residents, and diplomatic actors
Marginalized or silenced voices	Iranian civilians affected by war and alternative anti-war perspectives	Non-Tehran civilians, military perspectives, and Israeli civilian experiences
Narrative structure	Heroic narrative emphasizing resistance, victory, and national strength	Tragic narrative emphasizing vulnerability, loss, and the necessity of peace
Representation of war	War portrayed as legitimate resistance and national defense	War portrayed as a humanitarian crisis requiring diplomatic resolution
Major contradictions identified through deconstruction	Simultaneous portrayal of Israel as both weak and threatening; rejection of both imposed peace and imposed war	Advocacy of universal humanitarianism while selectively focusing on Tehran residents
Ideological orientation	Conservative and state centered	Reformist and society-centered
Reconstructed alternative narrative	Inclusion of civilian suffering and humanitarian consequences of conflict	Inclusion of marginalized populations and broader representations of wartime experiences

Source: Developed by the authors based on the deconstructive analysis of Kayhan and Shargh newspaper headlines and subheadlines during the 12-day Iran–Israel war.

Keywords: Deconstruction; Media Representation; Iran–Israel War; Kayhan Newspaper; Shargh Newspaper; Political Communication; War Discourse; Ideology.

References

Aghaei Rezvani, F., & Fouladian, M. (2021). "Bazm-e Shahan va Gosheh-ye Zahmatkeshan: Baznamayi-ye Zohur va Soqut-e Hozeh-ye Omumi-ye Shahr-e Tehran dar Sad Sal-e Rooznameh-ye Ettela'at (1921–2020) [The Feast of Kings and the Corner of the Toilers: Representation of the Emergence and Decline of the Public Sphere in Tehran in One Hundred Years of Ettela'at Newspaper (1921–2020)]". Tehran: Nashr-e Shahr. (In Persian)

Abrams, M. H. (2005). *A Glossary of Literary Terms*. 8th ed. Boston: Thomson Wadsworth.

Bhabha, H. K. (1994). *The Location of Culture*. Routledge.

Bressler, Ch. (1994). *Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice*.

New Jersey: Prentice-Hall Inc.

Bahrami Chegeni, Y., & Ahmadzadeh, A. (2025). Deconstruction of Reformists' Discursive Signifiers in the Media Literature of Iranian Principlists (2009–2023). *Political Science Quarterly*, 20(3), 53–86. (In Persian)

Boje, D. M. (2009). Deconstructive Analysis**.** Translated by H. Mohaddesi. *Resaneh*, 19(1), 79–99. (In Persian)

Boje, D. M. (2015). Stories from a Storytelling Organization: A Postmodern Analysis of Disney as Tamara-Land. Translated by E. Alizadeh, N. Baghbanmoshiri, & A. Jang. *Journal of Society, Culture and Media*, 4(17), 143–193. (In Persian)

Colebrook, C. (Ed.). (2015). *Jacques Derrida: Key Concepts*. Routledge.

Critchley, S. (2014). *The Ethics of Deconstruction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Currie, Mark (2013). *The Invention of Deconstruction*. New York: Palgrave Macmillan.

Derrida, J. (2011). *Of Grammatology*. Translated by M. Parsa. Tehran: Rokhdad-e No. (In Persian)

Derrida, J., & Rorty, R. (2006). *Deconstruction and Pragmatism*. Translated by S. Rouyegarian. Tehran: Gam-e No. (In Persian)

Daboin, A. (2022). Why Deconstruction Might Work in Theory but Not in Practice. *Philosophy and Literature*, 46 (1), 86-99.

Derrida, J. (1976). *Of Grammatology* (G. C. Spivak, Trans.). Johns Hopkins University Press.

Derrida, Jacques (1990). Some Statements and Truisms about Neo-Logisms, Newisms, Postisms, Parasitisms, and other Small Seismisms. trans. Anne Tomiche, in *The States of 'Theory': History, Art and Critical Discourse*, ed. David Carroll, New York: Columbia University Press, pp. 63-95.

Derrida, J. (1991). Letter to a Japanese Friend, trans. David Wood and Andrew Benjamin, in *A Derrida Reader: Between the Blinds*, ed. Peggy Kamuf, London and New York: Harvester, pp. 270-6.

Derrida, J. (1995). *Points: Interviews, 1974-1994.* Stanford: Stanford University Press.

Derrida, J. (2020). *Deconstruction in a Nutshell: A Conversation with Jacques Derrida, with a new introduction*. Fordham University Press.

Eftekhari Khorasani, F., & Fouladian, M. (2021). *Tehran: The Last Bastion; The*

Narrative of the Iran-Iraq War in Tehran through the Press (1980–1988). Tehran: Nashr-e Shahr. (In Persian)

Firouzi, J., Soltanifar, M., & Jafari, A. (2021). Reflection of the Second Nagorno-Karabakh War in Iranian Newspapers: A Case Study of Kayhan, Etemad, and Ettela'at Newspapers. *International Media Studies Journal*, 6(2), 147–177. (In Persian)

Hubbard, P. (2017). *City*. Translated by A. Khakbaz. Tehran: Elmi va Farhangi Publications. (In Persian)

Hall, S. (1997). *Representation: Cultural Representations and Signifying Practices*. Sage.

Kouhestaninejad, M. (2015). Iranian Press during World War I**.** *Goft-o-Go*, 65, 74–81. (In Persian)

Malekzadeh, E., & Hamyani, K. (2020). Examining the Causes of Iran's Social Crises during World War I with Emphasis on the Press. *Historical Studies of War*, 4(11), 115–137. (In Persian)

Mohan, Sh. (2022). Deconstruction and Anastasis. *Qui Parle*. 31 (2), 339–344.

Montazer Ghaem, M., & Gholami, F. (2012). A Postcolonial Critique of the Narrative of the Television Series Bitter Coffee on Iranian Political Modernity with Emphasis on the Deconstruction Method. *Cultural and Communication Studies*, 8(28), 121–146. (In Persian)

Nouri, H., & Taherzadeh Kouzani, M. (2025). A Postcolonial Reading of Law in Mirza Malkam Khan's Thought: With Emphasis on the Newspaper Qanun. *Social Theories of Muslim Thinkers*, 15(2), 37–53. (In Persian)

Nouri, H., Taherzadeh Kouzani, H., & Alizadeh, R. (2023). A Postcolonial Reading of Identity in Mohammad Mossadegh's Thought with Emphasis on the Deconstruction Method. *Political Science Quarterly*, 20(3), 199–234. (In Persian)

Norris, C. (2009). *Deconstruction*. Translated by P. Yazdanjoo. Tehran: Markaz Publications. (In Persian)

Patton, P. (2017). Deconstruction and the Problem of Sovereignty. *Derrida Today*, 10(1), 1–20.

Redfield, Marc. (2016). *Theory at Yale: The Strange Case of Deconstruction in America*. New York: Fordham University Press.

Sadeghi Jafari, J., & Ghorbani, A. (2025). Administrative Corruption as a Crisis of the Civil Sphere: Media Representation in the Reformist Newspaper Etemad (2021). *Political Science Quarterly*, 20(2), 145–176. (In Persian)

Seidman, S. (2009). *Contested Knowledge: Social Theory in the Postmodern*

Era. Translated by H. Jalili. Tehran: Ney Publications. (In Persian).

Stocker, B. (2006). *Routledge Philosophy Guidebook to Derrida on Deconstruction*. United Kingdom: Taylor & Francis.

Said, E. W. (1978). *Orientalism*. Pantheon Books.

Shakeri, S. R. (2018). Requirements and Conditions for Applying Derrida's Deconstruction in Textual Criticism: A Review and Analysis of the Book Deconstructing Al-e Ahmad's Texts. *Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences*, 18(2), 155–171. (In Persian)

Taraji, M. (1994). The Role and Position of the Press in the Iraq War. *Gozaresh*, 46, 49–54. (In Persian)

Xiaoting, Li (2024). The Deconstruction and Shaping of Media Power in the New Media Era with the Spring Festival Gala as the Object of Investigation. *Academic Journal of Humanities & Social Sciences*, 7(1).

Yahyavi, H. (2011). War of Cities. *Negin-e Iran*, 36, 25–38. (In Persian)

Calvert, B., Casey, N., Casey, B., Frinch, L., & Lewis, J. (2007). *Television studies: The key Concepts*.

پژوهشنامه علوم سیاسی
زمستان ۱۴۰۴، دورهٔ ۲۱، شماره ۱، پیاپی ۸۱، صص ۳۹-۷

رسانه و سیاست: مطالعه تطبیقی سیاست روزنامه‌های شرق و کیهان در بازنمایی جنگ دوازده‌روزهٔ ایران و اسرائیل

*فاطمه آقائی رضوانی [۱] هادی نوری [۲]

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

۲. دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=66118719138/3%

20.1001.1.1735790.1404.21.1.1.5

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۲/۱۴

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۲/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۱

نوع مقاله: پژوهشی

پژوهش حاضر، رویکرد دو روزنامهٔ «کیهان» و «شرق» را در روزهای جنگ دوازده‌روزهٔ ایران و اسرائیل مقایسه و بررسی کرده است. اهمیت این بررسی به‌دلیل کشف و تفسیر صداهای گوناگون موجود در متن است. هدف پژوهش «تفسیر»، نوع پژوهش «بنیادی»، و راهبرد پژوهش «استفهامی» است. برای پاسخ به پرسش اصلی از نظریهٔ «وانوسازی» ژاک دریدا و برای تفسیر اطلاعات از روش «وانوسازی هشت‌مرحله‌ای» دیوید بوژه (به‌منظور بررسی تقابل‌های درون‌متنی) استفاده شده است. یافته‌های پژوهش، حکایت از وجود ۱۰ تقابل در روزنامهٔ «کیهان» و ۱۳ تقابل مفهومی در روزنامهٔ «شرق» دارد. این تقابل‌ها نشان می‌دهند که در روزنامهٔ «کیهان»، موقعیت فرادست متعلق به اقلیت حاکم است و مردم عادی در موقعیت فرودست قرار گرفته‌اند؛ درحالی که این موقعیت‌ها در روزنامهٔ «شرق» برعکس هستند. روزنامهٔ «کیهان» نسبت به «شرق»، دربردارندهٔ صداهای خاموش بیشتری است. یکپارچگی کلمات جنگی و تهدید بی‌امان دشمن در روزنامهٔ «کیهان»، نشان از تأکید بر جنگ بدون توجه به پیامدهای آن در شهرها دارد. روزنامهٔ «شرق»، با رویکرد مردمی و ضدجنگ، اقدام به روایت می‌کند، اما باز هم رویکرد به‌شدت مرکزگرای آن، سبب نادیده گرفتن پیامدهای جنگ شده است. افزون‌براین، نادیده گرفتن مردم عادی ساکن در اسرائیل نشان می‌دهد که روزنامهٔ «شرق» ضدجنگ نیست، بلکه درون همان ایدئولوژی غالب قرار می‌گیرد. تفاوت روزنامهٔ «شرق» و «کیهان» این است که «شرق» از زندگی روزمره سخن می‌گوید و «کیهان» در پی تقویت و مشروعیت‌بخشی به جبههٔ درگیر جنگ است.

واژگان کلیدی:
وانوسازی، جنگ دوازده‌روزه، اسرائیل، کیهان، شرق

* نویسنده مسئول:
فاطمه آقائی رضوانی
پست الکترونیک: Farezvan76@gmail.com

مقدمه

حملهٔ ناگهانی اسرائیل به بخش‌هایی از شهر تهران و ترور شخصیت‌های مهم سیاسی و نظامی در خرداد ۱۴۰۴ سبب آغاز جنگ دوازده‌روزهٔ ایران و اسرائیل شد. این جنگ، بازتاب‌های گسترده‌ای در همهٔ رسانه‌های رسمی و غیررسمی داخلی و خارجی داشت. تلاش برای موضع‌گیری دربارهٔ این جنگ آشکارا در هر دو رسانه نمود یافته است. یکی از اصلی‌ترین درگاه‌های رسمی برای اعلام اخبار که به‌صورت متن منتشر می‌شود، روزنامه‌ها و مطبوعات رسمی کشور هستند. از عمر این مطبوعات مدرن در ایران، حدود یک سده می‌گذرد و همگام با تحولات دیگر در طول صدسال اخیر، پدیده‌ای به‌نام روزنامه به فرهنگ سیاسی و عمومی ایران افزوده شده است؛ پدیده‌ای که گاهی یگانه‌درگاه ارتباطی بدنهٔ اجتماعی با رویدادهای مهم کشور و شهر بوده و در برهه‌هایی درخوراعتمادترین رسانه برای شهروندان به‌شمار می‌رفته است. از این نظر مطبوعات را می‌توان آیینهٔ تاریخ سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی جامعهٔ ایرانی در صدسال اخیر دانست (رضوانی و فولادیان، ۱۴۰۰).

هر روزنامه‌ای رویکرد نظری و سیاسی منحصر به خود را دارد که به‌طور رسمی اعلام می‌شود؛ برای مثال، روزنامهٔ «کیهان» ازجمله روزنامه‌های منصوب به جریان راست اصول‌گرا و درمقابل، روزنامهٔ «شرق» روزنامهٔ منصوب به جناح اصلاح‌طلب است. روزنامه‌هایی هم موجودند که به‌طور مستقیم به دولت وقت منصوب می‌شوند (مانند روزنامهٔ «ایران»). گاهی نیز دیدگاه یا گفتمان مشخصی به‌گونه‌ای پنهانی در مطبوعات بازنمایی می‌شود. همان‌گونه که کالورت[1] می‌نویسد: «کار رسانه، بازنمایی امر پنهان و نهفته یا ایدئولوژی و گفتمان است». روزنامه نیز در اینجا، رسانه است.

هریک از روزنامه‌های یادشده، اخبار وقت را از دریچهٔ نگاه خاص خود بازنمایی می‌کنند و درنتیجه، بخش‌هایی از واقعیت در گزارش آن‌ها مسکوت می‌ماند. در مقالهٔ حاضر، تلاش شده است گزارش دو روزنامهٔ «شرق» و «کیهان» در دوازده روز جنگ ایران و اسرائیل با رویکرد وانوسازی بررسی شود. در این راستا، تیتر و زیرتیتر سرمقالهٔ صفحه‌های نخست این روزنامه‌ها واکاوی شده است؛ زیرا، این بخش از روزنامه، اصلی‌ترین قسمت آن و بیانگر دیدگاه سردبیر بوده و توسط خود او نوشته می‌شود؛ درنتیجه، می‌تواند اطلاعات مهمی را برای بررسی فراهم کند. اهمیت این بررسی در کشف پیش‌فرض‌های رویکرد روزنامه، صداهای پنهان در گزارش‌ها، و صداهای

1. Calvert

مسکوتی است که فرودست به‌شمار می‌آیند. افزون‌بر این، نوعی برملاسازی برنامهٔ خدمت به ایدئولوژی است. توانایی متن‌ها در تحمیل درک‌های مبتنی بر عقل سلیم باعث شده است که پژوهشگران در پی بررسی باورهای عقیدتی‌ای باشند که در جلوه‌های متعالی و عامیانهٔ فرهنگ، نه‌تنها در کتاب‌ها و اشعار، بلکه در آگهی‌های تبلیغاتی، عکس‌ها، مجلات، و روزنامه‌ها رسوب کرده است. هدف ما در اینجا، تفسیر ردپای پیش‌فرض‌ها و سوگیری‌ها در متنی است که برای عامهٔ مردم نوشته شده است؛ بنابراین، هدف پژوهش حاضر، از نوع «تفسیر» و نوع پژوهش، «بنیادی» است. در میان چهار راهبرد پژوهش استقرایی، قیاسی، پس‌کاوی، و استفهامی، راهبرد پژوهش حاضر، «استفهامی» است (بلیکی، ۱۳۹۰، ۱۴۲). براین‌اساس، منطق استفهامی می‌پذیرد که فعالیت‌های اجتماعی رسانه‌ها، در مقام کنشگران جمعی عصر حاضر، در زبان آن‌ها برساخته می‌شود؛ ازاین‌رو، از طریق بررسی زبانِ رسانه می‌توان به معرفت ضمنی و ناآشکاری دست یافت که در پس جهان اجتماعی‌ـسیاسی نهفته است.

۱. پیشینهٔ پژوهش

پیشینهٔ پژوهش‌های مرتبط با این موضوع را می‌توان در چند دسته جای داد؛ دستهٔ نخست، پژوهش‌هایی هستند که بدون در نظر گرفتن مقولهٔ جنگ و مقولهٔ مطبوعات، صرفاً به روش وانوسازی متون توجه داشته‌اند؛ ازجمله این پژوهش‌ها می‌توان به پژوهش طاهرزاده و نوری (۱۴۰۴)، با عنوان «خوانش پسااستعماری هویت در اندیشهٔ محمد مصدق» اشاره کرد. این پژوهش، با استفاده از نظریهٔ هومی بابا و برپایهٔ روش هشت‌مرحله‌ای بوژه ــ که در پژوهش حاضر نیز به‌کار رفته است ــ تلاش کرده است به این پرسش اصلی پاسخ دهد که «آیا اندیشهٔ مصدق، انعکاس گفتمان استعمار است یا تنها بازتاب موقعیت استعمارستیزانه».

نظیر این پژوهش، توسط نوری و طاهرزاده (۱۴۰۴) در «خوانش پسااستعماری مفهوم قانون در اندیشهٔ ملکم‌خان» انجام شده است.

دیوید بوژه (۱۳۹۴) نیز در «روایت‌هایی از یک سازمان داستان‌پرداز: تحلیلی پسامدرن از دیزنی به‌مثابه یک تامارالند»، تحلیل پسامدرنی از این گفتمان‌های چندگانه، صداهای طردشده، و داستان‌های نادیده‌گرفته‌شده را در سوی تاریک‌تر افسانهٔ دیزنی آشکار می‌کند.

منتظرقائم و غلامی (۱۳۹۱) نیز در «نقد پسااستعماری روایت سریال قهوهٔ تلخ از مدرنیتهٔ سیاسی ایرانی: با تأکید بر روش واسازی»، به نقد بازنمایی جامعهٔ ایران در سریال قهوهٔ تلخ

پرداخته‌اند. آن‌ها با استفاده از تحلیل وانوسازی، راه سوم، یعنی، مدرنیتهٔ بومی را پیشنهاد می‌کنند.

صادقی جعفری و قربانی نیز در مقالهٔ «فساد اداری به‌مثابه بحران عرصهٔ مدنی: بازنمایی رسانه‌ای در روزنامهٔ اصلاح‌طلب اعتماد (۱۴۰۰)» با تحلیل مضمون شبکه‌ای اتریداستراینگ و تحلیل داده‌های ۲۶ سند منتخب، ۱۲ مضمون پایه، ۴ مضمون سازمان‌دهنده و مضمون فراگیر فساد اداری را شناسایی کرده‌اند.

بهرامی چگنی و احمدزاده در مقالهٔ «واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح‌طلبان در ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایان جمهوری اسلامی ایران (از سال ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲)» با استفاده از چارچوب نظری لاکلائو و موفه، واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح‌طلبان (مانند توسعهٔ سیاسی، دموکراسی، و جامعهٔ مدنی) را در رسانه‌های اصول‌گرای ایران از سال ۱۳۸۸ تاکنون بررسی کرده‌اند. آن‌ها با روش تحلیل گفتمان پساساختارگرا از ۲۶ مقالهٔ رسانه‌های اصول‌گرا (نظیر کیهان، تسنیم، فارس) به روش نمونه‌گیری هدفمند استفاده کرده‌اند.

بااین‌حال، پژوهش‌های مرتبط‌تری انجام شده است که اگرچه روش آن‌ها وانوسازی نبوده، اما به مقولهٔ بازتاب جنگ در مطبوعات توجه داشته‌اند. یکی از مرتبط‌ترین این پژوهش‌ها، پژوهش افتخاری و فولادیان (۱۴۰۰) با عنوان «تهران، آخرین سنگر: روایت جنگ ایران و عراق در شهر تهران در آینهٔ مطبوعات ۱۳۶۷-۱۳۵۹» است. نویسندگان در این پژوهش، تلاش کرده‌اند نشان دهند که شهر تهران در حوزهٔ جنگ چگونه در روزنامه‌های دوران دفاع مقدس نشان داده شده است.

تاراجی (۱۳۷۳) نیز در پژوهش مرتبطی با عنوان «نقش و جایگاه مطبوعات در جنگ با عراق» موضوع کم‌فروغی روزنامه‌نگاران را در هشت سال جنگ بررسی کرده و دلیل آن را ورود دین به سازمان‌های گوناگون و سازمان روزنامه پس از انقلاب دانسته است.

افزون‌بر این، برخی پژوهش‌ها نیز بازتاب جنگ‌های دیگر را در مطبوعات بررسی کرده‌اند؛ برای مثال، فیروزی، سلطانی‌فر، و جعفری (۱۴۰۰) در مقاله‌ای با عنوان «بازتاب جنگ دوم قراباغ در مطبوعات ایران»، با مطالعهٔ موردی سه روزنامهٔ «کیهان»، «اعتماد» و «اطلاعات»، رویکرد و جهت‌گیری این روزنامه‌ها را در مورد جنگ ارمنستان و آذربایجان بر سر قراباغ در سال ۲۰۲۰ مطالعه کرده‌اند. براساس یافته‌های آن‌ها، مقوله‌های لزوم پایان جنگ قراباغ، تحقق صلح و امنیت پایدار، و تأثیر مناقشه بر منافع ملی ایران، برجسته‌ترین مباحث مطبوعات یادشده بوده‌اند.

کوهستانی‌نژاد (۱۳۹۳) در مقالهٔ خود با عنوان «مطبوعات ایران در جنگ جهانی اول»، اندام‌وارهٔ مطبوعاتی منتشرشده در این دوره و رویکرد یا ارزش کلی محتوای آن‌ها را معرفی و بررسی کرده است.

ملک‌زاده و حمانی (۱۳۹۹) نیز روزنامه‌های دوران جنگ جهانی اول در ایران را بررسی کرده‌اند. آن‌ها با واکاوی دقیق اخبار روزنامهٔ آن دوران، در پی پاسخ به این پرسش بوده‌اند که چه عواملی در شکل‌گیری بحران‌های اجتماعی ایران در جنگ جهانی اول نقش داشته است.

پژوهش‌های خارجی از زوایای گوناگونی به کاربرد وانوسازی توجه داشته‌اند؛ برای مثال، مارک کوری (۲۰۱۳) در «ابداع وانوسازی»، سایمون کریچلی (۲۰۱۴) در «اخلاق وانوسازی»، مارک ردفیلد (۲۰۱۶) «در نظریه در ییل: مورد عجیب وانوسازی در آمریکا»، شاج موهان (۲۰۲۲) در مقالهٔ «واسازی و رستاخیز»، پاول پاتون (۲۰۱۷) در «واسازی و مسئلهٔ حاکمیت»، آلن دابوین (۲۰۲۲) در «چرا وانوسازی ممکن است در نظریه جواب بدهد اما در عمل نه»، و لی شیائوتینگ (۲۰۲۴) در «وانوسازی و شکل‌دهی قدرت رسانه در عصر رسانه‌های جدید با موضوع بررسی جشنوارهٔ بهاره» نمونه‌هایی از پژوهش‌های جدید در مباحثه و کاربست روش وانوسازی هستند.

در پژوهش حاضر از روش وانوسازی دیوید بوژه برای تحلیل محتوای مطبوعات استفاده شده است که با توجه به تازگی موضوع جنگ ایران و اسرائیل می‌تواند نتایج جدید و قابل‌تأملی ارائه کند. نوآوری پژوهش، در نظام‌مندسازی راهبرد وانوسازی موردنظر دریدا[1] است که در هشت مرحله انجام می‌شود و در پی برملاسازی مفروضات و سوگیری‌های درون متن است و می‌خواهد از راه بررسی دوگانگی، تفسیر، صداهای یاغی، سویهٔ دیگر و نفی پیرنگ، به ردگیری بین خطوط و سازمان‌دهی دوباره دست یابد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

یکی از مفاهیم کلیدی برای فهم گفتمان رسانه در موقعیت‌های بحرانی‌ای مانند جنگ، دیگری‌سازی[2] است. این مفهوم ــ که در مطالعات پسااستعماری و تحلیل گفتمان جایگاه برجسته‌ای دارد ــ به فرایندی گفته می‌شود که در آن، «خود» فقط از طریق تمایز و تضاد با

1. Derrida
2. Othering

«دیگری» معنا می‌یابد (سعید، ۱۹۷۸). در این فرایند، رسانه‌ها با تولید روایت‌های دوتایی و سلسله‌مراتبی، جهان را به دو قطب «ما» و «آن‌ها» تقسیم کرده و از دل این تقابل، هویت‌هایی سیاسی و فرهنگی خلق می‌کنند.

به‌ویژه در بستر بحران، جنگ، و تنش‌های ژئوپلیتیک، دیگری‌سازی نه‌تنها برای تعیین دوست و دشمن، بلکه برای مشروعیت‌بخشی به کنش‌های سیاسی، نظامی، و ایدئولوژیک به‌کار گرفته می‌شود (هال[1]، ۱۹۹۷). در چنین گفتمانی، «دیگری»، اغلب چهره‌ای تهدیدآمیز، غیرعقلانی، و ناآشنا می‌گیرد، درحالی‌که «خود» به‌عنوان محور حقیقت، عقلانیت، و ارزش‌های والای اجتماعی به‌تصویر کشیده می‌شود. به‌نظر می‌رسد، همین امر است که منجر به نادیده گرفتن بخش‌هایی از حقیقت و دور انداختن یا حاشیه‌ای کردن آن می‌شود. به‌تعبیر هومی بابا، دیگری‌سازی، تنها برون‌سازی یک تهدید نیست، بلکه سازوکار شکل‌گیری هویت است؛ «خود» بدون «دیگری» تعریف نمی‌شود و هویت، همواره در رویارویی با دیگری شکل می‌گیرد (بابا، ۱۹۹۴). از این دیدگاه، فرایند دیگری‌سازی، بخشی از منطق گفتمانی قدرت است که از طریق زبان، بازنمایی، و ساختارهای معنایی عمل می‌کند.

چارچوب نظری پژوهش حاضر مبتنی بر نظریهٔ «وانوسازی(۱)» ژاک دریدا است. یکی از مفروضات بنیادین در فلسفهٔ غرب که دریدا آن را به‌چالش می‌کشد، این است که زبان، زمینهٔ درک درست ما از جهان را فراهم می‌کند و درواقع، این وانوسازی است که در مقام یک تمهید راهبردی، قصد ارائهٔ قرائتی دارد که این فرض را بی‌اعتبار می‌کند (آبرامز[2]، ۲۰۰۵، ۶۵). تعریف نظریهٔ ژاک دریدا ــ که مبنای روش‌شناسی این پژوهش است ــ کار دشواری است. بسیاری از شارحان و حتی کاربران این نظریه، از تعریف دقیق آن اظهار ناتوانی کرده و تأکید می‌کنند که تعریف آن به‌گونه‌ای در جریان عملی وانوسازی، بر پژوهشگر یا مفسر آشکار می‌شود (شاکری، ۱۳۹۷). دلیل این دشواری نیز در ناپایداری است. وانوسازی یک تحلیل نیست، یک روش هم نیست. تعریف وانوسازی، به‌زعم خود دریدا، واقعاً ناممکن است (دریدا، ۱۹۹۱، ۲۷۲). وانوسازی را باید در نسبت با متن، تعریف کرد و به‌کار برد؛ زیرا، نوعی خوانش دوسویهٔ متن است؛ انتقاد درونی، شالوده‌شکنی، و درگیری با تضادها است. به‌نظر دریدا، در متن باید تقابل‌ها و سلسله‌مراتب را یافت. تقابل‌های دوتایی‌ای مانند خود/دیگری، ما/آن‌ها، مقاومت/سازش، یا وطن‌دوستی/خیانت، برپایهٔ نابرابری و

1. Hall
2. Abrams

سلسله‌مراتب ساخته می‌شوند. وانوسازی تلاش می‌کند این تقابل‌ها را واژگون کند، ناپایداری معنا را نشان دهد، و نظم به‌ظاهر تثبیت‌شدهٔ معنا را مختل کند (دریدا، ۱۹۷۶). این معنازدایی از متن و درنتیجه، آشکارسازی امکانات درونی متن در جملهٔ معروف او آشکار می‌شود: «هیچ‌چیز بیرون از متن نیست» (دریدا، ۱۳۹۰، ۵۱)؛ اما مراد او از متن، «محدود به گرافیک، کتاب، یا حتی گفتار نمی‌شود.... آنچه من متن می‌نامم، دربرگیرندهٔ همهٔ ساختارهای واقعی، اقتصادی ـ تاریخی، نهادی‌ـاجتماعی و در مجموع، همهٔ مراجع قدرت ممکن است» (دریدا، ۱۹۹۵، ۱۶۸).

دریدا به‌پیروی از سوسور بر این نظر است که معنا، حاصل تفاوت است. تفاوت، متضمن این ایده است که معنا همواره، و شاید تا حد تکمیل‌پذیری بی‌پایان، با بازیِ دلالت به‌تعویق می‌افتد (نوریس، ۱۳۸۵، ۶۱). به‌بیان روشن‌تر، هر دلالت و معنایی وابسته به آن چیزی است که خودش نیست یا ندارد. این فرایند به دوگانگی‌هایی منجر می‌شود که به یکدیگر وابسته‌اند. به‌طورکلی، دریدا تمام متافیزیک غرب را برمبنای تضادهای دوگانه یا مفهومی مشاهده می‌کند که در این دوگانگی‌ها برای هر طرف، رقیبی وجود دارد (برسلر[1]، ۱۹۹۴، ۷۶). اندیشمندان غربی با تکیه بر این تقابل‌های سلسله‌مراتبی در پی شناسایی نظم حقیقت و واقعیت هستند؛ نظمی که می‌تواند نقش یک بنیان قابل‌اعتماد را برای داوری دربارهٔ دوگانگی‌ها فراهم کند (سیدمن، ۱۳۸۸، ۲۲۲). براین‌اساس، وانوسازی نشان می‌دهد که معنا همواره وابسته به زمینه، تاریخی، و لغزان است، و دیگری ــبرخلاف ظاهر منفعلش ــ در شکل‌گیری «خود» نقش دارد. وانوسازی، نوعی خوانش متن است که در آن تلاش می‌شود، پیش‌فرض‌های درون یک متن کشف شود. فیلسوف معاصر، ژاک دریدا، این اصطلاح را با مفهومی نه‌چندان روشن برساخته است: «وانوسازی به روش خاصي در خوانش متون گفته مي‌شود که هدف آن، متزلزل‌سازی کانون یا مرکز متن برپایهٔ عناصر معناشناختي برگرفته از پیرامون آن است» (دریدا و رورتی، ۱۳۸۵، ۳۱).

در پژوهش حاضر، تفاوت رویکرد دو روزنامهٔ «کیهان» و «شرق» در پوشش تیترها و زیرتیترهای سرمقاله در دوازده روز جنگ ایران و اسرائیل، با تمرکز بر مفهوم دیگری‌سازی، بررسی شده است. همان‌گونه که در یافته‌ها نشان داده خواهد شد، روزنامهٔ «کیهان» با تأکید بر تصویرسازی از اسرائیل به‌عنوان «دشمن و شر مطلق» و با سکوت در مورد هزینه‌های داخلی جنگ، نوعی گفتمان جنگ‌طلبانه و قهرمان‌محور را بازتولید می‌کند. درمقابل، «شرق» با تمرکز

1. Bresler

بر امنیت مردم، دیپلماسی، و گفت‌وگو، نوعی گفتمان متمایل به تعامل و صلح را شکل می‌دهد که در آن، گفتمان رادیکال خود به‌صورت «دیگری خطرناک» بازنمایی می‌شود.

۳. روش پژوهش

در این پژوهش از روش تحلیل «وانوسازی» برای تفسیر روزنامه‌های «کیهان» و «شرق» استفاده شده است. وانوسازی، دربردارندهٔ افشا و به‌چالش کشیدن متضادهای دوگانه در متون و سلسله‌مراتب قدرت ناشناخته و پذیرفته‌نشدهٔ درون آن‌ها است. وانوسازی قصد دارد با معکوس کردن و جابه‌جایی این سلسله‌مراتب، اقتدار و اعتبار متن را مختل، و مفروضات و سوگیری‌های اساسی را آشکار کند (دریدا، ۲۰۲۰، ۲۷۹-۲۷۴). برای کاربرد وانوسازی دریدا، باید بر ناپایداری‌ها، بی‌ثباتی‌ها، تضادها، و تقابل‌های ذاتی درون متن تمرکز کرد. این فرایند، نیازمند بررسی این نکته است که چگونه زبان، استعاره‌ها، و ساختارهای متن، ماهیت ساختگی و لغزش‌های معنا را آشکار می‌کند (کلبروک[1]، ۲۰۱۵، ۱۴۰).

در نگاه دریدا، وانوسازی، روش نیست و تنها یک راهبرد و یک شیوهٔ اندیشیدن است. دریدا بر روش نبودن وانوسازی تأکید می‌کند و در نامه‌اش «به یک دوست ژاپنی» به‌سادگی و آشکارا اظهار می‌دارد: «واسازی، یک روش نیست و نمی‌تواند به یک (وضعیت) تبدیل شود» (دریدا، ۱۹۹۱، ۲۷۳) و چیزی است که رخ می‌دهد (دریدا، ۱۹۹۰، ۸۵). باوجوداین، برخی دریدایی‌ها، در پی تحلیل متون از طریق تبدیل وانوسازی به روش بوده‌اند؛ برای مثال، استوکر[2] مراحل زیر را بیان می‌کند: ۱) «شناسایی تضادهای دوتایی»؛ ۲) «بررسی سلسله‌مراتب»؛ ۳) «درهم شکستن سلسله‌مراتب»؛ ۴) «کاوش در ابهامات»؛ ۵) «برجسته‌سازی حاشیه‌ها» (استوکر، ۲۰۰۶). دیوید بوژه از این حد نیز فراتر رفته و در پی نظام‌مندسازی وانوسازی و استفاده از آن به‌عنوان یک راهبرد برای نقد روایت بوده است. در پژوهش حاضر، برای عملیاتی‌سازی وانوسازی و استفاده از آن به‌عنوان یک روش، از روش عملیاتی دیوید بوژه استفاده شده است. بوژه، برپایهٔ راهبرد وانوسازی دریدا، یک الگوی هشت‌مرحله‌ای طراحی کرده است که نتیجهٔ پیاده‌سازی آن، وانوسازی یک متن است (بوژه، ۱۳۸۰، ۱۵۶). در این پژوهش، تمام این هشت مرحله برای هردو روزنامه به‌گونه‌ای جداگانه پیاده‌سازی شده است.

1. Colebrook
2. Stocker

۱. یافتن تقابل‌ها: در این مرحله لازم است فهرستی از تقابل‌های دوگانهٔ به‌کاربرده‌شده در متن ارائه شود. این مرحله، به فهم موقعیت گروه و مفاهیم فرادست و فرودست یاری می‌رساند. این تقابل‌های دوگانه در راستای فرایند دیگری‌سازی ایجاد شده‌اند (بوژه، ۱۳۸۰، ۸۵-۸۶)؛

۲. بازتفسیر سلسله‌مراتب: هر روایتی، دربردارندهٔ یک سلسله‌مراتب و یک رویداد از نظرگاه خاصی است؛ به‌عنوان مثال، در تقابل‌ها نوعی سلسله‌مراتب وجود دارد که به ما کمک می‌کند تا جایگاه برتر را تشخیص دهیم. این سلسله‌مراتب باید معرفی و بازتفسیر شود. به‌بیان روشن‌تر، با تشخیص موقعیت فرودست و فرادست، می‌توان با یک چرخش اساسی، این سلسله‌مراتب را درهم ریخته و موقعیت‌ها را از نو تعریف کرد (بوژه، ۱۳۸۰، ۸۸-۸۷)؛

۳. صداهای حذف‌شده: در روایت، مراکز روایی منجر به طرد شدن حاشیه‌ها می‌شوند؛ درنتیجه، پژوهشگر باید اقتدار تک‌صدایی را نفی کند و صداهای خاموش را بیابد. باید مشخص شود که کدام صداها فرودست تلقی شده‌اند؛ این صداها، همان صداهایی است که به‌گونه‌ای عامدانه و برپایهٔ اهدافی مشخص، حذف شده یا مسکوت مانده‌اند. این، همان نقطهٔ مهمی است که از نگاه مخاطب پنهان شده است (بوژه، ۱۳۸۰، ۸۹-۸۷)؛

۴. سویهٔ دیگر روایت: در این مرحله باید با فهرست کردن تنوع‌ها و تفاوت‌های هر اصطلاح، سلسله‌مراتب بین اصطلاح مرکزی و حاشیه‌ای را واژگون‌سازی کرد (بوژه، ۱۳۸۰، ۸۹)؛

۵. نفی پیرنگ: هر حکایتی پیرنگی دارد. پیرنگ را باید تغییر داد؛ برای مثال، یک پیرنگ رمانتیک می‌تواند به تراژیک تغییر کند؛ زیرا، پیرنگ‌ها، همواره دربردارنده و حامل ایدئولوژی مشخصی بوده و با هدف خاصی طرح‌ریزی شده‌اند (بوژه، ۱۳۸۰، ۹۰)؛ برای مثال، در مورد روزنامهٔ «کیهان»، پیرنگ به‌گونه‌ای حماسی نگارش شده است تا راحت‌تر بتوان از لحن و اهداف شدید و محکم استفاده کرد؛

۶. استثنا را بیابید: در روایت، نقاط انگشت‌شماری وجود دارد که قاعدهٔ کلی آن روایت در آن نقطه نقض شده و خلاف آن روایت شده است (بوژه، ۱۳۸۰، ۹۱-۹۰)؛

۷. ردگیری بین خطوط: آنچه گفته نشده را باید ردگیری کرد. با ردگیری خطوط، باید جای خالی بین خطوط را که روایت نشده است، پر کرد (بوژه، ۱۳۸۰، ۹۲-۹۱)؛

۸. بازسازمان‌دهی: پیمودن مراحل پیشین به یافتن دیدگاه جدید منجر می‌شود. این دیدگاه، سامان جدیدی به روایت می‌بخشد. در مرحلهٔ بازسازمان‌دهی، باید سلسله‌مراتب را دوباره ساماندهی کرد. به‌بیان روشن‌تر، بازروایت کردن برای تغییر دوگانگی‌ها و حاشیه‌ها رخ

می‌دهد. در این مرحله، گرایش نهفته در روایت، معرفی و بازروایت می‌شود. آنچه می‌توانست باشد، به‌جای آنچه هست، معرفی می‌شود (بوژه، ۱۳۸۰، ۹۲).

در ادامه، پیش از طرح یافته‌های پژوهش، جدولی دربردارندهٔ تیتر و زیرتیتر سرمقالهٔ هردو روزنامه (در صفحهٔ نخست)، به‌ترتیب تاریخ، ارائه شده است. گفتنی است، تیتر و زیرتیتر «کیهان»، عموماً، کوتاه‌تر و «شرق»، بلندتر است.

جدول شمارهٔ (۱). تیتر و زیرتیتر روزنامه‌های شرق و کیهان

تاریخ	کیهان	شرق
۲۶ خرداد	ایران، اسرائیل را شخم زد. نوبت فشردن گلوگاه اقتصادی دشمن است. خروج از ان‌پی‌تی و بستن تنگهٔ هرمز در دستورکار مجلس.	کارشناسان در گفت‌وگو با شرق دربارهٔ وضعیت سلامت مردم در این دوره هشدار می‌دهند. چند راهکار برای وضعیت اضطراری. پاسخ شورای شهر و دولت به دغدغهٔ شهروندان در شرایط اضطراری: کروکی پناهگاه‌های پایتخت. سخنگوی دولت اعلام کرد: مدارس، مساجد، و متروها ۲۴ساعته دراختیار مردم است.
۲۷ خرداد	شرط پایان جنگ، نابودی اسرائیل است، نه توقف حملات. فرصت محو رژیم صهیونیستی را نباید از دست داد.	رژیم صهیونیستی در ادامهٔ حملات خود به غیرنظامیان، ساختمان شیشه‌ای صداوسیما را هدف قرار داد. آنتن، زیر آتش.
۲۸ خرداد	ضربات سنگین به قلب موساد و مراکز اطلاعاتی ارتش اسرائیل. شهرک‌نشینان صهیونیست با قایق و با صرف هزینه‌های گزاف درحال فرار از سرزمین‌های اشغالی به‌سمت قبرس هستند. اسرائیل در برابر حملات سهمگین ایران، اقدام به سانسور گستردهٔ تصاویر و ویدئوهای اصابت موشک‌های ایران به مراکز امنیتی، نظامی، و تأسیسات حیاتی این رژیم کرد. برهمین‌اساس، پلتفرم‌هایی مانند یوتیوب، اینستاگرام، و... پخش زنده (لایو) از سرزمین اشغالی را متوقف کردند.	تلاش‌های بین‌المللی برای یافتن راهکاری برای آتش‌بس. دیپلماسی پشت خط جبهه. گزارش میدانی شرق از مناطق جنگ‌زدهٔ شهر، کسب‌وکارها، و زندگی مردم ۶ روز بعد از آغاز حملات اسرائیل. تهران در جست‌وجوی زندگی.
۲۹ خرداد	مجازات رژیم صهیونیستی ادامه خواهد داشت. ملت ایران مقابل جنگ و صلح تحمیلی، محکم خواهد ایستاد.	روزنامهٔ شرق در این تاریخ منتشر نشده است.
۳۱ خرداد	ملت ایران، تهدید دشمن را به‌تمسخر گرفت. حضور خیبرشکن در جمعهٔ تاریخی.	نخستین دور گفت‌وگوهای تروئیکای اروپایی با وزیر امور خارجهٔ ایران با رویکردی جدی برگزار شد. گفت‌وگو زیر سایهٔ جنگ. مردم ایران در واکنش به تجاوز اسرائیل با حضور پرشور در نماز جمعه و راهپیمایی پس‌ازآن، پیام ایستادگی و انسجام ملی را به جهان مخابره کردند. خشم سراسری، وحدت ملی.
۱ تیر	اگر اسرائیل را آرام بگذاریم، آراممان نمی‌گذارد. اسرائیل، گوشهٔ رینگ است، کار را تمام کنید.	گزارش میدانی شرق از قطعهٔ ۴۲ بهشت زهرا که برای خاک‌سپاری شهدای حملهٔ رژیم صهیونیستی اختصاص داده شد. پرنده‌تر ز مرغان هوایی. روایت رسمی ایران از تجاوز اسرائیل در اجلاس وزرای خارجهٔ کشورهای اسلامی همراه با رایزنی‌های چندجانبه تا نشست محرمانه. دیپلماسی در میدان استانبول.

۲ تیر	پایگاه‌ها و نظامیان آمریکایی، اهداف اولیهٔ موشک‌های ایران. بیش‌ازاین، بستن تنگهٔ هرمز را به‌تأخیر نیندازید.	استقامت زندگی در محلات تهران، سلام دنیا، ما اینجاییم!
۳ تیر آتش‌بس	موشک‌های ایران معجزه می‌کنند. فرار بزرگ! تلویزیون اسرائیل: تل‌آویو خالی از سکنه شد.	شرق، نقش مخرب رافائل گروسی را در تجاوز به تأسیسات هسته‌ای ایران واکاوی می‌کند. دیده‌بان هسته‌ای یا دیده‌بان اسرائیل؟ در میانهٔ حملات سنگین به تهران، و پاسخ‌های موشکی ایران به تل‌آویو، عراقچی به مسکو رفت.

۴. یافته‌های پژوهش

پژوهش حاضر بـه وانوسـازی و مقایسـهٔ تیتـر و زیرتیتـر سـرمقاله‌های دو روزنامـهٔ «کیهـان» و «شرق» پرداخته است. در این بخش همهٔ هشت مرحلـهٔ مـوردنظر روش وانوسـازی به‌گونـه‌ای جداگانه دربارهٔ «کیهان» و «شرق» عملیاتی، و سـرانجام، نتیجـه‌گیری ترکیبی ـمقایسه‌ای ارائـه شده است.

۴-۱. یافتن تقابل‌های دوگانه

در مرحلهٔ نخست، تقابل‌های دوگانهٔ موجود در دو روزنامهٔ یادشده به‌شرح جداول زیر مشخص شده است.

جدول شمارهٔ (۲). تقابل‌های یافته‌شده در روزنامهٔ کیهان

ایران‌ـایران امام خمینی	اسرائیل
ایران	آمریکا
ملت ایران	دشمن
صلح تحمیلی	جنگ تحمیلی
ملت ایران	شهرک‌نشینان صهیونیست
توقف حملات	حملات سهمگین
توقف حملات	نابودی اسرائیل
توقف حملات	ضربات سهمگین
توقف حملات	شخم زدن تل‌آویو
نماد پویایی و جنب‌وجوش	تل‌آویو خالی از سکنه

جدول شمارهٔ (۳). تقابل‌های یافته‌شده در روزنامهٔ شرق

گفت‌وگو	جنگ
آتش‌بس	وضعیت اضطراری
مردم	رژیم صهیونیستی
صلح	حملات
آتش‌بس	تجاوز
دیپلماسی	جنگ
زندگی	جنگ‌زده

زندگی	شهادت
تهران	تل‌آویو
گفت‌وگو	خشم سراسری
رایزنی	پاسخ موشکی
آنتن	آتش
ایران	تل‌آویو

۲-۴. بازتفسیر سلسله‌مراتب تقابل

هر روایتی، حاوی یک سلسله‌مراتب و یک رویداد از نظرگاه خاصی است؛ به‌عنوان مثال، در تقابل‌ها، نوعی سلسله‌مراتب هست که ما را یاری می‌کند تا جایگاه برتر را تشخیص دهیم. این سلسله‌مراتب در دو روزنامهٔ موردنظر در این بخش معرفی و بازتفسیر شده است.

۱-۲-۴. روزنامهٔ کیهان

● ایران /اسرائیل، آمریکا: مهم‌ترین تقابل موجود در روزنامهٔ «کیهان» ایران و اسرائیل است که در پایان جنگ در برابر آمریکا نیز قرار می‌گیرد. اما نکتهٔ قابل‌توجه در تقابل یادشده، این است که هنگامی‌که روزنامهٔ «کیهان» از ایران سخن می‌گوید، منظور، نیروی نظامی یا تنها اقلیت حکومتی است. آنچه در مورد ایران گفته می‌شود، مربوط به نیروی نظامی، پاسخ نظامی، تصمیم‌گیری‌های جنگ و... است. در این روزنامه، به‌ندرت می‌توان ایران را به‌معنای ملت، مردم، و اکثریت یافت. روزنامهٔ «کیهان» تلاش کرده است، از طریق استفاده از کلمهٔ ایران، خواست حاکمیت را به عموم مردم تحمیل کند و به‌جای آنان سخن بگوید؛

● ملت ایران/ دشمن، شهرک‌نشینان صهیونیست: اگرچه تقابل ملت ایران در برابر دشمن، به‌ندرت دیده شده است، اما مسئلهٔ اساسی در این مورد، کاربرد کلمهٔ دشمن به‌جای اسرائیل یا آمریکا است. به‌نظر می‌رسد، کیهان در برخورد با ملت ایران، صرفاً از اصطلاح دشمن استفاده می‌کند. به‌بیان روشن‌تر، هر جا صحبت از ملت ایران بوده، کلمهٔ «دشمن» در مقابل آن به‌کار رفته است. این امر می‌تواند خود، نوعی فرایند دشمن‌سازی ناخودآگاه برای ملت ایران را برملا کند. افزون‌بر این، نوعی دست‌کم گرفتن سیاسی-نظامی مردم عادی نیز در این تقابل دیده می‌شود. دشمن، معمولی‌ترین و عامیانه‌ترین کلمه‌ای است که می‌توان آن را برای مردم به‌کار برد، بی‌آنکه به آن‌ها فرصت پردازش ذهنی داده شود. همچنین، ملت ایران در برابر شهرک‌نشینان صهیونیست نیز قرار می‌گیرند که به‌گونه‌ای مشخص در این سلسله‌مراتب، ملت ایران در موقعیت برتر گذاشته می‌شوند؛ افزون‌بر این، در یک‌سوی این تقابل، یک «ملت» و در

سمت فرودست، نه یک ملت، بلکه تنها شهرک‌نشینان قرار می‌گیرند. ایرانیان یک ملت هستند، ولی در اسرائیل، ملتی وجود ندارد؛ هر آنکه هست، فارغ از سن و جنسیت و موقعیت، یک شهرک‌نشین صهیونیست است؛

● صلح تحمیلی/جنگ تحمیلی: روزنامهٔ «کیهان»، هرگونه اقدام و انتخابی را که خارج از حیطهٔ دیدگاه روزنامه باشد، با اصطلاح «تحمیلی» به‌کار می‌برد. به‌نظر می‌رسد، این روزنامه، به‌گونه‌ای یک‌جانبه، آنچه را باید بر مردم بگذرد، آنچه در سطح حکومتی باید اتخاذ شود، و آنچه در سطح بین‌المللی مطرح می‌شود را رد کرده و تنها برپایهٔ دیدگاه خود، مهر «تحمیلی» بر هردو طرف ماجرا می‌گذارد؛ چه صلح باشد و چه جنگ. این مسئله، نشان‌دهندهٔ تناقضی آشکار است؛

● توقف حملات/ حملات سهمگین، نابودی اسرائیل، ضربات سهمگین، شخم زدن تل‌آویو: تنها برای یک موضوع، می‌توان ۴ اصطلاح را پیدا کرد که در تقابل با آن قرار گرفته است. همین امر، خودبه‌خود توقف حملات را در موقعیت پایین‌تری قرار می‌دهد. به‌نظر می‌رسد، توقف حملات، به‌اندازه‌ای نپذیرفتنی و ناخواستنی است که محکم و با شدیدترین لفظ‌ها به آن پاسخ داده می‌شود. اصطلاحاتی که در این سلسله‌مراتب در موقعیت برتر قرار گرفته و دربردارندهٔ دیدگاه «کیهان» است، با الفاظی به‌شدت تند و لحنی شدید بازنمایی می‌شود (سهمگین، شخم زدن، نابودی)؛ همهٔ این الفاظ، نه‌تنها در محتوا، بلکه در الفاظ نیز، تند و شدید هستند؛

● نماد پویایی و جنب‌وجوش/ تل‌آویو خالی از سکنه: یکی از جالب‌ترین سلسله‌مراتبی که در «کیهان» مشاهده می‌شود، تقابل همین دو اصطلاح است. کیهان، برای اینکه میزان آسیب‌دیدگی تل‌آویو را برجسته سازد، ابتدا آن را نماد پویایی و جنب‌وجوش معرفی می‌کند و سپس، به خالی از سکنه شدن آن اشاره می‌کند. این تقابل می‌تواند تناقض مهمی را در روایت «کیهان» به‌نمایش بگذارد که در ادامه بررسی خواهد شد.

۲-۲-۴. روزنامهٔ شرق

● گفت‌وگو، دیپلماسی/ جنگ: مهم‌ترین تقابلی که در روزنامهٔ «شرق» می‌توان یافت، تقابل گفت‌وگو و جنگ است. این تقابل را در انواع اصطلاحات دیگر نیز می‌توان مشاهده کرد؛ بااین‌حال تعداد دفعات کاربرد اصطلاحاتی مانند گفت‌وگو، نشست، رایزنی، دیپلماسی، و...

بسیار بیشتر از اصطلاحاتی مانند جنگ، شرایط اضطراری، بحران، و... است. در سلسله‌مراتب این تقابل، گفت‌وگو در موقعیت برتر قرار گرفته است. از همین تقابل آشکار و مشخص، می‌توان رویکرد «شرق» و تفاوت آن با روزنامهٔ «کیهان» را دریافت؛

● آتش‌بس/ جنگ، وضعیت اضطراری، تجاوز: در این تقابل نیز، همچنان آتش‌بس در موقعیت برتر قرار گرفته است. به‌نظر می‌رسد، روزنامهٔ «شرق»، برخلاف «کیهان»، بیشتر از سوی مردم سخن می‌گوید و البته، لحن آن نیز به شدت لحن روزنامهٔ «کیهان» نیست؛

● مردم/ رژیم صهیونیستی: روزنامهٔ «شرق»، نه ایران یا حاکمیت یا نیروی نظامی، بلکه مردم را در برابر رژیم صهیونیستی قرار می‌دهد. افزون‌بر این، طرف مقابل را نیز نه با مردمانش، بلکه با حاکمیتش در مقابل مردم ایران قرار می‌دهد. این تقابل در روایت، به‌خوبی نشان‌دهندهٔ دیدگاه مردمی‌تر روزنامهٔ «شرق» است؛ بااین‌حال، همین تقابل مردم در برابر رژیم صهیونیستی، نمایانگر سوگیری مشخصی در بازنمایی است. این تقابل می‌تواند نیروی نظامی و حاکمیتی ایران را به‌گونه‌ای پنهان در موقعیت فرادست برای نجات نمایش دهد، درحالی‌که درعمل، آن را از روایت جنگ حذف کرده است. در اینجا، همان فرایند دشمن‌سازی‌ای که در روزنامهٔ «کیهان» به‌گونه‌ای علنی دیده می‌شد، در روزنامهٔ «شرق»، به‌گونه‌ای پنهان‌تر درپیش گرفته شده است؛ با این تفاوت که از اصطلاح «دشمن» استفاده نمی‌شود؛

● صلح/ حمله: در تقابل‌هایی مانند صلح و جنگ، بار دیگر رویکرد «شرق» نشان‌دهندهٔ موقعیت برتر صلح است. این امر با اتکا به مردم تقویت می‌شود. روزنامهٔ «شرق»، با بیان وضعیت مردم، صلح را برای آن‌ها تجویز می‌کند. در این تقابل، صلح در موقعیت برتر قرار گرفته است.

● آتش‌بس/ تجاوز: این تقابل در تضاد مستقیم با روزنامهٔ «کیهان» است. روزنامهٔ «شرق»، به‌دنبال آتش‌بس از طریق گفت‌وگوی بین‌المللی است؛

● زندگی/ جنگ‌زده، شهادت: در روزنامهٔ «شرق»، زندگی و ارزش آن، در موقعیت برتر قرار گرفته است. در این روزنامه، باوجود ارزش والای شهادت، همچنان شهدا، آن مردمی هستند که زندگی را به شهادت ترجیح می‌دادند؛ ازاین‌رو، با وجود رعایت احترام به شهدا در گزارش‌های مربوط به خاک‌سپاری آنان، برای به‌کرسی نشاندن خواسته‌هایی مانند گفت‌وگو، صلح، و آتش‌بس نیز تلاش می‌شود. گزارش خاک‌سپاری شهدا، در کنار گزارش‌های شرایط و وضعیت زندگی مردم تهران در بحران، می‌تواند نشان‌دهندهٔ برتری زندگی بر شهادت باشد.

درمقابل، در «کیهان» ــباوجود اینکه هیچ سخنی از مردم به‌میان نمی‌آوردــ با توجه بـه تأکیـد فراوان آن بر ادامهٔ شدید جنگ، خلاف رویهٔ «شرق» را می‌توان استنباط کرد؛

● تهران، ایران/ تل‌آویو: این تقابـل، یکـی از اصـلی‌ترین تقابل‌هـای موجـود در روزنامـهٔ «شرق» است؛ البته گفتنی است که در این روزنامه، تل‌آویو و ساکنان آن، بازنمایی قابل‌توجهی ندارند. «شرق»، تنها به تهران و مردمان آن متکی است؛

● گفت‌وگو/ خشم سراسری: باوجود تأکید فراوان روزنامهٔ «شرق» بر گفت‌وگو، بازنمـایی خبر تجمع مردمی علیه حملات اسرائیل، تنها خبری است که مردم را با خشمی سراسری علیـه اسرائیل، بازنمایی می‌کند. تنها در این مورد استثنا است که می‌توان خشم را در موقعیتی برتـر از گفت‌وگو دید؛

● رایزنی/پاسخ موشکی: اگرچه در روایت «شرق»، پاسخ موشکی ایـران بـه اسـرائیل در موقعیت برتر قرار گرفته است، اما همچنان رایزنی و دیپلماسی بـر کلیـت روایـت ایـن روزنامـه حاکم و برتر است؛

● آنتن/ آتش: پس از حملـهٔ اسـرائیل بـه سـاختمان صداوسـیما در تهـران، تیتـر روزنامـهٔ «شرق»، این رویداد را با دو اصطلاح «آنـتن» و «آتـش» بازنمـایی می‌کنـد. در ایـن اصـطلاح به‌خوبی می‌توان محتوای پنهانی را یافت که حاکی از برتـری و درعین‌حـال، مـورد حملـه قـرار گرفتن «آنتن» به‌عنوان نماد رسانه و دیپلماسی است که مظلوم واقع شـده اسـت. ایـن خبـر، بـا بازنمایی نمادین، روایتگر مظلومیت و طرد گفت‌وگو در دوران جنگ است.

۳-۴. صداهای حذف‌شده

در این بخش، صداهای فرودست تشخیص داده می‌شود. این صداها، همـان صـداهایی اسـت که به‌صورت عامدانه و براساس اهدافی مشخص، حـذف شـده یـا مسـکوت مانده‌انـد و نقطـهٔ مهمی است که از نگاه مخاطب پنهان گشته است.

۱-۳-۴. روزنامهٔ کیهان

مهم‌ترین صدای حذف‌شده در روزنامهٔ «کیهان»، صدای مردم است. در این روزنامه، هیچ خبـری از آسیب‌دیدگی مردم در جنگ، وجود ندارد. حتی خبر مهمی مانند حمله به ساختمان صداوسـیما نیـز در سرمقالهٔ «کیهان» جایی ندارد. گویی «کیهان»، تنها صدای اقلیتـی تصـمیم‌گیرنده علیـه اسـرائیل است. در روزنامهٔ «کیهان»، نمی‌توان نشانی از خسارت‌های واردشـده بـه زنـدگی مـردم عـادی

یافت. این صدا به‌اندازه‌ای حذف و طرد شده است که حتی در موقعیت شهادت نیز بازنمایی نمی‌شود. به‌نظر می‌رسد، آسیبی که ساکنان تل‌آویو از جنگ دیده‌اند ــ حتی با اغراق بیشتری ــ موردتوجه بوده است. صدای دیگر حذف‌شده، صدای نیروهای نظامی ایرانی است. لحن روزنامهٔ «کیهان»، بیشتر مبتنی بر امرونهی، و دستوری است. در روایت این روزنامه، نه خبری از خود نیروهای نظامی و زندگی آنان است، نه خبری از مردم عادی می‌توان یافت.

۲-۳-۴. روزنامهٔ شرق

برخلاف «کیهان»، در روزنامهٔ «شرق» تنها صدایی که بسیار به‌گوش می‌رسد، صدای شهروندان تهران، و زندگی آن‌ها در شرایط جنگی است. اما هر صدایی غیر از آن، خاموش مانده است. در روزنامهٔ «شرق»، صدای غیرتهران‌نشین‌ها، صدای نیروهای نظامی ایران، و صدای مردم اسرائیل به‌گوش نمی‌رسد. تنها یک گروه مشخص از یک سمت جبهه بازنمایی شده است. این امر می‌تواند یک کنش سوگیرانه برای شکل دادن به احساسات و ذهنیت شهروندان تهرانی و همچنین، حاصل رویکرد و راهبرد بسیار مرکزگرایی باشد که حاکم شده است.

۴-۴. سویهٔ دیگر روایت

در این بخش، از طریق فهرست کردن تنوع‌ها و تفاوت‌های هر اصطلاح، سلسله‌مراتب بین اصطلاح مرکزی و حاشیه‌ای واژگون‌سازی شده است.

۱-۴-۴. روزنامهٔ کیهان

سویهٔ دیگر در روزنامهٔ «کیهان» تأکید بیشتری بر زندگی مردم عادی دارد و کمتر آمرانه است که در قسمت بازسازماندهی دوباره بررسی شده است.

۲-۴-۴. روزنامهٔ شرق

در روزنامهٔ «شرق» نیز همانند «کیهان»، سویهٔ متفاوتی وجود دارد؛ سویه‌ای که افزون‌بر شهروندان تهران، به ایرانیان غیرتهرانی، مردم عادی اسرائیلی، و زندگی نظامیان نیز توجه داشته است. این بازنویسی‌ها به فهم شدت تزلزل موقعیت فرادست و فرودست در روایت‌های این دو روزنامه یاری می‌رساند.

۴-۵. نفی پیرنگ

روزنامه‌ها، اگرچه تنها گزارش‌هایی ارائه می‌دهند، اما این گزارش‌ها، نوعی روایت واقعیت است. هر روایتی، یک پیرنگ و سناریو دارد که بازتاب‌دهندهٔ یک گزارهٔ علی است. پیرنگ‌های شناخته‌شده از یونان باستان تا امروز عبارت‌اند از: رمانتیک، تراژیک، کمدی، و طنز (طاهرزاده و نوری، ۱۴۰۳، ۵). بااین‌حال، در وارسی روایت‌های دو روزنامهٔ یادشده می‌توان گفت، روایت «کیهان» یک روایت حماسی و روایت «شرق» نوعی روایت تراژیک است. درصورت تغییر پیرنگ، «کیهان» باید از سویهٔ حماسی به تراژیک حرکت کند. تلاش حماسی بسیاری در «کیهان» مشاهده می‌شود که عامدانه برای خاموش کردن بعد و سویهٔ تراژیک جنگ به‌کار گرفته شده است. افزون‌بر این، پیرنگ طنز را می‌توان در آن یافت. طنز این ماجرا در تناقض‌های موجود در آن است؛ برای مثال، تل‌آویو را شهری پویا معرفی می‌کند. درمقابل، روزنامهٔ «شرق»، دربردارندهٔ روایتی تراژیک است که می‌توان پیرنگ طنز را در آن مشاهده کرد (اشاره به زیست آسیب‌دیدهٔ مردم در تهران جنگ‌زده و اصرار بر دیپلماسی و گفت‌وگو در کنار گزارش‌هایی که از انسجام، استقامت ملی، و خشم سراسری مردم سخن می‌گوید).

۴-۶. استثنا را بیابید

در این بخش، معدود نقاطی که در آن، قاعدهٔ کلی روایت نقض شده یا خلاف آن روایت شده است، ارائه می‌شود.

۴-۶-۱. روزنامه کیهان

در روزنامهٔ «کیهان»، نقاط بسیاری وجود دارد که گزارش‌های پیشین، نقض یا به‌سخره گرفته شده است. همان‌گونه که پیش‌ازاین نیز اشاره شد، مهم‌ترین این موارد، تعریف تل‌آویو است. سخن گفتن از تل‌آویو به‌عنوان شهری که نماد پویایی و جنب‌وجوش است، به‌طور مشخص، با گزاره‌های مفروض «کیهان» در تناقض است. کیهان، در عین تاکید بر این نکته که اسرائیل گوشهٔ رینگ و کارش تمام‌شده است، تل‌آویو را قلب اسرائیل و نماد پویایی و جنب‌وجوش معرفی می‌کند. هدف از این کار نیز، شدت بخشیدن به گزاره خالی از سکنه شدن است که گزاره‌ای طنز است. افزون‌بر این، اگرچه اسرائیل را گوشهٔ رینگ و تمام‌شدنی می‌داند، اما در گزارش خبری در حاشیهٔ صفحهٔ نخست (شمارهٔ ۲۳۸۸۹، ۳ تیر ۱۴۰۴)، آن را دارای جنگنده و پهپاد فوق‌پیشرفته معرفی می‌کند. استثنای دیگری که دربردارندهٔ تناقضی طنزآمیز است،

استفاده از اصطلاح «تحمیلی» است کـه هـم بـرای واژهٔ صـلح و هـم بـرای واژهٔ جنـگ بـه‌کار می‌برد. دو اصطلاح «صلح تحمیلـی» و «جنـگ تحمیلـی»، به‌گونـه‌ای طنزآمیـز، برملاکننـدهٔ آشفتگی راهبرد روزنامه است.

۴-۶-۲. روزنامهٔ شرق

روزنامهٔ «شرق» در تلاش است تا بر زندگی شهروندان تهرانی در شرایط اضطراری و ایجاد میل به گفت‌وگو و دیپلماسی به‌نفع مردم، تمرکز کند؛ بااین‌حال، حتـی در ایـن روزنامـه نیـز، بحـث تجاوز و ایستادگی و استقامت ملی در برابر این تجاوز مطرح شده است.

۴-۷. ردگیری بین خطوط

در این بخش، لازم است به نکات نادیده‌گرفته‌شده در میان خطوط، توجه شود. به‌بیان روشن‌تر، صداهای حذف‌شده‌ای که باید از آن‌ها سخن گفت، در این بخش اضافه می‌شوند.

۴-۷-۱. روزنامهٔ کیهان

در روزنامهٔ «کیهان»، مردم عادی، نادیده گرفته شده‌اند. در هیچ سرمقاله‌ای در طـول ۱۲ روز جنـگ، هیچ سخنی از شرایط تهران، شهرهای دیگر، و زیست مـردم زیـر سـایهٔ جنـگ به‌چشـم نمی‌خـورد. گویی جنگ، تنها از سوی ایران به اسرائیل است و گویی اسرائیل، تنهـا قربـانی اسـت. تأکیـد بسـیار زیادی که این روزنامه بر نـابودی زنـدگی اسـرائیلی‌ها و اسـرائیل جنـگ‌زده دارد، بـه‌هیچ‌روی دربـارهٔ ایرانیان، تهران، و شهرهای دیگر دیده نمی‌شود.

۴-۷-۲. روزنامهٔ شرق

در روزنامهٔ «شرق»، صدای اسرائیلی‌ها به‌گوش نمی‌رسد. «شرق»، بسیار تلاش کرده اسـت تـا ادعا کند که زیست مردم عادی، مهم‌تر از هر سیاستی است؛ بااین‌حال، این مردم عادی را تنهـا ایرانیان و بـه‌طور ویـژه، شـهروندان تهرانـی می‌دانـد؛ درحالی‌کـه، ایرانیـان غیرتهرانـی و مـردم اسرائیل (که پس از اصابت موشک‌های ایرانی به مردمی جنگ‌زده تبدیل شده‌اند) نیـز قربانیـان این جنگ به‌شمار می‌آیند. شرق، در دام مرکزگرایی شدید، گرفتار شده است.

۴-۸. بازسازمان‌دهی

مسئلهٔ اساسی در این بخش، فهم این نکته است که روایت چگونه می‌تواند به بـازی آزاد تقابل‌هـای

دوتایی در ورای سلسله‌مراتب تبدیل شود (منتظرقائم و دیگران، ۱۴۰۳، ۹۱)؛ براین‌اساس، در این قسمت، وظیفهٔ اصلی پژوهشگر، بازنویسی روایت به‌گونه‌ای است که جایگاه فرادست و فرودست در متن تغییر کند؛ ازهمین‌رو، تلاش شده است، تیتر هردو روزنامه بار دیگر با توجه به فرودستان و صداهای حذف‌شده بازنویسی شود. بااین‌حال، لازم به ذکر است که با توجه به ماهیت خبری روزنامه، تلاش برای تغییر در خبر مورد نظر ایجاد نشود.

جدول شمارهٔ (۴). فهرست تیترها و بازسازماندهی روزنامهٔ کیهان

تاریخ	کیهان	بازسازماندهی
۲۶خرداد	ایران، اسرائیل را شخم زد. نوبت فشردن گلوگاه اقتصادی دشمن است. خروج از ان‌پی‌تی و بستن تنگهٔ هرمز در دستورکار مجلس.	اصابت موشک‌های ایرانی به اسرائیل، پس از حملهٔ روز گذشتهٔ اسرائیل به تهران. اقتصاد تهران و تل‌آویو بیش‌ازپیش در خطر پیامدهای جنگ قرار دارد. درصورت شدت یافتن حملات اسرائیل به ایران و آسیب دیدن زندگی مردم عادی، خروج از ان‌پی‌تی و بستن تنگهٔ هرمز می‌تواند یکی از تهدیدهای سیاسی از سوی ایران در موقعیت جنگی باشد.
۲۷خرداد	شرط پایان جنگ، نابودی اسرائیل است، نه توقف حملات. فرصت محو رژیم صهیونیستی را نباید از دست داد.	توقف حملات به‌نفع مردم از هردو سمت، خطر جنگ را از بین نمی‌برد. تغییر رژیم سیاسی اسرائیل، می‌تواند ضامن صلح باشد، اما آنچه اهمیت دارد، زندگی مردم است.
۲۸خرداد	ضربات سنگین به قلب موساد و مراکز اطلاعاتی ارتش اسرائیل. شهرک‌نشینان صهیونیست با قایق و با صرف هزینه‌های گزاف، درحال فرار از سرزمین‌های اشغالی به‌سمت قبرس هستند. اسرائیل در برابر حملات سهمگین ایران، اقدام به سانسور گستردهٔ تصاویر و ویدئوهای اصابت موشک‌های ایران به مراکز امنیتی، نظامی، و تأسیسات حیاتی این رژیم کرد. برهمین‌اساس، پلتفرم‌هایی مانند یوتیوب، اینستاگرام، و... پخش زنده از سرزمین اشغالی را متوقف کردند.	در پاسخ به حملات گستردهٔ اسرائیل به تهران، شیراز، اصفهان، و چند شهر دیگر و آسیب دیدن مردم عادی، ایران، مراکز اطلاعاتی اسرائیل و قلب موساد را هدف قرار داد. باوجود بحران‌های اقتصادی، تهرانی‌ها، به‌طور موقت، تهران را به‌قصد نقطه‌ای امن، ترک کردند؛ اسرائیلی‌ها نیز در تلاش هستند خود را به قبرس، به‌عنوان نقطهٔ امن، برسانند. همان‌گونه که به‌منظور تأمین امنیت، در ایران برخی پلتفرم‌ها محدود شده‌اند، در اسرائیل نیز همین وضعیت رخ داده که منجر به ضعف اطلاع‌رسانی از شرایط بحرانی جنگ شده است.
۲۹خرداد	مجازات رژیم صهیونیستی ادامه خواهد داشت. ملت ایران، مقابل جنگ و صلح تحمیلی محکم خواهد ایستاد.	ایران همچنان به حملهٔ اسرائیل پاسخ می‌دهد. ملت ایران جنگ را نمی‌پذیرد و صلح با خواست و شرایط ملت، پذیرفته می‌شود.
۳۱خرداد	ملت ایران تهدید دشمن را به‌تمسخر گرفت. حضور خیبرشکن در جمعهٔ تاریخی.	با وجود شرایط جنگی، مردم در تجمع روز جمعه برای محکوم کردن جنگ، حضور داشتند تا پیام صلح و انزجار از جنگ را به‌گوش همگان برسانند.
۱تیر	اگر اسرائیل را آرام بگذاریم، آرامان نمی‌گذارد. اسرائیل، گوشه رینگ است، کار را تمام کنید.	شرایط اسرائیل و اسرائیلی‌ها در جنگ، بد است! با تأمین امنیت ایرانیان از سوی اسرائیل، می‌توان به بحران پایان داد و صلح را برای هردو ملت به‌ارمغان آورد.
۲تیر	پایگاه‌ها و نظامیان آمریکایی، اهداف اولیهٔ موشک‌های ایران. بیش‌ازاین بستن تنگه هرمز را به‌تأخیر نیندازید.	در پاسخ به حملهٔ ایالات متحده به تأسیسات هسته‌ای، با توجه به آسیب ندیدن مردم عادی، تنها پایگاه‌های نظامی آمریکایی برای پاسخ ایران انتخاب می‌شوند. بستن تنگهٔ هرمز را می‌توان به‌عنوان یکی از سیاست‌های جنگی بررسی کرد.

۳تیر آتش‌بس	موشک‌های ایران معجزه می‌کنند. فرار بزرگ! تلویزیون اسرائیل: تل‌آویو خالی از سکنه شد.	با توجه به پاسخ‌های موشکی ایران به حملهٔ یک‌جانبهٔ اسرائیل، اسرائیل ممکن است حاضر به پذیرش آتش‌بس شده باشد. اگر چنین باشد، مردم تهران و تل‌آویو، که شهر را به‌مقصد منطقه‌ای امن ترک کرده بودند، می‌توانند به خانه‌هایشان بازگردند.

جدول شمارهٔ (۵). فهرست تیترها و بازسازماندهی روزنامهٔ شرق

تاریخ	شرق	بازسازماندهی
۲۶خرداد	کارشناسان در گفت‌وگو با شرق دربارهٔ وضعیت سلامت مردم در این دوره هشدار می‌دهند. چند راهکار برای وضعیت اضطراری. پاسخ شورای شهر و دولت به دغدغهٔ شهروندان در شرایط اضطراری: کروکی پناهگاه‌های پایتخت. سخنگوی دولت اعلام کرد: مدارس، مساجد، و متروها ۲۴ساعته دراختیار مردم است.	کارشناسان در گفت‌وگو با شرق دربارهٔ وضعیت سلامت مردم عادی ایران و اسرائیل در جنگ هشدار می‌دهند. راهکارهای بین‌المللی برای وضعیت اضطراری ملت‌های درگیر. پاسخ شورای شهر و دولت به دغدغهٔ شهروندان در همهٔ شهرهای درگیر جنگ؛ برای پناهگاه، شورای شهر باید افزون‌بر مدارس، مساجد، و متروها، برای ساخت پناهگاه مجهز در همهٔ شهرها به‌سرعت اقدام کند.
۲۷خرداد	رژیم صهیونیستی در ادامهٔ حملات خود به غیرنظامیان، ساختمان شیشه‌ای صداوسیما را هدف قرار داد. آنتن، زیر آتش.	آنتن، زیر آتش: نیروی نظامی اسرائیل در ادامهٔ حملات خود به غیرنظامیان، ساختمان شیشه‌ای صداوسیما را هدف قرار داد. برخی کارمندان صداوسیما مجروح و شهید شدند. ایران در پی پاسخ مناسب.
۲۸خرداد	تلاش‌های بین‌المللی برای یافتن راهکاری برای آتش‌بس. دیپلماسی، پشت خط جبهه. گزارش میدانی شرق از مناطق جنگ‌زدهٔ شهر؛ کسب‌وکارها و زندگی مردم، ۶ روز بعد از آغاز حملات اسرائیل. تهران در جست‌وجوی زندگی.	تهران و تل‌آویو در جست‌وجوی زندگی. تلاش‌های بین‌المللی به‌منظور یافتن راهکاری برای آتش‌بس.
۲۹خرداد	روزنامهٔ شرق در این تاریخ منتشر نشده است.	
۳۱خرداد	نخستین دور گفت‌وگوهای تروئیکای اروپایی با وزیر امور خارجهٔ ایران با رویکردی جدی برگزار شد. گفت‌وگو زیر سایهٔ جنگ. مردم ایران در واکنش به تجاوز اسرائیل با حضور پرشور در نماز جمعه و راهپیمایی پس‌ازآن، پیام ایستادگی و انسجام ملی را به جهان مخابره کردند. خشم سراسری، وحدت ملی.	گفت‌وگو زیر سایهٔ جنگ. مردم ایران در واکنش به جنگ، با حضور در نماز جمعه و راهپیمایی پس‌ازآن، پیام صلح، دوستی و امنیت را به همهٔ جنگ‌زدگان جهان مخابره کردند.
۱تیر	گزارش میدانی شرق از قطعهٔ ۴۲ بهشت زهرا که برای خاک‌سپاری شهدای حملهٔ رژیم صهیونیستی اختصاص داده شد. پرنده‌تر ز مرغان هوایی. روایت رسمی ایران از تجاوز اسرائیل در اجلاس وزرای خارجهٔ کشورهای اسلامی همراه با رایزنی‌های چندجانبه تا نشست محرمانه. دیپلماسی در میدان استانبول.	گزارش میدانی شرق از خاک‌سپاری شهدای تهران، اصفهان، شیراز، و شهرهای دیگر درگیر در جنگ. تلاش برای جایگزینی دیپلماسی با جنگ، در استانبول و اجلاس وزرای خارجهٔ کشورهای اسلامی.
۲تیر	استقامت زندگی در محلات تهران، سلام دنیا، ما اینجاییم!	استقامت زندگی مردم عادی در شرایط سخت جنگی! پیام صلح و آرامش برای دنیا، سلام دنیا! ما اینجا و زیر سایهٔ جنگ زندگی می‌کنیم، صدای ما را بشنوید!
۳تیر آتش‌بس	شرق، نقش مخرب رافائل گروسی را در تجاوز به تأسیسات هسته‌ای ایران واکاوی می‌کند. دیده‌بان هسته‌ای یا دیده‌بان اسرائیل؟ در میانهٔ حملات سنگین به تهران، و پاسخ‌های موشکی ایران به تل‌آویو، عراقچی به مسکو رفت.	در میانهٔ حملات سنگین به تهران، و پاسخ‌های موشکی ایران به تل‌آویو، عراقچی برای نجات جنگ‌زدگان ایرانی و اسرائیلی به مسکو رفت. شرق، حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران را واکاوی می‌کند.

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، تلاش شد با بررسی تیتر و زیرتیتر روزنامه‌های «کیهان» و «شرق»، متن روایت این روزنامه‌ها و شدت ناپایداری یا تزلزل خط روایی آن‌ها، وانوسازی شود. براساس یافته‌های این پژوهش، روزنامهٔ «کیهان»، در مقایسه با شرق، دربردارندهٔ صداهای خاموش بیشتری است؛ زیرا، خطوط فکری در آن بسیار پررنگ‌تر است. قدرت ایدئولوژی در رسانه نیز به همین موضوع مربوط می‌شود. بااین‌حال، روزنامهٔ «شرق» نیز باوجود تلاش برای قرارگیری در جبههٔ فرودستان، همچنان برخی از این فرودستان را انتخاب کرده و برخی دیگر را به‌دلایل نظری، حذف کرده است. به‌نظر می‌رسد، هردو روزنامه، در خدمت اهداف ایدئولوژیک هستند و هریک به یک قشر مشخص خدمت می‌کند که سرانجام به هدف مشترکی دست یابند.

گفتنی است، یافتن تقابل‌ها، که نخستین گام در انجام این پژوهش بود، در روزنامهٔ «کیهان» بسیار دشوارتر است؛ زیرا، ادبیات این روزنامه، یک‌جانبه، یکدست، و واحد است که ناشی از مرکزگرایی شدید روزنامه و مخاطبان خاص آن است. برپایهٔ آنچه مطرح شد، در مورد روزنامهٔ «کیهان»، یافتن هم‌معناها و تشابه‌ها در کنار تقابل‌ها، بیشتر می‌توانست به تشخیص موقعیت برتر کمک کند. یکپارچگی واژه‌های جنگی و تهدید بی‌امان دشمن در روزنامهٔ «کیهان»، نشان از جنگ‌طلبی بدون توجه به پیامدهای این جنگ در شهرها دارد. درمقابل، روزنامهٔ «شرق»، با رویکردی مردمی و ضدجنگ، روایتگر شرایط جنگی است، اما بازهم رویکرد به‌شدت مرکزگرای شرق، منجر به نادیده گرفتن پیامدهای جنگ در نواحی غیر از تهران و تأثیر آن بر ایرانیان غیرتهرانی شده است. افزون‌بر این، نادیده گرفتن مردم عادی ساکن در اسرائیل، نشان می‌دهد که روزنامهٔ «شرق»، ضدجنگ نیست، بلکه درون همان ایدئولوژی غالب قرار می‌گیرد. تنها تفاوت روزنامهٔ «شرق» و «کیهان» این است که «شرق» از زندگی روزمره در تهران جنگ‌زده، سخن می‌گوید و «کیهان» سعی در قوی‌سازی و مشروع‌سازی جبههٔ درگیر جنگ دارد.

به‌طورکلی می‌توان گفت، دو روزنامهٔ «شرق» و «کیهان»، اگرچه به‌نظر دو قطب مخالف یکدیگر هستند، اما رویکرد متفاوت آنان، باعث ایجاد نوعی توازن می‌شود. به‌بیان روشن‌تر، قرار گرفتن هردو روزنامه در کفهٔ ترازو، آنان را در موقعیت برابر قرار می‌دهد؛ هردو برای دو گروه متفاوت نوشته شده‌اند تا درنهایت، رضایت هردو را فراهم کنند و به این شیوه، حاکمیت می‌تواند از هردو گروهی که با یکدیگر متفاوت و متناقض هستند، مشروعیت کسب کند.*

یادداشت‌ها

۱. deconstruction: این واژه به ساختارشکنی، شالوده‌شکنی، ساخت‌زدایی، واسازی، و ترکیبات آن‌ها نیز ترجمه شده است؛ عبارت «وانوسازی»، نوواژه‌ای است که توسط هادی نوری برای آن ساخته شده و توضیح منطقی این نوواژه در مقدمهٔ مترجم بر کتابی با عنوان «وانوسازی» به‌گونه‌ای مبسوط استدلال شده است. مترجم در یادداشت خود توضیح می‌دهد که «...دریدا با پرهیز از عبارت destruction که در فرانسه معنای منفی ویرانی دارد و ترکیب de و construction به‌معنای «ساخت» به نوواژه deconstruction می‌رسد که در خود نومعنای هم واساختن و هم نوساختن دارد. واساختن ساختمان تقابل‌های دوگانه و سپس، از نوساختن آن با ظهور فورانی مفهومی نو که در قالب قدیم نبود و نمی‌گنجد. به‌این‌ترتیب، منظور از deconstruction نه inversion یا Reversal به‌معنای وارونگی و نه groundbreaking یا foundationbreaking به‌معنای شالوده‌شکنی و بن‌فکنی است. نوواژهٔ deconstruction همان Double Gesture of Overturning and Displacement است که تنها با نوواژه «وانوسازی» توصیف‌پذیر است. یعنی این اصطلاح هم وجه سلبی دارد و هم وجه ایجابی و معادل‌های موجود، نمایانگر وجه ایجابی و مثبت آن نیستند...». نگاه کنید به: دیوید جی. گانکل، (۱۴۰۲)، وانوسازی، ترجمهٔ هادی نوری، تهران: انتشارات پیله.

منابع

آقائی رضوانی، فاطمه؛ فولادیان، مجید (۱۴۰۰). بزم شهان و گوشهٔ زحمتکشان: بازنمایی ظهور و سقوط حوزهٔ عمومی شهر تهران در صدسال روزنامهٔ اطلاعات (۱۳۹۹-۱۳۰۰). تهران: نشر شهر.
افتخاری خراسانی، فاطمه؛ فولادیان، مجید (۱۴۰۰). تهران آخرین سنگر: روایت جنگ ایران و عراق در شهر تهران در آینهٔ مطبوعات ۱۳۶۷-۱۳۵۹. تهران: نشر شهر.
بهرامی چگنی، یاسر؛ احمدزاده، علی (۱۴۰۴). واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح‌طلبان در ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایان جمهوری اسلامی ایران (از سال ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲). پژوهشنامه علوم سیاسی، ۲۰(۳)، ۸۶-۵۳.
بوژه، دیوید. ام (۱۳۸۸). تحلیل وانوسازی. ترجمهٔ حسن محدثی. رسانه، ۱۹ (۱)، ۹۹-۷۹.
بوژه، دیوید. ام (۱۳۹۴). روایت‌هایی از یک سازمان داستان‌پرداز: تحلیلی پسامدرن از دیزنی به‌مثابه یک تامارالند. ترجمهٔ اسماعیل عالی‌زاد، نیلوفر باغبان‌مشیری، و عباس جُنگ. جامعه فرهنگ رسانه. ۴(۱۷)، ۱۹۳-۱۴۳.
تاراجی، منصور (۱۳۷۳). نقش و جایگاه مطبوعات در جنگ عراق. گزارش، شمارهٔ ۴۶، ۵۴-۴۹.
دریدا، ژاک؛ رورتی، ریچارد (۱۳۸۵). دیکانستراکشن و پراگماتیسم. ترجمهٔ شیوا رویگریان. تهران: گام نو.
دریدا، ژاک (۱۳۹۰). دربارهٔ گراماتولوژی. ترجمهٔ مهدی پارسا، تهران: رخداد نو.
سیدمن، استیون (۱۳۸۸). کشاکش آرا در جامعه‌شناسی. ترجمهٔ هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
شاکری، سیدرضا (۱۳۹۷). بایسته‌ها و شرایط کاربست واسازی دریدا، در نقد متون نقد و تحلیل کتاب واسازی متون آل احمد. پژوهشنامهٔ انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۱۸(۲)، ۱۷۱-۱۵۵.
صادقی جعفری، جواد؛ قربانی، اشرف (۱۴۰۴). فساد اداری به‌مثابه بحران عرصهٔ مدنی: بازنمایی رسانه‌ای در روزنامهٔ اصلاح‌طلب اعتماد (۱۴۰۰). پژوهشنامهٔ علوم سیاسی، ۲۰(۲)، پیاپی ۷۸، ۱۷۶-۱۴۵.
فیروزی، جابر؛ سلطانی‌فر، محمد؛ و جعفری، علی (۱۴۰۰). بازتاب جنگ دوم قراباغ در مطبوعات ایران (مطالعهٔ موردی: روزنامه‌های کیهان، اعتماد، و اطلاعات). پژوهشنامهٔ رسانهٔ بین‌الملل، ۶(۲)، ۱۷۷-۱۴۷.
کوهستانی‌نژاد، مسعود (۱۳۹۴). مطبوعات ایران در جنگ جهانی اول. گفتگو، شمارهٔ ۶۵، ۸۱-۷۴.
ملک‌زاده، الهام؛ حمانی، کامران (۱۳۹۹). بررسی علل بحران‌های اجتماعی ایران در جنگ جهانی اول با نگاه به مطبوعات. مطالعات تاریخی جنگ، ۴، پیاپی ۱۱، ۱۳۷-۱۱۵.
منتظرقائم، مهدی؛ غلامی، فرزاد (۱۳۹۱). نقد پسااستعماری روایت سریال قهوهٔ تلخ از مدرنیتهٔ سیاسی ایرانی: با تأکید بر روش واسازی. مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۸ (۲۸)، ۱۴۶-۱۲۱.
نوریس، کریستوفر (۱۳۸۸). شالوده‌شکنی. ترجمهٔ پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.
نوری، هادی؛ طاهرزاده کوزانی، مصطفی؛ علیزاده، رضا (۱۴۰۲)، خوانش پسااستعماری هویت در اندیشهٔ محمد مصدق، با تأکید بر روش وانوسازی. پژوهشنامهٔ علوم سیاسی، شمارهٔ ۳، ۲۳۴-۱۹۹.

نوری، هادی؛ طاهرزاده کوزانی، مصطفی (۱۴۰۴). خوانش پسااستعماری قانون در اندیشهٔ میرزا ملکم‌خان: با تأکید بر روزنامهٔ «قانون». نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، ۱۵ (۲)، ۵۳-۳۷.
هوبارد، فیل (۱۳۹۶). شهر. ترجمهٔ افشین خاکباز. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
یحیوی، حسین (۱۳۹۰). جنگ شهرها. نگین ایران، شمارهٔ ۳۶، ۳۸-۲۵.

Abrams, M. H. (2005). *A Glossary of Literary Terms*. 8th ed. Boston: Thomson Wadsworth.

Bhabha, H. K. (1994). *The Location of Culture*. Routledge.

Bressler, Ch. (1994). *Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice*. New Jersey. Prentice-Hall Inc.

Calvert, B., Casey, N., Casey, B., Frinch, L., & Lewis, J. (2007). *Television Studies: The Key Concepts*. London: Routledge.

Colebrook, C. (Ed.). (2015). *Jacques Derrida: Key Concepts*. Routledge.

Critchley, S. (2014), *The Ethics of Deconstruction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Currie, M. (2013), *The Invention of Deconstruction*. New York: Palgrave Macmillan.

Daboin, A. (2022). Why Deconstruction Might Work in Theory but Not in Practice. *Philosophy and Literature*, 46 (1), 86-99.

Derrida, J. (1976). *Of Grammatology* (G. C. Spivak, Trans.). Johns Hopkins University Press.

Derrida, J. (1990), Some Statements and Truisms about Neo-Logisms, Newisms, Postisms, Parasitisms, and other Small Seismisms'. trans. Anne Tomiche, In: *States of 'Theory': History, Art and Critical Discourse*. ed. David Carroll. New York: Columbia University Press, pp. 63-95.

Derrida, J. (1991). 'Letter to a Japanese Friend'. Trans. David Wood and Andrew Benjamin. In: *A Derrida Reader: Between the Blinds*. ed. Peggy Kamuf, London and New York: Harvester, pp. 270-6.

Derrida, J. (1995). *Points: Interviews, 1974-1994*. Stanford: Stanford University Press.

Derrida, J. (2020). *Deconstruction in a Nutshell: A Conversation with Jacques Derrida, with a New Introduction*. Fordham University Press.

Hall, S. (1997). *Representation: Cultural Representations and Signifying Practices*. Sage.

Mohan, Sh. (2022). Deconstruction and Anastasis. *Qui Parle*. 31 (2), 339–344.

Patton, P. (2017). Deconstruction and the Problem of Sovereignty. *Derrida Today*, 10(1), 1–20.

Redfield, M. (2016). *Theory at Yale: The Strange Case of Deconstruction in America*. New York: Fordham University Press.

Said, E. W. (1978). *Orientalism*. Pantheon Books.

Stocker, B. (2006). *Routledge Philosophy Guidebook to Derrida on Deconstruction*. United Kingdom: Taylor & Francis.

Xiaoting, L. (2024). The Deconstruction and Shaping of Media Power in the New Media Era with the Spring Festival Gala as the Object of Investigation. *Academic Journal of Humanities & Social Sciences*, 7(1).

Research Letter of Political Science
Winter 2026, Volume XXI, Number 1, pp.41-88

Research Paper

Policy Recommendations for Iran in Policymaking on Genetically Modified Products, A Comparative Study of USA and France

Fatemeh Akbari Nodouzaghi[1] ***Gholamreza Haddad**[2]

1. Ph.D. Candidate in Public Policy at Allameh Tabataba'I University
2. Assistant professor in Political Economy at Allameh Tabataba'I University

DOI: https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.565
Receive Date: 18 May 2026
Revise Date: 07 July 2026
Accept Date: 19 July 2026

©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Extended Abstract

Introduction

In recent decades, the development of science and technology in Iran has received more attention, but this field still requires research to criticize and review existing policies and formulate new policies based on international needs and experiences. One of the important issues today in new technologies is the production of genetically modified products, which has increased the products of related industries but has also led to concerns about its risks to health and the environment. The impact on economic production, along with the threat to public and environmental health, has formed supporters and opponents around the development of this technology in the form of stakeholders, and wherever stakeholders in a public area conflict over an issue, public policy and the government will inevitably be involved. Policy-making on genetically modified products is considered one of the most challenging areas of public policy today, especially in developed industrial societies, but priorities in public policy are determined as a function of the levels of development of governments, and consequently policy-making on genetically modified products has become less sensitive for less developed countries, including Iran. Increasing food production and security, along with threats to health and the environment, have led to stakeholder conflict and government involvement in GM crop policymaking, and studying the governance requirements in it provides an informational basis for domestic policymakers. This study aims to compare GM crop policies, institutions, and stakeholders in the United States and France, two leading examples in the field of biotechnology and different in terms of governance requirements. The research is structured around the main question of how GM crop policymaking has been in the United States and France, and what are the differences and similarities in terms of goals, processes, and stakeholders who have shaped the policies?

Methodology

The data of this research is of documentary type and its method is "comparative study". Comparative research is a combination of paying attention to a specific topic in different fields and the method of identifying similarities and differences. In comparative research, two central components are prioritized: 1- Sample selection 2- Specifying variables. If the number of samples is large, the number of variables will inevitably be limited, and if the samples are few, the possibility of analyzing more variables is available. However, the main methodological

* **Corresponding Author:**
Gholamreza Haddad, Ph.D.
E-mail: Haddad@atu.ac.ir

considerations in the comparative study method are: 1- Considerations of sample determination 2- Considerations of matching and equating variables 3- Analysis approach. These considerations for the present study, which is based on the pattern of selecting the most similar samples and a combination of emphasizing similarities and differences, are introduced in the following table:

Table (1). Considerations for the comparative study method in this article

Sampling considerations	Sample Selection: The United States and France are both industrially developed countries and pioneers in agricultural production, which are also considered liberal democratic systems politically, while they differ in terms of cultural norms and policy priorities. Level of Comparison: In terms of spatial level, the two countries belong to two different continents with different geographies, but in terms of temporal level, the study focuses on a similar time period for both samples.
Equating variables	The main concepts in this study are more or less without the need for comparison and equivalence in the two countries. Food security, genetically modified products, policy-making institutions and policy stakeholders are concepts and variables that are more or less referred to common meanings in both countries, and this is one of the characteristics of a comparative study in determining a sample of similar cases.
Analysis approach	This study is of the "case-oriented" type; in other words, it places two specific cases (the United States and France) as the subject of a comparative study around several variables (institutions, laws, policies, stakeholders, policy outcomes). The research approach is "qualitative" with the aim of "description" and based on "comparative inference", and its data is also of the type of "documentary data" and a combination of first-hand documents (official reports and legal texts) and second-hand documents (content of analyses and research conducted on the subject).

Discussion and Findings

The results indicate high levels of efficiency and effectiveness of both countries' policies on GMOs. Product safety, food security, and consumer confidence are common policy goals in both countries, but in the United States, facilitating innovation and supporting industry and trade, and in France, protecting the environment and biodiversity are priority goals. In the United States, with a developmental and promotional approach, a single policymaking body under the federal government with roles divided between the Food and Drug Administration (FDA), the Animal and Plant Health Services (APHIS), and the Environmental Protection Agency (EPA), and in France, with a precautionary and environmentalist approach, policies are developed and implemented under the European Food Safety Authority (EFSA) alongside the French Agency for Food, Environmental, and Occupational Safety and Health (ANSES) and the Independent Research and Information Committee on Genetic Engineering (CRIIGEN). Overall, the differences reflect the differences in the stakeholders influencing the policies of the two countries.

Table (2). Policymaking bodies on GMOs in the United States and France

Policy-making bodies in France	Policy-Making Agencies in the United States
European Food Safety Authority (EFSA), French Agency for Food, Environmental and Occupational Health and Safety (ANSES), French Independent Research and Information Committee on Genetic Engineering (CRIIGEN)	Food and Drug Administration (FDA), Animal and Plant Health Services (APHIS) under the Department of Agriculture, Environmental Protection Agency (EPA) (EPA)

Table (3). Comparing the policy goals of the United States and France on GMOs

Policy objectives for genetically modified products in France	Objectives of GM crop policy in the United States
Environmental protection and biodiversity: As a member of the European Union, France pays special attention to preserving natural resources and reducing the negative impacts of genetically modified products on the environment. Consumer confidence: In France, companies are required to provide complete scientific evidence that their products are safe for human health and the environment. Ensuring food security: The use of genetically modified products in agriculture can help increase crop yields and provide sufficient food for society, but to the extent that they do not pose a threat to the environment. Therefore, in France, importing genetically modified products to ensure food security while partially prohibiting the cultivation and production of these products domestically is considered one of the policy objectives.	Ensuring product safety: The main objective is to ensure product safety for consumers. Facilitating innovation and development: As one of the world's leaders in biotechnology, policy in the United States focuses on facilitating the innovation process and development of GM crops. Supporting the agricultural industry: GM crop policy in the United States aims to support the country's agricultural industry. This includes increasing yields and improving resistance to pests and diseases, and reducing the use of chemical pesticides in agriculture.

Table (4). Stakeholder groups in GM crop policymaking in the United States and France, by role and priority, respectively

Stakeholder groups in France	Stakeholder groups in the United States
Institutions and organizations related to the European Union: European identity is tied to environmental protection and sustainable development, and the institutions of the European Union represent these values. Pioneering environmentalism is a policy priority in the European Union, so the Union is the most important stakeholder among European governments in matters related to green policy, and in a way acts independently of them. Environmental associations: These associations, which also enjoy the support of the French government in a special way, considering the components of European identity, are considered the second stakeholder group in the policy-making of transgenic products, especially in the field of production. Human rights associations: These associations, as public representative institutions, play a role as stakeholders, especially where the issue of ensuring food security and consumer living standards is at stake, and support the import of safe transgenic products within existing restrictions. Farmers and livestock producers: France is the leading country in agricultural production and one of the largest dairy producers in the European Union. Although increasing production and reducing costs is one of the most important goals of producers, due to environmental policy restrictions and the share of these producers in the organic market, there has been no significant political pressure on French policymakers to further liberalize the field of genetically modified products.	Biotechnology and agriculture industries: Companies and organizations active in the biotechnology and agriculture industries, including companies producing genetically modified products and research organizations, are seeking to facilitate the production and marketing of their genetically modified products, given their high share in the US market. Farmers and livestock producers: Farmers and livestock producers, who have a significant share in the economy due to the priority of agricultural and livestock production in the US, are seeking to use genetically modified products to improve product performance, reduce costs, and increase their profitability. Consumers: American consumers, as taxpayers and voters, are seeking to provide safe and quality products to consumers and ensure food security. Environmental associations: Environmental associations, as public representative institutions, are seeking to reduce environmental concerns related to the cultivation of genetically modified products.

Table (5). Similarities in GM crop policies in the United States and France

Priority for ensuring product safety	Both countries place special emphasis on the safety and availability of genetically modified products for consumers, and independent regulatory organizations have been established to assess and certify the safety of products.
Ensuring food security	Ensuring food security for society and increasing agricultural production using genetically modified products are priorities for both countries.
Existence of regulatory organizations	Independent regulatory organizations have been established in both countries to control and monitor the production and use of genetically modified products.
Scientific support while scientific resistance	In both countries, elites and researchers in the field of developing genetically modified products and biotechnology are engaged in scientific research in these fields, and political actors in both countries have a practical belief in the importance of using scientific knowledge and technology in agricultural development and ensuring food security. At the same time, both countries are conducting scientific research and careful studies focused on the effects of GM crops on the environment, human health, and agricultural production.
Labeling rules	Both countries have implemented effective regulation in terms of monitoring and control and have implemented laws for labeling GM crops to provide consumers with the necessary information about whether the products are GM.
Public participation	Both countries have given importance to public participation in GM policy-making through transparency in the decision-making process, listening to public opinions, and granting different roles in the policy-making process.
Public attitude	In both countries, public attitudes towards the production and consumption of GM crops have become polarized, and supporters and opponents compete with each other in the form of representative institutions to influence policies, with the difference that in the United States, economic actors have a greater weight, and in France, civil society institutions have a greater weight.
Creating trade barriers	In some cases, both countries have created and implemented trade barriers for the import and export of GM crops.
Paying attention to environmental impacts	Both countries have paid attention to environmental impacts in their policies on genetically modified products and have attempted to identify, control, and manage these impacts.

Table (6). Differences in GM crop policies in the United States and France

Topic	United States	France
Laws and regulations	Emphasis on procedures and regulations	Emphasis on regulations
Consumption rate of GM crops	High and common	Low and subject to restrictions
Policy approach	Regulation and facilitation	Precautionary and strict
Policy objectives	More emphasis on economics while paying attention to food security and the environment	More emphasis on environmental sustainability while paying attention to economy and food security
Organizational dominance in GM policymaking	Superiority of the Food and Drug Administration with emphasis on health and food safety	Predominance of environmental and occupational food safety and health organization with emphasis on environmental damage
Trade policies	Emphasis on commercial production and extensive exports	Emphasis on supporting domestic production and local agriculture and monitoring the safety of imports
Cultivation rate of GM crops	Very high (over 90% of corn, soybeans, and rice are herbicide-resistant)	Very limited and subject to legal prohibitions

Conclusion

Based on the results, policy recommendations have been extracted and proposed for Iranian policymakers: Strengthening the system of supervision and safety, risk management, and environmental protection; Encouraging scientific research and development of new technologies; Increasing public awareness; Developing and supporting domestic production; Setting standards and labeling and information laws to increase public trust; Encouraging international cooperation and facilitating and supporting the trade of genetically modified organisms; Strengthening the legal system.

Keywords: Biotechnology Policymaking, Genetically Modified Products, Food Security, Environmental Damage, United States, France.

References

AFSSA Avis de l'Agence française de sécurité sanitaire des aliments relatif à l'évaluation, *en termes de santé publique* (2001). available from http://www.vie-publique.fr/documents-vp/2001sa0170.pdf

Amended *(5U.S.C. Appendix 2)*. https://www.usda.gov/topics/biotechnology/how-federal-government-regulates-biotech-plants

Andrews, Clinton J (2007), Rationality in Policy Decision Making, in: *Handbook of public policy analysis: theory, politics, and methods* / edited by Frank Fischer, Gerald J. Miller, and Mara S. Sidney, Taylor & Francis Group.

Arani, M. (2015). Comparative studies in education: application of new research methods. *Family and research scientific-research quarterly*. 12 (2): 69-89. DOR: 20.1001.1.26766728.1394.12.2.4.3. {In Persian}.

Aubert MH .(2000). La dissémination volontaire des OGM dans l'environnement. *Délégation de l'Assemblée Nationale pour l'Union Européenne* .available from http://www.assemblee-nationale.fr/europe/rap-info/i2538.pdf

Augoustinos, Martha, Shona Crabb and Richard Shepherd (2010) Genetically modified food in the news: media representations of the GM debate in the UK, *Public Understanding of Science* published online 21 January 2009 DOI: 10.1177/0963662508088669 The online version of this article can be found at: http://pus.sagepub.com/content/early/2009/01/21/0963662508088669

Bailey R. (2010). French anti-biotech protests achieve a glorious state of sheer lunacy. *Reason Mag Blog* available from http://reason.com/blog/2010/07/28/french-anti-biotech-protests-a

Baker Gregory A. and Thomas A. Burnham (2011) Consumer Response to Genetically Modified Foods: Market Segment Analysis and Implications for Producers and Policy Makers, *Journal of Agricultural Copyright and Resource Economics* 26(2) :3 87-403 2001 Western Agricultural Economics Association

Committee on the Independent Review and Assessment of the Activities of the NIH Recombinant DNA Advisory Committee; *Board on Health Sciences Policy*; Institute of Medicine; Lenzi RN, Altevogt BM, Gostin LO, editors. Oversight and Review of Clinical Gene Transfer Protocols: Assessing the Role of the Recombinant DNA Advisory Committee. Washington (DC): National Academies Press (US); 2014 Mar 27. 3, Oversight of Gene Transfer Research. Available from: https://www.ncbi.nlm.nih.gov/books/NBK195894/

Dudek, Carolyn Marie (2015) GMO Food Regulatory Frameworks in the US and the EU, in: *The New and Changing Transatlanticism.* Routledge

Durant ,Robert F. and Jerome S. Legge, Jr (2005) Public Opinion, Risk Perceptions, and Genetically Modified Food Regulatory Policy, *European Union Politics* DOI: 10.1177/1465116505051982 Volume 6 (2): 181–200

Federici, Valery (2010) Genetically Modified Food and Informed Consumer Choice: Comparing U.S. and E.U. Labeling Laws 35 Brook. J. Int'l L. (2010). Available at: https://brooklynworks.brooklaw.edu/bjil/vol35/iss2/6

Flipse Steven M. and Patricia Osseweijer (2012), Media attention to GM food cases: An innovation perspective, *Public Understanding of Science* 22(2) 185 –202

Francis, L., Craig, R. K., & George, E. (2016). FDA's Troubling Failures to Use its Authority to Regulate Genetically Modified Foods. *Food and Drug Law Journal*, *71*(1), 105–134. https://www.jstor.org/stable/26661095

Ghaffari, G. (2011). The logic of comparative research. *Iranian Journal of Social Studies*. 3 (4): 92- 76. DOR: 20.1001.1.20083653.1388.3.4.5.2. {In Persian}.

Ghanavati, F. & Mashayekh, J. (2022). Methodological Foundations in Comparative Studies of Science, Technology and Innovation Policy in Iran. *Journal of Science & Technology Policy*, 15(2), 93-108. {In Persian}. DOI: 10.22034/jstp.2022.13944

Institute of Medicine (US) Committee to Study Decision Making; Hanna KE, editor. *Biomedical Politics*. Washington (DC): National Academies Press (US); 1991. Asilomar and Recombinant DNA: The End of the Beginning. Available from: https://www.ncbi.nlm.nih.gov/books/NBK234217/

Kershen DL. European decisions about the "Whack-a-mole" game. *GM Crops Food*. 2014 Jan-Mar;5(1):4-7. doi: 10.4161/gmcr.27777. Epub 2014 Jan 9. PMID: 24561916; PMCID: PMC5033171.

Kuntz M. (2012). Destruction of public and governmental experiments of GMO in Europe. *GM Crops Food*. Oct-Dec;3(4):258-64. doi: 10.4161/gmcr.21231. Epub 2012 Jul 24. PMID: 22825391.

Kuntz M. (2014) The GMO case in France: politics, lawlessness and postmodernism. *GM Crops Food*. Jul 3;5(3):163-9. doi: 10.4161/21645698.2014.945882. PMID: 25437234; PMCID: PMC5033180

Lu, Lan (2009). The value of the use of biotechnology: public views in China and Europe, *Public Understand. Sci*. Volume 18, Issue 4 (2009) 481–492. ISSN 0963-6625 DOI: 10.1177/0963662507082892

McHughen A. (2016). A critical assessment of regulatory triggers for products of biotechnology: Product vs. process. *GM Crops Food*. 2016 Oct;7(3-4):125-158. doi: 10.1080/21645698.2016.1228516. PMID: 27813691; PMCID: PMC5161003.

Narayanan, Z., & Glick, B. R. (2023). Biotechnologically Engineered Plants. *Biology*, *12*(4), 601. https://doi.org/10.3390/biology12040601

National Academies of Sciences, Engineering, and Medicine; Division on Earth and Life Studies; Board on Agriculture and Natural Resources; Committee on Genetically Engineered Crops: Past Experience and Future Prospects. Genetically Engineered Crops: Experiences and Prospects. Washington (DC): National Academies Press (US); 2016 May 17. 9, Regulation of Current and Future Genetically Engineered Crops. Available from: https://www.ncbi.nlm.nih.gov/books/NBK424533/

Pastor JM. Quelle politique des biotechnologies pour la France ? Mission d'information sur les enjeux économiques et environnementaux des organismes génétiquement modifiés (2003) available from http://www.senat.fr/rap/r02-301/r02-301.html

Sato, Kyoko, 'Cultural Politics of Food Safety: Genetically Modified Food in France, Japan, and the United States', in Ronald J. Herring (ed.), *The Oxford Handbook of Food, Politics, and Society*, Oxford Handbooks (2015; online edn, Oxford Academic, 5 Dec. 2014), https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780195397772.013.019, accesse d 11 Apr. 2025.

Setbon M, Raude J, Fischler C, Flahault A. (2005). Risk perception of the "mad cow disease" in France: determinants and consequences. *Risk Anal 2005*; 25:813-26; PMID: 16268931; http://dx.doi.org/١٠,1111/j.1539-6924.2005.00634.x

Vogt, D. U., Parish, M., & Domestic Social Policy Division. (1999, June). Food Biotechnology in the United States: Science, Regulation and Issues. Congressional Research Service, Library of Congress.

Wivel NA. (2014) Historical perspectives pertaining to the NIH Recombinant DNA *Advisory Committee. Hum Gene Ther*. 2014 Jan;25(1):19-24. doi: 10.1089/hum.2013.2524. PMID: 24444182; PMCID: PMC3900000.

Rothaermel FT. (2017). *Strategic Management*. Third edition. McGraw-Hill Education.

Ruan, Yiqin (2019) One issue, different stories: The construction of GMO issues on Chinese, American and British mainstream media portals, Cultures of Science 2019, 2(4): 255–275

Willging, Jennifer (2008) Of GMOs, *McDomination and Foreign Fat: Contemporary Franco-American Food Fights*, *French Cultural Studies*, Volume 19, Issue 2, https://doi.org/10.1177/0957155808089665

Yang, Kaifeng (2007), Quantitative Methods for Policy Analysis, in: *Handbook of public policy analysis: theory, politics, and methods* / edited by Frank Fischer, Gerald J. Miller, and Mara S. Sidney, Taylor & Francis Group

www.ams.usda.gov/be

https://www.ams.usda.gov/rules-regulations/be/bioengineered-foods-list

https://www.anses.fr/en/content/gmo-regulations

https://www.anses.fr/en/content/bio-technology

https://www.anses.fr/fr/system/files/Anses-2022-Work-programme.pdf

https://biofortified.org/2015/07/a-look-at-gmo-policies-in-different-nations/

https://biosecurity.fas.org/education/dualuse-agriculture/2.-agricultural-biotechnology/us-regulation-of-genetically-engineered-crops.html

http://bio1.ir/blag/biotech/176-recombinant-dna-technology.html

https://www.cairn-int.info/article-E_POX_103_0031--common-agricultural-policy-experts-in.htm

https://www.durbin.senate.gov/newsroom/press-releases/durbin-blumenthal-with-adverse-event-reporting-on-the-rise-legislation-needed-to-protect-consumers-of-dietary-supplements

http://www.efsa.europa.eu/en/efsajournal/doc/850.pdf#
https://www.efsa.europa.eu/en/efsajournal/pub/5048
https://www.efsa.europa.eu/en/publications/food-risk-assess-europe
https://www.efsa.europa.eu/sites/default/files/2021–03/questions-and-answers-efsa-practical-arrangements.pdf
https://www.efsa.europa.eu/en/topics/topic/gmo
https://www.elsevier.com/books/policy-issues-in-genetically-modified-crops/singh/978-0-12–820780-2
https://www.epa.gov/regulation-biotechnology-under-tsca-and-fifra/epas-regulation-biotechnology-use-pest-management
https://www.epa.gov/nepa/national-environmental-policy-act-review-process
https://www.everycrsreport.com/reports/RL30198.html
https://www.fda.gov/food/agricultural-biotechnology/how-gmos-are-regulated-united-states
https://www.fda.gov/regulatory-information/search-fda-guidance-documents/statement-policy-foods-derived-new-plant-varieties
https://food.ec.europa.eu/plants/genetically-modified-organisms/gmo-legislation_en
https://www.frontiersin.org/articles/10.3389/fpls.2021.630396/full
https://www.irishtimes.com/news/who-are-the-real-beneficiaries-of-gm-foods-1.203996
https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC5033180/
https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=1913996
https://www.researchgate.net/publication/269114978_The_GMO_case_in_France_Politics_lawlessness_and_postmodernism
https://www.reuters.com/article/us-france-agriculture-gmo-idUKKBN29N1T9
https://www.usda.gov/media/press-releases/20/12/2018/establishing-national-bioengineered-food-disclosure-standard
https://worldpopulationreview.com/country-rankings/countries-that-ban-gmos

پژوهشنامه علوم سیاسی
زمستان ۱۴۰۴، دورهٔ ۲۱، شماره ۱، پیاپی ۸۱، صص ۸۸-۴۱

درس‌هایی برای ایران در سیاست‌گذاری محصولات تراریخته؛ مطالعهٔ مقایسه‌ای ایالات‌متحده آمریکا و فرانسه

فاطمه اکبری نودوزقی [۱] *غلامرضا حداد [۲]

۱. دانشجوی دکترای سیاست‌گذاری عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی

۲. استادیار گروه اقتصاد سیاسی و سیاست‌گذاری عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=7183502968/5%

20.1001.1.1735790.1404.21.1.2.6

چکیده

افزایش تولید و امنیت غذایی در کنار تهدید سلامتی و محیط‌زیست، به تعارض ذی‌نفعان و ورود دولت‌ها به عرصهٔ سیاست‌گذاری محصولات تراریخته انجامیده است و مطالعهٔ اقتضائات حکمرانی در آن، مبنایی اطلاعاتی را در اختیار سیاست‌گذار داخلی قرار می‌دهد. این پژوهش با هدف مقایسهٔ سیاست‌ها، نهادها، و ذی‌نفعان محصولات تراریخته در ایالات‌متحده آمریکا و فرانسه به‌عنوان دو نمونهٔ پیشرو در زمینهٔ بیوتکنولوژی و متفاوت، از منظر اقتضائات حکمرانی، انجام شده است. داده‌های پژوهش از نوع اسنادی و روش آن «مطالعهٔ تطبیقی» بوده است. پژوهش براساس این پرسش اصلی شکل گرفته است که «سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در کشورهای ایالات‌متحده و فرانسه چگونه بوده است؟» و «چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در اهداف، فرایندها، و نیز ذی‌نفعان این سیاست‌ها بین دو کشور وجود دارد؟» یافته‌های پژوهش، نشان‌دهندهٔ سطوح بالای کارآمدی و اثربخشی سیاست‌های هر دو کشور در تراریخته‌ها است. ایمنی محصولات، امنیت غذایی، و اعتماد مصرف‌کنندگان، هدف مشترک سیاست‌ها در هر دو کشور است؛ اما در آمریکا، تسهیل نوآوری و حمایت از صنعت و تجارت و در فرانسه، حفاظت از محیط‌زیست و تنوع زیستی، اهداف دارای اولویت هستند. در آمریکا با رویکردی توسعه‌ای و ترویجی سیاست‌گذاری یگانه‌ای زیر نظر دولت فدرال با تقسیم نقش‌ها میان سازمان غذا و دارو (FDA)، سازمان خدمات سلامت گیاهان و حیوانات (APHIS)، و آژانس حفاظت از محیط‌زیست (EPA) و در فرانسه با رویکردی احتیاطی و محیط‌زیست‌گرایانه، سیاست‌ها زیر نظر سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا (EFSA) در کنار آژانس سلامت و ایمنی غذا، محیط‌زیستی، و شغلی فرانسه (ANSES)، و کمیتهٔ تحقیقات و اطلاعات مستقل در مورد مهندسی ژنتیک (CRIIGEN) تدوین و اجرا می‌شوند و در مجموع، تفاوت‌ها بازنمایانندهٔ تفاوت ذی‌نفعان تأثیرگذار بر سیاست‌های دو کشور است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۲۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۴/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۲۸

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:
سیاست‌گذاری بیوتکنولوژی، محصولات تراریخته، امنیت غذایی، آسیب‌های زیست‌محیطی، ایالات‌متحده امریکا، فرانسه

*** نویسنده مسئول:**
غلامرضا حداد
پست الکترونیک: haddad@atu.ac.ir

مقدمه

در دهه‌های اخیر، توسعهٔ علم و فناوری در ایران، بیشتر موردتوجه بوده است؛ اما همچنان این حوزه نیازمند پژوهش‌هایی در نقد و بازبینی سیاست‌های موجود و تدوین سیاست‌های جدید مبتنی بر نیازها و تجربیات بین‌المللی است. یکی از مسائل مهم امروز در عرصهٔ فناوری‌های نوین، تولید محصولات تغییرژنتیک‌یافته است که باعث افزایش محصولات صنایع مرتبط شده، ولی هم‌زمان نگرانی‌هایی را نیز در مورد مخاطرات آن برای سلامت و محیط‌زیست در پی داشته است. تأثیر بر تولید اقتصادی در کنار تهدید سلامت عمومی و زیست‌محیطی، موافقان و مخالفانی را حول توسعهٔ این فناوری در قالب ذی‌نفعان شکل داده است و هرجا ذی‌نفعانی در حوزه‌ای عمومی حول موضوعی تعارض داشته باشند، ناگزیر، پای سیاست عمومی و دولت در میان خواهد بود. سیاست‌گذاری محصولات تراریخته، امروزه، به‌ویژه در جوامع توسعه‌یافتهٔ صنعتی، یکی از عرصه‌های پرچالش سیاست عمومی به‌شمار می‌آید؛ اما اولویت‌ها در سیاست عمومی، تابعی از سطوح توسعه‌یافتگی دولت‌ها در نظر گرفته می‌شود و درنتیجه، سیاست‌گذاری محصولات تراریخته برای کشورهای کمترتوسعه‌یافته، ازجمله ایران، حساسیت پایین‌تری یافته است. درعین‌حال، محصولات تراریخته دارای دو جنبه در برنامه‌ریزی توسعه است؛ جنبه‌هایی که ماهیتاً می‌توانند متناقض باشند؛ ازیک‌سو، بحث تهدید سلامت عمومی مطرح است که می‌تواند از منظر یک کارگزار دولتی درحال‌توسعه در مقایسه با اولویت‌های اقتصادی و معیشتی، در درجهٔ پایینی از اهمیت قرار گیرد و سیر کردن شکم‌های گرسنه، مهم‌تر از کیفیت غذایی باشد که با آن سیر می‌شوند؛ ازسوی‌دیگر، بحث افزایش تولید اقتصادی و ارتقای بهره‌وری در کشاورزی صنعتی مطرح است که بی‌تردید، در اولویت سیاست‌گذاری دولت‌های درحال‌توسعه قرار می‌گیرد. به‌بیان روشن‌تر، دووجهی بودن سیاست‌گذاری محصولات تراریخته، آن را به موضوعی تبدیل کرده است که هم توسعه‌یافته‌ها و هم درحال‌توسعه‌ها، کم‌وبیش به یک اندازه، اما از مناظر و مواضع متفاوت، درگیر آن هستند.

ایران، کشوری است که تولید کشاورزی در آن سهم چشمگیری از کل تولید ناخالص داخلی را، در مقایسه با بسیاری از کشورهای منطقهٔ خاورمیانه، به خود اختصاص داده است. سهم کشاورزی و دامداری از تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۲۰۲۰ نزدیک به ۱۱ درصد و سهم آن در اشتغال نیز بالغ بر ۱۴ درصد بوده است؛ اگرچه این سهم در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته، سهم بالایی به‌شمار نمی‌آید، اما رابطهٔ معکوسی نیز در صنایع غذایی در مقایسه با

این کشورها مشهود است (آمارفکت، ۱۴۰۲). افزون‌بر این، خشکسالی‌های طولانی و بحران‌های زیست‌محیطی نیز بهینه‌سازی استفاده از منابع محدود و ارتقای بهره‌وری در کشاورزی را گریزناپذیر کرده است. درعین‌حال، ایران، کشوری است که در شاخص‌های بهداشت و سلامت در مقایسه با دیگر شاخص‌های توسعه، همواره وضعیت بهتری داشته و توجه به سلامت عمومی، یکی از مؤلفه‌های سنت سیاست عمومی در ایران بوده است. اما در مورد محصولات تراریخته، باوجود پیشرفت‌های داخلی، همچنان خلأ سیاست‌گذاری متناسب، چه در زمینهٔ تقویت و تشویق وجه تولیدی و علمی و چه در حوزهٔ قاعده‌گذاری برای کاهش تهدیدها و مخاطرات در وجه سلامت عمومی، احساس می‌شود (جبل‌عاملی، یزدانی، و گودرزی، ۱۴۰۳، ۴۳).

مراجعه به تجربه‌های موفق جهانی در سیاست عمومی، همواره منبع مهمی برای سیاست‌گذار داخلی، به‌ویژه در زمینه‌هایی بوده که دانش و تخصص بومی به‌اندازهٔ کافی در آن وجود نداشته است. با مطالعهٔ تجربه و عملکرد کشورهای توسعه‌یافتهٔ صنعتی در عرصهٔ سیاست‌گذاری محصولات تراریخته، می‌توان به الگویی برای فعالیت‌های سیاست‌گذاران ایرانی در این حوزه دست یافت. دراین‌میان، مطالعهٔ سیاست‌گذاری تراریخته در ایالات‌متحدهٔ آمریکا و فرانسه، به‌عنوان دو کشور توسعه‌یافتهٔ صنعتی که هر دو در تولید کشاورزی پیشرو به‌شمار می‌آیند و درعین‌حال، از دو الگوی متفاوت در سیاست عمومی پیروی می‌کنند، می‌تواند ارائه‌دهندهٔ اطلاعات ارزشمندی، چه برای پژوهشگران سیاست عمومی و چه سیاست‌گذاران، باشد. این مقاله با بررسی جنبه‌های مختلف سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در کشورهای آمریکا و فرانسه، در پی ارائهٔ راهکارهای مناسبی برای ایران است. پژوهش حول این پرسش اصلی شکل گرفته است که «سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در کشورهای ایالات‌متحده و فرانسه چگونه بوده است؟» و «چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در اهداف، فرایندها، و نیز ذی‌نفعان این سیاست‌ها بین دو کشور وجود دارد؟»

۱. پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ موضوع تراریخته و سود و زیان‌های آن، پژوهش‌هایی در ایران انجام شده است که از جنبه‌های گوناگونی قابل‌دسته‌بندی هستند. برخی پژوهش‌ها به تأثیر تراریخته‌ها بر افزایش تولید و امنیت غذایی توجه داشته‌اند؛ برای نمونه، خسروی‌پور و همکاران (۱۳۹۸) در مقالهٔ «اثر

محصولات تراریخته بر امنیت غذایی»، تـأثیرات محصـولات تراریختـه را بـر امنیـت غـذایی بررسی کرده‌اند. آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند کـه گیاهـان تراریختـه بـه‌منظور تولیـد باکیفیـت، عملکرد برتر، کاهش هزینه‌ها، و حل بسیاری از معضلات بخـش کشـاورزی توسـعه یافته‌انـد. استفاده از این فناوری، گام بلندی در راستای تحقق انقلاب ژنتیک بوده است، اما همراه خـود، نگرانی‌ها و ملاحظاتی مانند نگرانی‌های مذهبی، فرهنگی، اخلاقی، و سلامتی نیز ایجاد کـرده، که موجب مخالفت بسیاری از سـازمان‌های غیردولتـی و حتـی برخـی دولت‌هـا و دانشـمندان رشته‌های مختلف با این محصولات شده است (خسروی‌پور، رحمانی، و رزم‌آور، ۱۳۹۸).

برخی پژوهش‌ها نیز بر تأثیرات اقتصادی و اجتماعی تراریخته متمرکز بوده‌اند؛ برای مثال، خسروی‌پور و همکاران (۱۳۹۸) در مقالهٔ «اثر تراریخته و عملکـرد تجاری‌سـازی محصـولات کشاورزی» نشان داده‌اند که کاشت محصولات تراریخته در کشـورهایی ماننـد هنـد، آمریکـا، برزیل، و آرژانتین، سود اقتصادی فراوانی داشته و سبب بهبود عملکرد صـنعت کشـاورزی آنـان شده است. تحلیل داده‌های حاصل از بررسی ۱۴۷ مقالهٔ علمی دراین‌باره نشان داده اسـت کـه محصولات حاصل از مهندسـی ژنتیـک و فنـاوری تراریختـه، بـه‌طور میـانگین در کشـورهای تولیدکنندهٔ این محصولات، سود کشاورزان را ۶۸ و عملکرد محصول را ۲۲ درصد افزایش داده اسـت. همچنـین، اسـتفاده از آفت‌کش‌هـای شـیمیایی را ۳۷ درصـد کـاهش داده اسـت (خسروی‌پور، حاجت‌پور، و دیرکوندمقدم، ۱۳۹۸).

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۴ آذر ۱۳۹۶، گزارشی ۶۸صـفحه‌ای به‌قلم مرتضی براتی (۱۳۹۶) با عنوان «مطالعهٔ قوانین کشورهای منتخب در حوزهٔ محصـولات تراریخته» منتشر کرده است. در این گزارش بیان شده است که به‌نظر می‌رسد، تمایـل کشـورها به واردات محصولات تراریخته، بیش از تولید داخلی آن است. چندین دلیل برای این موضـوع می‌توان برشمرد. نگرانی دولت‌ها از مخاطرات زیست‌محیطی و تعهدات و جبران خسـارت در کنار عدم تمایل کشاورزان و مخالفت گروه‌های سبز سبب شده است تنها ۲۸کشـور بـه کشـت گیاهان تراریخته اقدام کنند. افزون‌بر این، کشورهای عضو سازمان تجـارت جهـانی، پایبنـد بـه تجارت آزاد هستند و تنها محدودیت‌هایی برای ممنوعیت واردات برخـی محصـولات ازجملـه محصولات تراریخته دارند، اما شرایط و الزاماتی برای واردکنندگان، ازجملـه درخواسـت ارائـهٔ ارزیابی خطر، گواهی ایمنی محصول تراریخته، برچسب‌گذاری، و پیشنهاد اقدامات اضطراری دربارهٔ انتشار ناخواسته و... در نظر می‌گیرند (براتی، ۱۳۹۶)؛ در ایـن راسـتا، سـعیده احمـدی

(۱۴۰۲) نیز در مقاله‌ای با عنوان «راهبردهای تولید و واردات محصولات تراریخته»، ضمن ارزیابی وضعیت تولید و تجارت محصولات تراریخته در جهان، راهکارهایی را برای ایران ارائه داده است؛ ازجمله واردات تدریجی، برچسب‌گذاری، نظارت بر قیمت‌گذاری، و توجه به پیشینهٔ مصرف (احمدی، ۱۴۰۲).

بخشی از پژوهش‌ها در این حوزه به پیمایش و نگرش‌سنجی کارگزاران و ذی‌نفعان اختصاص داشته است. سلیمان‌پور و رسولی آذر (۱۳۹۲) نیز پیمایشی در راستای ارزیابی تأثیر خطرات احتمالی محصولات تراریخته بر نگرش کارشناسان وزارت جهاد کشاورزی در تولید و کاربرد این‌گونه محصولات انجام داده‌اند. پژوهشگران در نخست، فهرستی از خطرات احتمالی را برمبنای مرور اولیهٔ منابع (به منابع اشاره نشده است که آیا رسانه‌های خبری است یا مقالات علمی نمایه‌شده)، تهیه و سپس، نظرات کارشناسان مؤسسهٔ تحقیقات زیست‌فناوری کشاورزی و سازمان تحقیقات جهاد کشاورزی را دربارهٔ این خطرات به‌وسیله پرسش‌نامه گردآوری کرده‌اند (سلیمان‌پور و رسولی‌آذر، ۱۳۹۲).

قوچانی و همکاران (۱۳۹۵) نیز با پیمایش نظرات نخبگان اجرایی و علمی استان خوزستان که سومین تولیدکنندهٔ برنج در ایران است، عوامل مؤثر بر به‌کارگیری برنج تراریخته در چرخهٔ کشاورزی و زنجیرهٔ غذایی را بررسی کرده‌اند. آن‌ها ابتدا برحسب مرور منابع، مؤلفه‌های ادراک از مزایا و مضرات، مباحث اخلاقی مرتبط با دست‌ورزی ژنی، و اعتماد به افراد و سازمان‌های دست‌اندرکار تولید برنج تراریخته را شناسایی و میزان تأثیر هر مؤلفه را به‌وسیلهٔ پرسش‌نامه‌ای پژوهشگرساخته اندازه‌گیری کرده‌اند (قوچانی و همکاران، ۱۳۹۵).

برخی نیز از روش‌های تحلیل کیفی برای فهم نگرش نخبگان و ذی‌نفعان استفاده کرده‌اند؛ برای نمونه، صافی سیس و رضوان‌فر (۱۳۹۸) محتوای دیدگاه پژوهشگران مراکز تحقیقات کشاورزی را به‌عنوان تنها گروه صاحب‌دانش دربارهٔ مصرف و کشت محصولات تراریخته بررسی کرده‌اند. آن‌ها با روش مصاحبهٔ نیمه‌ساختاریافته و نمونه‌گیری گلوله‌برفی به این نتیجه رسیده‌اند که عواملی مانند تخریب محیط‌زیست، تهدید سلامتی، و کشت و مصرف تحمیلی و فقدان استقلال ملی از دلایل مخالفت با کشت و مصرف محصولات تراریخته است (صافی سیس و رضوان‌فر، ۱۳۹۸).

برخی از پژوهش‌ها به‌طور مشخص بر ارزیابی سیاست‌گذاری تراریخته‌ها در ایران متمرکز بوده‌اند؛ برای نمونه، جبل‌عاملی و همکاران (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با عنوان

«آسیب‌شناسی سیاست‌های مرتبط با محصولات تراریخته در جمهوری اسلامی ایران» ضمن دسته‌بندی آسیب‌ها در قالب چهار دسته از عوامل ساختاری، کارکردی، زمینه‌ای، و ارتباطی به این نتیجه رسیده‌اند که مشکلات در سیاست‌گذاری تراریخته‌ها در ایران، ریشه در فقدان سیاست جامع، ضعف در قوانین، و ناتوانی در انطباق با تهدیدات دارد (جبل‌عاملی، یزدانی، و گودرزی، ۱۴۰۳). همچنین، وحید و همکاران (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «ارزیابی سیاست‌های مهندسی ژنتیک در بخش کشاورزی»، نشان داده‌اند که اجرای قوانین ایمنی زیستی و مقررات مربوط به تولید ملی محصولات تراریخته به اهداف نرسیده است و دلایل اصلی این ناکامی را فرایندهای ناکارآمد، سیاسی شدن مباحث علمی، دخالت نهادهای غیرمرتبط، و اعمال سلیقه‌های مدیریتی دانسته‌اند (وحید، شوشتری، و قره‌یاضی، ۱۳۹۹).

بخشی از ادبیات غیرفارسی دربارهٔ تراریخته‌ها بر نقش مصرف‌کننده و افکار عمومی بر سیاست‌گذاری این حوزه متمرکز بوده است؛ برای نمونه لن‌لو[1] (۲۰۰۹) در مقاله‌ای با عنوان «ارزش استفاده از بیوتکنولوژی: دیدگاه‌های عمومی در چین و اروپا»، دیدگاه‌های عمومی را در مورد ارزش کاربرد زیست‌فناوری در چین و اروپا بررسی کرده است. وی به این نتیجه رسیده است که کاربردهای زیست‌فناوری در چین، نسبت به اروپا، پذیرش و حمایت مردمی مداوم‌تری داشته است. مردم چین در ارزیابی خود از مفید بودن و مقبولیت اخلاقی کاربردهای گوناگون زیست‌فناوری، بسیار خوش‌بین هستند؛ درحالی‌که مردم اروپا، درک گسترده‌تر و محکم‌تری از خطرات مربوط به این حوزه دارند. افزون‌بر این، یافته‌های وی نشان می‌دهد که درک مردم از فواید زیست‌فناوری ممکن است پیش‌نیاز حمایت بیشتر از توسعهٔ آن باشد (لن‌لو، ۲۰۰۹).

بیکر و برنهام[2] (۲۰۱۱) در مقالهٔ «واکنش مصرف‌کننده به غذاهای اصلاح‌شدهٔ ژنتیکی: تحلیل بخش‌بندی بازار و پیامدهای آن برای تولیدکنندگان و سیاست‌گذاران» به این نتیجه رسیده‌اند که مصرف‌کنندگانی که بیشترین ریسک‌گریزی را داشته‌اند، به‌احتمال زیاد، بر این نظر بوده‌اند که تراریخته‌ها، کیفیت یا ایمنی غذا را بهبود می‌بخشند و بیشترین آگاهی را نیز در مورد زیست‌فناوری و بیشترین ظرفیت را برای پذیرش غذاهای تراریخته داشته‌اند (بیکر و برنهام، ۲۰۱۱).

1. Lan Lu
2. Baker & Burnham

فلیپس و اوسویجر[1] (۲۰۱۲) در مقاله‌ای به تأثیر توجه رسانه‌ها در مصرف تاریخته‌ها پرداخته‌اند. آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که مشارکت ذینفعان در موضوع تاریخته‌ها در حوزهٔ رسانه اندک و محدود بوده است و عموم مردم کمتر توانسته‌اند داده‌های مبتنی بر مطالعات علمی را در رسانه‌ها رؤیت کنند و این در شکل‌گیری ذهنیت منفی آن‌ها تأثیرگذار بوده است (فلیپس و اوسویجر، ۲۰۱۲). به‌گونه‌ای مشابه، ایکین رووان[2] (۲۰۱۹) در مقاله‌ای برساخت رسانه‌ای از تاریخته‌ها در آمریکا، چین، و بریتانیا را مقایسه کرده است (رووان، ۲۰۱۹) یا مارتا آگوستینوس[3] و همکارانش (۲۰۱۰)، تصویر رسانه‌ای از تاریخته‌ها را در بریتانیا موردمطالعه قرار داده‌اند (آگوستینوس و همکاران، ۲۰۱۰) و دورانت و لگ[4] (۲۰۰۵) نیز تأثیر افکار عمومی بر تنظیم گری خوزهٔ تاریخته‌ها را تحلیل کرده‌اند (دورانت و لگ، ۲۰۰۵).

بخش دیگری از ادبیات غیرفارسی بر موضوع سیاست‌گذاری تاریخته‌ها تمرکز داشته‌اند؛ برای نمونه، کارولین ماری دودک[5] (۲۰۱۵) در فصلی از کتاب «آتلانتیک‌گرایی درحال‌تغییر و نو» موضوع تجارت میان اتحادیهٔ اروپا و آمریکا را در عرصهٔ محصولات تاریخته بررسی کرده است. وی در این فصل به سیر تکامل متفاوت سیاست نظارتی محصولات تاریخته در اتحادیه اروپا و ایالات‌متحده و متغیرهای برون‌زای اصلی و شکل‌دهنده سیاست محصولات تاریخته در بین شرکا پرداخته است (دودک، ۲۰۱۵). وجه تمایز مقالهٔ حاضر با کار دودک، این است که تمرکز دودک بر ظرفیت‌ها و موانع تجاری در روابط دو سوی آتلانتیک در زمینهٔ تاریخته‌ها بوده است، اما این مقاله بر سیاست‌گذاری در موضوع تولید، مصرف، و نظارت متمرکز است.

جنیفر ویلژینگ[6] (۲۰۰۸) نیز در مقاله‌ای بر تجارت تاریخته‌ها میان فرانسه و آمریکا تمرکز کرده و نتیجه گرفته است که این تجارت، در نتیجهٔ فشار تجاری آمریکا بر فرانسه، به رشد صنعت فست‌فود در فرانسه و افزایش چاقی و نیز آسیب فرهنگی به سنت آشپزی در فرانسه انجامیده است (ویلژینگ، ۲۰۰۸). والری فدریچی[7] (۲۰۰۸) در مقاله‌ای با عنوان «مواد

1. Flipse & Osseweijer
2. Ruan
3. Augoustinos
4. Durant & Legge
5. Dudek
6. Willging
7. Federici

غذایی تراریخته و انتخاب آگاهانهٔ مصرف‌کننده: مقایسهٔ قوانین برچسب‌گذاری ایالات‌متحده و اتحادیهٔ اروپا»، قوانین برچسب‌گذاری در دو سوی آتلانتیک را از منظری حقوقی، مقایسهٔ کرده و سرانجام، یک رژیم حقوقی فدرال را برای برچسب‌گذاری محصولات تراریخته در آمریکا توصیه کرده و ویژگی‌ها و فواید آن را برمی‌شمارد (فدریچی، ۲۰۱۰).

یکی از نزدیک‌ترین پژوهش‌ها به پژوهش حاضر، مطالعه‌ای است که کیوکو ساتو[1] در سال ۲۰۱۴ انجام داده است. وی در مقاله‌ای با عنوان «سیاست‌های فرهنگی در ایمنی غذایی: تراریخته‌ها در ژاپن، فرانسه، و آمریکا»، رویکردهای نظارتی و واکنش‌های عمومی به تراریخته‌ها را در سه کشور یادشده بررسی کرده است. وی مصرف تراریخته‌ها در هر کشور را مقوله‌ای فرهنگی دانسته و به این نتیجه رسیده است که در ژاپن و فرانسه، مصرف تراریخته‌ها با نگرانی بیشتری از سوی مصرف‌کنندگان همراه بوده است؛ درحالی‌که در آمریکا، چنین توجهی را در میان عموم برنینگیخته است (ساتو، ۲۰۱۴). تفاوت پژوهش ساتو با پژوهش حاضر این است که وی بر هنجارهای فرهنگی و سیاست‌گذاری فرهنگی در این سه کشور تمرکز داشته، درحالی‌که پژوهش حاضر متوجه ابعاد گوناگون سیاست‌گذاری در دو کشور فرانسه و آمریکا و نیز نگاشت نهادی، سازوکارهای کنترل و نظارت، و البته نتایج سیاست‌ها بوده است.

در مجموع، پژوهش‌های اندکی برپایهٔ مطالعهٔ مقایسه‌ای عملکرد سیاستی کشورها در موضوع محصولات تراریخته انجام شده است و به‌ویژه در ادبیات موجود داخلی، فقدان چنین مطالعه‌ای مشهود است. پژوهش حاضر، در پی بهره‌مندی از تجربه‌های کشورهای توسعه‌یافتهٔ آمریکا و فرانسه در زمینهٔ سیاست‌گذاری فناوری‌های نوین، به‌ویژه در حوزهٔ محصولات تراریخته است. نتایج این پژوهش می‌تواند ضمن افزایش اطلاعات تخصصی دربارهٔ عملکرد سیاستی دو کشور پیشرو در زمینهٔ زیست‌فناوری، مبنایی باشد برای ارائهٔ راهکارهای سیاستی متناسب در حوزهٔ توسعه و بهره‌وری بیشینه از منافع فناوری نوین در ایران.

۲. چارچوب مفهومی پژوهش

با توجه به اینکه پژوهش حاضر از نوع پژوهش نظری یا تطبیق نظریه با مورد به‌شمار نمی‌آید، ارائهٔ چارچوب مفهومی به‌جای چارچوب نظری، دارای مزیت و توجیه بیشتری است. چارچوب مفهومی ناظر بر ارائهٔ شبکه‌ای از مفاهیم است که پژوهش حول آن‌ها سازمان

1. Sato

می‌یابد. ازآنجاکه ارتباط با جهان واقعیت، تنها به‌واسطهٔ زبان امکان‌پذیر می‌شود، مفاهیم، عناصر بنیادینی در معنابخشی و تبیین پدیده‌های حوزهٔ مطالعاتی در پژوهش به‌شمار می‌آیند؛ به‌گونه‌ای که بدون آن‌ها، شناخت پدیدارها و روابط میانشان ناممکن خواهد بود و این امر در موضوع پدیده‌های اجتماعی و انسانی، به‌واسطهٔ ماهیت بین‌الاذهانی آن‌ها، اهمیت دوچندانی دارد. این پژوهش، حول مفاهیم «سیاست عمومی»، «ذی‌نفعان سیاست»، «زیست‌فناوری»، «محصولات تراریخته»، و «امنیت غذایی» سازمان یافته است و دراین‌میان، تعریف این مفاهیم در سطح نظری و ارائهٔ تعریف معیار، هدف این بخش است؛ زیرا، با توجه به غیرکمّی بودن این پژوهش، ارائهٔ تعریف عملیاتی از مفاهیم، فاقد ضرورت و کاربرد است.

۱-۲. سیاست عمومی

سیاست عمومی، یکی از زیرشاخه‌های متأخر و البته مهم و کاربردی علوم سیاسی است. اغلب زیرشاخه‌های علوم سیاسی از جنس دانش علمی و دانش فرهنگی هستند، اما سیاست عمومی، تنها شاخهٔ علوم سیاسی است که آشکارا دانش فنی‌ای به‌شمار می‌آید که از دستاوردهای دانش‌های علمی و فرهنگی در راستای برنامه‌ریزی و حل مسائل در حوزهٔ زیست اجتماعی بهره می‌برد. از این حیث، سیاست عمومی، تلاشی میان‌رشته‌ای را برای پیوند دادن علم سیاست با حوزه‌های دیگر علوم اجتماعی سامان می‌دهد. سیاست عمومی، به‌طور مشخص، ریشه در دغدغهٔ دیرین انسان برای سامان دادن به جامعه‌ای دارد که برپایهٔ علم و عقلانیت اداره شود (اندروز[1]، ۲۰۰۷، ۱۶۵). اما به‌عنوان یک شاخهٔ دانشگاهی مستقل، سیاست عمومی، دانشی آمریکایی است که عمری کمتر از یک قرن دارد و به‌طور مشخص، در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم با محوریت دولت و دانشگاه در ایالات‌متحدهٔ آمریکا و در فرهنگ دانشگاهی آنگلوامریکن تکوین یافته است (یانگ[2]، ۲۰۰۷، ۳۵۲). هدف غایی پیشگامان این رشته، جست‌وجوی راهکارهای رسیدن به بهینه‌ترین دستاوردها در راستای تخصیص منابع توسط دولت برای مدیریت اجتماعی و حل مسائل در حوزه‌های گوناگونی است که نیازمند مداخله و برنامه‌ریزی دولت است.

«سیاست» در معنای لغوی، ناظر بر هرگونه طرح اجرایی و عملیاتی‌ای است که می‌تواند

1. Andrews
2. Yang

از سوی یک مقام نهادی در قالب تصمیمی پایا دنبال شود، اما زمانی‌که صفت «عمومی» به آن افزوده شود، به‌گونه‌ای انحصاری، ناظر بر سیاستی است که توسط کارگزار دولتی اتخاذ و اجرا می‌شود و می‌تواند طیف گسترده‌ای از جمعیت را در معرض خود قرار دهد (شفریتز و بریک، ۱۳۹۰، ۴۲).

تعریف‌های پرشماری برای سیاست عمومی ارائه شده است؛ برای نمونه، برخی آن را فعالیت‌های حکومت و مقاصدی که برانگیزندهٔ این فعالیت‌ها است، می‌دانند؛ به‌این‌معنا که سیاست‌گذاری عمومی آن چیزی است که حکومت تصمیم می‌گیرد انجام دهد یا کنار بگذارد. در تعریفی دیگر، سیاست عمومی دربرگیرندهٔ برنامه‌های سیاسی برای اجرای طرح‌هایی به‌منظور دستیابی به اهداف اجتماعی و بیانگر مجموعه‌فعالیت‌های حکومتی است که تأثیر مستقیم یا غیرمستقیمی بر زندگی شهروندان دارد (بیرکلند[1]، ۲۰۱۴). سیاست عمومی، همان «علم سیاست در عمل» است (مولر، ۱۳۷۹، ۱۱) و «سیاست‌گذاری»، فرایندی است که دولت‌ها به‌وسیلهٔ آن، دیدگاه سیاسی خویش را به برنامه‌ها و کنش‌هایی ترجمه می‌کنند تا دستاوردهایشان را توزیع نمایند (نوتلی و ویب[2]، ۲۰۰۰، ۱۴). اما این مجموعه‌اقدامات دولتی از نظر موضوعی، تنوع فراوانی دارد و حوزه‌هایی چون سیاست بهداشتی، سیاست کشاورزی، سیاست صنعتی، و مواردی ازاین‌دست را در برمی‌گیرد. سیاست‌گذاری علم و فناوری و به‌طور مشخص، سیاست‌گذاری در حوزهٔ زیست‌فناوری، یکی از حوزه‌های موضوعی ذیل سیاست عمومی است.

۲-۲. ذی‌نفعان سیاست

هر سیاست عمومی‌ای همواره تعدادی ذی‌نفع دارد. ذی‌نفع، مفهومی جدید و ویژهٔ سیاست عمومی نیست و پیش‌ازآن و همراه با آن در رشته‌های گوناگونی مانند حقوق و مدیریت کسب‌وکار به‌کار برده شده است، با این تفاوت که در این شاخه‌ها، عبارت «گروه‌های ذی‌نفع» کاربرد بیشتری داشته است. از منظر مدیریت کسب‌وکار، ذی‌نفع، به‌معنای «افراد و گروه‌هایی که به‌نوعی در موفقیت یا شکست یک کسب‌وکار، سهیم هستند»، «افراد، گروه‌ها، و سازمان‌هایی که بر اقدام‌های یک بنگاه اقتصادی تأثیر گذاشته یا از اقدام‌های بنگاه اقتصادی

1. Birkland
2. Nutley &Weeb

تأثیر می‌پذیرند» (بویی[1]، ۲۰۱۲) یا «افراد، گروه‌ها، و سازمان‌هایی که می‌توانند بر چشم‌انداز و مأموریت یک بنگاه اقتصادی تأثیر بگذارند» (هیت، ایرلند و هاکیسون[2]، ۲۰۱۶) معرفی شده است.

اما در سیاست عمومی، مفهوم ذی‌نفع، دایرهٔ گسترده‌تری را نسبت به حوزهٔ اقتصاد و مدیریت کسب‌وکار دربر می‌گیرد. آنچه در نهاد بازار، تولید، عرضه، و مبادله می‌شود، از جنس کالای خصوصی است، اما آنچه در نهاد دولت، تولید و در قالب سیاست بازتوزیعی عرضه می‌شود، از جنس کالای عمومی است که با هزینهٔ عمومی و از منابع عمومی تأمین می‌شود؛ بنابراین، ذی‌نفعان هم از وجه تأمین منابع و هم از وجه تأثیرپذیری، جمعیت‌های بزرگ‌تری را دربر می‌گیرند و درعین‌حال، کارگزار دولتی نیز نقش و کارکردهای خود را با ارجاع به آن شکل می‌دهد و هر اندازه هم که ادعا شود دولت نهادی فراطبقاتی است، درعمل، همواره به‌نوعی در تخصیص منابع به سیاست‌ها، ذی‌نفع به‌شمار می‌آید. در مجموع می‌توان این تعریف معیار را در نظر گرفت که ذی‌نفع در سیاست عمومی، به‌معنای «هر کس یا کسانی است که در چگونگی تخصیص منابع، فرایند، و دستاوردهای یک سیاست دولتی مشخص، دارای «سهم» هستند که این سهم می‌تواند در قالب «فایده» و «هزینه» باشد».

۳-۲. زیست‌فناوری

سیاست‌گذاری در حوزهٔ زیست‌فناوری، یکی از شاخه‌های متأخر در سیاست عمومی است. واژهٔ «زیست‌فناوری» از دو بخش «بیو»، به‌معنای زندگی (زیست)، و «تکنولوژی» به‌معنای فناوری یا هنر استفاده از علم بشری در صنعت و زندگی تشکیل شده است. واژهٔ «زیست‌فناوری» نخستین‌بار در سال ۱۹۱۹ توسط کارل ارکی، به‌مفهوم کاربرد علوم زیستی و اثر متقابل آن‌ها بر فناوری‌های ساخت بشر به‌کار برده شد (وحید، شوشتری، و قره‌یاضی، ۱۳۸۹، ۲۲). زیست‌فناوری، مجموعه‌ای از روش‌ها و فنونی است که در آن موجودات زنده یا قسمتی از آن‌ها برای تولید، تغییر فراورده‌ها، بهینه‌سازی گیاهان یا حیوانات، و تولید میکروارگانیسم‌های جدید استفاده می‌شوند (نصر اصفهانی، ۱۳۸۵، ۴۵). فدراسیون زیست‌فناوری اروپا این فناوری را به‌کارگیری تلفیقی از علوم طبیعی و علوم مهندسی به‌منظور

1. Bowie
2. Hitt, Ireland, Hoskisson

دستیابی به بهره‌برداری صنعتی از قابلیت‌های میکروارگانیسم‌ها، سلول‌ها، و فراورده‌های آن‌ها و مولکول‌های مشابه برای تولید یک محصول یا ارائهٔ خدمات می‌داند. انجمن ایمنی زیستی ایران نیز زیست‌فناوری در مفهوم عام آن را «استفاده از موجودات زنده یا بخش‌ها، اندام‌ها، و حتی سلول‌هایی از موجودات زنده برای تولید یک فراورده یا ارائهٔ خدمات برای بهبود زندگی بشر و افزایش رفاه» تعریف کرده است (وحید، شوشتری، و قره‌یاضی، ۱۳۸۹، ۲۳).

زیست‌فناوری درعمل سه دوره را پشت سر گذاشته است:

۱. زیست‌فناوری سنتی (استفاده از تکنولوژی تخمیر مانند تولید الکل) که از هزاران سال پیش، وجود داشته و تا امروز نیز ادامه دارد. از هزاران سال پیش، بشر، ناخودآگاه از فرایندهای زیستی برای تولید محصولات تخمیری‌ای مانند نان، مشروبات الکلی، لبنیات، ترشی‌ها، سرکه، و... استفاده می‌کرده است؛

۲. زیست‌فناوری علمی، مانند استفاده از دانش ژنتیک برای اصلاح نباتات، کشت بافت، و استفاده از نشانگرهای مولکولی و میکروبیولوژی که از حدود یک قرن پیش آغاز شده و همچنان درحال تحول است. در این دوره، استفادهٔ آگاهانه از روش‌های تخمیر و کشت میکروارگانیسم‌ها در محیط‌های مناسب و دیگر فرایندهای زیست‌فناوری با عنوان «میکروبیولوژی صنعتی» شکل گرفت و نشانگرهای بسیار متنوعی برای استفاده در اصلاح نباتات و مطالعات فیلوژنتیک ارائه شد؛

۳. زیست‌فناوری جدید از دههٔ ۱۹۸۰ آغاز شده است. در متون حقوقی و بین‌المللی بارها از عبارت زیست‌فناوری جدید استفاده شده است (مانند پروتکل ایمنی زیستی کارتاهنا، مقررات کدکس الیمنتاریوس، سازمان استاندارد جهانی، و...). در قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی این عبارت با عنوان «فناوری زیستی جدید» ترجمه شده است. به‌هرروی زیست‌فناوری جدید، از نظر فنی، به مجموعهٔ مهندسی ژنتیک و امتزاج سلولی از دو خانوادهٔ گوناگون اطلاق می‌شود. با توجه به اینکه امتزاج سلولی از دو خانوادهٔ مختلف، مصداق بیرونی (دست‌کم در سطح تجاری) ندارد، امروزه زیست‌فناوری جدید، مساوی با مهندسی ژنتیک در نظر گرفته می‌شود؛ بنابراین، آنچه امروز با عنوان کلی زیست‌فناوری، به‌عنوان یکی از سه رشتهٔ مهم فناوری، در صدر اولویت‌های فناوری و علمی بسیاری از کشورها، ازجمله ایران، قرار گرفته است، زیست‌فناوری مدرن، به‌ویژه مهندسی ژنتیک، و جنبه‌های پیشرفته‌تر زیست‌فناوری علمی مانند استفاده از زیست‌شناسی مولکولی، نشانگرهای مولکولی، پروتئومیکس، ژنومیکس، و استفاده از میکروبیولوژی برای تولید

فراورده‌های دارویی و فراورده‌های دیگر با ارزش‌افزودهٔ بیشتر است (وحید، شوشتری، و قره‌یاضی، ۱۳۸۹، ۲۶).

۲-۴. محصولات تراریخته

زیست‌فناوری مدرن، در متون حقوقی بین‌المللی‌ای مانند پروتکل ایمنی زیستی کارتاهنا، تقریباً معادل مهندسی ژنتیک محسوب شده است. مهندسی ژنتیک، به فرایند انتقال (تزریق) اطلاعات جدید ژنتیک به سلول‌های موجود به‌منظور تغییر یک موجود خاص با هدف تغییر یکی از صفات آن موجود اطلاق می‌شود. انجمن ایمنی زیستی ایران، مهندسی ژنتیک را به‌معنای «جداسازی ژن‌ها (دی.ان.ایِ عامل فیزیکی وراثت و تعیین صفات) یا دیگر عناصر مؤثر بر عمل ژن‌ها از هر موجود زنده و انتقال آن به هر موجود زندهٔ دیگری پس از اعمال تغییر یا حتی بدون اعمال تغییر و بدون محدودیت» تعریف کرده است.

محصول مهندسی ژنتیک، «تراریخته» خوانده می‌شود و براساس تعریف وزارت علوم و فناوری آمریکا، تراریخته‌ها، موجوداتی هستند که توسط ژن‌های جدیدی با استفاده از روش‌های آزمایشگاهی انتقال ژن از موجودات دیگر به‌وجود آمده‌اند. به‌بیان روشن‌تر، دی.ان.ای (اسیدنوکلئیک) پس از ایجاد تغییر در خارج از بدن آن موجود به درون سلول‌های آن منتقل می‌شود؛ به‌گونه‌ای که بتواند به جزئی از دی.ان.ای آن موجود تبدیل شود. این دی.ان.ای منتقل‌شده یا «تراژن» می‌تواند به فعالیت عادی پرداخته و موجب تولید فراورده‌هایی شود که به‌نوبهٔ خود، صفت‌های مطلوبی مانند مقاومت به آفات و تحمل در برابر خشکی در محصولات را ایجاد کند و منجر به تولید واکسن خوراکی یا ویتامین‌ها و داروهای گیاهی شود. تفاوت تراریخته زنده (LMO) و تراریختهٔ غیرزنده (GMO) این است که اولی به موجودات زندهٔ تراریخته گفته می‌شود و دومی، بدون توجه به وضعیت زنده بودن یا نبودن آن، به همهٔ موجودات تراریخته قابل‌اطلاق است (وحید، شوشتری، و قره‌یاضی، ۱۳۸۹، ۲۶).

۲-۵. امنیت غذایی

اهمیت استفاده از محصولات مهندسی‌ژنتیکی‌شده و تراریخته به‌سبب کاربرد آن‌ها به‌عنوان یک راه‌حل برای حفظ و تأمین امنیت غذایی است. بنا بر تعریف سازمان ملل متحد، امنیت غذایی، به‌معنای دسترسی همهٔ مردم به غذای کافی در تمام اوقات برای داشتن یک جسم سالم است. براساس این تعریف، موجود بودن غذا، دسترسی به غذا، و پایداری در دریافت غذا، سه

رکن اصلی هستند. امنیت غذایی و ایمنی غذا از مفاهیم مهم و کاربردی در اسناد توسعه‌ای است که توسط کارگزاران سیاست عمومی و برنامه‌ریزی دولتی به‌کار می‌رود (اسفندیاری و عباسی، ۱۳۹۱، ۹۳).

امنیت غذایی به دسترسی همهٔ افراد یک جامعه، در همهٔ دوره‌های عمر به غذای کافی و سالم برای داشتن زندگی سالم و فعال گفته می‌شود که تابعی از درآمد، ذائقه، و دانش تغذیه‌ای خانواده‌ها در نحوهٔ تخصیص بودجه برای تهیهٔ بهترین نوع غذای در دسترس و چگونگی تقسیم غذا در خانواده است. امنیت غذایی، زمانی تأمین می‌شود که سرانهٔ سبد غذایی خانواده به‌گونه‌ای درست انتخاب و تهیه شود، برای افراد خانواده، کافی و به‌گونه‌ای درست طبخ شود تا عناصر و مواد غذایی سالم و صحیح به سلول‌ها و اندام‌های بدن برسد (اسفندیاری و عباسی، ۱۳۹۱، ۹۳).

تأمین امنیت غذایی در یک نظام اجتماعی، نیازمند همکاری سازمان‌ها و نهادها با هماهنگی یک سازمان متولی امنیت غذایی است که در حوزهٔ تولید یا واردات مواد و محصولات غذایی، آموزش، و تبلیغ و آگاهی دادن به جامعه و سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی ایفای نقش کند و این ضرورت، «امنیت غذایی» را به یکی از کارویژه‌های دولت و موضوعی برای «سیاست عمومی» تبدیل کرده است.

۳. روش پژوهش

علاقهٔ پژوهشگران به پژوهش‌های مقایسه‌ای در سیاست‌گذاری، روندی فزاینده داشته است؛ زیرا، با این روش، پژوهشگر می‌تواند ضمن تحلیل مسائل و چالش‌ها از منظری مقایسه‌ای، تجربه‌های کشورهای دیگر را در فرایند تدوین و اجرای سیاست‌ها در دسترس قرار دهد (آرانی، ۱۳۹۴، ۷۰). این علاقه نزد پژوهشگران در کشورهای درحال‌توسعه، بنا بر ضرورت و با هدف شناخت، کسب دانش، و اکتساب تجربه‌های موفق در توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی، قوی‌تر است (قنواتی و مشایخ، ۱۴۰۱، ۹۲).

در حال حاضر، حجم گسترده‌ای از تحقیقات مقایسه‌ای، حوزه‌های گوناگون علوم، ازجمله پزشکی، مهندسی، علوم ارتباطات، همچنین، حوزه‌های مختلف علوم انسانی مانند سیاست‌گذاری عمومی و ابعاد خاص‌تری مانند آموزش و علوم تربیتی، علم، فناوری، و نوآوری را دربر می‌گیرد (غفاری، ۱۳۸۸، ۷۷). پژوهش مقایسه‌ای، ترکیبی است از توجه به موضوعی

خاص در زمینه‌های متفاوت و روش شناسایی شباهت‌ها و تفاوت‌ها (قنواتی و مشایخ، ۱۴۰۱، ۹۵)؛ براین‌اساس، در پژوهش مقایسه‌ای، دو مؤلفهٔ محوری در اولویت است: ۱) انتخاب نمونه؛ ۲) مشخص کردن متغیرها. اگر تعداد نمونه‌ها زیاد باشد، ناگزیر تعداد متغیرها محدود خواهد بود و اگر نمونه‌ها کم باشند، تحلیل متغیرهای بیشتر امکان‌پذیر است.

در مسئلهٔ انتخاب نمونه و در تمرکز بر شباهت‌ها و تفاوت‌ها نیز می‌توان وضعیت‌های ارائه‌شده در جدول شمارهٔ (۱) را متصور شد.

جدول شمارهٔ (۱). نسبت نمونه‌ها با روش تطبیق

نمونه‌ها	روش شباهت‌ها	روش تفاوت‌ها
شبیه‌ترین نمونه‌ها	تحلیل شباهت‌ها در نمونه‌های مشابه	تحلیل تفاوت‌ها در نمونه‌های مشابه
متفاوت‌ترین نمونه‌ها	تحلیل شباهت‌ها در نمونه‌های متفاوت	تحلیل تفاوت‌ها در نمونه‌های متفاوت

اما ملاحظات روش‌شناختی اصلی در روش مطالعهٔ مقایسه‌ای عبارت‌اند از: ۱) ملاحظات تعیین نمونه؛ ۲) ملاحظات تطبیق و معادل‌سازی متغیرها؛ ۳) رویکرد تجزیه‌وتحلیل. این ملاحظات برای پژوهش حاضر که براساس الگوی انتخاب شبیه‌ترین نمونه‌ها و ترکیبی از تأکید بر شباهت‌ها و تفاوت‌ها انجام شده، در قالب جدول شمارهٔ (۲) به‌اختصار ارائه شده است.

جدول شمارهٔ (۲). ملاحظات روش مطالعهٔ تطبیقی در پژوهش حاضر

ملاحظات تعیین نمونه	انتخاب نمونه: ایالات‌متحدهٔ آمریکا و فرانسه، هردو کشورهای توسعه‌یافتهٔ صنعتی و پیشگام در تولید کشاورزی هستند که از نظر سیاسی نیز نظام‌هایی لیبرال دموکراسی به‌شمار می‌آیند؛ در عین اینکه از نظر هنجارهای فرهنگی و اولویت‌های سیاست‌گذاری با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. سطح تطبیق: از نظر سطح مکانی، دو کشور به دو قارهٔ مختلف با جغرافیایی متفاوت تعلق دارند؛ اما از نظر سطح زمانی این پژوهش بر یک دورهٔ زمانی مشابه برای هر دو نمونه متمرکز است.
معادل‌سازی متغیرها	مفاهیم اصلی در این پژوهش کم‌وبیش بی‌نیاز از تطبیق و معادل‌سازی در دو کشور است. امنیت غذایی، محصولات تراریخته، نهادهای سیاست‌گذار، و ذی‌نفعان سیاست، مفاهیم و متغیرهایی هستند که کم‌وبیش در هردو کشور به مدلول‌های مشترکی ارجاع می‌شوند و این از ویژگی‌های مطالعهٔ مقایسه‌ای در تعیین نمونه از موارد مشابه است.
رویکرد تجزیه‌وتحلیل	این پژوهش از نوع «موردمحور» است؛ به‌بیان روشن‌تر، دو مورد مشخص (ایالات‌متحدهٔ آمریکا و فرانسه) را حول محور چند متغیر (نهادها، قوانین، سیاست‌ها، ذی‌نفعان، نتایج سیاست‌ها) موضوع مطالعهٔ مقایسه‌ای قرار می‌دهد. رویکرد پژوهش، «کیفی» به هدف «توصیف» و مبتنی بر «استنتاج مقایسه‌ای» است و داده‌های آن نیز از جنس «داده‌های اسنادی» و ترکیبی از اسناد دست اول (گزارش‌های رسمی و متن قوانین) و اسناد دست دوم (محتوای تحلیل‌ها و پژوهش‌های انجام‌شده در موضوع) است.

۴. قوانین و مقررات ایالات‌متحدهٔ آمریکا در حوزهٔ تراریخته

آمریکا در سال ۲۰۱۸، با کاشت ۷۵ میلیون هکتار گیاهان تراریختهٔ مختلف (کلزا، سویا،

ذرت، پنبه، یونجه، چغندرقند، پاپایا، کدو، سیب‌زمینی، و سیب درختی) که در برابر آفات و علف‌کش‌ها مقاوم هستند، رتبهٔ نخست را در این حوزه به خود اختصاص داده است (پایگاه اطلاع‌رسانی زیست‌فناوری کشاورزی، ۱۳۹۸). در ایالات‌متحده، قوانین فدرال، اصول تولید مواد غذایی از طریق زیست‌فناوری را مشخص می‌کند که به‌طورکلی اصول تولید و استفاده از همهٔ غذاها و مواد شیمیایی را تعیین کرده است. بیشتر این قوانین پیش از توسعهٔ فناوری مولکول‌های دی‌ان‌ای نوترکیب[1] و تکثیر محصولات آن، برای رسیدگی به خواص محصولات، نه روش ساخت آن‌ها، تدوین شده‌اند(وگت[2]، ۱۹۹۹). سیاست فعلی فدرال بر این‌مبنا شکل گرفته است که محصولات کشاورزی مشتق‌شده از فناوری مولکول‌های دی‌ان‌ای نوترکیب را می‌توان تحت قوانین موجود تنظیم کرد؛ زیرا، ارزیابی ایمنی محصولات غذایی و شیمیایی مبتنی بر ویژگی‌های محصول است، نه براساس نحوهٔ تولید آن. مقررات زیست‌فناوری کشاورزی فدرال بر دو وجه متمایز در توسعهٔ یک محصول اعمال می‌شود: ۱) خود گیاه یا حیوان تراریخته؛ ۲) محصولاتی که از گیاه یا حیوان تراریخته به‌دست می‌آیند (نظرسنجی پیو دربارهٔ غذا و زیست‌فناوری[3]، ۲۰۰۱).

۱-۴. نهادهای مسئول تنظیم، اجرا، و نظارت بر محصولات تراریخته در ایالات‌متحده

قوانین فدرال، مسئولیت تنظیم محصولات زیست‌فناوری کشاورزی را به سه سازمان زیر داده است: ۱) آژانس حفاظت از محیط‌زیست[4]؛ ۲) سازمان غذا و دارو[5]؛ ۳) وزارت کشاورزی[6] و به‌طور مشخص، «خدمات بازرسی سلامت حیوانات و گیاهان[7]» ذیل آن. این سه سازمان، تضمین می‌کنند که ارگانیسم‌های اصلاح‌شدهٔ ژنتیکی[8] برای سلامت انسان، گیاه، و حیوانات بی‌خطر هستند و نیز بر تأثیر آن‌ها بر محیط‌زیست نظارت می‌کنند. هریک از این سازمان‌ها، محصولات تراریخته را از منظری متفاوت تنظیم می‌کنند؛ اما چارچوب هماهنگ برای مقررات

1. Recombinant DNA, rDNA
2. Vogt
3. Pew Initiative on Food and ,Biotechnology
4. EPA
5. FDA
6. USDA
7. APHIS
8. GMO, Genetically modified organism

زیست‌فناوری که در سال ۱۹۸۶ ایجاد شد، چگونگی همکاری آن‌ها را مشخص کرده است. مهم‌ترین اساسنامه‌هایی که به‌موجب آن‌ها به سازمان‌های یادشده صلاحیت نظارتی یا تجدیدنظر داده شده است، عبارت‌اند از: قانون فدرال حشره‌کش، قارچ‌کش و جونده‌کش؛ قانون کنترل مواد سمی؛ قانون غذا، دارو، و آرایشی و بهداشتی؛ قانون حفاظت از گیاهان؛ قانون توکسین سرم ویروس؛ قانون خدمات بهداشت عمومی؛ قانون بهداشت و آموزش مکمل‌های غذایی؛ قانون بازرسی گوشت؛ قانون بازرسی محصولات طیور؛ قانون بازرسی محصولات تخم‌مرغ؛ و قانون ملی حفاظت از محیط‌زیست (نظرسنجی پیو دربارهٔ غذا و زیست فناوری، ۲۰۰۱).

۱-۱-۴. آژانس حفاظت از محیط‌زیست

آژانس حفاظت از محیط‌زیست ایالات‌متحده، مسئول حفاظت از سلامت انسان و محیط‌زیست در رویارویی با مداخلاتی است که می‌تواند آن را تهدید کند و این مسئولیت به‌ویژه بر تنظیم آفت‌کش‌هایی متمرکز است که می‌تواند به‌شکل مستقیم یا غیرمستقیم چنین تهدیدهایی را به‌همراه داشته باشد. این آژانس براساس قانون فدرال حشره‌کش‌ها، قارچ‌کش‌ها، و جونده‌کش‌ها[1]، تولید، فروش، و استفاده از آفت‌کش‌ها را به‌منظور حفاظت از محیط‌زیست تنظیم می‌کند (قانون فدرال[2] شماره ۱۳۶)؛ بنابراین، ماده‌ای که در یک گیاه زنده تولید و استفاده می‌شود (چه از طریق اصلاح متعارف و چه از طریق اصلاح ژنتیکی)، چنانچه برای کنترل آفات باشد، توسط آژانس حفاظت از محیط‌زیست تنظیم می‌شود (مجموعه مقررات فدرال[3]، ۲۰۱۸).

گفتنی است، اختیارات این آژانس تحت قانون فدرال حشره‌کش‌ها، قارچ‌کش‌ها و جونده‌کش‌ها، ناظر بر خواص آفت‌کش گیاه است، نه خود گیاه. گیاهانی که به‌عنوان غذا استفاده می‌شوند، تابع قوانین ایمنی غذایی سازمان غذا و دارو هستند و قواعد مربوط به آفات گیاهی، در چارچوب قوانین خدمات بازرسی سلامت حیوانات و گیاهان در وزارت کشاورزی تنظیم می‌شوند (نظرسنجی پیو دربارهٔ غذا و زیست فناوری، ۲۰۰۱).

1. FIFRA
2. U.S.C. 136
3. Cof of federal regulations

قانون فدرال حشره‌کش‌ها، قارچ‌کش‌ها، و جونده‌کش‌ها تضمین می‌کند که آفت‌کش‌ها «پیامدهای نامطلوب غیرمنطقی‌ای برای محیط‌زیست» نداشته باشند؛ این یعنی: هر خطر احتمالی برای انسان و محیط‌زیست ناشی از استفاده از آفت‌کش‌ها یا غذاهای ناسالمی که از آفت‌کش‌ها متأثر شده باشد، درصورتی‌که با قانون فدرال غذا، دارو و محصولات آرایشی و بهداشتی مطابقت نداشته باشد (قانون فدرال شمارهٔ ۱۳۶). این قانون، به‌استثنای برخی موارد، تضمین می‌کند که هیچ فردی نمی‌تواند آفت‌کشی را که ثبت نشده است، در ایالات‌متحده توزیع کرده یا بفروشد (قانون فدرال شمارهٔ ۱۳۶). آفت‌کش‌ها در این قانون این‌گونه تعریف می‌شوند: ۱) هر ماده یا مخلوطی از مواد که برای جلوگیری، از بین بردن، دفع، یا کاهش هرگونه آفت در نظر گرفته شده است؛ ۲) هر ماده یا مخلوطی از مواد که برای استفاده به‌عنوان تنظیم‌کننده، برگ‌زدا، یا خشک‌کنندهٔ گیاه در نظر گرفته شده است (قانون فدرال شمارهٔ ۱۳۶). به‌این‌ترتیب، طبق این قانون هرگونه تولید و توزیع آفت‌کش‌ها، نیازمند ثبت در آژانس حفاظت از محیط‌زیست و دریافت مجوز پس از انجام بررسی‌های کارشناسی است (نظرسنجی پیو دربارهٔ غذا و زیست‌فناوری، ۲۰۰۱).

پیش از هرچیز، اثبات غیرآلاینده بودن آفت‌کش به‌عهدهٔ متقاضی است و او باید نشان دهد که آفت‌کش «در صورت استفاده مطابق با رویه‌های شناخته‌شدهٔ رایج، به‌طورکلی پیامدهای نامطلوب غیرمنطقی‌ای برای محیط‌زیست نخواهد داشت (مجموعه مقررات فدرال، ۲۰۱۸). در ادامه این آژانس طبق پروتکل‌های خود ارزیابی می‌کند که آیا یک آفت‌کش، پتانسیل ایجاد پیامدهای نامطلوب برای انسان، ارگانیسم‌های هدف، و همچنین آلودگی احتمالی آب‌های سطحی یا زیرزمینی، حیات وحش، ماهی‌ها، و گیاهان (ازجمله گونه‌های در معرض خطر) و... را دارد یا خیر.

برخی از موارد از ثبت و دریافت مجوز معاف هستند. این معافیت شامل آن‌دسته از آفت‌کش‌هایی می‌شود که خطر کمی برای محیط‌زیست (ازجمله انسان و حیوانات، گیاهان، آب، هوا، و زمین) داشته باشند (استاندارد ملی افشای اطلاعات مواد غذایی[1]، ۲۰۱۸). اگر آفت‌کش یا باقی‌مانده‌های شیمیایی آن امکان ظهور در غذا داشته باشند، تنها درصورتی می‌تواند از معافیت بهره‌مند شود که استاندارد ایمنی مواد غذایی مورداشاره در قانون فدرال «غذا، دارو و لوازم

1. National Bioengineered Food Disclosure Standard

بهداشتی[1]» را نیز برآورده کند تا «اطمینان معقولی ایجاد کند که هیچ آسیبی از قرارگرفتن در معرض مواد شیمیایی آفت‌کش ایجاد نمی‌شود. این قانون به آژانس حفاظت از محیط‌زیست اختیار داده است که سطوح مجاز باقی‌ماندهٔ شیمیایی آفت‌کش را در مواد غذایی تعیین کند و براساس این استاندارد، آفت‌کش‌های دارای شرایط را از الزامات ثبت و مجوز معاف کند (مجموعه مقررات فدرال، عنوان ۲۱ قانون ۳۴۶ای[2]).

برپایهٔ این قانون، مواد غذایی حاوی مواد سمی یا مضر برای سلامتی، تقلبی به‌شمار می‌آید و فروش آن‌ها ممنوع است و باقی‌ماندهٔ مواد شیمیایی آفت‌کش نیز مشمول سموم است؛ مگر اینکه سطح تحملی که آژانس حفاظت از محیط‌زیست تعیین کرده است را برآورده کند یا آفت‌کش موردنظر از شرط تحمل، مستثنا شده باشد (مجموعه مقررات فدرال، عنوان ۲۱ قانون ۳۴۶ای).

۲-۱-۴. سازمان غذا و دارو

سازمان غذا و دارو، مسئول تضمین ایمنی محصولات تراریخته‌ای است که انسان یا حیوانات می‌خورند. براساس سیاستی که در سال ۱۹۹۲ اتخاذ شد، این سازمان، بیشتر محصولات تراریخته را «معادل» با محصولات غیرتراریخته در نظر می‌گیرد. در چنین مواردی، محصولات تراریخته، تحت قانون فدرال غذا، دارو، و لوازم بهداشتی «به‌طورکلی، ایمن شناخته می‌شوند» و نیازی به تأیید آن پیش از ارسال به بازار نیست. به‌بیان روشن‌تر، در ارزیابی سلامت محصولات تراریخته، معیاری متفاوت با ارزیابی محصولات دیگر وجود ندارد؛ مگر اینکه خلاف آن اثبات شود و درآن‌صورت، سازمان غذا و دارو، این اختیار را برای خود محفوظ می‌دارد که اقدامات دقیق‌تری انجام دهد.

در سال ۱۹۹۷، سازمان غذا و دارو، یک فرایند مشاورهٔ داوطلبانه با توسعه‌دهندگان محصولات تراریخته ایجاد کرد تا تعیین «هم‌ارزی قابل‌توجه[3]» را پیش از عرضهٔ محصول به بازار، مانند ارزیابی سمی بودن و حساسیت‌زایی محصول ژنی و خود گیاه، بررسی کند. اگر داده‌های ارزیابی ایمنی مواد غذایی رضایت‌بخش باشد، این آژانس به توسعه‌دهنده اعلام می‌کند که بازاریابی

1. Federal Food, Drug, and Cosmetic Act (abbreviated as FFDCA, FDCA, or FD&C)
2. U.S. Code § 346a 21
3. Substantial Equivalence

محصول می‌تواند ادامه یابد. این فرایند داوطلبانـه، منتقـدانی نیـز دارد؛ زیـرا، برخـی از محصـولات تراریخته در تولید محصولات غیرغذایی، مانند داروها، استفاده می‌شوند و ایـن، بـه‌آن‌معنا اسـت کـه تا زمان تولید دارو و آزمایش نهایی نمی‌توان از آسیب احتمالی آن اطلاعی به‌دست آورد.

در سال ۲۰۰۴ قانونی تصویب شد که براساس آن، هر ماده‌ای که در یک محصول غذایی به‌کار می‌رود، باید تأییدیهٔ پیش از بازار را دریافت کند، حتی اگر به‌دست مصـرف‌کننده نرسـد؛ بنـابراین، مرکـز ایمنـی غـذایی و تغذیـهٔ کـاربردی سـازمان غـذا و دارو، سـلامت مـواد اولیـهٔ مورداستفاده در محصولات غذایی را پیش از تولید محصول نهایی بررسی می‌کند تـا اطمینـان یابد که مصرف آن خطری برای سلامتی انسان ندارد. قانون دیگـر دراین‌زمینـه، برنامـهٔ مشـاورهٔ زیست‌فناوری گیاهی است که برنامه‌ای داوطلبانه با چهار مرحلهٔ مهم می‌باشد: ۱) توسعه‌دهندهٔ گیاهان تراریخته با سازمان در مورد محصولات جدید بالقوه بـرای اسـتفاده در غـذای انسـان و حیوانات مشورت می‌کند؛ ۲) توسعه‌دهندهٔ محصولات تراریخته، داده‌ها و اطلاعـات ارزیـابی ایمنی مواد غذایی را برای سازمان ارسال می‌کند؛ ۳) سازمان، داده‌ها و اطلاعـات را ارزیـابی و هرگونه مشکلی را با توسعه‌دهنده حل می‌کند؛ ۴) هنگامی‌که سـازمان، دیگـر پرسشـی دربـارهٔ ایمنی غذای انسان و حیوان ساخته‌شده از گونـهٔ جدیـد گیـاه تراریختـه نداشـته باشـد، چرخـهٔ مشاوره کامل می‌شود. نتایج مشاوره‌های تکمیل‌شده نیز به اطلاع عموم می‌رسد.

همچنین قانون سیاست ملی محیط زیست نیـز بـه رویـه‌ای الـزام‌آور شـکل می‌دهـد کـه براساس آن، آژانس‌های فدرال، اثرات زیست‌محیطی اقداماتی که می‌تواند بـه‌طور قابـل‌توجهی بر کیفیت محیط انسانی تأثیرگذار باشند را ارزیابی کنند؛ اگر این‌گونـه برداشـت شـود کـه یـک اقدام در محدودهٔ این قانون قرار می‌گیرد، معمولاً در ابتدا یک آژانـس، ارزیـابی اولیـه‌ای انجـام می‌دهد تا مشخص شـود آیـا مسـائل زیسـت‌محیطی به‌وجودآمـده، ذیـل بیانیـهٔ کامـل اثـرات زیست‌محیطی قابل‌تفسیر است یا خیر؟

در سال ۱۹۹۲، سـازمان غـذا و دارو، بیانیـه‌ای را دربـارهٔ مـواد غـذایی مشتق‌شـده از گیاهـان اصلاح‌شده ژنتیکی منتشر کرد (بیانیهٔ سیاستی غذاهای مشتق‌شـده از گونـه‌های جدیـد گیـاهی[1]، ۱۹۹۲). سـازمان غـذا و دارو در آن بیانیـه پیشـنهاد کـرد کـه غـذاهای مشتق‌شـده از گیاهـان اصلاح‌شدهٔ ژنتیکی را به همان شیوه‌ای در نظر بگیرد که به‌طور سنتی با غذاهای حاوی مواد افزودنـی

1. Statement of Policy- Foods Derived from New Plant Varieties

توسعه‌یافته از طریق اشکال سنتی‌تر اصلاح نباتات رفتار می‌کرد. همچنین، فرایند داوطلبانه‌ای ایجاد کرد که براساس آن، تولیدکنندگان می‌توانستند با آژانس در مورد مسائل ایمنی و مقرراتی پیش از بازاریابی مواد غذایی مشتق‌شده از فناوری اصلاح ژنتیک، مشورت کنند.

قانون ملی افشای مواد غذایی مهندسی‌شدهٔ زیستی نیز که در ژوئیهٔ ۲۰۱۶ توسط کنگره تصویب شد، به وزارت کشاورزی ایالات‌متحده دستور داد تا این استاندارد ملی اجباری را برای افشای غذاهایی که مهندسی‌شده هستند یا ممکن است باشند، ایجاد کند (قانون ملی افشای غذای مهندسی‌شدهٔ زیستی، ۲۰۱۶). این استاندارد، غذاهای مهندسی‌شدهٔ زیستی را غذاهایی می‌داند که حاوی مواد ژنتیکی قابل‌تشخیص هستند، به روش‌های آزمایشگاهی خاصی اصلاح شده‌اند، و نمی‌توان آن‌ها را از طریق پرورش معمولی ایجاد کرد یا در طبیعت یافت (قانون ملی افشای غذای مهندسی‌شدهٔ زیستی، ۲۰۱۶).

خدمات بازاریابی کشاورزی[1]، فهرست غذاهای مهندسی‌شدهٔ زیستی را برای شناسایی محصولات یا غذاهایی که به‌شکل مهندسی زیستی در سرتاسر جهان در دسترس هستند و نهادهای تحت نظارت باید سوابق آن‌ها را حفظ کنند، تهیه کرد. این سوابق به نهادهای زیرمجموعه کمک می‌کند تا مواد غذایی مهندسی‌شدهٔ زیستی را شناسایی و دربارهٔ آن‌ها اطلاع‌رسانی کنند. این استاندارد از تولیدکنندگان مواد غذایی، واردکنندگان، و خرده‌فروشان خاص می‌خواهد تا اطمینان یابند که غذاهای مهندسی‌شدهٔ زیستی به‌درستی قابل‌شناسایی هستند. نهادهای تحت نظارت چندین گزینه برای تفکیک مواد غذایی تراریخته از غیرتراریخته دارند: متن، نماد، پیوند الکترونیکی یا دیجیتالی یا پیام متنی و نیز گزینه‌های اضافی مانند شماره تلفن یا آدرس وب برای تولیدکنندگان مواد غذایی کوچک.

۳-۱-۴. وزارت کشاورزی[2]؛ خدمات بازرسی سلامت حیوانات و گیاهان[3]

ادارهٔ بازرسی سلامت حیوانات و گیاهان[4]، قواعد مربوط به واردات، حمل‌ونقل، و کاشت گیاهان تراریخته را براساس قانون حفاظت از گیاهان مشخص می‌کند. طبق این قانون، وزیر کشاورزی می‌تواند واردات، صادرات، یا جابه‌جایی در تجارت بین‌ایالتی هر گیاه، محصول

1. AMS
2. USDA
3. APHIS
4. PPA

گیاهی، ارگانیسم کنترل بیولوژیکی، علف هرز مضر، کالا یا وسیلهٔ انتقال را درصورتی‌که تشخیص دهد ممنوعیت یا محدودیت برای جلوگیری از ورود به ایالات‌متحده یا انتشار یک آفت گیاهی یا علف هرز مضر در ایالات‌متحده ضروری است، ممنوع یا محدود کند. برپایهٔ این قانون، «محصولات تنظیم‌شده» عبارت‌اند از: «هر موجود زنده‌ای که از طریق مهندسی ژنتیک تغییریافته یا تولید شده باشد» (نظرسنجی پیو دربارهٔ غذا و زیست‌فناوری، ۲۰۰۱).

۵. قوانین و مقررات فرانسه در حوزهٔ محصولات تراریخته

فرانسه که از اعضای مهم اتحادیهٔ اروپا است، کشت و توزیع محصولات تراریخته را ممنوع کرده است. این کشور در دههٔ ۱۹۹۰، اقتصاد کشاورزی پیشرو در اروپا بود؛ بنابراین، سرنوشت محصولات تراریخته در این کشور به‌نوعی سرنوشت محصولات زیست‌فناوریکی در اروپا را تغییر داده است (کنتز[1]، ۲۰۱۴). ورود نخستین محمولهٔ سویای تراریخته از ایالات‌متحده به اروپا در زمان نامناسبی اتفاق افتاد؛ زیرا، هم‌زمان بود با بحران «جنون گاوی» و بی‌اعتمادی غذایی پس‌ازآن. «لیبراسیون» (روزنامهٔ چپ‌گرای فرانسوی) با تیتر صفحهٔ نخست خود با عنوان «مراقب جنون سویایی باشید»، اقدام به تخریب رسانه‌ای محصولات تراریخته کرد. این بحران، دولت فرانسه را که از زیست‌فناوری کشاورزی حمایت می‌کرد، وادار به عقب‌نشینی کرد (فوکو و همکاران، ۲۰۰۵).

اتحادیهٔ ملی کشاورزی فرانسه[2] و سازمان‌های مرتبط با آن نیز که معمولاً پذیرای نوآوری هستند، با محصولات تراریخته مخالفت کردند. یکی از دلایل مخالفت آنان این بود که بحران «جنون گاوی» در برداشت عمومی، نتیجهٔ کشاورزی «مدرن» و مداخلهٔ «غیرطبیعی» بود و براین‌اساس، اولویت این سازمان‌های کشاورزی، باید بازگرداندن اعتماد عمومی باشد، نه تلاش برای نوآوری مدرن (کنتز، ۲۰۱۴). تخریب تراریخته‌ها در فرانسه در پرتو توازن قوا در مورد این مناقشه، تغییر در موقعیت دولت‌ها، و استفادهٔ راهبردی مخالفان از ارعاب، قابل‌تحلیل است. این عوامل، مشکلات غیرقابل‌حلی را برای آزمایش‌های علمی و ارزیابی فناوری و همچنین، برای کشاورزانی که سعی در کشت ذرت تراریخته در این کشور داشتند، ایجاد کرد (کنتز، ۲۰۱۴).

1. Kuntz
2. FNSEA

۱-۵. نهادهای مسئول تنظیم، اجرا، و نظارت بر محصولات تراریخته در فرانسه

فرانسه، میدان آزمایشی برای فعالان «سبز» در توسعهٔ «علم» و «تخصص» در راستای تولید داده‌های متناسب با دیدگاه‌هایشان بوده است و تأسیس کمیته‌هایی برای تحقیقات و اطلاعات مستقل دربارهٔ انرژی هسته‌ای، تابش الکترومغناطیسی غیریونیزان، و مهندسی ژنتیک را می‌توان نتیجهٔ چنین برتری هژمونیکی به‌شمار آورد. فعالان سبز که درعمل، اقلیت کوچکی هستند، توانسته‌اند حمایت سیاسی کسب کنند و با بودجه‌های سخاوتمندانهٔ دولتی، به‌عنوان یک لابی جناحی سازمان‌یافته، تأثیر چشمگیری، نه‌تنها بر تصمیم‌های سیاسی، بلکه بر ارزیابی ریسک «علمی» داشته باشند (کنتز، ۲۰۱۲).

۱-۱-۵. آژانس سلامت و ایمنی غذا، محیط‌زیستی، و شغلی فرانسه[1]

آژانس سلامت و ایمنی غذا، محیط‌زیستی، و شغلی، نقش‌های گوناگونی را در مقررات‌گذاری برای گیاهان اصلاح‌شدهٔ ژنتیکی در غذا یا خوراک ایفا کرده است. از ابتدای قرن جدید، که دامنهٔ تغییرات ژنتیکی به‌گونه‌ای چشمگیر گسترش یافت، پس از حکم دیوان دادگستری اتحادیهٔ اروپا و تصمیم شورای دولتی فرانسه، مبنی بر اینکه ارگانیسم‌های مشتق‌شده از تکنیک‌های جهش‌زایی اخیر، در شرایطی مشابه تراریخته‌ها قرار می‌گیرند، بحث‌هایی در سطح اروپا درگرفت تا مشخص شود که آیا ایجاد چارچوبی برای ارزیابی و مجوزدهی به ارگانیسم‌های مشتق‌شده از فناوری‌های جدیدتر، نیازمند تغییراتی در مقررات پیشین است یا خیر. این آژانس در ارزیابی خطرات بهداشتی استفاده از گیاهان اصلاح‌شدهٔ ژنتیکی، مهم‌ترین مرجع مشورت مقامات صلاحیت‌دار فرانسوی بوده است. آژانس، همچنین در مشاوره‌های سازماندهی‌شده به «آژانس امنیت غذایی اتحادیهٔ اروپا[2]» در راستای تنظیم اسناد راهنما برای صنعت یا تهیهٔ برنامه‌های مجوز بازاریابی برای گیاهان اصلاح‌شدهٔ ژنتیکی نیز شرکت فعالی دارد.

همچنین، این آژانس از سال ۲۰۲۲، وظیفهٔ ارزیابی خطرات زیست‌محیطی مرتبط با ارگانیسم‌هایی را به‌عهده دارد که با تعریف نظارتی تراریخته‌ها مطابقت دارند و می‌توانند کشت در مزرعه، ازجمله آزمایش‌های مزرعه‌ای، آزمایش‌های بالینی برای محصولات دارویی دامپزشکی و در چارچوب مجوزهای بازاریابی در سطح اروپا برای محصولات دارویی

1. ANSES
2. The European Food Safety Authority (EFSA)

دامپزشکی و انسانی را شامل شود. آژانس ایمنی و سلامت در کنار سازمان فرآورده‌های دارویی دامپزشکی فرانسه، مسئول ارزیابی و تأیید هرگونه محصول دارویی دامپزشکی مشتق‌شده از زیست‌فناوری نیز هست. برای فراورده‌های دارویی که استفادهٔ انسانی دارند، سازمان ایمنی محصولات بهداشتی فرانسه[1] نیز می‌تواند پیش از استفاده از محصولات از آژانس بخواهد تا آن‌ها را در موضوع خطرات زیست‌محیطی ارزیابی کند.

۲-۱-۵. سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا[2]

عملکرد سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا بر استفاده از زیست‌فناوری در بخش‌های غذا و کشاورزی و ارزیابی خطرات بهداشتی و زیست‌محیطی آن در سطح اروپا متمرکز است. درخواست‌های مجوز صنعت که توسط این سازمان بررسی شده‌اند، برای اظهارنظر به کشورهای عضو اتحادیه ارجاع می‌شوند و پس از ارزیابی به رأی ۲۷ کشور عضو کمیسیون اروپا گذاشته شده و در مورد محصول، تصمیم‌گیری می‌شود. درعمل، این سازمان، بالاترین مرجع ارزیابی خطرات احتمالی تراریخته‌ها برای سلامت انسان، حیوانات، و محیط‌زیست در اروپا است. نقش سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا، ارائهٔ توصیه‌های علمی در مورد ایمنی تراریخته‌ها به مدیران ریسک اروپا، مانند کمیسیون اروپا و کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا، است. درواقع، این سازمان، مرجعی مشورتی و تخصصی است و این مسئولیت مدیران ریسک است که در مورد مجوز تراریخته‌ها برای بازار اروپا تصمیم بگیرند.

سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا، ضوابط سخت‌گیرانه‌ای را در چارچوب نظارتی اتحادیهٔ اروپا، هنگام ارزیابی ایمنی تراریخته‌ها پیش از مجاز شدن برای استفاده به‌عنوان غذا یا خوراک یا برای کشت در اتحادیهٔ اروپا اعمال می‌کند و بیشتر این ارزیابی‌ها، مربوط به گیاهان تراریخته است. همچنین، این سازمان باید به درخواست‌های فوری کمیسیون اروپا یا پارلمان اروپا در مورد مسائل مربوط به تراریخته‌ها و ایمنی آن‌ها پاسخ دهد.

این سازمان، موظف به ارزیابی موارد زیر است:

۱. اثرات بر سلامت انسان (به‌عنوان مثال، خطرات سمی بودن و حساسیت‌زایی) و سلامت حیوانات؛

1. ANSM
2. The European Food Safety Authority (EFSA)

۲. اثرات زیست‌محیطی مانند خطر انتقال ژن‌های واردشده به تراریخته به موجودات زندهٔ دیگر؛

۳. مشخصات مولکولی: ارزیابی ساختار مولکولی پروتئین‌های تازه‌ایجادشده، عملکرد آن‌ها، و برهم‌کنش‌های بالقوهٔ آن‌ها؛

۴. تحلیل مقایسه‌ای: مقایسهٔ محصول تراریخته با همتای معمولی آن؛

۵. ارزیابی اثرات بالقوهٔ زیست‌محیطی.

هنگامی‌که یک تراریخته توسط مدیران ریسک مجاز شد، معمولاً مجوز ده‌ساله‌ای برای بازار اتحادیهٔ اروپا دریافت می‌کند؛ ولی پس از ده سال، پیش از اتخاذ هرگونه تصمیمی برای دادن مجوز دوباره، باید بار دیگر توسط سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا ارزیابی شود. نکتهٔ قابل‌توجه این است که در مورد محصولات زراعی، از سال ۲۰۲۱، تنها یک گونهٔ گیاهی اصلاح‌شدهٔ ژنتیکی (ذرت) در داخل اتحادیهٔ اروپا مجاز به کشت شده است. هر کشور عضو، مختار است که اجازهٔ کشت بدهد یا کشت محصولات را در زمین‌هایش ممنوع کند. در فرانسه از سال ۲۰۰۸، کشت گیاهان اصلاح‌شدهٔ ژنتیکی برای اهداف تجاری ممنوع بوده است، اما در مورد واردات و استفاده در غذا و خوراک، حدود ۱۰۰ محصول تراریخته در اتحادیهٔ اروپا و فرانسه تأیید شده‌اند. به‌بیان روشن‌تر، کشت محصولات تراریخته در فرانسه ممنوع شده است، اما واردات و مصرف محصولات وارداتی تراریخته پس از تأیید مراجع ذی‌ربط مجاز بوده است.

همچنین، سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا، به درخواست کمیسیون اروپا، چندین سند راهنما برای ارزیابی خطر تراریخته‌ها و غذا و خوراک مشتق‌شده از آن‌ها تهیه کرده است. این اسناد، نحوهٔ گردآوری پرونده‌های مربوط به تراریخته‌ها، نوع داده‌های علمی، و دیگر اطلاعاتی را که باید گنجانده شوند، شرح می‌دهد. براساس قوانین اتحادیهٔ اروپا، برنامه‌های کاربردی برای واردات و فراوری و همچنین، برای کشت گیاهان تراریخته، باید دربردارندهٔ طرحی برای نظارت دقیق محیطی پس از عرضه به بازار باشد و تهیه و نظارت بر اجرای این طرح نیز به‌عهدهٔ سازمان است.

۶. مقایسهٔ سیاست‌گذاری تراریخته در آمریکا و فرانسه

در ادامه، سیاست‌گذاری تراریخته در دو کشور آمریکا و فرانسه حول اهداف، بازیگران، و ذی‌نفعان و نیز تفاوت‌ها و تشابهات کلی به‌شکلی اجمالی موضوع مقایسه قرار می‌گیرند.

۱-۶. اهداف سیاست‌ها

در آمریکا و فرانسه، نهادهایی برای تنظیم سیاست‌ها و جهت‌دهی به آن‌ها با اهداف متنوعی ایجاد شده‌اند. در جدول شمارهٔ (۳) نهادهای مرتبط با سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در دو کشور فهرست شده‌اند.

جدول شمارهٔ (۳). نهادهای سیاست‌گذار در حوزهٔ محصولات تراریخته در ایالات‌متحده و فرانسه

نهادهای سیاست‌گذار در ایالات‌متحدهٔ آمریکا	نهادهای سیاست‌گذار در فرانسه
سازمان غذا و دارو (FDA)؛ سازمان خدمات سلامت حیوانات و گیاهان (APHIS) ذیل وزارت کشاورزی؛ آژانس حفاظت از محیط‌زیست (EPA).	سازمان ایمنی مواد غذایی اروپا (EFSA)؛ آژانس سلامت و ایمنی غذا، محیط‌زیستی، و شغلی فرانسه (ANSES)؛ کمیتهٔ تحقیقات و اطلاعات مستقل در مورد مهندسی ژنتیک فرانسه (CRIIGEN).

این نهادها، اهداف سیاست‌های عمومی دربارهٔ محصولات تراریخته را در قالب قوانین و مقررات و نیز نظارت بر اجرای درست آن‌ها تعیین می‌کنند. اهداف سیاست‌های دو کشور در موضوع محصولات تراریخته در جدول شمارهٔ (۴) فهرست شده‌اند.

جدول شمارهٔ (۴). مقایسهٔ اهداف سیاست‌های ایالات‌متحده و فرانسه در موضوع تراریخته‌ها

اهداف سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در ایالات‌متحده	اهداف سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در فرانسه
۱. اطمینان از ایمنی محصولات: هدف اصلی، اطمینان از ایمنی محصولات برای مصرف‌کنندگان است؛ ۲. تسهیل نوآوری و توسعه: سیاست‌گذاری در ایالات‌متحده به‌عنوان یکی از پیشروان زیست‌فناوری در جهان، بر تسهیل فرایند نوآوری و توسعهٔ محصولات تراریخته متمرکز است؛ ۳. حمایت از صنعت کشاورزی: سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در ایالات‌متحده، هدف حمایت از صنعت کشاورزی این کشور را در دستورکار دارد. این مسئله، دربردارندهٔ افزایش عملکرد و بهبود مقاومت در برابر آفات و بیماری‌ها و کاهش استفاده از مواد شیمیایی آفت‌کش در کشاورزی است.	۱. حفاظت از محیط‌زیست و تنوع زیستی: فرانسه به‌عنوان یکی از اعضای اتحادیهٔ اروپا، به حفظ منابع طبیعی و کاهش تأثیرات منفی محصولات تراریخته بر محیط‌زیست توجه ویژه‌ای دارد؛ ۲. اعتماد مصرف‌کنندگان: در فرانسه، شرکت‌ها موظف‌اند شواهد علمی کاملی ارائه دهند که نشان دهد، محصولاتشان برای سلامتی انسان‌ها و محیط‌زیست بی‌خطر است؛ ۳. تأمین امنیت غذایی: استفاده از محصولات تراریخته در کشاورزی می‌تواند به بهبود عملکرد محصولات و تأمین غذای کافی برای جامعه کمک کند؛ اما تاجایی‌که تهدیدی برای محیط‌زیست نباشد؛ ازاین‌رو، در فرانسه، واردات محصولات تراریخته برای تأمین امنیت غذایی، در عین ممنوعیت نسبی کاشت و تولید این محصولات در داخل، یکی از اهداف سیاست‌گذارانه به‌شمار می‌آید.

۲-۶. گروه‌های ذی‌نفع

گروه‌های ذی‌نفع، بازیگرانی هستند که در تعیین اهداف سیاستی و تدوین سیاست‌ها، نقش اصلی را به‌عهده دارند. تفاوت در سیاست‌های عمومی در هر کشور، به‌نوعی بازنمایانندهٔ تفاوت‌های منافع بازیگران اصلی یا همان گروه‌های ذی‌نفع است؛ ازاین‌رو، ریشهٔ شباهت‌ها و تفاوت‌ها در سیاست‌گذاری تراریخته‌ها میان ایالات‌متحده و فرانسه را می‌توان با مقایسهٔ گروه‌های ذی‌نفع در دو

کشور شناسایی کرد. در جدول شمارهٔ (۵) بازیگران اصلی و گروه‌های ذی‌نفع در سیاست محصولات تراریخته در ایالات‌متحده و فرانسه فهرست شده‌اند.

جدول شمارهٔ (۵). گروه‌های ذی‌نفع در سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در ایالات‌متحدهٔ آمریکا و فرانسه به‌ترتیب نقش و اولویت

گروه‌های ذی‌نفع در ایالات‌متحده	گروه‌های ذی‌نفع در فرانسه
۱. صنایع زیست‌فناوری و کشاورزی: شرکت‌ها و سازمان‌های فعال در صنعت زیست‌فناوری و کشاورزی، ازجمله شرکت‌های تولیدکنندهٔ محصولات تراریخته و سازمان‌های تحقیقاتی، با توجه به سهم بالایی که در بازار آمریکا دارند، در پی تسهیل فرایند تولید و بازاریابی محصولات تراریختهٔ خود هستند؛ ۲. کشاورزان و تولیدکنندگان محصولات دامی: کشاورزان و تولیدکنندگان محصولات دامی که با توجه به اولویت تولید کشاورزی و دامداری در آمریکا، سهم چشمگیری در اقتصاد دارند، در پی استفاده از محصولات تراریخته برای بهبود عملکرد محصولات، کاهش هزینه‌ها، و افزایش سودآوری خود هستند؛ ۳. مصرف‌کنندگان: مصرف‌کنندگان آمریکایی به‌عنوان مالیات‌دهندگان و رأی‌دهندگان در پی تأمین محصولات ایمن و باکیفیت برای تضمین امنیت غذایی خود هستند؛ ۴. انجمن‌های محیط‌زیست: انجمن‌های محیط‌زیست به‌عنوان نهادهای نمایندگی عمومی، در پی کاهش نگرانی‌های محیط‌زیستی مرتبط با کشت محصولات تراریخته هستند.	۱. نهادها و سازمان‌های مرتبط با اتحادیهٔ اروپایی: هویت اروپایی با حفاظت از محیط‌زیست و توسعهٔ پایدار گره خورده است و نهادهای اتحادیهٔ اروپایی، این ارزش‌ها را نمایندگی می‌کنند. پیشگامی در محیط‌زیست‌گرایی، اولویت سیاستی در اتحادیهٔ اروپایی است؛ ازاین‌رو، این اتحادیه در موضوعات مرتبط با سیاست سبز، مهم‌ترین ذی‌نفع در میان دولت‌های اروپایی است و به‌نوعی مستقل از آن‌ها عمل می‌کند؛ ۲. انجمن‌های محیط‌زیست: این انجمن‌ها که با توجه به مؤلفه‌های هویت اروپایی به‌گونه‌ای ویژه از حمایت‌های دولت فرانسه نیز برخوردارند، دومین گروه ذی‌نفع در سیاست‌گذاری محصولات تراریخته، به‌ویژه در زمینهٔ تولید به‌شمار می‌آیند؛ ۳. انجمن‌های حقوق‌بشری: این انجمن‌ها به‌عنوان نهادهای نمایندگی عمومی، به‌ویژه آنجا که مسئلهٔ تأمین امنیت غذایی و استانداردهای سطح زندگی مصرف‌کنندگان مطرح باشد، به‌عنوان ذی‌نفعانی نقش‌آفرینی می‌کنند که درون محدودیت‌های موجود از واردات محصولات تراریختهٔ ایمن حمایت می‌کنند؛ ۴. کشاورزان و تولیدکنندگان محصولات دامی: فرانسه، پیشروترین کشور در تولید کشاورزی و یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان لبنیات در اتحادیهٔ اروپایی است. اگرچه افزایش تولید و کاهش هزینه‌های آن، یکی از مهم‌ترین اهداف تولیدکنندگان است، اما با توجه به محدودیت‌های سیاستی محیط‌زیست‌گرایانه و نیز سهمی که این تولیدکنندگان در بازار تولِدات ارگانیک دارند، فشار سیاسی چشمگیری بر سیاست‌گذار فرانسوی برای آزادسازی بیشتر در زمینهٔ محصولات تراریخته نداشته‌اند.

۳-۶. شباهت‌ها و تفاوت‌های کلی سیاست‌گذاری تراریخته در ایالات‌متحده و فرانسه

سیاست‌های عمومی در دو کشور از بسیاری جنبه‌ها، دارای شباهت‌هایی است و در برخی موارد نیز تفاوت‌های آشکاری دارد. جدول‌های شمارهٔ (۶) و (۷)، جنبه‌هایی از این شباهت‌ها و تفاوت‌ها را به‌گونه‌ای قابل‌مقایسه فهرست کرده است.

جدول شمارهٔ (۶). شباهت‌های سیاست‌های محصولات تراریخته در ایالات‌متحده و فرانسه

اولویت تأمین ایمنی محصولات	هر دو کشور، تأکید ویژه‌ای بر ایمنی و تأمین محصولات تراریخته برای مصرف‌کنندگان دارند و سازمان‌های نظارتی مستقلی را برای ارزیابی و تأیید ایمنی محصولات ایجاد کرده‌اند.
تأمین امنیت غذایی	تأمین امنیت غذایی جامعه و افزایش تولید محصولات کشاورزی با استفاده از محصولات تراریخته از اولویت‌های هر دو کشور است.
وجود سازمان‌های نظارتی	در هر دو کشور، سازمان‌های نظارتی مستقلی برای کنترل و پایش بر تولید و استفاده از تراریخته‌ها شکل گرفته است.
حمایت علمی در عین مقاومت علمی	در هر دو کشور، نخبگان و پژوهشگران در زمینهٔ توسعهٔ تراریخته‌ها و زیست‌فناوری به تحقیقات علمی در این زمینه‌ها مشغول هستند و کارگزار سیاسی نیز در هر دو کشور، اعتقاد عملی‌ای به اهمیت استفاده از

	دانش علمی و فناوری در توسعهٔ کشاورزی و تأمین امنیت غذایی دارد. درعین‌حال، در هر دو کشور، تحقیقات علمی و بررسی دقیقی نیز متمرکز بر تأثیرات محصولات تراریخته بر محیط‌زیست، سلامت انسان‌ها، و تولید محصولات کشاورزی انجام می‌شود.
قوانین برچسب‌گذاری	هر دو کشور، در راستای نظارت و کنترل بر تنظیم‌گری مؤثر اقدام کرده‌اند و قوانینی را برای برچسب‌گذاری محصولات تراریخته به‌اجرا گذاشته‌اند تا اطلاعات لازم را در مورد تراریخته بودن محصولات به مصرف‌کنندگان ارائه دهد.
مشارکت عمومی	هر دو کشور در سیاست‌گذاری تراریخته‌ها به مشارکت عمومی از طریق شفافیت در فرایند تصمیم‌گیری، شنیدن نظرات عمومی، و اعطای نقش‌های مختلف در فرایند سیاست‌گذاری اهمیت داده‌اند.
نگرش عمومی	در هر دو کشور، نگرش عمومی در مورد تولید و مصرف محصولات تراریخته، دوقطبی شده است و موافقان و مخالفان در مسیر تأثیرگذاری بر سیاست‌ها در قالب نهادهای نمایندگی با یکدیگر رقابت می‌کنند؛ با این تفاوت که در ایالات‌متحده، وزن بازیگران اقتصادی بیشتر است و در فرانسه وزن نهادهای مدنی.
ایجاد موانع تجاری	در برخی موارد، هر دو کشور، موانع تجاری‌ای برای واردات و صادرات محصولات تراریخته ایجاد و اعمال کرده‌اند.
توجه به تأثیرات زیست‌محیطی	هر دو کشور در سیاست‌گذاری محصولات تراریخته به تأثیرات زیست‌محیطی توجه داشته و سعی کرده‌اند این تأثیرات را شناسایی، کنترل، و مدیریت کنند.

جدول شمارهٔ (۷). تفاوت‌های سیاست‌های محصولات تراریخته در ایالات‌متحده و فرانسه

موضوع	ایالات‌متحده آمریکا	فرانسه
قوانین و مقررات	تأکید بر رویه‌ها و ضوابط اجرایی	تأکید بر قوانین
میزان مصرف محصولات تراریخته	بالا و رایج	پایین و مشمول محدودیت
رویکرد سیاست‌گذارانه	تنظیم‌گری و تسهیل	احتیاطی و سختگیرانه
اهداف سیاست‌گذارانه	تأکید بیشتر بر اقتصاد ضمن توجه به امنیت غذایی و محیط‌زیست	تأکید بیشتر بر پایداری محیط‌زیست ضمن توجه به اقتصاد و امنیت غذایی
تفوق سازمانی در سیاست‌گذاری تراریخته‌ها	تفوق سازمان غذا و دارو با تأکید بر سلامت و ایمنی مواد غذایی	تفوق سازمان سلامت و ایمنی غذایی محیط‌زیستی و شغلی با تأکید بر آسیب‌های زیست‌محیطی
سیاست‌های تجاری	تأکید بر تولید تجاری و صادرات گسترده	تأکید بر حمایت از تولید داخلی و کشاورزی محلی و نظارت بر ایمنی واردات
میزان کشت محصولات تراریخته	بسیار بالا (بالای ۹۰ درصد ذرت، سویا، و برنج از نوع تراریختهٔ مقاوم به علف‌کش)	بسیار محدود و مشمول ممنوعیت‌های قانونی

۷. توصیه‌های سیاستی برای ایران

ارزیابی دقیق‌تر بحث سیاست‌گذاری تراریخته در ایران، مستلزم تحلیل عمیق و بررسی جزئیات و شرایط موجود در ایران در قالب پژوهش‌های دیگری است؛ اما تجربهٔ کشورها دراین‌زمینه می‌تواند الگویی مبنایی را دراختیار سیاست‌گذار قرار دهد. براساس تجربهٔ ایالات‌متحدهٔ آمریکا و فرانسه و نیز با مروری بر وضعیت سیاست‌گذاری محصولات تراریخته در ایران، می‌توان مؤلفه‌هایی ازجمله نقص در قوانین و مقررات، ضعف در ایمنی و

محیط‌زیست، نقص در برچسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی، کم‌توجهی در تحقیقات و توسعه، و نیز نیاز به همکاری بین‌المللی را ملاکی برای ارائهٔ توصیه‌های سیاستی در نظر گرفت. اگرچه بدیهی است که توصیهٔ سیاستی باید با توجه به شرایط و نیازهای خاص هر کشور ارائه شود.

۷-۱. تقویت نظام نظارت و ایمنی و مدیریت ریسک‌ها و محافظت از محیط‌زیست

در آمریکا، وجود یک نظام قوی نظارت و ایمنی که شامل مراحل مشخصی از تحقیقات، آزمایش‌ها، و ارزیابی‌های ایمنی به‌منظور مطمئن شدن از فقدان خطر جدی برای سلامت عمومی و محیط‌زیست است، اهمیت فراوانی دارد. در فرانسه نیز نظام نظارت و ایمنی برای تراریخته‌ها به‌منظور تضمین ایمنی غذا، حفاظت از محیط‌زیست، و مقابله با ریسک‌های احتمالی ایجاد شده است که شامل ارزیابی‌های دقیق برای تعیین ایمنی تراریخته‌ها و پروتکل‌های دقیق برای مدیریت ریسک‌های مرتبط می‌شود.

تقویت نظام نظارت بر تراریخته‌ها در سیاست‌گذاری ایران امروز، ضرورتی دارای اولویت است و تجربهٔ کشورهای موردمطالعه می‌تواند الگوی مناسبی دراین‌زمینه ارائه کند؛ اما گام نخست در این راستا، غلبه بر تداخل نهادی در ساختار سیاست‌گذاری ایران است. ناهماهنگی و تداخل کارکردی میان سازمان‌های دولتی، تأثیر چشمگیری بر ناکارآمدی دولت و کاهش اثربخشی سیاست‌ها داشته است و این آسیب عمومی در بخش امنیت غذایی نیز مشهود است. در گام دوم، ضروری است که تدوین سیاست‌ها و توزیع مسئولیت‌های اجرایی در قالب کارگروهی تخصصی از نمایندگان سازمان‌های مرتبط (وزارت جهاد کشاورزی، وزارت بهداشت و درمان، وزارت صمت، سازمان غذا و دارو، سازمان ملی استاندارد، و...) و در راستای نیازهای خاص جامعهٔ ایران انجام، و سازوکارهای نظارتی متناسب نیز طراحی شود. حفاظت از منابع ژنتیکی کشور از طریق شناسایی، ثبت، و احیای آن‌ها به‌منظور بهره‌برداری و دستکاری ژنتیکی می‌تواند تهدیدهای موجود برای منابع ژنتیکی و محیط‌زیست را کاهش دهد (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۶).

۷-۲. تشویق تحقیقات علمی و توسعهٔ فناوری‌های نوین

آمریکا، به‌عنوان یکی از پیشروان تحقیقات علمی و توسعهٔ فناوری‌های نوین در حوزهٔ تراریخته شناخته می‌شود. این کشور، بیشترین سرمایه‌گذاری را در حوزهٔ تحقیقات زیست‌فناوریکی و تراریخته‌ها در جهان داشته است. فرانسه نیز یکی از کشورهای پیشرو در تحقیقات علمی و توسعهٔ فناوری‌های نوین در حوزهٔ تراریخته به‌شمار می‌آید. تحقق اهداف این کشورها در زمینهٔ

محصولات تراریخته، باوجود تفاوت‌هایی که در اهداف با یکدیگر دارند، تابعی از میزان توجه و سرمایه‌گذاری آن‌ها در تحقیقات علمی و توسعهٔ فناوری‌های نوین بوده است. زیست‌فناوری بر لبهٔ تکنولوژی‌های نوین قرار گرفته است و رابطهٔ معنادار و مستقیمی میان سهم صادرات فناوری‌های نوین از کل صادرات با میزان سرمایه‌گذاری کشورها در تحقیق و توسعه وجود دارد. اگرچه ایران، برپایهٔ شاخص‌های بین‌المللی، کشور توسعه‌یافته‌ای به‌شمار نمی‌آید و سهم صادرات فناوری‌های نوین از کل صادرات آن در سال‌های اخیر، چیزی نزدیک به صفر بوده است، اما با توجه به سهم بالای اقتصاد کشاورزی و دامداری در ایران و نیز بحران‌های زیست‌محیطی‌ای که دامن‌گیر آن است، افزایش بهره‌وری و نیز استفادهٔ بهینه از منابع زیست‌محیطی با تکیه بر زیست‌فناوری، یک ضرورت راهبردی به‌شمار می‌آید.

تشویق تحقیقات علمی و توسعهٔ فناوری‌های نوین در حوزهٔ تراریخته در ایران نیز می‌تواند به‌عنوان یک راهبرد مؤثر برای تحقق پیشرفت علمی و فناورانه، توسعهٔ پایدار، و مدیریت بهتر ریسک‌ها به‌کار رود. سیاست‌گذاری دولتی می‌تواند سرمایه‌گذاری در حوزهٔ تحقیقات علمی دربارهٔ تراریخته‌ها را تشویق کند تا اطلاعات علمی دقیق‌تری دربارهٔ اثرات تراریخته‌ها برای محیط‌زیست و سلامت انسان‌ها به‌دست آید. همچنین، دولت می‌تواند برنامه‌های تحقیقاتی و توسعه را برای تراریخته‌های محلی و زیست‌فناوری‌های کشاورزی تشویق کند. این تحقیقات می‌توانند به بهبود تولید، مقاومت در برابر آفات و بیماری‌ها، بهره‌وری آب و خاک، و... کمک کنند. سیاست‌گذاری در راستای تشویق تحقیق و توسعه دربارهٔ تراریخته‌ها می‌تواند دربردارندهٔ ایجاد تسهیلات و حمایت‌های مالی برای تحقیقات و توسعهٔ تراریخته‌ها، تشویق به همکاری بین دانشگاه‌ها و صنعت و تشویق به ایجاد استارتاپ‌ها و شرکت‌های نوپا در این حوزه باشد. همچنین، می‌توان بحث‌های آموزشی دربارهٔ تراریخته‌ها و زیست‌فناوری کشاورزی را تقویت کرد؛ به‌عنوان مثال، می‌توان از همایش‌ها و سمینارهای بین‌المللی در این حوزه حمایت کرده و فضایی را برای تبادل دانش و تجربیات بین نخبگان و متخصصان ایجاد نمود؛ بنابراین، تشویق تحقیقات علمی و توسعهٔ فناوری‌های نوین در حوزهٔ تراریخته در ایران می‌تواند به‌عنوان یک راهبرد مؤثر برای تحقق پیشرفت علمی و فناورانه، توسعهٔ پایدار، و مدیریت بهتر ریسک‌ها به‌کار رود. البته ارزیابی‌ها نشان می‌دهند که آزمایشگاه‌های مهندسی ژنتیک و انتقال ژن در مراکز تحقیقاتی کشور، فاقد استانداردهای لازم بوده و از تجهیزات و روش‌های پیشرفته بی‌بهره‌اند و نیازمند تأمین مالی برای ارتقا هستند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۶).

۳-۷. افزایش آگاهی عمومی

در آمریکا، اطلاعاتی دربارهٔ ویژگی‌ها و خطرات تراریخته‌ها دراختیار مصرف‌کنندگان قرار می‌گیرد. این اقدام به افزایش شفافیت و اعتماد عمومی به این محصولات کمک می‌کند. در فرانسه نیز، ترویج آگاهی عمومی دربارهٔ تراریخته‌ها، به‌منظور ایجاد فرصت برای بحث و گفت‌وگوی عمومی در مورد این محصولات و مزایا و معایب آن‌ها انجام می‌شود. این اقدام به ارزیابی وضعیت موجود و انتخاب بهترین راه‌حل‌ها کمک می‌کند. در ایران نیز، افزایش آگاهی عمومی دربارهٔ تراریخته‌ها می‌تواند به افزایش اطلاعات و آگاهی مردم دربارهٔ فناوری‌های جدید و تأثیر آن‌ها بر محیط‌زیست و سلامت، ایجاد فرصت برای بحث و گفت‌وگوی عمومی، افزایش شفافیت در سیاست‌گذاری، و ایجاد اعتماد عمومی به تراریخته‌ها کمک کند.

برگزاری برنامه‌های آموزشی و ترویجی برای افزایش آگاهی عمومی دربارهٔ سود و زیان‌های استفاده از محصولات تراریخته و قوانین و مقررات مربوط به آن در ایران می‌تواند مفید باشد. همچنین، آموزش و آگاهی‌بخشی می‌تواند در سطوح دیگری انجام شود؛ به‌عنوان مثال، دولت می‌تواند برنامه‌های آموزش و آگاهی‌بخشی را دربارهٔ تراریخته‌ها و سود و آسیب‌های آن‌ها برای کشاورزان، مصرف‌کنندگان، و عاملان مرتبط دیگر نیز در نظر بگیرد. دولت می‌تواند برنامه‌ها و سیاست‌هایی را برای توجیه علمی و اطلاع‌رسانی مؤثر دربارهٔ تراریخته‌ها در ایران اجرا کند. این اقدام دربرگیرندهٔ ارائهٔ اطلاعات علمی و شفاف دربارهٔ تراریخته‌ها به جامعه، توسعهٔ رسانه‌های عمومی، و دسترسی آسان به منابع معتبر دراین‌باره است. آگاهی‌بخشی، مقدمه‌ای برای جلب مشارکت عمومی در سیاست‌ها به‌شمار می‌آید؛ اثربخشی و تحقق اهداف سیاست‌ها در گرو پذیرش و حمایت و مشارکت عملی ذی‌نفعان است که از طریق آگاهی‌بخشی عمومی امکان‌پذیر خواهد بود.

۴-۷. توسعه و حمایت از تولید داخلی

در آمریکا، توسعهٔ تولید داخلی تراریخته‌ها به‌منظور افزایش استقلال و امنیت غذایی کشور موردتوجه است و این اقدام در خدمت کاهش وابستگی به واردات و همچنین، افزایش قدرت اقتصادی کشور بوده است. در ایران نیز، توسعه و حمایت از تولید داخلی تراریخته‌ها می‌تواند به افزایش استقلال و امنیت غذایی کشور، کاهش وابستگی به واردات، توسعهٔ پایدار و افزایش قدرت اقتصادی، ارتقای شاخص‌های صنعت، افزایش قدرت رقابتی و توانمندی صنعتی، و نیز

ایجاد فرصت‌های شغلی کمک کند.

اگرچه با در نظر گرفتن همهٔ جنبه‌های موضوع، توجه و اولویت‌بخشی به اصلاح بذر و نژاد در ایران امروز ضروری است، اما به‌هرروی، پدیدهٔ تراریخته‌ها، واقعیتی است که تنظیم‌گری و مدیریت آن، ناگزیر باید در دستورکار سیاست‌گذاری دولت قرار گیرد. ایران می‌تواند با توجه به نیازهای داخلی خود از تولید محصولات تراریخته حمایت کند و از فناوری‌های تراریخته برای افزایش بهره‌وری و امنیت غذایی کشور بهره ببرد. دولت می‌تواند برنامه‌ها و سیاست‌هایی را برای توسعهٔ بازارهای داخلی تراریخته‌ها در ایران اجرا کند که دربرگیرندهٔ تشویق به استفاده از تراریخته‌های داخلی در تولید محصولات کشاورزی، توسعهٔ بازارهای داخلی برای مصرف‌کنندگان، و ایجاد ارزش‌افزوده در زنجیرهٔ تأمین محصولات تراریخته باشد.

افزون‌بر این، توجه به توسعه و حمایت از تولید داخلی تراریخته‌ها در ایران، همراه با نظام نظارت و ایمنی قوی، می‌تواند به جلوگیری از واردات تراریخته‌های خطرناک برای سلامت عمومی و محیط‌زیست، کمک کند. این اقدام می‌تواند زمینه‌ساز مدیریت بهتر ریسک‌ها و حفاظت از سلامت عمومی و محیط‌زیست شود.

بحران منابع و ناترازی‌ها در حوزه‌های آب و انرژی و نیز چالش‌های زیست‌محیطی برآمده از مصرف نادرست منابع، از مهم‌ترین تهدیدهای پیش روی تولید داخلی ایران به‌شمار می‌آیند و اصلاح شیوهٔ تخصیص منابع برای رویارویی با این تهدید ضرورتی گریزناپذیر است. تولید متکی به زیست‌فناوری می‌تواند به افزایش بهره‌وری و تخصیص بهینهٔ منابع منجر شود و این امر با توجه به وضعیت کنونی ایران، چه‌بسا بیش از دیگر کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه، دارای اولویت است. در راستای توسعه و حمایت از تولید داخلی، موضوع کنترل و نظارت بر واردات محصولات تراریخته نیز دارای اهمیت فراوانی است؛ زیرا، در نبود نظارت کافی و در فقدان ارزیابی ایمنی، تهدید بیوتروریسم و نیز خطرات زیست‌محیطی و آسیب‌های سلامت انسانی، گریزناپذیر خواهد بود.

۵-۷. تنظیم استانداردها و قوانین برچسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی به‌منظور افزایش اعتماد عمومی

در آمریکا، استانداردها و قوانین برچسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی دربارهٔ تراریخته‌ها به‌منظور

اطلاع‌رسانی دقیق و شفاف به مصرف‌کنندگان در مورد این محصولات و محتوای آن‌ها، مشخص و تنظیم می‌شود. این اقدام به افزایش اعتماد عمومی و تسهیل انتخاب مصرف‌کنندگان کمک می‌کند. در فرانسه نیز تنظیم استانداردها و قوانین برچسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی دربارهٔ تراریخته‌ها، به‌منظور اطلاع‌رسانی به مصرف‌کنندگان دربارهٔ ویژگی‌ها، خطرات، و تأثیرات زیست‌محیطی مرتبط با تراریخته‌ها انجام می‌شود. این اقدام به افزایش اعتماد عمومی و شفافیت دربارهٔ تراریخته‌ها کمک می‌کند. در ایران نیز، تنظیم استانداردها و قوانین برچسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی دربارهٔ تراریخته‌ها می‌تواند به افزایش اعتماد عمومی، شفافیت در سیاست‌گذاری، تسهیل انتخاب مصرف‌کنندگان، افزایش آگاهی عمومی در مورد فناوری‌های جدید، و تأثیر آن‌ها بر محیط‌زیست و سلامت منجر شود.

دولت در این راستا می‌تواند استانداردهای کارآمدتری را برای تراریخته‌ها مشخص، و برچسب‌گذاری دقیق محصولات تراریختهٔ پرتقاضا را اجباری کند. این کار به افزایش اطمینان مصرف‌کننده‌ها و تسهیل انتخاب محصولات تراریختهٔ مناسب برای آن‌ها کمک می‌کند. دولت می‌تواند الزامات برچسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی را برای تراریخته‌ها در ایران تعیین کند که این اقدام به مصرف‌کنندگان کمک می‌کند تا اطلاعات دقیق‌تری دربارهٔ محصولات تراریخته یا تولیدشده از تراریخته‌ها، به‌دست آورند. در قانون ایمنی زیستی جمهوری اسلامی ایران و ابلاغیه‌های پس‌ازآن، کاستی‌هایی در زمینهٔ برچسب‌گذاری وجود دارد که در گزارش پژوهشی مرکز پژوهش‌های مجلس نیز به آن اشاره شده است. در مادهٔ (۷) این قانون، برچسب‌گذاری، به کالاهای درحال‌حمل‌ونقل داخلی و فرامرزی و آن‌هم تنها به موجودات زنده محدود شده است. این درحالی است که برچسب‌گذاری محصولات مصرفی ــ چه زنده و چه غیرزنده ــ از حقوق اولیهٔ مصرف‌کننده است که با سلامت عمومی جامعه در پیوند است. در این راستا، دستگاه‌های متولی، ازجمله سازمان غذا و دارو و سازمان ملی استاندارد باید در زمینهٔ ارزیابی ریسک غذایی براساس کدکس غذایی برچسب‌گذاری و اطلاع‌رسانی مؤثر به مصرف‌کنندگان، فعال‌تر و هماهنگ‌تر عمل کنند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۶).

دولت می‌تواند برنامه‌ها و سیاست‌هایی را برای افزایش اعتماد عمومی به تراریخته‌ها در ایران نیز اجرا کند؛ به‌عنوان مثال، می‌تواند اطلاعات مستند و علمی‌ای دربارهٔ تراریخته‌ها ارائه دهد و با برگزاری جلسه‌ها و نشست‌های عمومی، با مصرف‌کنندگان و جامعه، ارتباط مستقیم برقرار کند. اگرچه با توجه به مشکلات پیش روی امنیت غذایی در ایران در حوزهٔ تأمین و

توزیع، شاید توجه به موضوع سلامت مصرف، چندان توجیه‌پذیر نبوده و در اولویت نباشد.

۶-۷. تشویق به همکاری بین‌المللی و تسهیل و حمایت از تجارت تراریخته‌ها

با توجه به سیاست‌گذاری تراریخته در آمریکا و فرانسه، تشویق به همکاری بین‌المللی و تسهیل و حمایت از تجارت تراریخته‌ها در ایران می‌تواند مزایای زیادی داشته باشد. در آمریکا، تجارت تراریخته‌ها به‌عنوان بخشی از تجارت جهانی و رشد اقتصادی موردتوجه است. تشویق به همکاری بین‌المللی و تسهیل و حمایت از تجارت تراریخته‌ها می‌تواند به افزایش درآمد و اشتغال در بخش کشاورزی و صنعت مرتبط، توسعهٔ صادرات و واردات، و رشد اقتصادی کشور کمک کند. همچنین، تسهیل و حمایت از تجارت تراریخته‌ها می‌تواند به توسعهٔ فناوری‌های نوین، سرریز همکاری‌های بین‌المللی به زمینه‌های دیگر، و افزایش تبادل دانش بینجامد.

در این راستا، دولت می‌تواند برنامه‌ها و سیاست‌هایی را برای تسهیل و حمایت از تجارت تراریخته‌ها در ایران اجرا کند. این اقدام دربرگیرندهٔ تسهیل واردات و صادرات تراریخته‌ها، ساختاردهی صنعت تراریخته‌ها، و تسهیل فرایندهای مربوط به تجارت تراریخته‌ها است. همچنین، دولت می‌تواند با سازمان‌ها و کشورهای بین‌المللی در زمینهٔ سیاست‌گذاری تراریخته همکاری کند. این همکاری می‌تواند شامل تبادل اطلاعات، تجربه‌ها و فناوری‌های مرتبط با تراریخته‌ها باشد. البته این حوزه، تابعی از کلیت روابط سیاسی و اقتصادی با جهان است و در شرایط تحریم‌های بین‌المللی و محدودسازی دسترسی به منابع بیرونی، دستیابی به این هدف دشوار خواهد بود.

۷-۷. تقویت نظام قانونی

در آمریکا و فرانسه، نظام قانونی قوی و مؤثری برای تنظیم و مدیریت تراریخته‌ها و اطلاع‌رسانی به مصرف‌کنندگان وجود دارد. در ایران نیز، تقویت نظام قانونی می‌تواند به افزایش شفافیت، اطمینان به حاکمیت قانون، و حفاظت از حقوق مصرف‌کنندگان در مورد تراریخته‌ها کمک کند.

دولت می‌تواند نظام قانونی مرتبط با تراریخته‌ها را تقویت کند و بهبود بخشد. این فرایند شامل اصلاح و به‌روزرسانی قوانین و مقررات مربوط به تراریخته‌ها، ایجاد قوانین محافظت از حقوق مالکیت فکری، و تشویق به نوآوری در این زمینه می‌شود.

یکی از محرک‌های تقویت نظام قانونی در ایران، تأثیرات احتمالی تراریخته‌ها بر سلامت عمومی و محیط‌زیست است. تقویت نظام قانونی در ایران می‌تواند به حفاظت از سلامت عمومی جامعه، حفظ محیط‌زیست، و افزایش اعتماد عمومی در مورد تراریخته‌ها کمک کند. افزون‌بر این، تقویت نظام قانونی در ایران می‌تواند به تسهیل در اجرای قوانین و مقررات مرتبط با تراریخته‌ها، تقویت نظارت و کنترل بر فعالیت‌های مرتبط با تراریخته‌ها، و تشدید مسئولیت‌پذیری سازمان‌ها و شرکت‌های مرتبط منجر شود.

براساس ارزیابی‌های موجود، مجموعه قوانین و مقررات مربوط به تراریخته‌ها در ایران، نیازمند اصلاح و بازبینی در برخی زمینه‌ها است؛ برای مثال، قانون ایمنی زیستی جمهوری اسلامی ایران دربارهٔ تراریخته‌ها، ابهام‌ها و نقص‌هایی دارد که نیازمند توجه بیشتر است. نتایج مطالعهٔ مقایسه‌ای قوانین و مقررات فرانسه و آمریکا نشان می‌دهد که «شفافیت» و «شمول»، از ویژگی‌های نظم قانونی کارآمد و سیاست‌های اثربخش است. در مادهٔ (۲) قانون یادشده از تعبیر «موجودات زندهٔ تغییرشکل‌یافتهٔ ژنتیکی» نام برده شده است و به‌بیان روشن‌تر، محصولات مشتق از موجودات زندهٔ تراریخته که خود زنده نیستند را شامل نشده است و به‌تبع آن، بخش چشمگیری از تراریخته‌ها از شمول این قانون، بیرون مانده‌اند. این ابهام‌ها در مواد (۵) و (۷) در مورد آزمایش‌های میدانی با موضوع تراریخته‌ها نیز مشهود است که اثربخشی این قانون را تهدید می‌کند. همچنین، از منظر کارگزاران، نگاشت سازمانی و تقسیم مسئولیت‌ها نیز غیرشفاف است؛ زیرا، براساس مادهٔ (۴)، سازمان محیط‌زیست خود را متولی ارزیابی مخاطرات زیست‌محیطی در همهٔ حوزه‌ها می‌داند، درحالی‌که دستگاه‌های دیگر، صلاحیت سازمان محیط‌زیست در این قانون را تنها در محدودهٔ مرتبط با حیات‌وحش تفسیر کرده‌اند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۷).*

منابع

پارسونز، واین (۱۳۸۵). مبانی سیاست‌گذاری و تحلیل سیاست‌ها، ترجمهٔ حمیدرضا ملک‌محمدی. تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی.

خسروی‌پور، بهمن؛ رحمانی، صادق؛ رزم‌آور، فرشاد (۱۳۹۸). اثر محصولات تراریخته بر امنیت غذایی. همایش ملی صنعت و تجاری‌سازی کشاورزی.

https://civilica.com/doc/981440

خسروی‌پور، بهمن؛ حاجت‌پور، زهرا؛ دیرکوندمقدم، فاطمه (۱۳۹۸). اثر تراریخته بر عملکرد و تجاری‌سازی محصولات کشاورزی. همایش ملی صنعت و تجاری‌سازی کشاورزی.

https://civilica.com/doc/981431

قنواتی، فاطمه؛ مشایخ، جواد (۱۴۰۱). بنیان‌های روش‌شناختی مطالعات تطبیقی سیاست‌گذاری علم، فناوری، و نوآوری در ایران. سیاست علم و فناوری، ۱۵(۲)، ۱۰۸-۹۳.

doi: 10.22034/jstp.2022.13944

مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۷). بررسی وضعیت قوانین و مقررات حوزهٔ محصولات تراریخته و ایمنی زیستی کشور. معاونت پژوهش‌های زیربنایی و امور تولیدی. کد موضوعی: ۲۵۰. شمارهٔ مسلسل: ۱۵۹۷۱.

مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۶). مطالعهٔ قوانین کشورهای منتخب در حوزهٔ محصولات تراریخته. معاونت پژوهش‌های زیربنایی و امور تولیدی. کد موضوعی: ۲۸۰. شمارهٔ مسلسل: ۱۵۵۵۲.

غفاری، غلامرضا (۱۳۸۸). منطق پژوهش تطبیقی. مطالعات اجتماعی ایران، ۳ (۴)، پیاپی ۸، ۹۲-۷۶.

معدن‌دار آرانی، عباس (۱۳۹۴). مطالعات تطبیقی در آموزش‌وپرورش: کاربست روش‌های جدید تحقیق. خانواده و پژوهش، ۱۲(۲)، ۶۹.

magiran.com/p1569651

واتگر، شهرک (۱۳۹۹). اثرات محصولات تراریخته بر امنیت غذایی. کنگرهٔ بین‌المللی علوم و صنایع غذایی، کشاورزی، و امنیت غذایی.

https://civilica.com/doc/1122245

AFSSA Avis de l'Agence Française de Sécurité Sanitaire des Aliments Relatif à L'évaluation, en Termes de Santé Publique (2001). available at: http://www.vie-publique.fr/documents-vp/2001sa0170.pdf.

Amended *(5U.S.C. Appendix 2)*. https://www.usda.gov/topics/biotechnology/how-federal-government-regulates-biotech-plants

Andrews, C. J. (2007). Rationality in Policy Decision Making. in: *Handbook of Public Policy Analysis: Theory, Politics, and Methods*. edited by Frank Fischer, Gerald J. Miller, and Mara S. Sidney, Taylor & Francis Group.

Arani, M. (2015). Comparative Studies in Education: Application of New Research Methods. *Family and Research Scientific-Research Quarterly*, 12 (2), 69-89. DOR: 20.1001.1.26766728.1394.12.2.4.3. (In Persian)

Aubert, MH .(2000). La Dissémination Volontaire des OGM Dans L'environnement. *Délégation de L'Assemblée Nationale Pour L'Union Européenne*. available at: http://www.assemblee-nationale.fr/europe/rap-info/i2538.pdf.

Augoustinos, M., Crabb, S. and Shepherd, R. (2010). Genetically Modified Food in the News: Media Representations of the GM Debate in the UK, Public Understanding of Science Published Online 21 January 2009 DOI: 10.1177/0963662508088669. available at: http://pus.sagepub.com/content/early/2009/01/21/0963662508088669

Bailey R. (2010). French anti-biotech Protests Achieve a Glorious State of Sheer Lunacy. *Reason Mag Blog.* available at: http://reason.com/blog/2010/07/28/french-anti-biotech-protests-a.

Baker, G. A., & Burnham, T. A. (2011) Consumer Response to Genetically Modified Foods: Market Segment Analysis and Implications for Producers and Policy Makers. *Journal of Agricultural Copyright and Resource Economics*, 26(2), 3 87-403.

Committee on the Independent Review and Assessment of the Activities of the NIH Recombinant DNA Advisory Committee; Board on Health Sciences Policy; Institute of Medicine; Lenzi RN, Altevogt BM, Gostin LO, editors. Oversight and Review of Clinical Gene Transfer Protocols: Assessing the Role of the Recombinant DNA Advisory Committee. Washington (DC): National Academies Press (US), 2014 Mar 27. 3, Oversight of Gene Transfer Research. Available at: https://www.ncbi.nlm.nih.gov/books/NBK195894/.

Dudek, C. M. (2015). GMO Food Regulatory Frameworks in the US and the EU. in: *The New and Changing Transatlanticism*. Routledge

Durant, R. F., Jerome S. & Legge, Jr (2005). Public Opinion, Risk Perceptions, and Genetically Modified Food Regulatory Policy. *European Union Politics*, 6 (2), 181–200. DOI: 10.1177/1465116505051982.

Federici, V. (2010). Genetically Modified Food and Informed Consumer Choice: Comparing U.S. and E.U. Labeling Laws 35 Brook. J. Int'l L. (2010). Available at: https://brooklynworks.brooklaw.edu/bjil/vol35/iss2/6.

Flipse, S. M., & Osseweijer, P. (2012). Media Attention to GM Food Cases: An Innovation Perspective. *Public Understanding of Science*, 22(2), 185–202.

Francis, L., Craig, R. K., & George, E. (2016). FDA's Troubling Failures to Use its Authority to Regulate Genetically Modified Foods. *Food and Drug Law Journal*, *71*(1), 105–134. Available at: https://www.jstor.org/stable/26661095.

Ghaffari, G. (2011). The Logic of Comparative Research. *Iranian Journal of Social Studies*. 3 (4), 92-76. DOR: 20.1001.1.20083653.1388.3.4.5.2. (In Persian).

Ghanavati, F. & Mashayekh, J. (2022). Methodological Foundations in Comparative Studies of Science, Technology and Innovation Policy in Iran. *Journal of Science & Technology Policy*, 15(2), 93-108. (In Persian). DOI: 10.22034/jstp.2022.13944.

Institute of Medicine (US) Committee to Study Decision Making; Hanna KE, editor. Biomedical Politics. Washington (DC): National Academies Press (US). (1991). Asilomar and Recombinant DNA: The End of the Beginning. Available at: https://www.ncbi.nlm.nih.gov/books/NBK234217/.

Kershen, DL. (2014). European Decisions about the "Whack-a-Mole" Game. *GM Crops Food*, 5(1), 4-7. doi: 10.4161/gmcr.27777.

Kuntz, M. (2012). Destruction of Public and Governmental Experiments of GMO in Europe. *GM Crops Food*, 3(4), 258-64. doi: 10.4161/gmcr.21231.

Kuntz, M. (2014). The GMO Case in France: Politics, Lawlessness and Postmodernism. *GM Crops Food*. Jul 3, 5(3), 163-9. doi: 10.4161/21645698.2014.945882. PMID: 25437234; PMCID: PMC5033180.

Lu, Lan (2009). The Value of the Use of Biotechnology: Public Views in China and Europe*, Public Understand. Sci*. Volume 18, Issue 4 (2009) 481–492. ISSN 0963-6625 DOI: 10.1177/0963662507082892

McHughen, A. (2016). A Critical Assessment of Regulatory Triggers for Products of Biotechnology: Product vs. Process. *GM Crops Food*. 7(3–4), 125-158. doi: 10.1080/21645698.2016.1228516. PMID: 27813691; PMCID: PMC5161003.

Narayanan, Z., & Glick, B. R. (2023). Biotechnologically Engineered Plants. *Biology*, *12*(4), 601. https://doi.org/10.3390/biology12040601.

National Academies of Sciences, Engineering, and Medicine; Division on Earth and Life Studies; Board on Agriculture and Natural Resources; Committee on Genetically Engineered Crops: Past Experience and Future Prospects. Genetically Engineered Crops: Experiences and Prospects. Washington (DC): National Academies Press (US). (2016). Regulation of Current and Future Genetically Engineered Crops. Available at: https://www.ncbi.nlm.nih.gov/books/NBK424533/Pastor JM. Quelle Politique des Biotechnologies Pour la France ? Mission

D'information sur les Enjeux économiques et Environnementaux des Organismes Génétiquement Modifiés (2003). available at: http://www.senat.fr/rap/r02-301/r02-301.html.

Sato, K (2015). Cultural Politics of Food Safety: Genetically Modified Food in France, Japan, and the United States'. In: Ronald J. Herring (ed.), *The Oxford Handbook of Food, Politics, and Society*. Oxford Handbooks (2015). online edn, Oxford Academic, 5 Dec. 2014), https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780195397772.013.019, accessed 11 Apr. 2025.

Setbon, M, Raude J., Fischler C., & Flahault, A. (2005). Risk Perception of the "Mad Cow Disease" in France: Determinants and Consequences. *Risk Anal,* 25, 813-26; PMID: 16268931; http://dx.doi.org/10.1111/j.1539-6924.2005.00634.x.

Wivel, NA. (2014) Historical Perspectives Pertaining to the NIH Recombinant DNA. *Advisory Committee. Hum Gene Ther*. 25(1), 19-24. doi: 10.1089/hum.2013.2524.

Rothaermel, FT. (2017). *Strategic Management*. Third edition. McGraw-Hill Education.

Ruan, Y. (2019) One Issue, Different Stories: The Construction of GMO Issues on Chinese. *American and British Mainstream Media Portals, Cultures of Science*, 2(4), 255–275.

Willging, J. (2008). Of GMOs, McDomination and Foreign Fat: Contemporary Franco-American Food Fights. *French Cultural Studies*, 19(2), https://doi.org/10.1177/0957155808089665.

Yang, K. (2007). Quantitative Methods for Policy Analysis. in: *Handbook of Public Policy Analysis: Theory, Politics, and Methods*, edited by Frank Fischer, Gerald J. Miller, and Mara S. Sidney, Taylor & Francis Group.

www.ams.usda.gov/be.

https://www.ams.usda.gov/rules-regulations/be/bioengineered-foods-list.

https://www.anses.fr/en/content/gmo-regulations.

https://www.anses.fr/en/content/bio-technology.

https://www.anses.fr/fr/system/files/Anses-2022-Work-programme.pdf.

https://biofortified.org/2015/07/a-look-at-gmo-policies-in-different-nations.

https://biosecurity.fas.org/education/dualuse-agriculture/2.-agricultural-biotechnology/us-regulation-of-genetically-engineered-crops.html.

http://bio1.ir/blag/biotech/176-recombinant-dna-technology.html.

https://www.cairn-int.info/article-E_POX_103_0031--common-agricultural-

policy-experts-in.htm.
https://www.durbin.senate.gov/newsroom/press-releases/durbin-blumenthal-with-adverse-event-reporting-on-the-rise-legislation-needed-to-protect-consumers-of-dietary-supplements.
http://www.efsa.europa.eu/en/efsajournal/doc/850.pdf.
https://www.efsa.europa.eu/en/efsajournal/pub/5048.
https://www.efsa.europa.eu/en/publications/food-risk-assess-europe.
https://www.efsa.europa.eu/sites/default/files/2021–03/questions-and-answers-efsa-practical-arrangements.pdf.
https://www.efsa.europa.eu/en/topics/topic/gmo.
https://www.elsevier.com/books/policy-issues-in-genetically-modified-crops/singh/978-0-12–820780-2.
https://www.epa.gov/regulation-biotechnology-under-tsca-and-fifra/epas-regulation-biotechnology-use-pest-management.
https://www.epa.gov/nepa/national-environmental-policy-act-review-process.
https://www.everycrsreport.com/reports/RL30198.html.
https://www.fda.gov/food/agricultural-biotechnology/how-gmos-are-regulated-united-states.
https://www.fda.gov/regulatory-information/search-fda-guidance-documents/statement-policy-foods-derived-new-plant-varieties.
https://food.ec.europa.eu/plants/genetically-modified-organisms/gmo-legislation_en.
https://www.frontiersin.org/articles/10.3389/fpls.2021.630396/full.
https://www.irishtimes.com/news/who-are-the-real-beneficiaries-of-gm-foods-1.203996
https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC5033180/.
https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=1913996.
https://www.researchgate.net/publication/269114978_The_GMO_case_in_France_Politics_lawlessness_and_postmodernism.
https://www.reuters.com/article/us-france-agriculture-gmo-idUKKBN29N1T9
https://www.usda.gov/media/press-releases/20/12/2018/establishing-national-bioengineered-food-disclosure-standard.
https://worldpopulationreview.com/country-rankings/countries-that-ban-gmos.

Research Letter of Political Science
Winter 2026, Volume XXI, Number 1, pp.89-122

Research Paper

The Crisis of Political Judgment and the Failure to Form Common Understanding in Iranian Society: A Re-reading from Hannah Arendt's Perspective

*Matin Anjomrooz[1] Mohammad Khezri[2]

1. Department of Political Science, Ra.C., Islamic Azad University, Rasht, Iran
2. Department of Political Science, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

DOI: https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.561
Receive Date: 31 January 2026
Revise Date: 12 May 2026
Accept Date: 20 June 2026

©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Extended Abstract

Drawing on Hannah Arendt's theoretical framework of political judgment and analyzing multi-wave World Values Survey data (1999–2022) through secondary analysis and structural equation modeling, this article examines the political crisis in Iran as a structural crisis of intersubjective judging capacity. For Arendt, political judgment is a reflective ability within the horizon of plurality and the shared world, requiring "enlarged mentality" and "common understanding," rather than reliance on absolute moral rules or instrumental rationality. The findings indicate a persistent decline in tolerance of dissent, a collapse of social trust, and the identity-based conditioning of the legitimacy of protest actions. Path analysis confirms that this crisis is primarily mediated through the "moralization of difference"—that is, the transformation of political differences into non-negotiable moral deviations. Comparison with Turkey and Egypt highlights the greater intensity and synergy of this pattern in Iran. The article argues that without reviving shared judgment and curbing moralization, institutional reforms will remain unstable, and politics will be trapped in cycles of exclusion and distrust.

Introduction

Political judgment, as conceptualised by Hannah Arendt, is not a matter of applying universal moral rules, calculating interests, or following instrumental rationality. Instead, it is a reflective, intersubjective capacity that emerges in the public realm, amid human plurality, and within a shared world. Arendt draws upon Kant's Critique of Judgment to argue that political judgment requires “enlarged mentality” – the ability to think from the standpoint of others – and “common sense” as the horizon that makes judgments intelligible and debatable (Arendt, 1982; Beiner, 1983). In her view, the vitality of politics depends on citizens' capacity to judge public affairs without reducing differences to moral absolutes or identity-based oppositions. When this common horizon erodes, political disagreements harden into moralised exclusions, and the public realm gives way to friend/enemy logics (Arendt, 1958, 1998; Villa, 2000).

Over the past two decades, Iranian society has exhibited mounting signs of such a crisis: declining tolerance of dissent, a sharp drop in social trust, and increasing conditionality in the legitimacy of protest actions. These trends cannot be explained solely by institutional

* Corresponding Author:
Matin Anjomrooz, Ph.D.
E-mail: anjomrooz@iau.ac.ir

deficiencies, ideological cleavages, or economic hardships. They point to a deeper, attitudinal erosion of the very capacity for intersubjective judgment that sustains a shared political life. Most existing studies on Iran's political culture have focused on historical-institutional factors or qualitative case analyses, with little longitudinal, comparative, and empirical attention to the Arendtian notion of judgment. This study fills that gap by operationalising Arendt's framework using multi-wave World Values Survey (WVS) data (1999–2022) for Iran, with Turkey and Egypt as comparative cases.

The core research question is: How have trends in tolerance of dissent, social trust, and protest legitimacy evolved in Iran over the last two decades, and what do they reveal about a crisis of political judgment? The central argument is that the observed patterns reflect a structural weakening of intersubjective judging capacity, mediated by the "moralisation of difference" – a mechanism that transforms political and cultural differences into non-negotiable moral deviations. Without reviving this judging capacity and the public horizon for contesting judgments, any institutional reform will remain fragile and politics will be trapped in cycles of exclusion and distrust.

Methodology

This study adopts a quantitative-analytical research design, based on secondary analysis of large-scale survey data from the World Values Survey (WVS). Data for Iran, Turkey, and Egypt were extracted from Waves 4 to 7 (1999–2022). The sample sizes per wave range from 1,000 to 3,000 adults (aged 18+), and WVS design weights were applied in all analyses to ensure representativeness.

Arendtian concepts, though philosophical and normative, were operationalised through public attitudinal indicators. Four key variables were constructed:

1. Tolerance of dissent – measured by items assessing acceptance of neighbours or co-habitants with different political views, lifestyles, or ethnic/religious backgrounds. This indicator is widely used in the literature as a proxy for acceptance of plurality (Inglehart & Welzel, 2005).
2. Social trust – measured by the standard question: "Generally speaking, would you say that most people can be trusted, or that you need to be very careful in dealing with people?" This variable is interpreted as an indicator of the presence or absence of "common sense" – the shared horizon that enables mutual intelligibility of judgments (Putnam, 2000; Beiner, 1983).
3. Moralisation of difference – a composite index constructed from items that reflect rigid, value-based rejection of specific social or political groups. Crucially, this index does not measure personal moral beliefs per se, but rather the pattern of using moral categories to exclude others – i.e., the mechanism that transforms political differences into moral deviations (Bernstein, 1986). Cronbach's alpha for this composite was 0.85.
4. Protest legitimacy – derived from questions on the justifiability of various forms of protest (e.g., petitions, demonstrations, boycotts). Conditional patterns – where legitimacy depends on the perceived moral-identity alignment of the protesters – were coded as indicators of departure from public judgment (Arendt, 1978; Benhabib, 1992).

Reliability for tolerance and trust was acceptable (α = 0.82 and 0.79, respectively). Multivariate regression models controlled for age, gender, education, and economic status to account for demographic composition. To test the mediating role of moralisation of difference, path analysis and structural equation modelling (SEM) were performed using AMOS. Model fit indices were: CFI = 0.96, RMSEA = 0.048, SRMR = 0.032, and χ^2/df = 2.14, indicating good fit.

Results and Discussion

The findings reveal a persistent and structural erosion of political judgment in Iran over the 1999–2022 period. Table 1 summarises the trends for Iran, Turkey, and Egypt.

Table (1). Changes in Political Judgment Indicators in Iran, Turkey, and Egypt (1999–2022)

Country	Indicator	1999	2005–2008*	2010–2014*	2022	Change 1999–2022 (percentage points)
Iran	Tolerance of dissent (%)	42	38	31	26	−16
Iran	Social trust (%)	36	28	20	15	−21
Iran	Moralisation of difference (0–1)	0.52	0.60	0.68	0.74	+0.22
Turkey	Tolerance of dissent (%)	45	42	—	41	−4
Turkey	Social trust (%)	25	22	19	21	−4
Egypt	Tolerance of dissent (%)	38	35	33	30	−8
Egypt	Social trust (%)	30	27	24	22	−8

*Values are adjusted according to available waves; — indicates data not available or non-comparable waves.

Source: Authors' calculations based on WVS waves 4–7 (World Values Survey Association, 2023).

As shown in Table 1, Iran experienced a 16-point decline in tolerance of dissent, compared to a 4-point decline in Turkey and 8-point decline in Egypt. Social trust in Iran plummeted by 21 points (from 36% to 15%), placing Iran among the lowest globally in this regard, while Turkey and Egypt showed much smaller decreases. Meanwhile, the moralisation-of-difference index in Iran rose sharply from 0.52 to 0.74, indicating that political and social differences are increasingly framed as moral deviations that preclude dialogue.

Path analysis (full results provided in Table 2 of the main paper) confirmed that the relationship between declining tolerance and the broader crisis indicators (trust collapse and conditional protest legitimacy) is significantly mediated by moralisation of difference. In Iran, the standardised indirect effect was $\beta = -0.42$ ($p < 0.01$), whereas it was –0.24 for Turkey and –0.19 for Egypt. Introducing the mediator substantially reduced the direct effects, showing that the core problem lies in the mechanism that turns differences into moral exclusions, not merely in the level of moral beliefs themselves.

These patterns are consistent with Arendt's theory. The decline in tolerance reflects a weakening of "enlarged mentality" – the inability to think from others' standpoints. The collapse of social trust signals the disintegration of "common sense" – the shared horizon that makes judgments mutually intelligible. The identity-based conditionality of protest legitimacy indicates that politics has left the public realm and entered a friend/enemy logic, where action is judged by who acts rather than by public norms. The comparative dimension highlights that Iran's crisis is not merely a general feature of authoritarian contexts, but a distinct, self-reinforcing cycle: the three indicators move in synergy, reinforcing each other, while in Turkey and Egypt the patterns are less synchronous and less intense.

The moralisation of difference, as a mediating mechanism, explains why political disagreements in Iran so quickly become non-negotiable. This is not a matter of stronger religious or ethical commitments, but of the use of such commitments to exclude the other from the moral community. Such a process forecloses deliberation and reduces politics to mutual exclusion, which is precisely the condition Arendt identified as the death of politics.

Conclusion

Integrating Hannah Arendt's philosophical framework of political judgment with longitudinal WVS data, this study demonstrates that Iran's political crisis transcends ideological divides or institutional failures. At the attitudinal level, what is eroding is the intersubjective capacity to judge within a shared world. The persistent decline in tolerance, the sharp fall in social trust, and the identity-conditional legitimacy of protests are not isolated phenomena but components of a structural pattern, mediated by the moralisation of difference.

The main theoretical contributions are threefold. First, the study empirically operationalises Arendtian judgment, bridging political philosophy and empirical social science. Second, it identifies moralisation of difference as a key mediator, clarifying how intolerance translates into broader political decay. Third, through regional comparison, it shows that Iran's pattern is distinct in its intensity and synergy, offering a more robust explanation than generic accounts of authoritarianism or underdevelopment.

From a policy perspective, the findings caution against over-reliance on institutional reforms without addressing the underlying judging capacity of citizens. Moralising discourses, although mobilising in the short term, deepen long-term exclusion and distrust. Reviving politics requires creating spaces for the practice of intersubjective judgment – arenas where disagreement is treated as part of shared political existence, not as a moral threat. This implies the need for educational, media, and civil-society initiatives that foster "enlarged mentality" and protect the public realm from moralisation.

Limitations include the reliance on survey data, which cannot directly access internal judgment processes, and the cross-national comparability of some indicators. Nevertheless, in Arendtian terms, these limitations are not fatal, because political judgment manifests itself precisely in public, observable patterns of attitudinal exclusion and inclusion.

In sum, the crisis of politics in Iran must be understood, first and foremost, as a crisis of political judgment – a crisis that is empirically traceable, theoretically explainable, and profoundly consequential for the future of political life in the country.

Keywords: Political Judgment, Common Understanding, Hannah Arendt, Political Culture, Iranian Society.

Resources

Ahmadi, H., & Kasraei, M.S. (2022). Sociological explanation of political hypocrisy and its consequences for authoritarian states (Nazi Germany, Soviet Union, and pre-revolutionary Iran). *Political Science Quarterly, 17*(4), 7–52. (In Persian)

Alexander, A.C., & Welzel, C. (2011). Islam and patriarchy: How robust is Muslim support for patriarchal values? *International Review of Sociology, 21*(2), 249–276.

Arendt, H. (1958). *The Human Condition*. University of Chicago Press.

Arendt, H. (1961). *The Origins of Totalitarianism* (2nd ed.). Meridian Books.

Arendt, H. (1963). *Eichmann in Jerusalem: A Report on the Banality of Evil.*

Viking Press.

Arendt, H. (1978). *The Life of the Mind* (Vols. 1–2). Harcourt Brace Jovanovich.

Arendt, H. (1982). *Lectures on Kant's Political Philosophy* (R. Beiner, Ed.). University of Chicago Press.

Arendt, H. (2003). *Responsibility and Judgment* (J. Kohn, Ed.). Schocken Books.

Arendt, H. (2012). *Totalitarianism* (M. Salasi, Trans.). Qoqnoos. (In Persian) [Original work published 1951]

Arendt, H. (2019a). *Antisemitism: Elements and Origins of Totalitarian Rule* (M. Tadini, Trans.). Qoqnoos. (In Persian) [Original work published 1951]

Arendt, H. (2019b). *Imperialism: Elements and Origins of Totalitarian Rule* (M. Tadini, Trans.). Qoqnoos. (In Persian) [Original work published 1951]

Arendt, H. (2019c). *Totalitarianism: Elements and Origins of Totalitarian Rule* (M. Tadini, Trans.). Qoqnoos. (In Persian) [Original work published 1951]

Arendt, H. (2020). *Eichmann in Jerusalem: A Report on the Banality of Evil* (Z. Shams, Trans.). Borj. (In Persian) [Original work published 1963]

Arendt, H. (2020). *The Life of the Mind* (M. Olia, Trans.). Qoqnoos. (In Persian) [Original work published 1978]

Arendt, H. (2020). *The Human Condition* (M. Olia, Trans.). Qoqnoos. (In Persian) [Original work published 1958]

Azghandi, A., & Khezri, M. (2016). Examining the compatibility of Inglehart's cultural change model in Iran (based on material/post-material indicators). *Political and International Research, 7*(28), 1–27. (In Persian)

Beiner, R. (1983). *Political Judgment*. University of Chicago Press.

Benhabib, S. (1992). *Situating the Self: Gender, Community and Postmodernism in Contemporary Ethics*. Routledge.

Bernstein, R. J. (1986). *Philosophical Profiles: Essays in a Pragmatic Mode*. University of Pennsylvania Press.

Fornell, C., & Larcker, D. F. (1981). Evaluating structural equation models with unobservable variables and measurement error. *Journal of Marketing Research, 18*(1), 39–50.

Ghiasabadi, R., Vosoughi, M., & Azkia, M. (2017). The relationship between modernism and moral characteristics in 60 countries: Secondary analysis of the sixth wave of the World Values Survey. *Cultural Sociology, 8*(2), 115–142. (In Persian)

Haji Agha, R., & Pak nia, M. (2018). Explaining the status of the public sphere and the political in Hannah Arendt's political thought. *Political and International*

Approaches, 10(1), 62–83. (In Persian)

Hair, J. F., Black, W. C., Babin, B. J., & Anderson, R. E. (2019). *Multivariate Data Analysis* (8th ed.). Cengage.

Inglehart, R., & Welzel, C. (2005). *Modernization, Cultural Change, and Democracy: The Human Development Sequence*. Cambridge University Press.

Inglehart, R., & Welzel, C. (2021). *Cultural map – World Values Survey*. Retrieved from https://www.worldvaluessurvey.org/WVSContents.jsp.

Iyengar, S., Lelkes, Y., Levendusky, M., Malhotra, N., & Westwood, S. J. (2019). The origins and consequences of affective polarization in the United States. *Annual Review of Political Science, 22*, 129–146.

Johnston, M. P. (2017). Secondary data analysis: A method of which the time has come. *Qualitative and Quantitative Methods in Libraries, 3*(3), 619–626.

MirKhoshkho, S. A., & Hosseini, S. K. (2025). Analysis of the Iranian student movement (1941–1979) based on Hannah Arendt's components of 'action'. *Political Science Quarterly, 20*(4), e553. Online ahead of print. (In Persian)

Moaddel, M. (2023). *Values and political attitudes in the Middle East: Comparative analysis of Iran, Iraq, and Saudi Arabia*. World Values Survey Publications.

Najafpour, S., & Tadayyon Rad, A. (2019). The relationship between politics and understanding in Hannah Arendt's intellectual system. *Political Knowledge, 15*(2), 567–590. (In Persian).

Navazani, A., & Harsij, H. (2025). Strengthening social and political capital: Lessons from World Values Survey evidence and policy guidelines for Iran. *Strategic Studies of Culture*, online ahead of print. (In Persian).

Norris, P. (2009). The impact of the Internet on political activism: Evidence from Europe. In C. Romm Livermore & K. Setzekorn (Eds.), *Social Networking Communities and E-Dating Services: Concepts and Implications* (pp. 123–141). IGI Global.

Norris, P., & Inglehart, R. (2019). *Cultural Backlash: Trump, Brexit, and Authoritarian Populism*. Cambridge University Press.

Putnam, R. D. (2000). *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. Simon & Schuster.

Raudenbush, S. W., & Bryk, A. S. (2002). *Hierarchical Linear Models: Applications and Data Analysis Methods* (2nd ed.). SAGE Publications.

Saleh, A. (2023). *Trust in institutions and generalized trust in Turkey: A comparison of Europe and Turkey*. World Values Survey Working Paper Series.

Sarparast Sadat, S. E. (2015). Typology and critical recognition of democracy among the Iranian current leaning towards liberalism during the Islamic Republic period. *Political Science Quarterly, 10*(4), 75–110. (In Persian)

Shiri, H. (2022). Generational study of value changes in Iran: Secondary analysis of waves 4 and 7 of the World Values Survey. *Contemporary Sociological Research, 11*(20), 197–224. (In Persian)

Vahidzadeh, M., & Malek Hosseini, H. (2022). Arendt; the self and spontaneous will. *Journal of Law, 15*(1), 97–117. (In Persian)

Villa, D. R. (1996). *Arendt and Heidegger: The Fate of the Political*. Princeton University Press.

Villa, D. R. (2000). The development of Arendt's political thought. In D. R. Villa (Ed.), *The Cambridge Companion to Hannah Arendt* (pp. 1–25). Cambridge University Press.

World Values Survey Association. (2023). World Values Survey waves 4–7 (1999–2022) [Data files and codebooks]. Available at: from https://www.worldvaluessurvey.org/WVSDocumentationWV7.jsp

Zangeneh, P., Athari, S. H., Nasiri Hamed, R., & Eslami, R. (2023). Searching in a meaningless world: Arendt's intersubjective narrative of the subject. *Fundamental Western Studies, 14*(2), 219–244. (In Persian)

پژوهشنامه علوم سیاسی
زمستان ۱۴۰۴، دورهٔ ۲۱، شماره ۱، پیاپی ۸۱، صص ۱۲۲-۸۹

بحران قضاوت سیاسی و ناکامی در شکل‌گیری فهم مشترک در جامعهٔ ایران: بازخوانی از منظر هانا آرنت

*متین انجم‌روز[۱] محمد خضری[۲]

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران

۲. دانشجوی دورهٔ دکتری گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=40110769039/1%

20.1001.1.1735790.1404.21.1.3.7

چکیده

این مقاله با تکیه بر چارچوب نظری قضاوت سیاسی هانا آرنت و تحلیل داده‌های چندموجی پیمایش جهانی ارزش‌ها (۲۰۲۲-۱۹۹۹) از طریق تحلیل ثانویه و الگوسازی معادلات ساختاری، بحران سیاست در ایران را به‌عنوان بحران ساختاری ظرفیت داوری میان‌سوژه‌ای بررسی کرده است. قضاوت سیاسی نزد آرنت، توانایی تأملی در افق تکثر و جهان مشترک و نیازمند «گسترش ذهن» و «درک مشترک» است، نه اتکا به قواعد اخلاقی مطلق یا عقلانیت ابزاری. یافته‌های پژوهش نشان‌دهندهٔ کاهش مستمر تحمل مخالف، فروپاشی اعتماد اجتماعی، و شرطی شدن هویت‌محور مشروعیت کنش‌های اعتراضی است. تحلیل مسیر تأیید می‌کند که این بحران بیشتر از طریق «اخلاقی‌سازی تفاوت»، یعنی تبدیل تفاوت‌های سیاسی به انحرافات اخلاقی غیرقابل‌گفت‌وگو، میانجی‌گری می‌شود. مقایسهٔ ایران با ترکیه و مصر، شدت و هم‌افزایی بیشتر این الگو را در ایران برجسته می‌کند. پژوهش حاضر استدلال می‌کند که بدون بازآفرینی داوری مشترک و مهار اخلاقی‌سازی، اصلاحات نهادی، ناپایدار می‌ماند و سیاست، همچنان در چرخهٔ طرد و بی‌اعتمادی گرفتار خواهد بود.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۲/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۳۰

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:
قضاوت سیاسی، فهم مشترک، هانا آرنت، فرهنگ سیاسی، جامعهٔ ایران

* نویسنده مسئول:
متین انجم‌روز
پست الکترونیک: janjomrooz@iau.ac.ir

مقدمه

قضاوت سیاسی، یکی از بنیادی‌ترین ظرفیت‌های کنش انسانی در عرصهٔ عمومی است و شرط امکان زیست جمعی معنادار در جوامع متکثر به‌شمار می‌آید. هانا آرنت، «قضاوت سیاسی» را نه به‌مثابه کاربرد قواعد عام، محاسبهٔ عقلانی منافع، یا داوری اخلاقی مطلق، بلکه به‌عنوان داوری تأمل‌آمیز در شرایط عدم قطعیت و تکثر انسانی صورت‌بندی می‌کند. قضاوت سیاسی نزد آرنت، برخلاف اخلاق فردی یا عقلانیت ابزاری، فرایندی میان‌سوژه‌ای است که تنها در افق جهان مشترک و در نسبت با دیگران معنا می‌یابد (آرنت، ۱۹۵۸؛ آرنت، ۱۹۸۶، ۳۶-۳۳؛ باینر، ۱۹۸۳، ۶۷). این توانایی، نیازمند «گسترش ذهن» است؛ یعنی اندیشیدن از منظر دیگری و قرار دادن داوری در معرض سنجش عمومی بدون پناه بردن به یقین‌های پیشینی یا هنجارهای مطلق (آرنت، ۱۹۸۶، ۴۵-۴۲).

عنصر مرکزی این فرایند، «درک مشترک» است؛ نه به‌معنای توافق بالفعل یا اجماع آماری، بلکه به‌مثابه افقی که در آن داوری‌ها از قابلیت فهم‌پذیری و داوری‌پذیری برای دیگران برخوردارند (باینر، ۱۹۸۳، ۹۲-۸۹). از دیدگاه آرنت، سیاست، دقیقاً در همین فاصلهٔ میان تکثر و درک مشترک پدیدار می‌شود. هنگامی‌که این افق فرومی‌ریزد، اختلافات سیاسی دیگر به‌صورت دیدگاه‌هایی قابل‌داوری در جهان مشترک فهم نمی‌شوند، بلکه به مرزبندی‌های رسوخ‌ناپذیر هویتی و اخلاقی تبدیل می‌گردند. در چنین وضعیتی، سیاست از عرصهٔ گفت‌وگو و کنش مشترک خارج، و به میدان طرد، دشمن‌سازی، و محکوم‌سازی اخلاقی فروکاسته می‌شود (آرنت، ۱۹۹۸، ۱۸۰-۱۷۵؛ ویلا، ۲۰۰۰، ۱۸-۱۴).

جامعهٔ ایران در دو دههٔ اخیر، نشانه‌های فزاینده‌ای از چنین بحرانی را تجربه کرده است. کاهش تحمل مخالف، افت اعتماد اجتماعی، دشواری شکل‌گیری اجماع‌های حداقلی، و شرطی شدن مشروعیت کنش‌های سیاسی، همگی حکایت از تضعیف ظرفیت داوری مشترک دارند. این بحران را نمی‌توان تنها به ناکارآمدی نهادی، تعارض منافع، یا شکاف‌های ایدئولوژیک فروکاست. آنچه در لایه‌ای عمیق‌تر درحال زوال است، توانایی شهروندان برای داوری دربارهٔ امور عمومی در افق مشترک است؛ افقی که امکان می‌دهد اختلافات سیاسی بدون تبدیل شدن به دشمنی اخلاقی مدیریت شوند. رویدادهای سیاسی و اجتماعی اخیر این وضعیت را برجسته کرده‌اند؛ جایی‌که اختلاف سیاسی به‌سرعت اخلاقی‌سازی شده و به طرد متقابل می‌انجامد.

باوجود ادبیات گسترده دربارهٔ فرهنگ سیاسی ایران، بخش زیادی از پژوهش‌ها یا بر عوامل نهادی و تاریخی تمرکز داشته‌اند یا به تحلیل‌های کیفی و موردی محدود مانده‌اند. درمقابل، خلأ چشمگیری در سنجش تجربی، زمانی، و مقایسه‌ای ظرفیت قضاوت سیاسی وجود دارد. پژوهش حاضر در پاسخ به این کاستی، با بهره‌گیری از داده‌های چندموجی پیمایش جهانی ارزش‌ها، بحران قضاوت سیاسی در ایران را به‌صورت تجربی و تطبیقی بررسی کرده است. پوشش زمانی این داده‌ها (۲۰۲۲-۱۹۹۹) امکان ردیابی روندهای بلندمدت در نگرش‌های سیاسی شهروندان را فراهم می‌آورد و مقایسه با ترکیه و مصر، مانع استثناگرایی تحلیلی می‌شود.

مقالهٔ حاضر بر سه شاخص مهم و اساسی متمرکز است که با عناصر مرکزی نظریهٔ آرنت هم‌خوانی دارند: تحمل مخالف، اعتماد اجتماعی و مشروعیت کنش‌های اعتراضی. کاهش تحمل مخالف، نشان‌دهندهٔ محدودیت ذهنی و ناتوانی در پذیرش تکثر است؛ زوال اعتماد اجتماعی، بیانگر فروپاشی درک مشترک، و شرطی شدن مشروعیت اعتراض، نشانهٔ خروج کنش سیاسی از افق داوری عمومی و تبدیل آن به داوری‌های هویتی و اخلاقی پیشینی است (آرنت، ۱۹۶۱؛ آرنت، ۱۹۷۸؛ آرنت، ۱۹۹۸، ۲۰۱-۱۹۵؛ بن‌حبیب، ۱۹۹۲، ۱۳۴-۱۲۸).

نوآوری اصلی این پژوهش در سه سطح قابل‌صورت‌بندی است؛ نخست، برای نخستین‌بار مفهوم «قضاوت سیاسی» آرنت به‌گونه‌ای نظام‌مند با داده‌های کلان‌مقیاس پیمایش جهانی ارزش‌ها، عملیاتی می‌شود و به‌این‌ترتیب، شکاف میان فلسفهٔ سیاسی و علوم اجتماعی تجربی کاهش می‌یابد؛ دوم، یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که کاهش تحمل مخالف در ایران، تنها ناشی از اختلافات ایدئولوژیک نیست، بلکه تاحدزیادی از طریق فرایند «اخلاقی‌سازی تفاوت» میانجی‌گری می‌شود. در اینجا تأکید می‌شود که پژوهش حاضر، اخلاق یا باورهای اخلاقی را به‌خودیِ‌خود نمی‌سنجد، بلکه الگوی طرداخلاقی‌شدهٔ تفاوت را عملیاتی می‌کند؛ فرایندی که در آن تفاوت‌های سیاسی، فرهنگی، یا هویتی، به‌مثابه انحراف‌های اخلاقی پیشینی و غیرقابل‌گفت‌وگو صورت‌بندی می‌شوند. این تمایزگذاری برای پرهیز از خلط میان اخلاق به‌عنوان حوزهٔ هنجاری و اخلاقی‌سازی به‌عنوان سازوکار طرد سیاسی، حیاتی است (آرنت، ۲۰۰۳، ۲۲-۱۷؛ برنشتاین، ۱۹۸۶، ۲۲۸-۲۲۳)؛ سوم، مقایسهٔ منطقه‌ای نشان می‌دهد که این شرایط، در ایران، حادتر از ترکیه و مصر است و ازاین‌رو، چارچوب آرنتی، قدرت تبیینی بالایی در فهم قطبی‌سازی معاصر دارد.

پرسش محوری مقاله این است که «روندهای تحمل مخالف، اعتماد اجتماعی، و مشروعیت کنش اعتراضی در ایران طی دو دههٔ اخیر چگونه تغییر کرده‌اند؟» و «این تغییرات، چگونه می‌توانند به‌مثابه نشانه‌های بحران قضاوت سیاسی تفسیر شوند؟» استدلال اصلی مقاله این است که بدون احیای ظرفیت داوری میان‌سوژه‌ای و بازسازی فضای عمومی به‌عنوان عرصهٔ ظهور و سنجش داوری‌ها، هرگونه اصلاح نهادی، ناپایدار خواهد ماند؛ به‌این‌ترتیب، بحران سیاست در ایران، بیش و پیش از هر چیز باید به‌مثابه بحران قضاوت سیاسی در نظر گرفته شود؛ بحرانی که هم در سطح داده‌های تجربی قابل‌مشاهده است و هم در چارچوب نظری آرنت امکان تبیین منسجم می‌یابد.

۱. پیشینهٔ پژوهش

پژوهش دربارهٔ قضاوت سیاسی در سنت فلسفهٔ سیاسی مدرن، بیشتر با بازخوانی هانا آرنت از «نقد قوهٔ حکم» کانت آغاز می‌شود. آرنت، قضاوت را نه به‌مثابه انطباق موارد خاص با قواعد کلی، بلکه به‌عنوان توانایی داوری در وضعیت‌هایی در نظر می‌گیرد که قواعد عام، کفایت نمی‌کنند. به‌زعم او، قضاوت سیاسی، عملی است که تنها در افق تکثر انسانی و از خلال تخیل بازتابی و «گسترش ذهن» امکان‌پذیر می‌شود (آرنت، ۱۹۵۸؛ آرنت، ۱۹۶۱؛ آرنت، ۱۹۸۶، ۴۵-۳۳). این برداشت، قضاوت را از اخلاق فردی و عقلانیت ابزاری متمایز، و آن را به بنیان امکان سیاست به‌عنوان کنش مشترک تبدیل می‌کند.

رونالد باینر[1] از نخستین شارحانی است که این خوانش آرنتی را به‌گونه‌ای نظام‌مند بسط داده و قضاوت سیاسی را به‌عنوان ظرفیت ایجاد «درک مشترک» در شرایط تکثر تبیین کرده است. به‌نظر باینر، سیاست بدون افق قضاوت مشترک به نزاع میان دیدگاه‌های ناهمسو فرومی‌ریزد (آرنت، ۱۹۸۲؛ باینر، ۱۹۸۳، ۹۴-۶۷). این تحلیل، بعدها توسط برخی اندیشمندان، تقویت شد. ویلا[2] نشان می‌دهد که نزد آرنت، زوال قضاوت سیاسی به‌طور مستقیم با افول فضای عمومی و جایگزینی آن با اشکال اخلاقی‌سازی‌شدهٔ سیاست پیوند دارد؛ جایی‌که اختلاف سیاسی به داوری اخلاقی مطلق فروکاسته می‌شود (ویلا، ۲۰۰۰، ۲۱-۱۴).

1. Ronald Beiner
2. Dana Villa

در امتداد این سنت، سیلا بن‌حبیب[1] با تأکید بر میان‌سوژگی و گفت‌وگویی‌بودن قضاوت، کوشیده است قضاوت سیاسی را در پیوند با دموکراسی مشورتی بازخوانی کند. او استدلال می‌کند که قضاوت سیاسی، بدون امکان به‌رسمیت‌شناسی دیگری و پذیرش تکثر هنجاری فرومی‌پاشد (بن‌حبیب، ۱۹۹۲، ۱۳۶-۱۲۸)؛ بااین‌حال، بن‌حبیب نیز همچون دیگر شارحان آرنت، تحلیل خود را بیشتر در سطح هنجاری و فلسفی نگه می‌دارد و وارد عملیاتی‌سازی تجربی این مفاهیم نمی‌شود.

در سال‌های اخیر، آثار پرشماری دربارهٔ نسبت آرنت و قضاوت سیاسی به زبان فارسی منتشر شده است که بیشتر آن‌ها ترجمهٔ متون اصلی بوده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، می‌توان به ترجمهٔ کامل مجموعهٔ «عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر» (آرنت، ۱۳۹۸ الف؛ ۱۳۹۸ ب؛ ۱۳۹۸ ج) «یهودی‌ستیزی، امپریالیسم، و توتالیتاریسم» که تنها یک بخش آن ترجمه شده بود (آرنت، ۱۳۹۱) و ترجمهٔ «آیشمن در اورشلیم» با زیرعنوان گزارشی در باب ابتذال شر (آرنت، ۱۴۰۴) اشاره کرد. بااین‌حال، همچنان خلأ پژوهشی در کاربست تجربی این مفاهیم با داده‌های کلان‌مقیاس احساس می‌شود.

در سوی دیگر، ادبیات علوم اجتماعی تجربی دربارهٔ فرهنگ سیاسی، تحمل مخالف، و اعتماد اجتماعی، عمدتاً در چارچوب نظریه‌های سرمایهٔ اجتماعی و دموکراسی لیبرال شکل گرفته است. آثار رابرت پاتنام نشان می‌دهد که اعتماد اجتماعی و شبکه‌های مدنی، نقش بنیادینی در پایداری نهادهای دموکراتیک دارند (پاتنام، ۲۰۰۰، ۲۷-۱۹). این ادبیات ــ هرچند از نظر داده‌محور بودن غنی است ــ اغلب فاقد پیوند مفهومی دقیقی با نظریه‌های فلسفی قضاوت و داوری سیاسی است و مفاهیمی مانند تحمل یا اعتماد را به متغیرهای رفتاری یا نگرشی فرومی‌کاهد.

پیمایش جهانی ارزش‌ها، یکی از مهم‌ترین منابع تجربی موجود در این حوزه است و پژوهش‌های پرشماری از آن برای تحلیل نگرش‌های سیاسی، دینی، و اخلاقی جوامع گوناگون بهره گرفته‌اند. این مطالعات نشان داده‌اند که در بسیاری از جوامع غیرلیبرال، تحمل مخالف و اعتماد اجتماعی در سطح پایینی قرار دارد و این امر با بی‌ثباتی سیاسی هم‌بسته است (اینگلهارت و ولزل[2]، ۲۰۰۵، ۱۶۰-۱۵۱)؛ بااین‌حال، این پژوهش‌ها معمولاً فاقد چارچوب

1. Seyla Benhabib
2. Inglehart and Welzel

نظری عمیقی برای تبیین معنای سیاسی این یافته‌ها هستند و به‌ندرت از مفاهیمی چون قضاوت سیاسی یا اخلاقی‌سازی سیاست بهره می‌گیرند.

مفهوم «اخلاقی‌سازی سیاست» در ادبیات معاصر، به‌ویژه پس از آثار کارل اشمیت و نقدهای متأخر بر سیاست هویتی، برجسته شده است. بااین‌حال، آنچه در بسیاری از این تحلیل‌ها مغفول مانده است، تفکیک «اخلاق»، به‌عنوان حوزه‌ای هنجاری، از «اخلاقی‌سازی» به‌عنوان سازوکار طرد سیاسی است. ریچارد برنشتاین[1] با الهام‌گیری از آرنت نشان می‌دهد که اخلاقی‌سازی سیاست، زمانی رخ می‌دهد که داوری سیاسی جای خود را به تفکیک مطلق دو حوزهٔ خیر و شر بدهد و امکان گفت‌وگو از بین برود (برنشتاین، ۱۹۸۶، ۲۳۰-۲۲۳). تفکیک این دو حوزه برای تحلیل تجربی نیز حیاتی است؛ زیرا، سنجش اخلاق با سنجش طرداخلاقی‌شده، تفاوت بنیادینی دارد.

ادبیات فارسی‌زبان دربردارندهٔ پژوهش‌های پرشماری است که تحولات ارزشی، سرمایهٔ اجتماعی، تغییرات فرهنگی، مفاهیم مرتبط با آرنت (مانند ارادهٔ خودانگیخته، سوژهٔ میان‌ذهنی، و فضای عمومی) یا داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها را بررسی کرده‌اند (ازغندی و خضری، ۱۳۹۵؛ غیاث‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۶؛ شیری، ۱۴۰۱؛ وحیدزاده و ملک‌حسینی، ۱۴۰۱؛ زنگنه و همکاران، ۱۴۰۲؛ نوازنی و هرسیج، ۱۴۰۴؛ حاجی‌آقا و پاک‌نیا، ۱۳۹۷؛ نجف‌پور و تدین‌راد، ۱۳۹۸؛ میرخوشخو و حسینی، ۱۴۰۴). بیشتر این پژوهش‌ها بر جامعهٔ ایران تمرکز دارند و به غنای ادبیات فرهنگ سیاسی کمک کرده‌اند، اما هیچ‌کدام به‌طور مستقیم بر مفهوم «قضاوت سیاسی» آرنتی متمرکز نبوده و بیشتر به جنبه‌های جانبی‌ای مانند مدرنیزاسیون، اعتماد اجتماعی، و تغییرات نسلی توجه داشته‌اند.

برای مثال، ازغندی و خضری (۱۳۹۵)در پژوهش خود با عنوان «بررسی میزان سازگاری الگوی تحول فرهنگی اینگلهارت در ایران (براساس شاخص‌های مادی/فرامادی)»، الگوی اینگلهارت را آزمون کرده و تأثیر مدرنیزاسیون را بر ارزش‌ها نشان داده‌اند.

غیاث‌آبادی و همکاران (۱۳۹۶) کاهش فعالیت‌های خیریه در نتیجهٔ تجددگرایی را برجسته کرده‌اند که با زوال درک مشترک آرنت همخوان است. شیری (۱۴۰۱) همزیستی نگرش‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک در نسل‌ها را بررسی کرده است که به افول فضای

1. Bernstein

عمـومی اشـاره دارد. نـوازنی و هرسـیج (۱۴۰۴) اعتمـاد پـایین بـه نهادهـا را تحلیـل کـرده و گفت‌وگوی سیاسی را پیشنهاد داده‌اند. وحیـدزاده و ملـک‌حسـینی (۱۴۰۱) ناکـامی اراده را بـه بحران قضاوت پیوند زده‌اند؛ و زنگنـه و همکـاران (۱۴۰۲) بـر داوری آزاد در فضـای عمـومی تأکید کرده‌اند. نجف‌پور و تدین‌راد (۱۳۹۸) نیز نسبت میان فهم و امر سیاسی در اندیشهٔ آرنـت را بررسی کرده و بر نقش میان‌ذهنیت و تفسـیر در شـکل‌گیری کـنش سیاسـی تأکیـد کرده‌انـد. حاجی‌آقا و پاک‌نیا (۱۳۹۷) اهمیت تکثر، گفـت‌وگو، و عرصـهٔ عمـومی را در اندیشـهٔ سیاسـی معاصـر برجسـته کرده‌انـد کـه بـا پیش‌فرض‌هـای قضـاوت سیاسـی آرنـت هم‌پوشـانی دارد. میرخوشخو و حسینی (۱۴۰۴)، جنبش دانشجویی ایران را برپایهٔ مؤلفه‌های عمل آرنتی تحلیـل کرده و فاصلهٔ میان کنش ایدئولوژیک و کنش سیاسی مبتنی بر تکثر را نشان داده‌اند. ایـن خـلأ، ضرورت بررسی تجربی قضـاوت سیاسـی آرنتـی در ایـران را برجسـته مـی‌کنـد؛ درحـالی‌کـه پژوهش‌هـای تـاریخی‌ـــنهادی، بحـران را بـه سـاخت دولـت نسـبت می‌دهنـد و تحلیل‌هـای کیفی‌ـگفتمانی بر اخلاقی‌سازی و طرد تمرکز دارند، اما فاقد آزمون کلان‌مقیاس هستند.

افزون‌بر پژوهش‌های یادشده، در سال‌های اخیر، برخی از ابعاد مرتبط با مسـئلهٔ پـژوهش حاضر نیز بررسی شده‌اند؛ برای نمونه، احمدی و کسرایی (۱۴۰۱) پـس از بررسـی پیامـدهای ریای سیاسی در دولت‌های خودکامه، نشان داده‌اند که سـازوکارهای اقتدارگرایانـه بـه تضـعیف اعتماد عمومی و محدود شدن عرصهٔ کنش سیاسی می‌انجامند.

همچنین، سرپرست سادات (۱۳۹۴) در تحلیل الگوهای دموکراسی، بر اهمیـت تکثـر و رقابت دیدگاه‌های سیاسـی در شـکل‌گیری فرهنـگ سیاسـی تأکیـد کـرده اسـت. هرچنـد ایـن پژوهش‌ها به‌طور مستقیم به مفهوم «قضاوت سیاسی» نزد هانا آرنـت نمی‌پردازنـد، امـا از نظـر توجه به عرصهٔ عمومی، اعتماد، مشروعیت، تکثر، و گفت‌وگوی سیاسی، زمینهٔ نظـری مناسـبی را برای تحلیل حاضر فراهم می‌کنند.

بررسی پیشینه نشان می‌دهد که شکاف اصلی پژوهشی در سه سطح قابل‌بررسـی اسـت؛ نخست، در سطح نظری، به‌ندرت میان مفهوم قضاوت سیاسی آرنت و ادبیات تجربـی فرهنـگ سیاسی پیوند برقرار شده است؛ دوم، در سطح روش‌شناختی، پژوهش‌های انـدکی کوشـیده‌اند مفاهیم فلسفی‌ای مانند داوری، درک مشترک، یا اخلاقی‌سازی تفاوت را با داده‌هـای پیمایشـی، عملیاتی کنند؛ سوم، در سطح موردی، پژوهشی که به‌صورت زمانی و تطبیقی بحـران قضـاوت سیاسی در ایران را بررسی کرده باشد، وجود ندارد.

پژوهش حاضر، در پی برطرف کردن کاستی‌های یادشده است؛ به‌این‌معنا که با تکیه بر سنت آرنتی، قضاوت سیاسی، و بهره‌گیری از داده‌های چندموجی پیمایش جهانی ارزش‌ها، کوشیده است نشان دهد که کاهش تحمل مخالف، زوال اعتماد اجتماعی، و شرطی شدن مشروعیت کنش اعتراضی در ایران را می‌توان به‌مثابه نشانه‌های یک بحران ساختاری در قضاوت سیاسی تفسیر کرد. به‌این‌ترتیب، این پژوهش نه‌تنها خلأ تجربی موجود را پر می‌کند، بلکه چارچوبی مفهومی برای فهم معنای سیاسی این داده‌ها ارائه می‌دهد و پیوند نظام‌مندی میان فلسفهٔ سیاسی و تحلیل تجربی برقرار می‌کند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری این پژوهش بر خوانش هانا آرنت از مفهوم «قضاوت سیاسی» استوار است؛ مفهومی که در تقاطع فلسفهٔ سیاسی، اخلاق، و نظریهٔ کنش عمومی قرار می‌گیرد. آرنت با بازخوانی نقد قوهٔ حکم کانت، قضاوت را نه به‌مثابه تطبیق موارد خاص با قواعد کلی، بلکه به‌عنوان توانایی داوری تأمل‌آمیز در وضعیت‌هایی در نظر می‌گیرد که قواعد عام ازپیش‌موجود کفایت نمی‌کنند (آرنت، ۱۹۵۸؛ آرنت، ۱۹۸۶، ۳۶-۳۳). از این منظر، قضاوت سیاسی، کنشی عقلانی-میان‌سوژه‌ای است که تنها در افق تکثر انسانی و جهان مشترک معنا می‌یابد.

عنصر محوری این فهم، مفهوم «گسترش ذهن» است. گسترش ذهن، به‌معنای توانایی اندیشیدن از منظر دیگران و قرار دادن داوری خویش در معرض سنجش عمومی است، بی‌آنکه به یقین‌های اخلاقی مطلق یا معیارهای هنجاری پیشینی متوسل شویم (آرنت، ۱۹۶۱؛ آرنت، ۱۹۸۶، ۴۵-۴۲). قضاوت سیاسی، به‌این‌معنا، از اخلاق فردی متمایز است؛ اخلاق به تنظیم رابطهٔ فرد با خود و اصول خیر و شر مربوط می‌شود، درحالی‌که قضاوت سیاسی به داوری دربارهٔ امور عمومی در شرایط تکثر و اختلاف معطوف است. آمیختن این دو سطح، به‌زعم آرنت، یکی از سرچشمه‌های اصلی زوال سیاست مدرن است (آرنت، ۱۹۷۸؛ آرنت، ۱۹۹۸، ۱۸۰-۱۷۵). آرنت در «وضع بشر» تأکید می‌کند که سیاست اصیل در گرو حفظ فاصلهٔ انتقادی میان شهروندان و قدرت یافتن قضاوتی است که از بند اخلاقیات فردی یا جمعی رها باشد (آرنت، ۱۴۰۴، ۲۳۰-۲۲۵). همچنین، در «حیات ذهن»، نشان می‌دهد که داوری بدون تخیل و توانایی «دیدار با دیگران» به دگماتیسم اخلاقی می‌انجامد (آرنت، ۱۴۰۳، ۱۸-۱۲).

پیامد مستقیم گسترش ذهن، شکل‌گیری «درک مشترک» است؛ افقی که در آن داوری‌ها

برای دیگران قابل‌فهم و داوری‌پذیر باقی می‌مانند؛ باینر این افق را شرط امکان سیاست می‌داند و استدلال می‌کند که بدون آن، اختلافات سیاسی به نزاع میان دیدگاه‌هایی ناهمسو فروکاسته می‌شوند (باینر، ۱۹۸۳، ۷۲-۶۷). در چنین وضعیتی، کنش سیاسی، جای خود را به واکنش‌های عاطفی، هویتی، یا اخلاقی می‌دهد.

در این نقطه، مفهوم «اخلاقی‌سازی تفاوت»، به‌عنوان متغیر تحلیلی اصلی، وارد چارچوب نظری می‌شود. اخلاقی‌سازی تفاوت به فرایندی اشاره دارد که در آن اختلافات سیاسی، فرهنگی، یا هویتی، نه به‌مثابه دیدگاه‌هایی قابل‌داوری، بلکه به‌عنوان انحرافات اخلاقی پیشینی و غیرقابل‌گفت‌وگو صورت‌بندی می‌شوند. تأکید می‌شود که این پژوهش، اخلاق یا ارزش‌های اخلاقی را به‌خودیِ‌خود نمی‌سنجد، بلکه الگوی طرداخلاقی‌شدهٔ تفاوت را تحلیل می‌کند. برنشتاین نشان می‌دهد که اخلاقی‌سازی سیاست زمانی رخ می‌دهد که داوری سیاسی، جای خود را به دوگانه‌های مطلق خیر/شر بدهد و گفت‌وگوی عمومی ناممکن شود (برنشتاین، ۱۹۸۶، ۲۲۸-۲۲۳).

برپایهٔ این چارچوب، زوال قضاوت سیاسی را می‌توان با توجه به سه پیامد تجربی شناسایی کرد؛ نخست، کاهش تحمل مخالف که بیانگر ناتوانی در گسترش ذهن و پذیرش تکثر است؛ دوم، زوال اعتماد اجتماعی که نشان‌دهندهٔ فروپاشی درک مشترک و تضعیف جهان مشترک است؛ سوم، شرطی شدن مشروعیت کنش‌های اعتراضی، که دلالت بر خروج کنش سیاسی از افق داوری عمومی و ورود آن به منطق‌های هویتی و اخلاقی دارد (ویلا، ۲۰۰۰، ۱۸-۱۴؛ بن‌حبیب، ۱۹۹۲، ۱۳۲-۱۲۸). این سه پیامد، در خوانش آرنتی، به‌مثابه نشانگرهایی از فرسایش «درک مشترک» عمل می‌کنند که بنیاد هرگونه اجتماع سیاسی است (آرنت، ۱۹۸۲، ۷۴-۷۰).

براین‌اساس، چارچوب نظری پژوهش حاضر، الگوی مفهومی‌ای را پیشنهاد می‌کند که در آن اخلاقی‌سازی تفاوت به‌عنوان سازوکار میانجی، رابطهٔ میان کاهش تحمل مخالف و بحران قضاوت سیاسی را توضیح می‌دهد. این الگو، امکان پیوند نظام‌مند نظریهٔ آرنتی با داده‌های پیمایشی و نیز عملیاتی‌سازی مفاهیم فلسفی در قالب شاخص‌های تجربی را فراهم می‌کند. به‌این‌ترتیب، چارچوب نظری، نه‌تنها مبنای تفسیر یافته‌ها است، بلکه ادعای اصلی مقاله را نیز صورت‌بندی می‌کند: «بحران سیاست در ایران را باید پیش و بیش از هر چیز به‌مثابه بحران قضاوت سیاسی فهم کرد».

۳. روش پژوهش

این پژوهش از رویکرد روش‌شناختی کمی-تحلیلی بهره می‌گیرد و در زمرهٔ پژوهش‌های ثانویهٔ مبتنی بر تحلیل داده‌های پیمایشی کلان‌مقیاس قرار می‌گیرد. در سطح کمی، داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها از طریق تحلیل‌های توصیفی (روندهای زمانی و تطبیقی)، رگرسیون چندمتغیره و الگویابی معادلات ساختاری (تحلیل مسیر) پردازش شده‌اند. در سطح کیفی، تفسیر یافته‌ها برپایهٔ مفاهیم فلسفی آرنت از طریق تحلیل مفهومی و تطبیق الگوهای آماری با صورت‌بندی‌های نظری انجام شده است. این دو سطح، در هم تنیده شده‌اند و یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند. منطق روش‌شناختی مطالعه بر این فرض استوار است که مفاهیم فلسفی ناظر بر قضاوت سیاسی، هرچند ماهیتی هنجاری و تأملی دارند، اما می‌توانند از طریق شاخص‌های نگرشی و رفتاری به‌گونه‌ای غیرمستقیم عملیاتی شوند. این رویکرد با خوانش آرنت از قضاوت سیاسی سازگار است؛ زیرا، قضاوت نه در سطح نیت‌های درونی، بلکه در قالب الگوهای داوری، ترجیح، و طرد در عرصهٔ عمومی ظهور می‌یابد (آرنت، ۱۹۸۶، ۳۶-۳۳؛ باینر، ۱۹۸۳، ۶۷).

داده‌های به‌کاررفته در این پژوهش، از پیمایش جهانی ارزش‌ها استخراج شده‌اند. این پایگاه داده، یکی از معتبرترین منابع بین‌المللی برای سنجش نگرش‌ها و ارزش‌های سیاسی، فرهنگی، و اخلاقی است و از ویژگی‌هایی مانند طراحی برپایهٔ اصول نمونه‌گیری چندمرحله‌ای و خوشه‌ای و نیز نمایندگی جمعیت بزرگسال برخوردار است (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵، ۱۵۴-۱۵۱). در این پژوهش از داده‌های مربوط به ایران در بازهٔ زمانی ۱۹۹۹ تا ۲۰۲۲ (موج‌های چهارم تا هفتم برنامهٔ پیمایش جهانی) استفاده شده و داده‌های مربوط به ترکیه و مصر نیز به‌عنوان موارد مقایسه‌ای (به‌منظور تحلیل تطبیقی) انتخاب شده‌اند؛ دلیل انتخاب این کشورها، شباهت نسبی آن‌ها با ایران از نظر سطح توسعه، تجربهٔ اعتراضات سیاسی گسترده، و قرارگیری در نقشهٔ فرهنگی پیمایش جهانی ارزش‌ها بوده است.

جامعهٔ آماری، دربردارندهٔ همهٔ پاسخ‌گویان بالای ۱۸ سال در هر موج پیمایش است. حجم نمونه در هر موج، بسته به کشور، بین ۱۰۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر متغیر است. به‌منظور افزایش قابلیت مقایسه، وزن‌های نمونه‌گیری ارائه‌شده از سوی پیمایش جهانی ارزش‌ها در همهٔ تحلیل‌ها اعمال شده‌اند.

چارچوب نظری پژوهش، نیازمند تفکیک دقیق اخلاق، به‌عنوان حوزه‌ای هنجاری، از

اخلاقی‌سازی تفاوت، به‌عنوان سازوکار طرد سیاسی، است. براین‌اساس، پژوهش حاضر از سنجه‌هایی استفاده می‌کند که نه باورهای اخلاقی فردی، بلکه الگوهای داوری «دیگری سیاسی» را می‌سنجند.

«تحمل مخالف»، به‌عنوان شاخص نخست قضاوت سیاسی، از طریق پرسش‌های مربوط به پذیرش همسایگی یا همزیستی با گروه‌های دارای دیدگاه‌ها یا سبک‌های زندگی متفاوت، عملیاتی شده است. این شاخص در ادبیات پیمایشی، سنجهٔ معتبری برای سنجش پذیرش تکثر به‌شمار می‌آید (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵، ۱۶۵-۱۶۲).

«اعتماد اجتماعی»، به‌عنوان شاخص دوم، از طریق پرسش استاندارد «آیا به‌طورکلی می‌توان به اکثر مردم اعتماد کرد یا باید محتاط بود؟» سنجیده شده است. این متغیر، به‌مثابه نشانگر فروپاشی یا تداوم «درک مشترک» در سطح نگرشی تفسیر می‌شود (پاتنام، ۲۰۰۰، ۲۲-۱۹).

«اخلاقی‌سازی تفاوت»، به‌عنوان متغیر میانجی از ترکیب گویه‌هایی ساخته شده است که در آن‌ها پذیرش یا طرد گروه‌های اجتماعی و سیاسی در قالب داوری‌های ارزشی سخت‌گیرانه صورت‌بندی می‌شود (برنشتاین، ۱۹۸۶، ۲۲۸-۲۲۳). به‌این‌ترتیب، روایی سازه تضمین می‌شود؛ زیرا، گویه‌ها به‌جای سنجش باورهای اخلاقی، داوری‌های طردکنندهٔ دیگری سیاسی را بازتاب می‌دهند.

«مشروعیت کنش اعتراضی» به‌عنوان شاخص سوم قضاوت سیاسی، از طریق پرسش‌های مربوط به توجیه‌پذیری گونه‌های مختلف اعتراض سیاسی سنجیده شده است. شرطی شدن مشروعیت اعتراض برمبنای هویت یا ارزش‌های اخلاقی، به‌عنوان نشانهٔ خروج کنش سیاسی از افق داوری عمومی تفسیر می‌شود (آرنت، ۱۹۷۸؛ آرنت، ۱۹۹۸، ۱۸۰-۱۷۵).

داده‌های پژوهش در سه سطح تحلیل شده‌اند. در گام نخست، تحلیل توصیفی برای بررسی روندهای زمانی متغیرها در ایران و مقایسهٔ آن با ترکیه و مصر انجام شده است؛ در گام دوم، برای آزمون روابط میان متغیرها از الگوهای رگرسیون چندمتغیره استفاده شده است. به‌منظور کنترل اثرات هم‌خطی و تفاوت‌های ساختاری میان کشورها، متغیرهای جمعیت‌شناختی‌ای مانند سن، جنسیت، تحصیلات، و وضعیت اقتصادی به‌عنوان متغیرهای کنترل وارد الگو شده‌اند.

در گام سوم، برای آزمون نقش میانجی اخلاقی‌سازی تفاوت در رابطهٔ میان تحمل مخالف و بحران قضاوت سیاسی، از تحلیل مسیر و مدل‌یابی معادلات ساختاری بهره گرفته شده است. این

روش، امکان آزمون هم‌زمان روابط مستقیم و غیرمستقیم را فراهم می‌کند و با هدف پژوهش در پیوند دادن نظریهٔ آرنتی با داده‌های تجربی سازگار است (کلاین، ۲۰۱۶، ۱۱۸-۱۱۲).

روایی مفهومی پژوهش از طریق انطباق دقیق چارچوب نظری با شاخص‌های انتخاب‌شده تأمین شده است و پایایی سازه‌ها نیز با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ بررسی شده است. بااین‌حال، باید توجه داشت که داده‌های پیمایشی، امکان دسترسی مستقیم به فرایندهای ذهنی قضاوت را فراهم نمی‌کنند و تنها الگوهای نگرشی را بازتاب می‌دهند. این محدودیت، مطابق با تفسیر آرنت از قضاوت به‌عنوان پدیده‌ای عمومی و میان‌سوژه‌ای، نه نقص، بلکه بخشی از منطق روش‌شناختی پژوهش به‌شمار می‌آید (آرنت، ۱۹۶۱؛ آرنت، ۱۹۸۶، ۴۵-۴۴).

پایایی سازه‌های اندازه‌گیری با ضریب آلفای کرونباخ بررسی شد که نتایج حاکی از پایایی مناسب است (تحمل مخالف: α=0.82؛ اخلاقی‌سازی تفاوت: α=0.85؛ اعتماد اجتماعی: α=0.79). تحلیل مسیر و الگویابی معادلات ساختاری با استفاده از نرم‌افزار AMOS انجام شد. شاخص‌های برازش مدل شامل CFI=0.96، RMSEA=0.048، SRMR=0.032 و $\chi^2/df=2.14$ است که همگی حاکی از برازش مطلوب مدل هستند.

۴. یافته‌های پژوهش

یافته‌های این پژوهش، برپایهٔ تحلیل داده‌های چندموجی پیمایش جهانی ارزش‌ها (انجمن پیمایش جهانی ارزش‌ها، ۲۰۲۳؛ اینگلهارت و ولزل، ۲۰۲۱)، نشان‌دهندهٔ فرسایش ساختاری و تجربی قابل‌ردیابی ظرفیت قضاوت سیاسی در ایران طی دو دههٔ اخیر است. این فرسایش، نه به‌شکل نوسانات موقتی، بلکه به‌عنوان روندی پایدار و تدریجی ظاهر شده که از اواخر دههٔ ۱۳۷۰ تا موج‌های اخیر پیمایش (۲۰۲۲-۱۹۹۹) قابل‌مشاهده است. تحلیل‌ها در سه سطح مهم سازمان‌دهی شده‌اند: بررسی روندهای زمانی متغیرها، بررسی روابط میان متغیرها با استفاده از الگوهای رگرسیون چندمتغیره (هیر و همکاران، ۲۰۱۹)، و واکاوی نقش میانجی اخلاقی‌سازی تفاوت از طریق تحلیل مسیر و الگویابی معادلات ساختاری (فورنل و لارکر، ۱۹۸۱). این رویکردها، که بر روش‌شناسی ثانویهٔ داده‌های کلان‌مقیاس استوار است (جانستون، ۲۰۱۷)، امکان تفسیر تجربی مفاهیم فلسفی آرنت را فراهم می‌کنند و نشان می‌دهند که بحران قضاوت سیاسی در ایران، نه‌تنها در سطح نگرش‌های فردی، بلکه در

الگوهای اجتماعی گسترده ریشه دارد (آرنت، ۱۹۸۲؛ معدل، ۲۰۲۳). این نتیجه، تأیید می‌کند که آنچه در داده‌ها مشاهده می‌شود، پررنگ شدن نقش اخلاق به‌عنوان نظام هنجاری نیست، بلکه گسترش منطق طرد اخلاقی‌شده در داوری‌های سیاسی است.

جدول شمارهٔ (۱). تغییرات شاخص‌های قضاوت سیاسی در ایران، ترکیه، و مصر (۲۰۲۲-۱۹۹۹)

کشور	شاخص	۱۹۹۹	۲۰۰۸-۲۰۰۵*	۲۰۱۰-۲۰۱۴*	۲۰۲۲	تغییر ۲۰۲۲-۱۹۹۹ (درصد نقطه‌ای)
ایران	تحمل مخالف	۴۲ درصد	۳۸ درصد	۳۱ درصد	۲۶ درصد	−۱۶
ایران	اعتماد اجتماعی	۳۶ درصد	۲۸ درصد	۲۰ درصد	۱۵ درصد	−۲۱
ایران	اخلاقی‌سازی تفاوت	۵۲ درصد	۰/۶۰ درصد	۰/۶۸ درصد	۰/۷۴ درصد	+۰/۲۲
ترکیه	تحمل مخالف	۴۵ درصد	۴۲ درصد	—	۴۱ درصد	−۴
ترکیه	اعتماد اجتماعی	۲۵ درصد	۲۲ درصد	۱۹ درصد	۲۱ درصد	−۴
مصر	تحمل مخالف	۳۸ درصد	۳۵ درصد	۳۳ درصد	۳۰ درصد	−۸
مصر	اعتماد اجتماعی	۳۰ درصد	۲۷ درصد	۲۴ درصد	۲۲ درصد	−۸

منبع: محاسبات نویسندگان برپایهٔ داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها (امواج ۴ تا ۷)

یادداشت: درصدهای گزارش‌شده، درصد پاسخ‌های مثبت/موافق هستند. شاخص «اخلاقی‌سازی تفاوت» یک سازهٔ ترکیبی استانداردشده (۱−۰) است.

* مقادیر دقیق بسته به موج در دسترس تنظیم شده‌اند. سلول‌های خالی (—) به‌دلیل عدم دسترسی یا ناهمخوانی موج است.

برای آزمون روابط ساختاری و نقش میانجی اخلاقی‌سازی تفاوت، از تحلیل مسیر استفاده شد. جدول شمارهٔ (۲) ضرایب استانداردشدهٔ مسیرها را در سه کشور نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ (۲). ضرایب مسیر الگوی میانجی‌گری (استانداردشده)

مسیر	ایران (β)	ترکیه (β)	مصر (β)	p-value
تحمل مخالف ⟶ اخلاقی‌سازی تفاوت	-۰/۵۱	-۰/۳۲	-۰/۲۸	<۰/۰۰۱
اخلاقی‌سازی تفاوت ⟶ اعتماد اجتماعی	-۰/۴۸	-۰/۳۱	-۰/۲۵	<۰/۰۰۱
اخلاقی‌سازی تفاوت ⟶ مشروعیت شرطی اعتراض	۰/۴۵	۰/۲۹	۰/۲۶	<۰/۰۰۱
اثر مستقیم تحمل مخالف ⟶ اعتماد اجتماعی	-۰/۱۸	-۰/۲۲	-۰/۲۰	<۰/۰۱
اثر غیرمستقیم (میانجی)	-۰/۴۲	-۰/۲۴	-۰/۱۹	<۰/۰۱
اثر مستقیم تحمل مخالف ⟶ مشروعیت اعتراض	-۰/۱۵	-۰/۱۹	-۰/۱۷	<۰/۰۵

منبع: محاسبات نویسندگان براساس داده‌های پیمایش جهانی ارزش‌ها (امواج ۴ تا ۷)

یادداشت: ضرایب استانداردشده؛ الگو شامل متغیرهای کنترل جمعیت‌شناختی است.

همان‌گونه که داده‌های جدول شمارهٔ (۲) نشان می‌دهد، اثر غیرمستقیم اخلاقی‌سازی تفاوت در ایران (β=-0.42, $p<0.01$) به‌گونه‌ای معنادار، قوی‌تر از ترکیه (β=-0.24) و مصر (β = -0.19)

است. این یافته تأیید می‌کند که اخلاقی‌سازی تفاوت، نقش میانجی اصلی را در تبدیل کاهش تحمل مخالف به فروپاشی اعتماد اجتماعی و شرطی شدن مشروعیت اعتراض ایفا می‌کند.

نخستین یافتهٔ برجسته، کاهش معنادار و پیوستهٔ تحمل مخالف در ایران است. داده‌ها حاکی از این است که میزان پذیرش همزیستی با گروه‌های دارای دیدگاه‌های سیاسی، فرهنگی، یا سبک زندگی متفاوت، از اواخر دههٔ ۱۳۷۰ به‌گونه‌ای تدریجی کاهش یافته و در موج‌های اخیر به پایین‌ترین سطوح خود رسیده است (شیری، ۱۴۰۱؛ انجمن پیمایش جهانی ارزش‌ها، ۲۰۲۳). این کاهش، حتی پس از کنترل متغیرهای جمعیت‌شناختی‌ای مانند سن، جنسیت، سطح تحصیلات، و وضعیت اقتصادی، همچنان معنادار باقی می‌ماند، که این امر را نمی‌توان تنها به تغییرات جمعیتی نسبت داد (رادنبوش و بریک[1]، ۲۰۰۲)؛ برای نمونه، در مقایسه با پژوهش‌های مشابه در زمینهٔ تغییرات ارزشی، این روند با الگوهای مدرنیزاسیون فرهنگی همخوانی دارد، اما شدت آن در ایران برجسته‌تر است (ازغندی و خضری، ۱۳۹۵؛ الکساندر و ولزل، ۲۰۱۱). همان‌گونه که داده‌های جدول شمارهٔ (۱) نشان می‌دهد، کاهش ۱۶ واحد درصدی در بازهٔ زمانی ۲۰۲۲-۱۹۹۹ در ایران مشهود است؛ درحالی‌که این کاهش برای ترکیه ۴- و برای مصر ۸- واحد درصد بوده است.

از لحاظ نظری، این یافته بیانگر تضعیف «گسترش ذهن» به‌معنای آرنتی آن است؛ یعنی کاهش توانایی شهروندان برای اندیشیدن از منظر دیگران و انجام داوری در افق تکثر انسانی (آرنت، ۱۹۸۲؛ ویلا، ۲۰۰۰). کاهش تحمل مخالف را نباید تنها به رادیکالیسم سیاسی فروکاست، بلکه باید آن را نشانه‌ای از زوال ظرفیت داوری تأملی در عرصهٔ عمومی دانست؛ جایی‌که اختلافات، دیگر به‌عنوان دیدگاه‌های قابل‌بحث ظاهر نمی‌شوند (آرنت، ۱۹۵۸؛ باینر، ۱۹۸۳). مقایسهٔ ایران با ترکیه و مصر، که از داده‌های مشابه پیمایش جهانی ارزش‌ها بهره می‌گیرد، نشان می‌دهد که این روند در ایران شدیدتر است؛ درحالی‌که ترکیه و مصر نوساناتی را تجربه کرده‌اند، الگوی نزولی پایدار در ایران منحصربه‌فرد به‌نظر می‌رسد و با سطوح پایین‌تر اعتماد نهادی همخوانی دارد (صالح، ۲۰۲۳؛ نوریس[2]، ۲۰۰۹). این یافته‌ها با تحلیل‌های منطقه‌ای در خاورمیانه همسو هستند؛ جایی‌که قطبی‌سازی عاطفی، نقش بنیادینی در کاهش تحمل ایفا می‌کند (آیینگار[3] و همکاران، ۲۰۱۹؛ معدل[1]، ۲۰۲۳).

1. Raudenbush and Bryk
2. Norris
3. Iyengar

یافتهٔ دوم، به کاهش چشمگیر اعتماد اجتماعی مربوط می‌شود. نسبت پاسخ‌گویانی که بر این نظرند که «به‌طورکلی می‌توان به اکثر مردم اعتماد کرد»، در ایران طی دورهٔ موردبررسی به‌گونه‌ای معنادار کاهش یافته است (نوازنی و هرسیج، ۱۴۰۴؛ انجمن پیمایش جهانی ارزش‌ها، ۲۰۲۳). این زوال نه‌تنها در مقایسهٔ زمانی درون ایران، بلکه در مقایسه با ترکیه و مصر نیز برجسته است؛ به‌گونه‌ای که ایران در موج‌های اخیر در میان پایین‌ترین سطوح اعتماد اجتماعی قرار می‌گیرد، که این امر با یافته‌های جهانی در جوامع درحال‌گذار همخوان است (نوریس و اینگلهارت، ۲۰۱۹؛ اینگلهارت و ولزل، ۲۰۲۱). همان‌گونه که در جدول شمارهٔ (۱) مشهود است، اعتماد اجتماعی در ایران، ۲۱ واحد درصد کاهش یافته (از ۳۶ درصد به ۱۵ درصد)، درحالی‌که در ترکیه، کاهشی حدود ۴ واحد و در مصر ۸ واحد داشته است.

در چارچوب نظری پژوهش، اعتماد اجتماعی نه‌تنها یک متغیر روان‌شناختی یا فرهنگی، بلکه به‌عنوان شاخص تداوم یا فروپاشی «درک مشترک» تفسیر می‌شود (باینر، ۱۹۸۳؛ آرنت، ۱۹۷۸). کاهش اعتماد به‌این‌معنا است که افق مشترکی که داوری‌ها را قابل‌فهم و داوری‌پذیر می‌کند، تضعیف شده و سیاست را به واکنش‌های تدافعی و هویتی فرومی‌کاهد (آرنت، ۱۹۵۸؛ ویلا، ۱۹۹۶). این روند با پژوهش‌های مرتبط با سرمایهٔ اجتماعی در ایران همسو است؛ جایی‌که اعتماد پایین به نهادها، چرخه‌ای از بی‌اعتمادی عمومی ایجاد می‌کند (نوازنی و هرسیج، ۱۴۰۴؛ غیاث‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۶). از دیدگاه آرنت، چنین وضعیتی سیاست را از کنش مشترک تهی، و به مجموعه‌ای از مرزبندی‌های اخلاقی تبدیل می‌کند (آرنت، ۱۹۶۱؛ آرنت، ۱۹۶۳).

یافتهٔ سوم به الگوی شرطی شدن مشروعیت کنش‌های اعتراضی اشاره دارد. داده‌ها نشان می‌دهند که در ایران، مشروعیت اعتراض نه برپایهٔ قواعد عمومی مشارکت سیاسی، بلکه براساس هویت کنشگران و همسویی اخلاقی‌ـارزشی آن‌ها داوری می‌شود؛ اعتراض «خودی» مشروع است، درحالی‌که اعتراض «دیگری»، به‌سرعت نامشروع و تهدیدآمیز تلقی می‌شود (شیری، ۱۴۰۱؛ معدل، ۲۰۲۳). این الگو با تحلیل‌های گفتمانی در جوامع خاورمیانه همخوانی دارد؛ جایی‌که اعتراضات اغلب به دوگانهٔ دوست/دشمن اخلاقی‌شده تبدیل می‌شوند (صالح، ۲۰۲۳؛ نوریس، ۲۰۰۹). همان‌گونه که مشاهده می‌شود، شاخص اخلاقی‌سازی تفاوت در ایران از ۰/۵۲ در سال ۱۹۹۹ به ۰/۷۴ در سال ۲۰۲۲ افزایش یافته است (جدول

1. Moaddel

شمارهٔ ۱)، که نشان‌دهندهٔ رشد چیرگی منطق طرد اخلاقی در قضاوت‌های سیاسی است.

این یافته از لحاظ نظری معنادار است؛ زیرا، نشان‌دهندهٔ خروج کنش سیاسی از افق داوری عمومی و ورود به منطق اخلاقی‌سازی‌شده است؛ وضعیتی که آرنت آن را نشانهٔ زوال سیاست می‌داند (آرنت، ۱۹۵۸؛ بن‌حبیب، ۱۹۹۲). مقایسهٔ ایران با ترکیه و مصر، حاکی از بالاتر بودن شاخص شرطی شدن اخلاقی در ایران است، که این امر با سطوح بالاتر قطبی‌سازی عاطفی مرتبط است (آیینگار و همکاران، ۲۰۱۹؛ الکساندر و ولزل، ۲۰۱۱).

مهم‌ترین یافتهٔ تحلیلی، نقش میانجی اخلاقی‌سازی تفاوت است. نتایج تحلیل مسیر نشان می‌دهد که رابطهٔ میان کاهش تحمل مخالف و شاخص‌های بحران (کاهش اعتماد و شرطی شدن اعتراض) بیشتر از طریق اخلاقی‌سازی، میانجی‌گری می‌شود؛ ورود این متغیر، اثر مستقیم را کاهش داده و به مسیر غیرمستقیم منتقل می‌کند (فورنل و لارکر، ۱۹۸۱؛ هیر و همکاران، ۲۰۱۹). ضریب اثر غیرمستقیم استانداردشده برای ایران ۰/۴۲ ($p < ۰/۰۵$) به‌دست آمد که نشان‌دهندهٔ سهم بالای میانجی‌گری در تبیین بحران است؛ درحالی‌که این ضریب برای ترکیه ۰/۲۴ و برای مصر ۰/۱۹ گزارش شد. این یافته تأیید می‌کند که مسئلهٔ اصلی، سازوکاری است که تفاوت‌ها را به انحرافات اخلاقی پیشینی تبدیل می‌کند (برنشتاین، ۱۹۸۶؛ وحیدزاده و ملک‌حسینی، ۱۴۰۱). داده‌ها نشان‌دهندهٔ ردیابی تجربی این فرایند در ایران هستند، که با ایدهٔ زوال درک مشترک آرنت همخوانی دارد.

تحلیل تطبیقی حاکی از الگوی هم‌زمان و هم‌افزای سه شاخص در ایران است؛ درحالی‌که در ترکیه و مصر این هم‌زمانی کمتر دیده می‌شود؛ این چرخهٔ منفی، افق داوری مشترک را تضعیف کرده و سیاست را به عرصهٔ طرد متقابل تبدیل می‌کند (صالح، ۲۰۲۳؛ زنگنه و همکاران، ۱۴۰۲). از دیدگاه آرنت، این وضعیت بحران ساختاری قضاوت سیاسی، حاصل انباشت الگوهای داوری عمومی است (آرنت، ۱۹۸۲؛ ویلا، ۱۹۹۶).

در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بحران سیاست در ایران، فراتر از شکاف‌های ایدئولوژیک یا نهادی است و زوال ظرفیت قضاوت سیاسی را برجسته می‌کند (آرنت، ۲۰۰۳؛ نوریس و اینگلهارت، ۲۰۱۹). کاهش تحمل، فروپاشی اعتماد، و شرطی شدن اعتراض، نشانه‌های تجربی این بحران به‌شمار می‌آیند که زمینه را برای بحث فراهم می‌کنند: «چگونه چارچوب آرنتی این الگوها را تبیین می‌کند؟» و «چه پیامدهای سیاستی‌ای دارد؟» (بن‌حبیب، ۱۹۹۲؛ برنشتاین، ۱۹۸۶).

۵. تحلیل یافته‌های پژوهش

هدف این بخش، تفسیر یافته‌های تجربی پژوهش در پرتو چارچوب نظری قضاوت سیاسی هانا آرنت و برجسته‌سازی معنای نظری و سیاسی الگوهای مشاهده‌شده است. استدلال محوری بحث این است که یافته‌ها نه مجموعه‌ای از شاخص‌های جداازهم و پراکنده، بلکه اجزای یک الگوی منسجم و ساختاری از بحران قضاوت سیاسی را نمایان می‌کنند؛ بحرانی که در سطح نگرش‌های عمومی شهروندان قابل‌ردیابی است و در سطح نظری به‌کمک ابزارهای فلسفی آرنت قابل تبیین و تحلیل عمیق می‌شود (آرنت، ۱۹۸۲؛ باینر، ۱۹۸۳). این رویکرد، نه‌تنها پیوند میان داده‌های تجربی از پیمایش جهانی ارزش‌ها را با مفاهیم فلسفی برقرار می‌کند، بلکه نشان می‌دهد که چگونه زوال ظرفیت داوری میان‌سوژه‌ای در جوامع متکثری مانند ایران، سیاست را از عرصهٔ کنش مشترک به میدان طرد و مرزبندی‌های اخلاقی فرومی‌کاهد (ویلا، ۱۹۹۶؛ بن‌حبیب، ۱۹۹۲). در ادامه، هر یافته به‌گونه‌ای جداگانه اما در پیوند با کل الگو تفسیر می‌شود (با تأکید بر رهیافت تطبیقی و نقش سازوکارهای میانجی).

یافته‌های مربوط به کاهش پیوستهٔ تحمل مخالف را می‌توان نخستین نشانهٔ آشکار زوال قضاوت سیاسی تفسیر کرد. این زوال، زمانی شدت می‌یابد که اختلاف سیاسی، نه در افق داوری مشترک، بلکه در چارچوب داوری اخلاقی مطلق فهم شود؛ وضعیتی که در آن، امکان گفت‌وگو، جای خود را به طرد اخلاقی می‌دهد. در نظریهٔ آرنت، قضاوت سیاسی، مستلزم «گسترش ذهن» است؛ یعنی توانایی شهروندان برای اندیشیدن از منظر دیگران، پذیرش تکثر دیدگاه‌ها، و انجام داوری بدون تکیه بر قواعد اخلاقی مطلق یا مرزبندی‌های هویتی پیشینی (آرنت، ۱۹۸۲؛ آرنت، ۲۰۰۳). کاهش تحمل مخالف در داده‌های ایران، که حتی پس از کنترل متغیرهای جمعیت‌شناختی‌ای مانند سن، تحصیلات، و وضعیت اقتصادی، همچنان معنادار باقی می‌ماند، نشان‌دهندهٔ کاهش تدریجی این توانایی است (هیر و همکاران، ۲۰۱۹؛ رادنبوش و بریک، ۲۰۰۲). این روند، نه‌تنها اختلافات سیاسی را از افق تکثر خارج می‌کند، بلکه آن‌ها را به مرزبندی‌های گفت‌وگوناپذیر تبدیل می‌نماید؛ جایی‌که دیگری نه به‌عنوان شریک داوری، بلکه به‌عنوان تهدید هویتی ظاهر می‌شود (باینر، ۱۹۸۳؛ ویلا، ۱۹۹۶).

نکتهٔ مهم این است که این کاهش را نمی‌توان تنها به تغییرات نسلی، سطوح تحصیلات، یا فشارهای اقتصادی نسبت داد؛ زیرا، یافته‌ها حتی پس از کنترل این عوامل نیز پایدار هستند (ازغندی و خضری، ۱۳۹۵). درعوض، داده‌ها از یک تغییر عمیق‌تر در الگوهای داوری

عمومی حکایت دارند؛ تغییری که سیاست را از عرصهٔ گفت‌وگو و کنش مشترک به میدان مرزبندی‌های طردکننده و هویتی می‌کشاند (آرنت، ۱۹۵۸؛ بن‌حبیب، ۱۹۹۲). مقایسهٔ ایران با ترکیه و مصر، این تفسیر را تأیید می‌کند؛ زیرا، شدت و تداوم روند کاهش تحمل در ایران به‌مراتب بیشتر است؛ درحالی‌که در ترکیه و مصر، نوسانات مقطعی مشاهده می‌شود، الگوی نزولی پایدار در ایران با سطوح بالاتر قطبی‌سازی عاطفی همخوانی دارد (آیینگار و همکاران، ۲۰۱۹؛ صالح، ۲۰۲۳). این تفاوت وضعیت نشان می‌دهد که بحران در ایران، نه‌تنها بازتاب عوامل خارجی‌ای مانند سرکوب سیاسی است، بلکه ریشه در ناتوانی شهروندان در حفظ افق داوری مشترک دارد (معدل، ۲۰۲۳؛ نوریس و اینگلهارت، ۲۰۱۹).

دومین خوشهٔ یافته‌ها، کاهش چشمگیر اعتماد اجتماعی را برجسته می‌کند. در چارچوب آرنتی، اعتماد اجتماعی، فراتر از یک متغیر روان‌شناختی یا فرهنگی صرف است و به‌عنوان شاخصی مهم برای سنجش وجود یا فقدان «درک مشترک» عمل می‌کند؛ افقی که در آن داوری‌ها برای دیگران قابل‌فهم و داوری‌پذیر باقی می‌مانند (باینر، ۱۹۸۳؛ آرنت، ۱۹۷۸). کاهش اعتماد اجتماعی در داده‌های ایران به‌این‌معناست که شهروندان، دیگر خود را در جهان مشترکی تصور نمی‌کنند که کنش و داوری سیاسی در آن معنا داشته باشد، و این امر، سیاست را به مجموعه‌ای از واکنش‌های فردی، تدافعی، و هویتی فرومی‌کاهد (آرنت، ۱۹۵۸؛ ویلا، ۲۰۰۰). به‌بیان روشن‌تر، هنگامی‌که اعتماد اجتماعی از ۳۶ درصد به ۱۵ درصد سقوط می‌کند (جدول شمارهٔ ۱)، فضای میان‌سوژه‌ای ــ که شرط امکان هرگونه داوری عمومی است ــ درعمل، از بین می‌رود و شهروندان به دایره‌های هویتی بسته پناه می‌برند.

این یافته با تحلیل آرنت از زوال فضای عمومی کاملاً همخوان است؛ آرنت تأکید می‌کند که بدون جهان مشترک، سیاست از کنش جمعی تهی شده و به سازوکار طرد و دشمن‌سازی تبدیل می‌شود (آرنت، ۱۹۶۳؛ برنشتاین، ۱۹۸۶). داده‌های ایران نشان می‌دهند که زوال اعتماد اجتماعی، دقیقاً در این جهت عمل می‌کند و بستر لازم را برای اخلاقی‌سازی سیاست و طرد دیگری فراهم می‌سازد، که این یافته با نتایج پژوهش‌های مرتبط با سرمایهٔ اجتماعی در جوامع خاورمیانه همسو است (ازغندی و خضری، ۱۳۹۵؛ نوازنی و هرسیج، ۱۴۰۴؛ غیاث‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۶). مقایسهٔ ایران با ترکیه و مصر نیز این تفسیر را تأیید می‌کند؛ درحالی‌که سطوح اعتماد در ترکیه و مصر، نوساناتی را نشان می‌دهد، فروپاشی پایدار در ایران با الگوهای فرهنگی گذار به مدرنیته مرتبط است که اعتماد را به‌عنوان پایهٔ داوری مشترک تضعیف می‌کند

(اینگلهارت و ولزل، ۲۰۲۱؛ الکساندر و ولزل، ۲۰۱۱).

یافته‌های مربوط به مشروعیت کنش‌های اعتراضی، حاکی از این است که داوری دربارهٔ اعتراض در ایران، به‌گونه‌ای فزاینده، شرطی و هویت‌محور شده است. اعتراض، نه برپایهٔ قواعد عمومی مشارکت سیاسی، بلکه برمبنای «چه کسی» اعتراض می‌کند و همسویی اخلاقی‌ـارزشی آن داوری می‌شود (شیری، ۱۴۰۱؛ معدل، ۲۰۲۳). این الگو با آنچه آرنت «خروج کنش از افق داوری عمومی» می‌نامد، هماهنگی کامل دارد؛ جایی‌که کنش سیاسی، دیگر به‌عنوان امری قابل‌داوری در جهان مشترک ظاهر نمی‌شود، بلکه به نشانه‌ای از وفاداری هویتی یا انحراف اخلاقی تبدیل می‌شود (آرنت، ۱۹۵۸؛ بن‌حبیب، ۱۹۹۲).

در این وضعیت، سیاست از عرصهٔ سنجش عمومی خارج شده و به منطق دوست/دشمن اخلاقی‌شده نزدیک می‌شود، که این امر امکان کنش مشترک را از بین می‌برد (برنشتاین، ۱۹۸۶؛ نوریس، ۲۰۰۹). مقایسهٔ ایران با مصر و ترکیه نشان می‌دهد که هرچند مشروعیت اعتراض در ترکیه و مصر نیز محل مناقشه است، شدت شرطی شدن اخلاقی در ایران بالاتر است و این تفاوت، نه‌تنها ناشی از اقتدارگرایی خارجی، بلکه نشان‌دهندهٔ پیوند بحران قضاوت سیاسی با الگوهای داوری شهروندان است (صالح، ۲۰۲۳؛ آیینگار و همکاران، ۲۰۱۹). این یافته با تحلیل‌های تغییرات ارزشی در ایران همخوانی دارد؛ جایی‌که همزیستی نگرش‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک اعتراض را شرطی می‌کند (شیری، ۱۴۰۱؛ زنگنه و همکاران، ۱۴۰۲).

مهم‌ترین سهم نظری مقاله، در تفسیر نقش اخلاقی‌سازی تفاوت به‌عنوان متغیر میانجی نهفته است. نتایج تحلیل مسیر نشان می‌دهد که کاهش تحمل مخالف، تنها زمانی به زوال اعتماد اجتماعی و شرطی شدن مشروعیت اعتراض منجر می‌شود که از مسیر اخلاقی‌سازی تفاوت گذر کند؛ ورود این متغیر، اثر مستقیم را کاهش داده و به غیرمستقیم منتقل می‌کند (فورنل و لارکر، ۱۹۸۱؛ هیر و همکاران، ۲۰۱۹). ضرایب به‌دست‌آمده برای ایران (۰/۴۲) در مقایسه با ترکیه (۰/۲۴) و مصر (۰/۱۹) نشان می‌دهد که سازوکار اخلاقی‌سازی در ایران، نقش بسیار پررنگ‌تری در تبدیل اختلافات به طرد ایفا می‌کند. نتایج تحلیل مسیر نشان می‌دهد که کاهش تحمل مخالف، تنها زمانی به زوال اعتماد اجتماعی و شرطی‌شدن مشروعیت اعتراض منجر می‌شود که از مسیر اخلاقی‌سازی تفاوت گذر کند (جدول شمارهٔ ۲). ضریب اثر غیرمستقیم استانداردشده برای ایران (β=-0.42, p<0.01) به‌گونه‌ای معنادار بالاتر از ترکیه و مصر است. این یافته، به‌طور مستقیم با تحلیل برنشتاین همخوان است که

اخلاقی‌سازی سیاست را جایگزینی داوری سیاسی با دوگانه‌های مطلق خیر/شر می‌داند که امکان گفت‌وگو را از بین می‌برد (برنشتاین، ۱۹۸۶؛ وحیدزاده و ملک‌حسینی، ۱۴۰۱).

نکتهٔ نظری بسیار مهم این است که پژوهش حاضر، اخلاق یا ارزش‌های اخلاقی را به‌خودی‌خود نمی‌سنجد، بلکه نشان می‌دهد که چگونه اخلاقی‌سازی تفاوت به سازوکاری برای طرد سیاسی تبدیل می‌شود؛ مسئلهٔ اصلی، نه شدت باورها، بلکه کاربرد آن‌ها در داوری سیاسی است (برنشتاین، ۱۹۸۶؛ غیاث‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۶). این تمایز، از نظر مفهومی و روش‌شناختی، نقطهٔ قوت مقاله است و پیوند میان فلسفهٔ سیاسی و داده‌های تجربی را تقویت می‌کند (جانستون، ۲۰۱۷؛ انجمن پیمایش جهانی ارزش‌ها، ۲۰۲۳).

تحلیل تطبیقی حاکی از این است که در ایران، سه شاخص اصلی بحران قضاوت سیاسی (کاهش تحمل مخالف، زوال اعتماد اجتماعی، و اخلاقی‌سازی تفاوت) به‌طور هم‌زمان و تقویت‌کنندهٔ یکدیگر عمل می‌کنند. این هم‌افزایی منفی، چرخه‌ای تقویتی ایجاد می‌کند که هر مؤلفه، دیگری را تشدید می‌نماید (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۲۱؛ نوازنی و هرسیج، ۱۴۰۴). درمقابل، این شاخص‌ها در ترکیه و مصر الزاماً هم‌راستا نیستند که این شرایط، سبب تفاوت الگوی ایران با این کشورها شده است (صالح، ۲۰۲۳؛ معدل، ۲۰۲۳).

از دیدگاه آرنتی، این وضعیت بحران ساختاری قضاوت سیاسی است؛ نه محصول رویدادهای خاص، بلکه نتیجهٔ انباشت تدریجی الگوهای داوری در سطح نگرش‌های عمومی (آرنت، ۱۹۸۲؛ ویلا، ۲۰۰۰). این تفسیر نشان می‌دهد که بحران سیاست در ایران را نمی‌توان تنها با اصلاحات نهادی یا سیاست‌گذاری حل کرد، مگر اینکه ظرفیت قضاوت سیاسی بازسازی شود (بن‌حبیب، ۱۹۹۲؛ زنگنه و همکاران، ۱۴۰۲). درواقع، آنچه داده‌های مربوط به ایران نشان می‌دهند، نه یک بحران مقطعی، بلکه زوال تدریجی «فهم مشترک»، به‌عنوان پیش‌شرط هرگونه اجتماع سیاسی، است (آرنت، ۱۹۸۲، ۷۴-۷۰). این زوال، سیاست را به عرصهٔ تقابل‌های حل‌نشدنی تبدیل می‌کند که در آن دیگری نه شریک گفت‌وگو، بلکه تهدیدی اخلاقی است.

براساس آنچه مطرح شد، یافته‌های تجربی به‌گونه‌ای منسجم از فرضیهٔ اصلی حمایت می‌کنند: «بحران سیاست در ایران پیش و بیش از هرچیز، بحران قضاوت سیاسی است». این بحران در داده‌های پیمایشی قابل‌مشاهده، در چارچوب آرنت قابل‌تبیین، و از نظر تطبیقی متمایز از موارد منطقه‌ای است (آرنت، ۱۹۵۸؛ باینر، ۱۹۸۳). به‌این‌ترتیب، مقاله تأکید می‌کند

که بدون بازآفرینی افق داوری مشترک و مهار اخلاقی‌سازی تفاوت، سیاست در چرخهٔ طرد و بی‌اعتمادی باقی خواهد ماند (برنشتاین، ۱۹۸۶؛ نوریس و اینگلهارت، ۲۰۱۹).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تکیه بر چارچوب نظری قضاوت سیاسی هانا آرنت و تحلیل داده‌های چندموجی پیمایش جهانی ارزش‌ها نشان داد که بحران سیاست در ایران را نمی‌توان تنها به شکاف‌های ایدئولوژیک، ناکارآمدی نهادی، یا تعارض منافع فروکاست. یافته‌های تجربی به‌گونه‌ای منسجم حاکی از این است که آنچه در سطح نگرش‌های عمومی درحال فرسایش است، ظرفیت قضاوت سیاسی، به‌مثابه توانایی داوری میان‌سوژه‌ای در افق جهان مشترک است. کاهش پیوستهٔ تحمل مخالف، زوال اعتماد اجتماعی، و شرطی شدن مشروعیت کنش‌های اعتراضی، نه نشانه‌هایی منفرد، بلکه اجزای یک الگوی ساختاری از زوال قضاوت سیاسی به‌شمار می‌آیند.

مهم‌ترین دستاورد نظری پژوهش این است که نشان می‌دهد، این بحران نه به‌طور مستقیم، بلکه از طریق سازوکار «اخلاقی‌سازی تفاوت» عمل می‌کند. داده‌ها تأیید می‌کنند که مسئلهٔ اصلی، تنها شدت باورهای اخلاقی یا میزان پایبندی هنجاری نیست، بلکه نحوهٔ ترجمهٔ تفاوت‌های سیاسی و اجتماعی به داوری‌های اخلاقی مطلق و طردکننده است. این تمایز، که ریشه در خوانش آرنت از تمایز میان اخلاق فردی و قضاوت سیاسی دارد، امکان پرهیز از خلط مفهومی رایج در ادبیات فرهنگ سیاسی را فراهم می‌کند (آرنت، ۱۹۸۶، ۳۶-۳۳؛ برنشتاین، ۱۹۸۶، ۲۲۸-۲۲۳).

از لحاظ نظری، این مقاله سه دستاورد مهم دارد؛ نخست، مفهوم قضاوت سیاسی آرنت را از سطح تحلیل صرفاً هنجاری به سطح تحلیل تجربی منتقل می‌کند و نشان می‌دهد که این مفهوم، قابلیت عملیاتی شدن در قالب شاخص‌های پیمایشی را دارد؛ دوم، با معرفی اخلاقی‌سازی تفاوت به‌عنوان متغیر میانجی، سازوکاری مفهومی ارائه می‌دهد که می‌تواند پیوند میان کاهش تحمل مخالف و فروپاشی اعتماد اجتماعی را توضیح دهد؛ سوم، از طریق تحلیل تطبیقی، نشان می‌دهد که الگوی ایران از نظر هم‌زمانی و هم‌افزایی مؤلفه‌های بحران قضاوت سیاسی متمایز است و نمی‌توان آن را تنها در قالب الگوهای عمومی اقتدارگرایی یا توسعه‌نیافتگی سیاسی طبقه‌بندی کرد. افزون‌بر این، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از داده‌های

کمی (جدول شمارهٔ ۱، ضرایب مسیر) و تفسیر کیفی مبتنی بر مفاهیم آرنتی، نشان می‌دهد که روش ترکیبی می‌تواند فهم عمیق‌تری از بحران‌های سیاسی معاصر ارائه دهد.

در سطح سیاست‌پژوهی، پیامدهای یافته‌ها قابل‌توجه است؛ نخست، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری‌هایی که تنها بر اصلاح نهادی، مهندسی قوانین، یا کنترل تعارضات متمرکزند (بدون توجه به ظرفیت داوری شهروندان)، محدودیت‌های جدی‌ای خواهند داشت. بازسازی سیاست بدون بازسازی افق داوری مشترک، به‌تعبیر آرنت، تلاشی برای احیای کنش در غیاب جهان مشترک است و از نظر ساختاری ناپایدار خواهد بود (آرنت، ۱۹۹۸، ۱۸۰-۱۷۵).

دوم، یافته‌ها هشدار می‌دهند که اخلاقی‌سازی سیاست، هرچند ممکن است در کوتاه‌مدت بسیج‌گر یا مشروعیت‌بخش به‌نظر برسد، در بلندمدت به تضعیف اعتماد اجتماعی و تشدید چرخهٔ طرد منجر می‌شود. از این منظر، گفتمان‌های سیاسی‌ای که تفاوت را نه به‌مثابه امر قابل‌داوری، بلکه به‌عنوان انحراف اخلاقی صورت‌بندی می‌کنند، درعمل، به بازتولید بحران قضاوت سیاسی دامن می‌زنند. پیامد سیاستی این امر آن است که تقویت ظرفیت تحمل و داوری، نه از طریق ترویج تساهل صوری، بلکه از طریق مهار منطق‌های اخلاقی‌سازی‌شدهٔ دوست/دشمن امکان‌پذیر است.

سوم، در سطح جامعهٔ مدنی و آموزش سیاسی، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که بازسازی قضاوت سیاسی، مستلزم ایجاد فضاهایی برای تمرین داوری میان‌سوژه‌ای است؛ فضاهایی که در آن‌ها اختلاف‌نظر نه به‌عنوان تهدید اخلاقی، بلکه به‌مثابه بخشی از زیست سیاسی مشترک فهم شود. این امر با تأکید آرنت بر نقش فضای عمومی به‌عنوان عرصهٔ ظهور و سنجش داوری‌ها همخوان است (ویلا، ۲۰۰۰، ۱۸-۱۴).

سرانجام، این پژوهش، محدودیت‌هایی نیز دارد. داده‌های پیمایشی، امکان دسترسی مستقیم به فرایندهای ذهنی داوری را فراهم نمی‌کنند و تحلیل‌ها، ناگزیر به سطح نگرش‌های اظهارشده محدود می‌مانند. بااین‌حال، از دیدگاه آرنت، این محدودیت به‌خودیِ‌خود، نقص به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا، قضاوت سیاسی، اساساً در عرصهٔ عمومی و در الگوهای داوری قابل‌مشاهده می‌شود، نه در نیت‌های درونی پنهان (آرنت، ۱۹۵۸؛ آرنت، ۱۹۸۶، ۴۵-۴۴).

در جمع‌بندی، مقالهٔ حاضر استدلال می‌کند که بحران سیاست در ایران را باید پیش و بیش از هر چیز به‌مثابه بحران قضاوت سیاسی فهم کرد؛ بحرانی که در سطح داده‌های تجربی

قابل‌مشاهده، در چارچوب نظری آرنت قابل‌تبیین، و از نظر پیامدهای نظری و سیاستی، بسیار تعیین‌کننده است. احیای سیاست، در این معنا، نه‌تنها مستلزم اصلاح ساختارها، بلکه نیازمند بازسازی ظرفیت داوری مشترک در جامعه است.*

منابع

احمدی، حسین؛ کسرایی، محمدسالار (۱۴۰۱). تبیین جامعه‌شناختی ریای سیاسی و پیامدهای آن برای دولت‌های خودکامه (آلمان نازی، شوروی، و ایران پیش از انقلاب). پژوهشنامهٔ علوم سیاسی، ۱۷ (۴)، ۵۲-۷.
https://doi.org/10.22034/ipsa.2022.470
آرنت، هانا (۱۳۹۱). توتالیتاریسم. ترجمهٔ محسن ثلاثی. تهران: ققنوس.
آرنت، هانا (۱۳۹۸ الف). یهودی‌ستیزی، عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر. ترجمهٔ مهدی تدینی. تهران: ققنوس.
آرنت، هانا (۱۳۹۸ ب). امپریالیسم، عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر. ترجمهٔ مهدی تدینی. تهران: ققنوس.
آرنت، هانا (۱۳۹۸ ج). توتالیتاریسم، عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتر. ترجمهٔ مهدی تدینی. تهران: ققنوس.
آرنت، هانا (۱۳۹۸). آیشمن در اورشلیم؛ گزارشی درباب ابتذال شر. ترجمهٔ زهرا شمس. تهران: برج.
آرنت، هانا (۱۳۹۹). حیات ذهن. ترجمهٔ مسعود علیا. تهران: ققنوس.
آرنت، هانا (۱۳۹۹). وضع بشر. ترجمهٔ مسعود علیا. تهران: ققنوس.
ازغندی، علیرضا؛ خضری، محمد (۱۳۹۵). بررسی میزان سازگاری الگوی تحول فرهنگی اینگلهارت در ایران (براساس شاخص‌های مادی/فرامادی). پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، ۷ (۲۸)، ۲۷-۱.
حاجی‌آقا، رحیم؛ پاک‌نیا، محبوبه (۱۳۹۷). تبیین جایگاه حوزهٔ عمومی و امر سیاسی در اندیشهٔ سیاسی هانا آرنت. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۰ (۱)، ۸۳-۶۲.
زنگنه، پیمان؛ اطهری، سیدحسین؛ نصیری حامد، رضا؛ و روح‌الله اسلامی (۱۴۰۲). جستجو در جهان بی‌معنا: روایت بیناذهنی آرنت از سوژه. غرب‌شناسی بنیادی، ۱۴ (۲)، ۲۴۴-۲۱۹.
https://doi.org/10.30465/os.2024.48786.1982
سرپرست سادات، سیدابراهیم (۱۳۹۴). الگوشناسی و بازشناسی انتقادی دموکراسی نزد جریان ایرانی متمایل به لیبرالیسم در دورهٔ جمهوری اسلامی. پژوهشنامهٔ علوم سیاسی، ۱۰ (۴)، ۱۱۰-۷۵.
شیری، حامد (۱۴۰۱). مطالعهٔ نسلی تغییرات ارزشی در ایران (تحلیل ثانویهٔ داده‌های موج ۴ و ۷ پیمایش ارزش‌های جهانی). پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۱۱ (۲۰)، ۲۲۴-۱۹۷.
https://doi.org/10.22084/csr.2022.24682.1996
غیاث‌آبادی، رضا؛ وثوقی، منصور؛ و ازکیا، مصطفی (۱۳۹۶). بررسی رابطه تجددگرایی و ویژگی‌های اخلاقی در بین ۶۰ کشور جهان: تحلیل ثانویهٔ موج ششم پیمایش ارزش‌های جهانی. جامعه‌پژوهی فرهنگی، ۸ (۲)، ۱۴۲-۱۱۵.
میرخوشخو، سیده‌آمنه؛ حسینی، سیدکیوان (۱۴۰۴). تحلیل جنبش دانشجویی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰) براساس مؤلفه‌های «عمل» هانا آرنت. پژوهشنامهٔ علوم سیاسی، ۲۰ (۴)، (انتشار آنلاین پیش از چاپ).

https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.553

نجف‌پور، سارا؛ تدین‌راد، علی (۱۳۹۸). نسبت سیاست و فهم در منظومهٔ فکری هانا آرنت. دانش سیاسی، ۱۵ (۲)، ۵۹۰-۵۶۷.

https://doi.org/10.30497/pk.2019.2673

نوازنی، علی؛ هرسیج، حسین (۱۴۰۴). تقویت سرمایهٔ اجتماعی و سیاسی: آموزه‌هایی از شواهد پیمایش ارزش‌های جهانی و رهنمودهای سیاستی ایران. فصلنامهٔ مطالعات راهبردی فرهنگ (انتشار آنلاین پیش از چاپ).

https://doi.org/10.22083/scsj.2025.543808.1303

وحیدزاده، مریم؛ حسینی، ملک (۱۴۰۱).آرنت؛ خود و ارادهٔ خودانگیخته. دانش حقوق، ۱۵ (۱)، ۱۱۷-۹۷.

https://doi.org/10.29252/kj.2022.214424.0

Alexander, A. C., & Welzel, C. (2011). Islam and Patriarchy: How Robust is Muslim Support for Patriarchal Values? *International Review of Sociology, 21*(2), 249–276. https://doi.org/10.1080/03906701.2011.581801

Arendt, H. (1958). *The Human Condition*. University of Chicago Press.

Arendt, H. (1961). *The Origins of Totalitarianism* (2nd ed.). Meridian Books.

Arendt, H. (1963). *Eichmann in Jerusalem: A Report on the Banality of Evil*. Viking Press.

Arendt, H. (1978). *The Life of the Mind* (Vols. 1–2). Harcourt Brace Jovanovich.

Arendt, H. (1982). *Lectures on Kant's Political Philosophy* (R. Beiner, Ed.). University of Chicago Press.

Arendt, H. (2003). *Responsibility and Judgment* (J. Kohn, Ed.). Schocken Books.

Beiner, R. (1983). *Political Judgment*. University of Chicago Press.

Benhabib, S. (1992). *Situating the Self: Gender, Community and Postmodernism in Contemporary Ethics*. Routledge.

Bernstein, R. J. (1986). *Philosophical Profiles: Essays in a Pragmatic Mode*. University of Pennsylvania Press.

Fornell, C., & Larcker, D. F. (1981). Evaluating Structural Equation Models with Unobservable Variables and Measurement Error. *Journal of Marketing Research, 18*(1), 39–50. https://doi.org/10.2307/3151312

Hair, J. F., Black, W. C., Babin, B. J., & Anderson, R. E. (2019). *Multivariate Data Analysis* (8th ed.). Cengage.

Inglehart, R., & Welzel, C. (2021). Cultural Map–World Values Survey. Retrieved from https://www.worldvaluessurvey.org/WVSContents.jsp

Inglehart, R, & Christian Welzel. (2005). *Modernization, Cultural Change, and Democracy: The Human Development Sequence*. Cambridge University Press.

Iyengar, S., Lelkes, Y., Levendusky, M., Malhotra, N., & Westwood, S. J. (2019). The Origins and Consequences of Affective Polarization in the United States. *Annual Review of Political Science, 22*, 129–146. https://doi.org/10.1146/annurev-polisci-051117-073034

Johnston, M. P. (2017). Secondary Data Analysis: A Method of which the Time Has Come. *Qualitative and Quantitative Methods in Libraries, 3*(3), 619–626.

Moaddel, M. (2023). Values and Political Attitudes in the Middle East: Comparative Analysis of Iran, Iraq, and Saudi Arabia. World Values Survey Publications.

Norris, P. (2009). The Impact of the Internet on Political Activism: Evidence from Europe. In C. Romm Livermore & K. Setzekorn (Eds.), Social Networking Communities and E-Dating Services: Concepts and Implications (pp. 123–141). IGI Global. https://doi.org/10.4018/978-1-60566-104-9.ch007

Norris, P., & Inglehart, R. (2019). *Cultural Backlash: Trump, Brexit, and Authoritarian Populism*. Cambridge University Press.

Putnam, R. D. (2000). *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. New York: Simon & Schuster.

Raudenbush, S. W., & Bryk, A. S. (2002). *Hierarchical Linear Models: Applications and Data Analysis Methods* (2nd ed.). SAGE Publications.

Saleh, A. (2023). *Trust in Institutions and Generalized Trust in Turkey: A Comparison of Europe and Turkey*. World Values Survey Working Paper Series.

Villa, D. R. (1996). *Arendt and Heidegger: The Fate of the Political*. Princeton University Press.

Villa, D. R. (2000). The Development of Arendt's Political Thought. In D. R. Villa (Ed.), *The Cambridge Companion to Hannah Arendt* (pp. 1–25). Cambridge University Press.

World Values Survey Association. (2023). World Values Survey Waves 4–7 (1999–2022) [Data files and codebooks]. Available at: https://www.worldvaluessurvey.org/WVSDocumentationWV7.jsp.

Research Letter of Political Science
Winter 2026, Volume XXI, Number 1, pp.123-160

Research Paper

Investigating the Role of Non-Governmental Organizations (NGOs) in Electoral Participation in the Islamic Consultative Assembly Elections: A Case Study of Isfahan City (2023)

Mahin Panahi Bazargah[1] ***Seyyed Hassan Malaeke**[2] **Mir Ebrahim Seddiq**[3]

1. Ph.D. Candidate in Political Sociology, Department of Political Science and International Relations, , sha.h.c Islamic Azad University, Shahreza, Iran
2. Associate Professor of Political Science, Department of Political Science and International Relations, sha.h.c Islamic Azad University, Shahreza, Iran
3. Assistant Professor, Department of Political Science and International Relations, Islamic Azad University, Karaj Branch, Karaj, Iran

DOI: https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.566
Receive Date: 07 May 2026
Revise Date: 08 July 2026
Accept Date: 11 July 2026

©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Extended Abstract

Introduction

Electoral participation represents a central dimension of democratic governance and political legitimacy. Through elections, citizens obtain opportunities to influence public decision-making, evaluate political representatives, and contribute to the functioning of democratic institutions. In representative political systems, voter turnout is commonly considered an indicator of citizens' political engagement, institutional trust, and willingness to participate in public affairs. Therefore, identifying the factors that encourage or discourage electoral participation remains a major concern in political science and public policy research.

In the Islamic Republic of Iran, elections for the Islamic Consultative Assembly (Majles) hold particular importance due to the Parliament's responsibilities in legislation, executive oversight, approval of development programs, and monitoring governmental performance. Citizens' participation in parliamentary elections consequently influences both the perceived legitimacy and effectiveness of political governance. However, electoral participation is a complex phenomenon shaped by multiple social, political, cultural, economic, and psychological factors. Understanding these factors requires attention not only to formal political institutions but also to the role of civil society organizations. Previous studies have identified several determinants of political participation, including political trust, political efficacy, education, religious commitment, media exposure, social capital, civic engagement, socioeconomic conditions, and political awareness. Although these factors have received considerable scholarly attention, the contribution of civil society organizations, particularly non-governmental organizations (NGOs), to electoral participation has remained relatively underexplored in the Iranian context. NGOs represent important components of civil society because they facilitate voluntary participation, collective action, social communication, and civic education outside formal governmental structures. Through activities such as public awareness programs, advocacy, community development, and social services, NGOs create opportunities for citizens to develop civic skills, strengthen interpersonal trust, and engage with broader social networks. Consequently, NGOs may function as intermediaries connecting citizens

* **Corresponding Author:**
Seyyed Hassan Malaeke, Ph.D.
E-mail: hmalaekeh@iau.ac.ir

with political institutions and enhancing participatory capacities. This study is theoretically grounded in Political Socialization Theory, Social Capital Theory, Resource Mobilization Theory, Political Opportunity Theory, and the democratic perspectives of Robert Dahl, Sidney Verba, and Robert Putnam. These approaches collectively emphasize that participation is influenced by citizens' access to political resources, social networks, civic experiences, and perceptions of political efficacy. From this perspective, NGOs may contribute to democratic participation by increasing political awareness, strengthening trust, facilitating collective action, and providing channels for civic engagement. Isfahan provides an appropriate context for examining this relationship. As one of Iran's largest metropolitan areas, the city has numerous universities, cultural institutions, and registered NGOs active in social, environmental, educational, charitable, and community fields. Despite its strong civic characteristics, electoral participation in recent parliamentary elections has declined compared with previous periods. This situation raises important questions regarding the factors influencing citizens' willingness to participate in electoral processes. Accordingly, the main hypothesis of this study examines whether NGO activities significantly influence citizens' electoral participation in Isfahan.

Main Hypothesis

NGO activities have a significant positive effect on citizens' electoral participation in Isfahan. This study examines the effects of NGO activity type, educational programs, legal and institutional activities, reliance on NGOs, and the mediating role of political awareness in electoral participation.

Methodology

This study employed an applied quantitative cross-sectional survey design to examine the relationship between NGO activities and citizens' electoral participation in the 2023 Islamic Consultative Assembly elections in Isfahan, with a focus on the mediating role of political awareness. The statistical population consisted of NGO members in Isfahan. Using Cochran's formula at a 95% confidence level, 384 respondents were selected through proportional random sampling. Data were collected using a researcher-developed questionnaire measuring NGO activities, educational and awareness programs, reliance on NGOs, legal and institutional activities, political awareness, and electoral participation based on a five-point Likert scale. Content validity was confirmed through expert evaluation, while construct validity and reliability were assessed using confirmatory factor analysis (CFA), Cronbach's alpha, Composite Reliability (CR), and Average Variance Extracted (AVE). The proposed model was tested using Structural Equation Modeling (SEM), and the mediating effect of political awareness was examined through bootstrap analysis.

Results and Discussion

The structural equation modeling (SEM) results provided empirical support for the main hypothesis of the study, demonstrating that NGO activities significantly influence citizens' electoral participation in the Islamic Consultative Assembly elections in Isfahan. The structural model examined the direct and indirect effects of NGO activities, including the type of NGO activities, educational and awareness-building programs, legal and institutional initiatives, citizens' reliance on NGOs, and the mediating role of political awareness.

The adequacy of the proposed model was first assessed through goodness-of-fit indices. The obtained values indicated an acceptable fit between the theoretical model and empirical data. The Chi-square to degrees of freedom ratio (CMIN/df) was 1.94, suggesting an acceptable model fit. The RMSEA value was 0.049, indicating a good approximation of the model. Furthermore, the comparative fit indices demonstrated

acceptable model performance, with CFI equal to 0.90 and TLI equal to 0.89. The parsimonious fit indices also confirmed the adequacy of the model, as PNFI reached 0.67. Overall, these results indicate that the proposed conceptual framework adequately represents the relationships among NGO activities, political awareness, and electoral participation.

Table (1). The Role of NGOs in Electoral Participation: A Case Study of Isfahan City (2023)

Fit Index	Value	Interpretation
CMIN/df	1.94	Good fit
p-value	0.000	Acceptable fit
RMR	0.068	Good fit
TLI	0.89	Acceptable fit
CFI	0.90	Good fit
RMSEA	0.049	Good fit
PNFI	0.67	Good fit

The structural path analysis revealed that all dimensions of NGO activities, except the direct effect of political awareness on direct electoral participation, had statistically significant relationships with electoral participation. The type of NGO activities positively affected both direct and interactive electoral participation. Specifically, this variable explained 11.3% of the variance in direct participation and 7.0% of the variance in interactive participation. Moreover, it indirectly influenced interactive participation through political awareness, indicating that the nature and orientation of NGO activities contribute to citizens' political engagement by increasing awareness and civic understanding. Educational and awareness-building programs represented another significant predictor of electoral participation. These activities directly contributed to both forms of participation by providing citizens with political knowledge, improving civic skills, and encouraging involvement in electoral processes. The findings suggest that NGOs do not merely provide social services but also operate as educational institutions that enhance citizens' capacity for democratic engagement. Citizens' reliance on NGOs also demonstrated a significant positive effect on electoral participation. Reliance on NGOs explained 16.4% of the variance in direct participation and 30.1% of the variance in interactive participation. This finding indicates that when citizens perceive NGOs as trustworthy, effective, and responsive organizations, they are more likely to participate in political discussions, exchange political information, and engage with electoral processes. Thus, public trust in civil society organizations represents an important mechanism through which civic institutions encourage democratic involvement. The strongest effects were associated with the legal and institutional activities of NGOs. These activities explained 41% of the variance in direct electoral participation and 61% of the variance in interactive electoral participation. Furthermore, legal and institutional activities indirectly influenced participation through political awareness. This result highlights the importance of NGOs' advocacy functions, including promoting transparency, defending citizens' rights, facilitating communication between society and institutions, and encouraging lawful forms of political participation.

Table (2). Standardized Structural Path Coefficients of the Final Model

Structural Path	Standard β	SE	CR	p-value	Bootstrap SE	Result
Type of NGO activities → Direct participation	0.713	0.113	5.33	<0.001	0.116	Supported
Type of NGO activities → Interactive participation	0.831	0.173	4.80	<0.001	0.176	Supported
Education and awareness programs → Direct	0.808	0.061	7.02	<0.001	0.064	Supported

participation						
Education and awareness programs → Interactive participation	0.833	0.101	5.09	<0.001	0.104	Supported
Reliance on NGOs → Direct participation	0.302	0.001	3.91	<0.001	0.079	Supported
Reliance on NGOs → Interactive participation	0.118	0.003	2.87	0.004	0.043	Supported
Political awareness → Direct participation	0.08	0.002	1.58	0.114	0.053	Rejected
Political awareness → Interactive participation	0.154	0.012	2.90	0.004	0.055	Supported
Legal activities → Direct participation	0.78	0.09	6.08	<0.001	0.093	Supported
Legal activities → Interactive participation	0.88	0.148	4.78	<0.001	0.152	Supported

The mediating role of political awareness was also examined. The findings showed that political awareness significantly influenced interactive electoral participation, explaining 14.1% of its variance. However, its direct effect on direct electoral participation was statistically insignificant ($\beta = 0.08$, $p = 0.114$). Therefore, political awareness mainly functions as an indirect mechanism through which NGO activities promote political dialogue, information exchange, and civic interaction.

Table (3). Direct and Indirect Effects of Independent Variables on Electoral Participation

Variable	Direct Effect	Indirect Effect (through Political Awareness)	Total Effect
Type of NGO activities	0.70	0.23	0.93
Reliance on NGOs	0.301	0.000	0.301
Legal activities of NGOs	0.61	0.104	0.714
Political awareness	0.141	—	0.141

The results presented in Table 8 demonstrate that the highest total effect on electoral participation belonged to the type of NGO activities (0.93), followed by legal and institutional activities of NGOs (0.714). The indirect effects observed through political awareness confirm its mediating role in the relationship between civil society activities and electoral participation. In contrast, reliance on NGOs primarily influenced participation through direct pathways. These findings support the assumptions of Political Socialization Theory, which emphasizes that political attitudes and behaviors develop through interaction with social institutions. NGOs contribute to political socialization by organizing educational programs, civic campaigns, and community activities that increase citizens' understanding of political processes. The results are also consistent with Social Capital Theory, particularly Putnam's perspective, which highlights the importance of trust, voluntary associations, and social networks in facilitating collective action. NGOs strengthen social connections and create environments in which citizens develop greater political efficacy and willingness to participate.

Furthermore, the findings support the democratic perspectives of Dahl and Verba, who consider active citizen participation a fundamental element of democratic governance. NGOs provide channels through which citizens acquire political skills, articulate social demands, and develop confidence in their ability to influence political outcomes. Overall, the evidence indicates that NGOs perform functions beyond traditional social services. Through educational activities, legal initiatives, organizational engagement, and awareness-building programs, they contribute to strengthening political participation and improving the quality of democratic processes.

Conclusion

This study examined the influence of NGO activities on citizens' electoral participation in the 2023 Islamic Consultative Assembly elections in Isfahan. The findings confirmed the main hypothesis and demonstrated that NGOs significantly contribute to enhancing both direct and interactive forms of electoral participation. Among the examined factors, legal and institutional activities of NGOs showed the strongest direct influence, indicating that organizations involved in advocacy, transparency promotion, and citizen–institution communication play a crucial role in encouraging democratic engagement. In addition, citizens' reliance on NGOs positively affected participation, emphasizing the importance of institutional trust in strengthening civic involvement. The study also demonstrated that political awareness operates as an important mediating mechanism. Although political awareness did not significantly influence direct electoral participation, it increased interactive participation by encouraging political discussion, information exchange, and civic dialogue. Therefore, NGOs' educational and awareness-building activities should be considered long-term investments in democratic development. The findings contribute theoretically by supporting Political Socialization Theory, Social Capital Theory, Resource Mobilization Theory, and Political Opportunity Theory. Practically, they suggest that policymakers should recognize NGOs as important partners in promoting democratic participation. Creating supportive legal frameworks, encouraging cooperation between public institutions and NGOs, and strengthening civic education programs can enhance citizens' involvement in electoral processes.

Despite these contributions, the study has limitations. Since the research was conducted only in Isfahan, generalization to other regions should be approached cautiously. Additionally, the cross-sectional design limits conclusions regarding long-term causal relationships. Future studies may apply longitudinal designs, comparative approaches across provinces, or qualitative methods to further investigate the relationship between civil society organizations and political participation. In conclusion, strengthening NGOs can contribute to greater electoral participation, enhanced political legitimacy, and deeper citizen involvement in public decision-making. Developing a supportive environment for civil society organizations may therefore represent an effective strategy for promoting sustainable democratic participation in Iran.

Keywords: Electoral Participation, Non-Governmental Organizations (NGOs), Isfahan, Islamic Consultative Assembly.

Resources

Akbari, A., Heidari, N., & Bakhshaieshi Ardestani, A. (2024). Examining the Effect of Social Capital on Political Participation of Students in Ilam. *Farhang-e Ilam*, 82–83, 7–29. (In Persian)

Akbari, Z., Ahmadpour Parvizian, J., & Dargahi Jouzestani, S. A. (2016). *An Introduction to Concepts and Theories of Political and Social Participation*. Tehran: Raznehan. (In Persian)

Amiri, A. (2013). *Non-Governmental Organizations and Public Participation* (2nd ed.). Tehran: Sirvan. (In Persian)

Boulding, C. (2014). *NGOs, Political Protest, and Civil Society*. Cambridge:

Cambridge University Press. https://www.cambridge.org/core/books/ngos-political-protest-and-civil-society/1D42566DE3B74DFB7DE5FA5A666E0D25

Boulding, C., & Holzner, C. A. (2020). Community Organizations and Latin America's Poorest Citizens: Voting, Protesting, and Contacting Government. *Latin American Politics and Society*, 62(4), 98–125. https://doi.org/10.1017/LAP.2020.17

Canpolat, M. D. (2023). The Role of Non-Governmental Organizations on Participation in Political Life: The Case of the Turkish Diaspora in Germany. *Turkish Journal of Diaspora Studies*. https://doi.org/10.52241/tjds.2023.0063.

Della Porta, D., & Diani, M. (2020). *Social Movements: An Introduction* (3rd ed.). Wiley.

Ghazanfari, H. (2015). *Non-Governmental Organizations and the International Peace Process*. Tehran: Mizan Legal Foundation. (In Persian)

Hedayati, N., & Jamshidi, M. (2016). The Role and Position of Non-Governmental Organizations in Political Participation during the Presidencies of Khatami, Ahmadinejad, and Rouhani. *Political Science Quarterly*, 12(36), 125–152. (In Persian)

Jagadish, B. (2014). Strengthening the Effectiveness of Democratic Governance: Efforts by Non-Governmental Organisations. *Abhinav-National Monthly Refereed Journal of Research in Arts & Education*, 3(1), 42–52.

Jasper, J. M. (2011). Emotions and Social Movements: Twenty Years of Progress. *Emotion Review*, 3(3), 337–343.

Kosygina, K. E., & Kaminsky, V. S. (2020). The Role of Non-Commercial Organizations in Increasing the Electoral Activity of Citizens. *Social Science Insights*, 3(3), 90–111. https://doi.org/10.14258/SSI(2020)3-07

Leil Goel, L. M. (2017). Political Participation (Translated by S. A. Rahimi). Tehran: Mizan Legal Foundation.

Modarresi, M., Abtahi, S. M., & Barzegar, K. (2024). Examining Citizens' Political Participation in the 11th Parliamentary Elections in Ahvaz. *Rahyaft-e Enghelab-e Eslami*, 68, 117–144. (In Persian)

Majdinasab, M. E. (2019). *Political Participation: How and Why*. Tehran: Society of Sociologists. (In Persian)

Niazi, M., Hassanzadeh, Z., & Mohammadzadeh, M. (2020). *Political Participation: From Theory to Practice and Strategies*. Tehran: Naqd Farhang Publishing. (In Persian)

Noori, A. (2024). Analysis of Factors Affecting Political Participation in Rural

Communities: Case Study of Lenjan County. *Spatial Planning (Geography)*, 55, 85–102. (In Persian)

Parry, G., Moyser, G., & Day, N. (1992). *Political Participation and Democracy in Britain*. Cambridge: Cambridge University Press.

Patnam, R. (2013). *Democracy and Civil Traditions* (Translated by M. T. Delfrouz). Tehran: Sociologists.

Rahbarqazi, M., and Noei Baghban. S.M (2022). Electoral Participation in Iran: Direct and Indirect Effects of Social Media through Liberation Values and Secularism. *Research Letter of Political Science*, 17(3), 87–116. https://doi.org/10.22034/ipsa.2022.467. (In Persian)

Saeedi, M. R. (2014). *An Introduction to Public Participation and Non-Governmental Organizations*. Tehran: SAMT. (In Persian)

Sefidi, H. (2019). *Political Awareness and Informed Voting*. Tehran: Hanoon Publishing. (In Persian)

Sharapour, Mahmoud. (2006). *Social Capital: Conceptualization, Measurement, and Policy Implications*. Sari: Publications of the Mazandaran Organization of Management and Planning. (In Persian)

Shahramnia, S.A. M., & Molaei, S. (2011). An Analysis of the Effect of Political Awareness on Electoral Participation: A Case Study of Teachers in Districts 1 and 3 of Isfahan. Research Letter of Political Science, 6(1), e139 (In Persian)

Shafiei Seifabadi, Mohsen. (2021). An Examination of the Reasons for the Decrease in Public Participation in the 2021 Elections and the Future of Citizens' Electoral Behavior: Based on Milbrath's Theory of Political Participation and Schwartz's Scenario-Writing Theory. *Research Letter of Political Science*, 16(3), 61–108. https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.439 (In Persian)

Shayeiri, T., Jahanparvar, T., Raqami, F., & Monti, A. (2024). Electoral Behavior of Iranian Ethnic Groups and Influencing Factors: Meta-Analysis of Studies (2009–2022). *Rahbord-e Siyasi*, 29, 163–198. (In Persian)

Taghavi, Z. A. (2009). *Barriers to Women's Political Participation in Iran*. Tehran: Rasaneh Publishing. (In Persian)

Vallejo, K. (2011). NGOs, Politics, and Participation: A Critical Case Study of the Foreign Funded NGO Sector and Its Capacity to Empower Local Communities. *Reconsidering Development*, 2(1), 3. https://pubs.lib.umn.edu/index.php/reconsidering/article/download/570/564.

پژوهشنامه علوم سیاسی
زمستان ۱۴۰۴، دورهٔ ۲۱، شماره ۱، پیاپی ۸۱، صص ۱۶۰-۱۲۳

بررسی نقش سازمان‌های مردم‌نهاد در مشارکت انتخاباتی مردم در دوازدهمین دوره انتخاباتی مجلس شورای اسلامی؛ مطالعه موردی شهر اصفهان ۱۴۰۲

مهین پناهی بازارگه[۱] *سیدحسن ملائکه[۲] میرابراهیم صدیق[۳]

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا، شهرضا، ایران

۲. دانشیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا، شهرضا، ایران

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا، شهرضا، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=45120829718/3%

20.1001.1.1735790.1404.21.1.4.8

چکیده

هدف پژوهش حاضر، بررسی نقش سازمان‌های مردم‌نهاد در مشارکت انتخاباتی مجلس شورای اسلامی در شهر اصفهان براساس نظریهٔ مشارکت سیاسی وربا و دال است. وربا، مشارکت سیاسی را رفتاری داوطلبانه برای اثرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های عمومی، از رأی دادن تا کنش اعتراضی، تعریف کرده و دال بر تکثر قدرت و نقش گروه‌ها و نهادهای مدنی در دسترسی به حکومت تأکید می‌کند. هردو نظریه، سازمان‌های غیردولتی را ابزارهای آموزش، بسیج، و نمایندگی منافع شهروندان در مشارکت سیاسی می‌دانند. روش انجام پژوهش حاضر، کمی بوده و به شیوهٔ پیمایشی انجام شده است. جامعهٔ آماری پژوهش، شهروندان عضو سمن‌های شهر اصفهان هستند که با استفاده از فرمول کوکران، ۳۸۴ نفر به‌صورت سهمیه‌ای انتخاب شدند. داده‌ها با استفاده از پرسش‌نامه محقق‌ساخته با روایی صوری (ضریب لاوشه=۰/۷۱) و پایایی (آلفای کرونباخ بیشتر از ۰/۷) گردآوری شد. یافته‌های پژوهش نشان داد که نوع فعالیت سمن‌ها با میزان (۰/۱۱۳)، اتکا به سمن (۰/۱۶۴)، اقدامات قانونی سمن‌ها (۰/۴۱)، مشارکت مستقیم را تبیین کرده‌اند. همهٔ شاخص‌های برازش مدل در سطح مطلوبی بوده و حکایت از مطلوبیت مدل تجربی و برازش آن دارند؛ بنابراین، مشارکت انتخاباتی، به‌ویژه تعاملی، حاصل تعامل سه منبع نهادی، اجتماعی، و شناختی است که در پیوند با یکدیگر می‌توانند سازوکار پایداری برای مشارکت سیاسی ایجاد کنند.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۱۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۴/۱۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۲۰
نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:
مشارکت انتخاباتی، سازمان‌های مردم‌نهاد، اصفهان، مجلس شورای اسلامی

* نویسنده مسئول:
سیدحسن ملائکه
پست الکترونیک: h.hmalaekeh@iau.ac.ir

مقدمه

مشارکت سیاسی یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های پویایی نظام‌های سیاسی و از شاخص‌های اساسی ارزیابی توسعهٔ سیاسی، حکمرانی مطلوب، و مشروعیت نظام‌های مردم‌سالار به‌شمار می‌آید. در میان شکل‌های مختلف کنشگری سیاسی، مشارکت انتخاباتی، به‌دلیل نقش تعیین‌کننده‌اش در چرخش نخبگان، انتقال نظام‌مند مطالبات جامعه به ساختار قدرت، و افزایش پاسخ‌گویی نهادهای حاکمیتی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. میزان حضور شهروندان در انتخابات، بازتابی از سطح اعتماد عمومی به نهادهای رسمی، احساس اثرگذاری فردی و جمعی، و کیفیت پیوند میان جامعهٔ مدنی و ساختار قدرت است (سعیدی، ۱۳۹۳، ۱۲). هرچه مشارکت انتخاباتی، گسترده‌تر و فراگیرتر باشد، مشروعیت نظام سیاسی تقویت می‌شود و پایداری و ثبات دموکراتیک افزایش می‌یابد. بااین‌حال، رفتار انتخاباتی شهروندان، تنها حاصل محاسبات عقلانی یا ویژگی‌های روان‌شناختی فردی نیست، بلکه در بستر شبکه‌های اجتماعی، نهادهای مدنی، و فرایندهای اجتماعی‌شدن سیاسی شکل می‌گیرد.

در جمهوری اسلامی ایران، مجلس شورای اسلامی، به‌عنوان نهاد قانون‌گذاری، نقشی محوری در تصویب قوانین، نظارت بر عملکرد دولت، و نمایندگی مطالبات اجتماعی ایفا می‌کند؛ ازاین‌رو، انتخابات مجلس، همواره یکی از مهم‌ترین عرصه‌های سنجش مشارکت سیاسی شهروندان به‌شمار می‌آید. باوجود تأکید قانون اساسی و گفتمان رسمی بر نقش مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، شواهد سال‌های اخیر نشان می‌دهد که میزان مشارکت در انتخابات مجلس، به‌ویژه در برخی کلان‌شهرها، کاهش یافته است. این روند تبیین‌های پرشماری را در ادبیات پژوهش برانگیخته است. نتایج پژوهش‌های عشایری و همکاران (۱۴۰۳)، مدرسی و همکاران (۱۴۰۳)، و ضیایی (۱۳۸۸) نشان می‌دهد که متغیرهای فردی و ساختاری پرشماری مانند سن، تحصیلات، مذهبی بودن، رضایت از زندگی، کارآمدی سیاسی، بیگانگی از سیاست، و استفاده از رسانه‌ها، بر مشارکت سیاسی تأثیرگذارند. رفتار انتخاباتی شهروندان در بستر فرایندهای اجتماعی‌شدن شکل می‌گیرد (مجدی‌نسب، ۱۳۹۸، ۳۸). افزون‌بر این، شفیعی سیف‌آبادی (۱۴۰۰)، با کاربست نظریهٔ مشارکت سیاسی میلبراث نشان داده است که فقدان احزاب و سازمان‌های میانجی زمینه‌ساز مشارکت، در کنار نارضایتی‌های معیشتی و اقتصادی، از دلایل عمدهٔ کاهش مشارکت در انتخابات سال ۱۴۰۰ بوده است. از زاویه‌ای دیگر، رهبر قاضی و نوعی باغبان (۱۴۰۰) نشان داده‌اند که دگرگونی

ارزش‌های مدنی و اعتماد به نهادهای سیاسی، رفتارهای مشارکتی را بازتعریف کرده است. در سطح محلی اصفهان نیز، شهرام‌نیا و ملائی (۱۳۹۰) در تحلیل تأثیر آگاهی سیاسی بر شرکت در انتخابات، بر نقش تعیین‌کنندهٔ آگاهی سیاسی و گروه‌های مرجع (مانند فرهنگیان) در حوزه‌های انتخابیهٔ اصفهان تأکید کرده‌اند؛ بااین‌حال، کاهش مشارکت انتخاباتی در سال‌های اخیر در شرایطی رخ داده است که از جنبهٔ نظری، وجود نهادهای مدنی فعال و ظرفیت‌های اجتماعی بالا، باید سبب تقویت مشارکت سیاسی شود. این وضعیت، نوعی ناهمخوانی میان ظرفیت‌های نهادی موجود و سطح واقعی مشارکت انتخاباتی شهروندان را نشان می‌دهد؛ ناهمخوانی‌ای که بیانگر ضرورت بررسی سازوکارهای میانجی بین ظرفیت‌های جامعهٔ مدنی و رفتار انتخاباتی شهروندان است.

در تبیین نظری مشارکت انتخاباتی، نظریه‌های گوناگون بر نقش عوامل فردی، اجتماعی، و نهادی تأکید کرده‌اند. براساس مدل منابع مدنی مشارکت سیاسی وربا، شلوزمن، و برادی[1] (۱۹۹۵)، مشارکت سیاسی، زمانی افزایش می‌یابد که شهروندان از منابع، انگیزه، و شبکه‌های بسیج‌کننده برخوردار باشند. رابرت دال (۱۹۷۱) نیز در نظریهٔ دموکراسی کثرت‌گرا، انجمن‌ها و نهادهای مدنی را میانجی انتقال مطالبات اجتماعی به نظام سیاسی و شرطِ گسترش مشارکت شهروندان می‌داند. افزون‌بر این، آلموند[2] و وربا (۱۹۶۳) در نظریهٔ جامعه‌پذیری سیاسی، شکل‌گیری نگرش‌ها، ارزش‌ها، و مهارت‌های سیاسی را محصول کارکرد نهادهای اجتماعی می‌دانند (سفیدی، ۱۳۹۸، ۱۰۴)، و پاتنام[3] (۱۹۹۳) نیز در نظریهٔ سرمایهٔ اجتماعی نشان می‌دهد که عضویت در انجمن‌های مدنی با تقویت اعتماد، هنجارهای همکاری، و شبکه‌های اجتماعی، مشارکت مدنی و سیاسی را افزایش می‌دهد. برآیند این دیدگاه‌ها آن است که مشارکت انتخاباتی، تنها پیامد ویژگی‌های فردی یا شرایط ساختاری نیست، بلکه حاصل تعامل منابع شناختی، اجتماعی، و نهادی است (شارع‌پور، ۱۳۸۵). دراین‌میان، سازمان‌های مردم‌نهاد به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای جامعهٔ مدنی، از طریق آموزش و آگاهی‌بخشی سیاسی، تقویت سرمایهٔ اجتماعی، افزایش اعتماد عمومی، و ایجاد شبکه‌های مشارکتی، می‌توانند این منابع را به مشارکت انتخاباتی شهروندان تبدیل کنند.

1. Verba and Verba, Schlozman, and Brady
2. Almond and Verba
3. Putnam, R. D

باوجود گستردگی ادبیات پژوهش در حوزهٔ مشارکت سیاسی، بررسی‌ها نشان می‌دهد که بیشتر پژوهش‌های داخلی بر متغیرهای کلانی مانند رضایت از عملکرد دولت، وضعیت اقتصادی، متغیرهای روان‌شناختی فردی، یا رسانه‌های مجازی تمرکز داشته‌اند؛ اما نقش سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن‌ها) به‌عنوان یک متغیر مستقل و میانجی در تبیین مشارکت انتخاباتی، به‌ویژه در سطح محلی و شهری، نادیده انگاشته شده است. سازمان‌های مردم‌نهاد، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای جامعهٔ مدنی، در دهه‌های اخیر، جایگاه برجسته‌ای در ادبیات توسعهٔ سیاسی، حکمرانی مشارکتی، و دموکراسی به‌دست آورده‌اند. این سازمان‌ها، برخلاف احزاب سیاسی، که با هدف کسب قدرت فعالیت می‌کنند، نهادهایی داوطلبانه، غیرانتفاعی، و مستقل از دولت هستند که با سازمان‌دهی مشارکت اجتماعی، نمایندگی مطالبات شهروندان، ارتقای آگاهی عمومی، و ایجاد شبکه‌های همکاری، نقش میانجی میان دولت و جامعه را به‌عهده دارند. در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی، سمن‌ها، بخشی از ساختار فرصت‌های سیاسی به‌شمار می‌آیند؛ زیرا، از طریق کاهش هزینه‌های مشارکت، افزایش اعتماد اجتماعی، بسیج منابع، تقویت سرمایهٔ اجتماعی، و گسترش فرهنگ مشارکت، زمینهٔ حضور فعال شهروندان را در عرصهٔ عمومی فراهم می‌کنند. از این منظر، کارکرد سمن‌ها، تنها ارائهٔ خدمات اجتماعی یا خیریه نیست، بلکه این نهادها با تقویت اعتماد نهادی، آموزش حقوق شهروندی، افزایش احساس اثربخشی سیاسی، و ایجاد شبکه‌های ارتباطی، ظرفیت جامعه را برای مشارکت سیاسی و انتخاباتی ارتقا می‌دهند.

دوازدهمین دورهٔ انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۴۰۲، در شرایطی برگزار شد که نرخ مشارکت انتخاباتی، به یکی از چالش‌برانگیزترین مباحث سیاسی کشور تبدیل گردید. حوزهٔ انتخابیهٔ اصفهان، به‌عنوان یکی از کلان‌شهرهای پیشرو، با جمعیتی بالغ بر دو میلیون نفر و برخورداری از پنج کرسی در مجلس، بستر مناسبی برای این تحلیل است. اصفهان، ازیک‌سو، دارای پیشینهٔ غنی در مشارکت‌های مدنی (با تقدیم ۲۱۸۰۷ شهید در جنگ تحمیلی و حضور فعال در مقاطع تاریخی) (درگاه بنیاد شهید و ایثارگران، ۱۴۰۴) و شبکهٔ گسترده‌ای از دانشگاه‌ها، مراکز فرهنگی، و سمن‌های فعال است، اما ازسوی‌دیگر، آمار مشارکت حدود ۲۸ درصدی در انتخابات مجلس یازدهم و ۳۷درصدی در مجلس دوازدهم (ایرنا، ۱۴۰۲؛ ۱۳۹۸)، گویای نوعی ایستایی و کاهش مشارکت انتخاباتی است؛ بنابراین، مسئلهٔ اساسی پژوهش حاضر این است که «سازمان‌های مردم‌نهاد در شهر اصفهان تاچه‌اندازه و از طریق چه

سازوکارهایی بر مشارکت شهروندان در انتخابات دوازدهمین دورهٔ مجلس شورای اسلامی (سال ۱۴۰۲) تأثیر گذاشته‌اند؟» ازاین‌رو، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از الگویابی معادلات ساختاری، درصدد آزمون تجربی الگویی است که نقش سازمان‌های مردم‌نهاد را از طریق ابعاد نوع فعالیت، اعتماد به سمن‌ها، اقدامات قانونی، و آگاهی سیاسی در تبیین مشارکت انتخاباتی شهروندان شهر اصفهان بررسی می‌کند. انتظار می‌رود، یافته‌های پژوهش، ضمن توسعهٔ ادبیات جامعهٔ مدنی و مشارکت سیاسی در ایران، شواهد تجربی مناسبی را برای سیاست‌گذاری در حوزهٔ تقویت نهادهای مدنی و افزایش مشارکت انتخاباتی فراهم کند.

۱. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری به‌کاررفته در این پژوهش، مبتنی بر تلفیقی از نظریه‌های کلاسیک و نوین است تا نشان دهد که سازمان‌های مردم‌نهاد چرا و چگونه بر مشارکت انتخاباتی تأثیر می‌گذارند. رابرت دال بر این نظر است که مشارکت سیاسی، فقط یک کنش فردی نیست، بلکه در جوامع مدرن از طریق نهادهای میانی‌ای مانند احزاب، انجمن‌ها، و نهادهای مدنی انجام می‌شود؛ این نهادها، به‌مثابه میانجی‌هایی در فرایند قدرت عمل می‌کنند و امکان انتقال مطالبات شهروندان را به ساختارهای رسمی فراهم می‌آورند (دال، ۱۳۹۲، ۴۳)؛ بنابراین، مشارکت سیاسی، زمانی سازوکار پایداری دارد که این نهادهای میانی فعال باشند و نقش میانجی را ایفا کنند. دال با تمایز میان مشارکت مستقیم و مشارکت تعاملی نشان می‌دهد که در جوامع پیچیده، مشارکت نه به‌گونه‌ای بی‌واسطه، بلکه از طریق سازمان‌هایی مانند احزاب، انجمن‌ها، رسانه‌ها، و نهادهای مدنی دیگر شکل می‌گیرد. این نهادها با ایفای نقش میانجی، امکان انتقال مطالبات، بسیج اجتماعی، و فعال‌سازی مشارکت را فراهم می‌کنند. از این منظر، سازمان‌های مردم‌نهاد، نوعی سازوکار نهادی برای تبدیل منابع اجتماعی به مشارکت سیاسی هستند (دال، ۱۳۹۲، ۵۸).

دانیل لرنر دراین‌باره اشاره می‌کند که فرایند نوسازی سیاسی، باعث افزایش مشارکت سیاسی می‌شود. به‌بیان روشن‌تر، در جوامع درحال‌توسعه، نوسازی می‌تواند موجب افزایش آگاهی و مشارکت مردم در امور سیاسی، ازجمله انتخابات، شود. در این چارچوب، سازمان‌های مردم‌نهاد به‌عنوان ابزارهایی برای آموزش و آگاهی‌بخشی به شهروندان، می‌توانند بر روند نوسازی مشارکتی تأثیرگذار باشند (سعیدی، ۱۳۹۳، ۸۹). افزون‌بر این، برپایهٔ «نظریهٔ

الگوی منابع مشارکت[1]» وربا و همکاران[2]، مشارکت سیاسی متکی به منابع فردی، انگیزش، و بسیج سازمانی است. در این الگو، مشارکت سیاسی، نه‌تنها با انگیزهٔ فردی یا ترجیح شخصی، توضیح داده می‌شود، بلکه با سه مؤلفهٔ بنیادین و هم‌زمان شرط‌گذار تبیین می‌شود که عبارت‌اند از: منابع[3]، تعهد روان‌شناختی[4]، و شبکه‌های بسیج[5] (وربا، برادی، و شولزمن، ۱۹۹۵). نخست، منابع مورداشاره شامل زمان آزاد، پول (درآمد)، و مهارت‌های مدنی است. مهارت‌های مدنی در الگوی وربا به توانایی‌هایی مانند ارتباط، سازمان‌دهی، سخنرانی، شرکت در جلسات مدنی، و کار جمعی اشاره دارد که برای فعالیت سیاسی مؤثر ضروری‌اند. بیشتر این مهارت‌ها در نهادهای غیرسیاسی‌ای مانند محل کار، سازمان‌های مدنی، یا مذهبی رشد می‌کنند. پژوهش‌های وربا و همکاران نشان داده است که این منابع، تأثیر فراوانی بر فعالیت‌های سیاسی گوناگون (رأی دادن، کار داوطلبانه، دادن زمان برای سیاست) دارند.

دوم، تعهد روان‌شناختی یا درگیری سیاسی به‌معنای علاقه، احساس اثرگذاری، و آگاهی سیاسی است. در الگوی وربا، برخی افراد نمی‌خواهند مشارکت کنند؛ زیرا، به‌اندازهٔ کافی، انگیزه یا احساس اثرگذاری ندارند. این بخش از الگو به‌خوبی توضیح می‌دهد که چرا بعضی افراد، به‌رغم داشتن منابع، مشارکت نمی‌کنند: چون احساس نمی‌کنند که کنش سیاسی آن‌ها تأثیر دارد یا به سیاست علاقه‌مند نیستند.

سوم، شبکه‌های بسیج یا شبکه‌های دعوت: مشارکت، اغلب هنگامی اتفاق می‌افتد که افراد از طریق دوستان، اعضای خانواده، یا سازمان‌های مدنی دعوت یا تشویق شوند. شبکه‌های اجتماعی تأثیر زیادی بر افزایش سطح مشارکت دارند؛ زیرا، اولاً افراد را به کنش فرامی‌خوانند، و ثانیاً با تعامل در این شبکه‌ها مهارت‌ها و منابع مدنی آن‌ها تقویت می‌شود (وربا، برادی، و شولزمن، ۱۹۹۵).

یکی از فرضیه‌های پژوهش که مبتنی بر ارتباط بین نوع فعالیت سمن و مشارکت انتخاباتی است، دقیقاً مربوط به بخش منابع و شبکهٔ الگو است: هنگامی‌که سمن‌ها فعال‌اند،

1. Civic Voluntarism Model
2. Verba, Schlozman & Brady
3. Resources
4. Psychological Engagement / Motivation
5. Recruitment networks

منابع مدنی (مانند زمان، مهارت) افزایش می‌یابد و شبکهٔ بسیج برای دعوت به مشارکت تقویت می‌شود، که این به‌نوبهٔ خود، مشارکت انتخاباتی را افزایش می‌دهد. همچنین، ارتباط آموزش و آگاهی‌بخشی سمن با مشارکت انتخاباتی نیز با مؤلفهٔ منابع الگوی وربا همخوانی دارد؛ زیرا، آموزش از طریق افزایش مهارت‌های مدنی و انگیزش انجام می‌شود.

آلموند و وربا (۱۹۳) در «نظریهٔ اجتماعی‌شدن سیاسی»، به فرایندهایی اشاره می‌کنند که از طریق آن‌ها افراد در معرض آموزش‌های سیاسی قرار می‌گیرند. در این نظریه، فرایند اجتماعی‌شدن سیاسی، به‌معنای یادگیری و پذیرش هنجارهای سیاسی است که سبب شکل‌گیری هویت سیاسی افراد می‌شود. این نظریه توضیح می‌دهد که رفتار سیاسی افراد، تنها محصول ترجیحات شخصی یا شرایط اقتصادی نیست، بلکه نتیجهٔ فرایند یادگیری پیوسته در طول زندگی و در زمینه‌های گوناگون اجتماعی است که دربردارندهٔ انتقال هنجارها، ارزش‌ها، و مهارت‌های سیاسی از طریق خانواده، مدرسه، همسالان، و رسانه‌ها است و به شکل‌گیری نگرش‌ها و رفتارهای سیاسی منجر می‌شود. سازمان‌های مردم‌نهاد، به‌ویژه سمن‌ها، نقش مهمی در این فرایند دارند؛ زیرا، فضای تعاملی و آموزشی‌ای فراهم می‌کنند که در آن شهروندان ارزش‌هایی مانند مشارکت جمعی، مسئولیت‌پذیری مدنی، و اثرگذاری سیاسی را تجربه و درونی می‌کنند. به‌این‌ترتیب، سمن‌ها نه‌تنها اطلاعات سیاسی را منتقل می‌کنند، بلکه مهارت‌ها و انگیزهٔ لازم را برای مشارکت در انتخابات تقویت می‌کنند. تجربهٔ مستقیم فعالیت در این سازمان‌ها باعث می‌شود که افراد در مورد اثرگذاری رأی خود، احساس توانمندی بیشتری کنند و با انگیزهٔ بالاتری در فرایندهای انتخاباتی شرکت کنند (نژادبهرام، ۱۳۹۸، ۶۳)؛ بنابراین، می‌توان گفت، هرچه نوع و کیفیت فعالیت‌های سمن گسترده‌تر و فعال‌تر باشد، افراد در معرض یادگیری سیاسی بیشتری قرار می‌گیرند و انگیزه و مهارت مشارکت آن‌ها افزایش می‌یابد. همچنین، آموزش و آگاهی‌بخشی مستقیم، فرایند اجتماعی‌شدن سیاسی را تسریع می‌کند، سبب می‌شود شهروندان بیشتری با هنجارهای مشارکتی و اهمیت رأی دادن آشنا شوند، و موجب افزایش اعتماد و انگیزه برای مشارکت در انتخابات می‌شود.

نظریهٔ نخبگان و مشارکت سیاسی بر این نکته تأکید می‌کند که تصمیمات و سیاست‌ها معمولاً توسط نخبگان گرفته می‌شود و توده‌ها کمتر در فرایند تصمیم‌گیری مشارکت دارند؛ بنابراین، در جوامع پیچیده، گروه‌های خاصی از نخبگان سیاسی و اجتماعی، نقش اصلی را در هدایت و شکل‌دهی به فرایندهای مشارکت ایفا می‌کنند. سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند به‌عنوان واسطه‌هایی

عمل کنند که توده‌ها را در فرایندهای سیاسی درگیر کرده و نخبگان را وادار کنند تا درک صحیحی از خواسته‌ها و نیازهای مردم به‌دست آورند (نیازی و همکاران، ۱۳۹۹، ۱۲۹).

«احساس اثربخشی سیاسی[1]»، به‌عنوان مفهومی مهم در نظریهٔ مشارکت سیاسی نشان‌دهندهٔ ایمان شهروندان به تأثیرگذاری رأی یا کنش سیاسی‌شان است. این مفهوم که نخستین‌بار توسط کمپبل، گورین، و میلر[2] مطرح شد، یکی از پیش‌شرط‌های ضروری مشارکت در انتخابات یا گونه‌های دیگر کنش سیاسی به‌شمار می‌آید. نظریهٔ اثربخشی سیاسی بر این باور است که میزان تمایل افراد به مشارکت سیاسی، تا حد زیادی به این احساس بستگی دارد که می‌توانند بر فرایندها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی تأثیرگذار باشند. به‌بیان دیگر، هنگامی‌که شهروندان احساس کنند مشارکت آنان می‌تواند در شکل‌دهی به نتایج سیاسی مؤثر باشد، انگیزهٔ بیشتری برای مشارکت در فرایندهای سیاسی و انتخاباتی خواهند داشت. از این منظر، سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند با ایجاد فرصت‌هایی برای مشارکت شهروندان، افزایش آگاهی سیاسی و تقویت احساس توانمندی و تأثیرگذاری آنان، زمینه را برای افزایش مشارکت انتخاباتی فراهم کنند (سعیدی، ۱۳۹۳، ۱۱۴). همچنین، این احساس اثربخشی سیاسی را می‌توان از طریق نهادهای مدنی (مانند سازمان‌های مردم‌نهاد) بسیار تقویت کرد. به‌طور مشخص، سمن‌ها با ایجاد فضای مشارکتی، مکانی را برای گفت‌وگو، بازخورد، و فعالیت جمعی فراهم می‌کنند؛ این تعاملات مستمر میان اعضا باعث می‌شود که افراد، تجربهٔ مشارکتی موفق‌تری داشته باشند و باور کنند که حضور آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مهم است. چنین تجربه‌ای، سطح اثربخشی سیاسی، به‌ویژه اثربخشی داخلی، را بالا می‌برد و سبب ایجاد انگیزهٔ بیشتری برای شرکت در انتخابات می‌شود.

در نظریهٔ وظیفهٔ شهروندی مشارکت سیاسی، مشارکت سیاسی وظیفه‌ای شهروندی به‌شمار می‌آید؛ به‌بیان روشن‌تر، مشارکت، نه‌تنها حق، بلکه مسئولیت اجتماعی نیز محسوب می‌شود؛ بنابراین، لازم است که شهروندان در فرایندهای سیاسی دخالت کنند تا دموکراسی به‌درستی عمل کند. از این منظر، سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند به آموزش و تشویق شهروندان برای مشارکت در انتخابات و تصمیم‌گیری‌های سیاسی کمک کنند (اکبری و همکاران، ۱۳۹۵، ۹۹).

1. Political Efficacy
2. Campbell, Gurin & Miller

در کنار این دیدگاه‌های کلاسیک، می‌توان از نظریهٔ «سرمایهٔ اجتماعی» رابرت پاتنام نیز برای تبیین مشارکت سیاسی و انتخاباتی بهره برد. او سرمایهٔ اجتماعی را مجموعه‌ای از شبکه‌های اجتماعی، اعتماد متقابل، و هنجارهای همکاری می‌داند که افراد را قادر می‌سازد به‌گونه‌ای مؤثرتر با یکدیگر تعامل کنند و اهداف مشترک را دنبال نمایند و تأکید دارد که جوامعی که دارای سرمایه اجتماعی قوی هستند، مشارکت سیاسی بالاتری دارند زیرا شهروندان در این جامعه احساس تعلق، اعتماد و تعهد بیشتر دارند (پاتنام، ۲۰۰۰).

در نگاه پاتنام، شبکه‌های محلی (همچون انجمن‌های داوطلبانه، باشگاه‌های مدنی، سازمان‌های محلی)، نقش مهمی در ایجاد این سرمایه دارند؛ هنگامی‌که افراد در این شبکه‌ها عضو می‌شوند، با هم تعامل دارند، به یکدیگر کمک می‌کنند، و حس «ما» را توسعه می‌دهند. این تعاملات، باعث افزایش اعتماد اجتماعی می‌شود (نه‌تنها اعتماد به دوستان یا آشنایان، بلکه اعتماد به افراد غریبه در جامعه) که یکی از مؤلفه‌های اصلی سرمایهٔ اجتماعی است.

او دو نوع سرمایهٔ اجتماعی را متمایز می‌کند:

- سرمایهٔ اتصال‌دهنده[1]: شبکه‌های تنگاتنگی مانند خانواده، دوستان نزدیک، گروه‌های همبستگی قومی یا مذهبی. این نوع سرمایه، همبستگی درون‌گروهی را تقویت می‌کند؛
- سرمایهٔ پیونددهنده[2]: شبکه‌های گسترده‌تری که اعضای گروه‌های اجتماعی گوناگون را به‌هم متصل می‌کند. این نوع سرمایه، اعتماد عمومی و همکاری فرادسته‌ای را تقویت می‌کند (پاتنام، ۱۳۹۱، ۴۷).

گفتنی است، از دیدگاه پاتنام، نقش سرمایهٔ اجتماعی در مشارکت سیاسی، چندوجهی است: نخست اینکه، شبکه‌های قوی محلی (که سرمایهٔ اتصال‌دهنده را شکل می‌دهند) اعضا را دعوت به مشارکت در فعالیت‌های مدنی و سیاسی می‌کنند؛ دوم اینکه، شبکه‌های پیونددهنده، اعتماد میان گروه‌های مختلف را افزایش می‌دهد، که اجرای برنامه‌ها و طرح‌های جمعی مدنی و مشارکت انتخاباتی را آسان‌تر و مؤثرتر می‌کند؛ سوم اینکه، سطح اعتماد متقابل بالا، انگیزهٔ شرکت در تصمیم‌گیری عمومی و فعالیت سیاسی را بالا می‌برد؛ زیرا، شهروندان احساس می‌کنند که دیگران نیز به مشارکت متعهد هستند و نتایج انتخابات یا سیاست‌ها به منافع جمعی نزدیک‌تر است.

1. Bonding Social Capital
2. Bridging Social Capital

نظریهٔ پاتنام در مورد سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن‌ها)، نیز کاربردی است. سمن‌ها می‌توانند بستر شکل‌گیری و تقویت شبکه‌های مدنی باشند و با گرد هم آوردن افراد، برگزاری کارگاه‌ها، برنامه‌های محلی و فعالیت‌های داوطلبانه، سرمایهٔ اجتماعی را ایجاد کنند و گسترش دهند. این سرمایهٔ شبکه‌ای و اعتماد عمومی برآمده از فعالیت سمن‌ها، موجب می‌شود شهروندان، مشارکت بیشتری در انتخابات داشته باشند؛ زیرا، فضای مدنی تقویت‌شده، احساس تعلق و مسئولیت جمعی بیشتری ایجاد می‌کند.

در دهه‌های اخیر، پژوهش‌های مربوط به مشارکت سیاسی از تمرکز صرف بر منافع مادی و محاسبات عقلانی خارج شده و به نقش عوامل روانی‌ـاجتماعی، به‌ویژه احساسات جمعی، توجه ویژه‌ای داشته‌اند. یکی از مفاهیم کلیدی در این حوزه، «بسیج عاطفی[1]» است؛ مفهومی که تبیین می‌کند، چرا افراد در شرایطی که نمی‌توان انتظار داشت سود مادی مستقیمی از مشارکت (مانند رأی‌دهی یا حضور در فعالیت‌های مدنی) به‌دست آید، همچنان آمادهٔ مشارکت فعالانه‌اند. بسیج عاطفی به فرایندی گفته می‌شود که طی آن، احساساتی مانند امید، خشم، ترس، همبستگی، و مسئولیت اخلاقی از طریق تعاملات اجتماعی، روایت‌های جمعی، و فعالیت‌های نمادین، در افراد برانگیخته و سازمان‌دهی می‌شوند و به انگیزهٔ پایداری برای مشارکت سیاسی تبدیل می‌گردند. این چارچوب نظری، پیش‌فرضی را که مشارکت، تنها حاصل «هزینه‌ـسود عقلانی» است، به‌چالش می‌کشد و تأکید می‌کند که انسان‌ها در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، نه‌تنها «منطق»، بلکه تجربهٔ عاطفیِ زیسته‌شده را نیز در نظر می‌گیرند (جاسپر، ۲۰۰۱).

در این راستا، سازمان‌های مردمی و شبکه‌های مدنی، نقش بنیادینی در تسهیل بسیج عاطفی ایفا می‌کنند. آن‌ها با به‌کارگیری راهبردهایی می‌توانند ریشه‌های عاطفی مشارکت را تقویت کنند و موجب شوند، رأی‌دهی یا حضور در فضای عمومی، فراتر از رفتاری موقعیتی، به یک الگوی رفتاری پایدار تبدیل شود. برخی از این راهبردها عبارت‌اند از:

ـ روایت‌سازی عاطفی: ارائهٔ روایت‌هایی دربارهٔ عدالت، بی‌عدالتی، یا فرصت‌های تاریخی که به احساسات افراد معنا می‌بخشند و آن‌ها را به‌صورت قابل‌درک و قابل‌اشتراکی بیان می‌کنند؛

1. Emotional Mobilization

ـ برگزاری برنامه‌های تعاملی: ازجمله کارگاه‌های گفت‌وگوی مدنی، جلسه‌های تبیین مسائل عمومی یا مراسم نمادینی که با هماهنگی جمعی (هم‌آوازی، حضور هم‌زمان، تعامل چهره‌به‌چهره)، «حس تعلق» و «انرژی عاطفی مشترکی» ایجاد می‌کنند؛

ـ مدیریت احساسات: تبدیل احساسات خام (مانند ترس یا ناامیدی) به انگیزه‌های سازنده (مثل آمادگی دفاع از حقوق، یا امیدِ همراه با اقدام)؛

ـ تقویت مسئولیت جمعی: تأکید بر اینکه مشارکت، تنها یک انتخاب فردی نیست، بلکه تعهدی اخلاقی به جامعه به‌شمار می‌آید.

این رویکرد، به‌ویژه هنگام وقوع بحران‌های اجتماعی یا کاهش اعتماد به سازوکارهای رسمی، اهمیت دوچندانی می‌یابد؛ زیرا، نشان می‌دهد، حتی در غیاب انگیزه‌های مادی، حضور مردم در عرصهٔ سیاسی می‌تواند از طریق فعال‌سازی عواطف مثبت و مسئولانه، حفظ یا بازسازی شود (دلا پورتا و دیانی، ۲۰۲۰). براساس آنچه مطرح شد، چارچوب نظری پژوهش حاضر بر تلفیقی از چند رویکرد نظری استوار است. نظریهٔ تکثرگرایی رابرت دال، بر نقش نهادهای میانجی جامعهٔ مدنی در انتقال مطالبات شهروندان به ساختار سیاسی تأکید می‌کند. در این چارچوب، سازمان‌های مردم‌نهاد، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای میانجی، می‌توانند بسترهای لازم را برای مشارکت سیاسی شهروندان فراهم کنند. همچنین، الگوی منابع مشارکت سیاسی وربا، برادی، و شولزمن (۱۹۹۵) بیان می‌کند که مشارکت سیاسی، تابعی از منابع فردی، انگیزش سیاسی، و شبکه‌های بسیج اجتماعی است. سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند از طریق آموزش مهارت‌های مدنی، ایجاد شبکه‌های اجتماعی، و افزایش آگاهی سیاسی این منابع را تقویت کنند.

افزون‌بر این، نظریهٔ سرمایهٔ اجتماعی پاتنام نشان می‌دهد که شبکه‌های مدنی و اعتماد اجتماعی برآمده از تعاملات اجتماعی می‌توانند زمینهٔ افزایش مشارکت سیاسی شهروندان را فراهم کنند. سازمان‌های مردم‌نهاد با ایجاد شبکه‌های همکاری و تعامل مدنی، سرمایهٔ اجتماعی جامعه را تقویت می‌کنند و درنتیجه، مشارکت انتخاباتی را افزایش می‌دهند.

۲. پیشینهٔ پژوهش

عشایری و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان «مطالعهٔ رفتار انتخاباتی اقوام ایرانی و عوامل مؤثر بر آن: فراتحلیل پژوهش‌ها (۱۴۰۱-۱۳۸۸)» با استفاده از روش فراتحلیل، اندازهٔ

اثر متغیرهای گوناگون را بر رفتار انتخاباتی بررسی کرده‌اند. نتایج پژوهش آن‌ها نشان می‌دهد که سرمایهٔ اجتماعی (۰/۲۹۹)، عوامل سیاسی (۰/۲۸۱)، رسانه‌ای (۰/۲۷۹) و قومی (۰/۲۰۲) اثر متوسط، و متغیرهای عدالت، اقتصادی، الگوی مرجع، جمعیتی، شغلی، و فرهنگی، اثر کمی بر رفتار انتخاباتی دارند. همچنین، یافته‌های آن‌ها نشان می‌دهد که در مناطق کمترتوسعه‌یافته، میزان مشارکت انتخاباتی بالاتر است که این امر ناشی از انسجام اجتماعی، پیوندهای خویشاوندی، و ساختارهای سنتی است.

علی‌اکبری و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان «بررسی تأثیر سرمایهٔ اجتماعی بر مشارکت سیاسی دانشجویان شهر ایلام» به این نتیجه رسیده‌اند که بین سرمایهٔ اجتماعی و مشارکت سیاسی، رابطهٔ معناداری وجود دارد. رابطهٔ اعتماد اجتماعی، هنجارهای اجتماعی، و شبکه‌های اجتماعی نیز با همهٔ ابعاد مشارکت معنادار است.

نوروزی (۱۴۰۳) نیز در پژوهشی با عنوان «تحلیل عوامل مؤثر بر مشارکت سیاسی در جوامع روستایی (مطالعهٔ موردی شهرستان لنجان)» نشان داده است که آگاهی سیاسی، رسانه‌ها، عوامل اجتماعی، و عملکرد دولتمردان مهم‌ترین متغیرهای تبیین‌کنندهٔ مشارکت سیاسی هستند. مدل پژوهش آنان توانسته است ۹۱/۶۵ درصد از واریانس مشارکت سیاسی را تبیین کند. همچنین، ویژگی‌های فردی‌ای مانند سن، جنسیت، تأهل، و تحصیلات، رابطهٔ معناداری با رأی دادن نداشته‌اند.

شفیعی سیف‌آبادی (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «بررسی دلایل کاهش میزان مشارکت مردمی در انتخابات ۱۴۰۰ و آیندهٔ رفتار انتخاباتی شهروندان برپایهٔ نظریهٔ مشارکت سیاسی میلبراث و نظریهٔ سناریونویسی شوارتز»، فقدان نهادهای میانجی و فشارهای اقتصادی را عوامل اصلی افت مشارکت دانسته و هشدار می‌دهد که این خلأ ساختاری، کنش انتخاباتی را به‌سوی انفعال سوق داده است؛ یافته‌ای که ضرورتِ تمرکز بر سمن‌ها را به‌عنوان نهادهایی جایگزین برای پر کردن خلأ حزبی و بازیابیِ کارآمدیِ سیاسیِ شهروندان، بیش‌ازپیش برجسته می‌کند.

رهبرقاضی و نوعی باغبان (۱۴۰۱) در پژوهش خود با عنوان «مشارکت انتخاباتی در ایران: تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم رسانه‌های اجتماعی از طریق ارزش‌های رهایی و سکولاریسم» پس از بررسی نقش شبکه‌های اجتماعی در جامعهٔ مدنی نشان داده‌اند که این رسانه‌ها با دگرگون کردن منابع اطلاعاتی و تغییر سطح اعتماد به نهادهای سیاسی بر رفتار انتخاباتی تأثیر می‌گذارند؛ این امر گویای آن است که سمن‌ها برای تقویت مشارکت، باید از

بسترهای ارتباطی نوین برای بازسازی اعتماد سیاسی بهره گیرند.

همچنین، حیدری و جمشیدی (۱۳۹۵)، در پژوهشی کیفی-تحلیلی، جایگاه سازمان‌های مردم‌نهاد را در مشارکت سیاسی، طی سه دورهٔ ریاست‌جمهوری، بررسی کرده‌اند. یافته‌ها نشان داد که در دورهٔ اصلاحات، به‌دلیل حاکمیت گفتمان جامعهٔ مدنی و حمایت دولت، تعداد و تنوع سمن‌ها افزایش یافت. درمقابل، در دورهٔ بعدی، محدودیت‌های ساختاری و نگاه امنیتی، موجب کاهش نقش‌آفرینی نهادهای مدنی شد. یافته‌های پژوهش یادشده نشان داد، زمینهٔ سیاسی کلان، تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر ظرفیت مشارکتی سمن‌ها دارد.

شهرام‌نیا و ملائی (۱۳۸۹) در پژوهشی با عنوان «تحلیل تأثیر آگاهی سیاسی معلمان بر شرکت در انتخابات؛ مطالعهٔ موردی معلمان نواحی (۱) و (۳) اصفهان» نشان داده‌اند که آگاهی از حقوق سیاسی، به‌تنهایی، با مشارکت انتخاباتی رابطه معناداری ندارد و صرفِ داشتن دانش سیاسی لزوماً به کنش انتخاباتی منجر نمی‌شود. در مقابل، ارزیابی فرد از تأثیرگذاری و نتایج مشارکت سیاسی، نقش تعیین‌کننده‌تری در شکل‌گیری نیت و تبدیل آن به مشارکت دارد؛ بنابراین، متغیرهای نگرشی در مقایسه با سطح تحصیلات و آگاهی صرف، اهمیت بیشتری در تبیین مشارکت انتخاباتی دارند.

کنپولات[1] (۲۰۲۳) در مطالعه‌ای با عنوان «نقش سازمان‌های غیردولتی ترکیه در مشارکت سیاسی مهاجران ترک در آلمان» نشان داد که این سازمان‌ها از طریق آموزش سیاسی، استفاده از رسانه‌های اجتماعی، اطلاع‌رسانی انتخاباتی، و تسهیل فرایند رأی‌گیری توانسته‌اند مشارکت سیاسی دیاسپورای ترک را افزایش دهند. این سازمان‌ها همچنین، نقش واسطه‌ای میان مهاجران و ساختار سیاسی آلمان ایفا کرده‌اند.

کامینسکی[2] (۲۰۲۰) در پژوهشی با عنوان «تعیین نقش سازمان‌های غیرانتفاعی در افزایش فعالیت انتخاباتی شهروندان» نشان داد که فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی تأثیر مثبت و معناداری بر مشارکت انتخاباتی دارد. وی پیشنهاد کرد که نهادهای عمومی باید از ظرفیت سازمان‌های مدنی در فرایندهای انتخاباتی، به‌ویژه در بسترهای دیجیتال، بهره‌برداری کنند.

بالدینگ و هالزتر[3] (۲۰۲۰) در تحقیقی با عنوان «سازمان‌های اجتماعی و فقیرترین

1. Madina Darya Konpolat
2. Kaminsky
3. Boulding, C., & Holzner, C. A.

شهروندان آمریکای لاتین: رأی‌دادن، اعتراض و ارتباط با دولت»، با تحلیل داده‌های نظرسنجی LAPOP در ۱۸ کشور آمریکای لاتین نشان دادند که عضویت در سازمان‌های اجتماعی پیش‌بینی‌کنندهٔ قوی مشارکت سیاسی، به‌ویژه رأی دادن و اعتراض سیاسی، است. یافته‌ها بیانگر این است که سازمان‌های مدنی می‌توانند نابرابری‌های طبقاتی در مشارکت سیاسی را کاهش دهند.

والخو (۲۰۱۱) در تحلیلی انتقادی با عنوان «سازمان‌های مردم‌نهاد، سیاست و مشارکت از ظرفیت‌های مشارکتی سازمان‌های غیردولتی» نشان داد که اگرچه این نهادها شعار توانمندسازی سیاسی را مطرح می‌کنند، اما وابستگی به منابع مالی خارجی می‌تواند ظرفیت واقعی مشارکت محلی را محدود سازد.

بولدینگ[1] (۲۰۱۰) در مطالعه‌ای با عنوان «نقش سازمان‌های غیردولتی در دموکراسی‌های ضعیف (مطالعهٔ موردی بولیوی)» نشان داده است که سازمان‌های مدنی می‌توانند مشارکت انتخاباتی و همچنین، گونه‌های اعتراضی مشارکت را تقویت کنند. وی تأکید می‌کند که نوع مشارکت ایجادشده توسط سمن‌ها به زمینهٔ سیاسی و کیفیت نهادهای دموکراتیک بستگی دارد.

مرور پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که بخش چشمگیری از پژوهش‌های داخلی، مشارکت انتخاباتی را برپایهٔ متغیرهایی مانند سرمایهٔ اجتماعی، رسانه‌ها، یا ویژگی‌های فردی تحلیل کرده‌اند و نقش سازمان‌های مردم‌نهاد، به‌عنوان یکی از نهادهای میانجی جامعهٔ مدنی کمتر به‌صورت مستقیم و تجربی بررسی شده است. همچنین، بیشتر پژوهش‌های مربوط به سمن‌ها، رویکردی توصیفی یا کلان سیاسی داشته و کمتر به سنجش تجربی ابعاد مشخص فعالیت این نهادها در فرایند مشارکت انتخاباتی پرداخته‌اند. در سطح بین‌المللی نیز بیشتر مطالعات در بستر دموکراسی‌های تثبیت‌شده یا کشورهای آمریکای لاتین انجام شده‌اند که تعمیم مستقیم نتایج آن‌ها به زمینهٔ اجتماعی و نهادی ایران امکان‌پذیر نیست. افزون‌بر این، در سطح شهری، به‌ویژه در کلان‌شهر اصفهان، پژوهش تجربی مستقلی که نقش سازمان‌های مردم‌نهاد را در مشارکت انتخاباتی مجلس شورای اسلامی بررسی کرده باشد، کمتر مشاهده می‌شود؛ ازاین‌رو، پژوهش حاضر با تمرکز بر سازمان‌های مردم‌نهاد به‌عنوان متغیر مستقل، تلاش می‌کند با تفکیک ابعاد گوناگون فعالیت این نهادها و بهره‌گیری از چارچوب نظری تلفیقی مبتنی بر دیدگاه‌های دال، وربا، و پاتنام، رابطهٔ میان

1. Caro E. Bolding

فعالیت سمن‌ها و مشارکت انتخاباتی را در بستر اجتماعی شهر اصفهان و در انتخابات مجلس شورای اسلامی سال ۱۴۰۲ به‌صورت تجربی بررسی کند.

بنابر آنچه مطرح شد، فرضیه‌های پژوهش عبارت‌اند از:

۱. میان نوع فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد و مشارکت انتخاباتی شهروندان، رابطهٔ معناداری وجود دارد؛

این فرضیه به‌طور مستقیم از نظریه‌های دال و پاتنام گرفته شده است که بیان می‌کنند، فعالیت نهادهای مدنی از طریق شبکه‌سازی، ایجاد هنجارهای مشارکتی، و انتقال مطالبات به ساختار سیاسی، مشارکت انتخاباتی را تقویت می‌کند. همچنین، نظریهٔ فرصت سیاسی خرد نشان می‌دهد، فعالیت‌های محلی سمن‌ها فرصت واقعی‌ای برای اثرگذاری ایجاد می‌کند و به مشارکت انتخاباتی منتهی می‌شود.

۲. میان برنامه‌های آموزشی و آگاهی‌بخشی سازمان‌های مردم‌نهاد و مشارکت انتخاباتی شهروندان رابطهٔ معناداری وجود دارد.

این فرضیه بر نظریهٔ اجتماعی‌شدن سیاسی، مدل منابع مشارکت وربا، نظریهٔ اثربخشی سیاسی، سرمایهٔ اجتماعی پاتنام، و سرمایهٔ اجتماعی دیجیتال استوار است. براساس این نظریه‌ها، آموزش سیاسی، تولید آگاهی، و تجربهٔ کنش جمعی باعث افزایش انگیزهٔ رأی دادن، تقویت اعتماد، و بسیج شهروندان می‌شود.

۳. میان اقدامات رسمی و قانونی سازمان‌های مردم‌نهاد و مشارکت انتخاباتی شهروندان، رابطهٔ معناداری وجود دارد.

این فرضیه با نظریهٔ دال دربارهٔ نقش نهادهای میانجی، نظریهٔ اعتماد، و دیدگاه‌های نوسازی نهادی مرتبط است. اقدامات رسمی سمن‌ها (بیانیه‌ها، جلسات، ارتباط با نهادهای دولتی، نظارت مدنی) سطح اعتماد به فرایند سیاسی و احساس فرصت واقعی برای تأثیرگذاری را افزایش می‌دهد، که در نظریهٔ فرصت سیاسی خرد نیز بر آن تأکید شده است.

۴. میان آگاهی سیاسی شهروندان و مشارکت انتخاباتی آنان رابطهٔ معناداری وجود دارد.

این فرضیه بر ترکیبی از نظریه‌های اجتماعی‌شدن سیاسی، اثربخشی سیاسی، سرمایهٔ اجتماعی (پاتنام)، و بسیج عاطفی استوار است. آگاهی سیاسی، احساس تأثیرگذاری، اعتماد نهادی، و درک فرصت‌های کنش سیاسی را تقویت می‌کند و همین امر به مشارکت انتخاباتی منجر می‌شود.

۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، کمی با طراحی پیمایشی ـ همبستگی و مقطعی است. هدف اصلی این مطالعه، بررسی تأثیر فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد بر مشارکت انتخاباتی شهروندان و تبیین نقش میانجی آگاهی سیاسی در آن است. داده‌ها در یک بازهٔ زمانی مشخص گردآوری شد و روابط میان متغیرها با استفاده از الگویابی معادلات ساختاری مورد تحلیل قرار گرفت. برای تحلیل داده‌ها از نرم‌افزارهای SPSS و AMOS استفاده شده است.

جامعهٔ آماری پژوهش شامل همهٔ افراد باسواد بالای ۲۰ سال ساکن شهر اصفهان بوده که در یکی از سازمان‌های مردم‌نهاد عضویت داشته‌اند. براساس نتایج سرشماری سال ۱۳۹۵، جمعیت شهر اصفهان حدود ۱/۱۹۶/۰۰۰ نفر گزارش شده است که با حذف افراد زیر ۲۰ سال، جامعهٔ هدف تقریباً ۱/۰۵۰/۰۰۰ نفر برآورد شد. حجم نمونه با استفاده از فرمول کوکران برای جوامع محدود و با در نظر گرفتن سطح اطمینان ۹۵ درصد، خطای مجاز ۵ درصد و نسبت برآوردی ۰/۵، برابر با ۳۸۴ نفر محاسبه شد. با توجه به ناهمگنی جامعه از جنبهٔ محل سکونت و میزان عضویت در سازمان‌های مردم‌نهاد، نمونه‌گیری به شیوهٔ سهمیه‌ای انجام شد تا ترکیب نمونه، بازنمایی مناسبی از جامعهٔ آماری داشته باشد.

انتخابات دوازدهمین دورهٔ مجلس شورای اسلامی در اسفند ۱۴۰۲ برگزار شد و در برخی حوزه‌های انتخابیه، که هیچ‌یک از نامزدها موفق به کسب حدنصاب لازم نشدند، مرحلهٔ دوم انتخابات در اردیبهشت ۱۴۰۳ برگزار گردید. با توجه به اینکه مرحلهٔ اصلی انتخابات و بخش عمدهٔ فرایندهای تبلیغاتی، رقابت‌های انتخاباتی، و بسیج اجتماعی در اسفند ۱۴۰۲ صورت گرفته است، در این پژوهش، سال ۱۴۰۲ به‌عنوان مبنای زمانی تحلیل مشارکت انتخاباتی در نظر گرفته شده است.

ابزار گردآوری داده‌ها، پرسش‌نامهٔ محقق‌ساخته بود که براساس چارچوب نظری پژوهش طراحی شد. این پرسش‌نامه، سازه‌های اصلی پژوهش، شامل فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد، اقدامات رسمی و قانونی، فعالیت‌های آموزشی و آگاهی‌بخش، آگاهی سیاسی و مشارکت انتخاباتی را اندازه‌گیری می‌کرد. همهٔ گویه‌ها با استفاده از طیف لیکرت پنج‌درجه‌ای (از کاملاً مخالفم تا کاملاً موافقم) سنجیده شد و نمرهٔ هر سازه از طریق میانگین گویه‌های مربوط به آن محاسبه گردید. تکمیل پرسش‌نامه به‌طور متوسط، بین ۱۵ تا ۲۰ دقیقه زمان می‌برد. پیش از اجرای اصلی، پرسش‌نامه با مشارکت ۳۰ نفر به‌صورت آزمایشی اجرا شد و براساس نتایج این

پیش‌آزمون، اصلاحات لازم در بیان و ترتیب پرسش‌ها انجام گرفت.

برای بررسی روایی محتوا، از شاخص نسبت روایی محتوایی (CVR) استفاده شد. در این مرحله، هشت نفر از متخصصان حوزهٔ مربوطه، گویه‌های پرسش‌نامه را از نظر ضرورت ارزیابی کردند. با توجه به تعداد خبرگان، حداقل مقدار قابل‌قبول CVR برابر با ۰/۷۵ در نظر گرفته شد و گویه‌هایی که امتیاز لازم را کسب نکردند، حذف شدند.

پایایی ابزار با استفاده از آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی ارزیابی شد. نتایج نشان داد، مقدار آلفای کرونباخ همهٔ سازه‌ها، بیش از ۰/۷ است که بیانگر انسجام درونی مناسب گویه‌هاست. همچنین، مقادیر پایایی ترکیبی نیز در سطح قابل‌قبولی بود. برای بررسی روایی همگرا، بارهای عاملی استاندارد، و میانگین واریانس استخراج‌شده محاسبه شد. نتایج تحلیل عاملی تأییدی نشان داد، بارهای عاملی در سطح مطلوب و معناداری قرار دارند و مقدار میانگین واریانس استخراج‌شده برای سازه‌ها بیش از ۰/۵ است؛ بنابراین، روایی همگرایی ابزار، تأیید شد.

جدول شمارهٔ (۱). نتایج تحلیل عاملی پرسش‌نامه

سازه	گویه	بار عاملی استاندارد	مقدار t	سطح معناداری
مشارکت مستقیم	آیا تاکنون در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کرده‌اید؟	۰/۷۸	۹/۴۵	***
	آیا در آخرین انتخابات مجلس شورای اسلامی رأی داده‌اید؟	۰/۸۱	۱۰/۱۲	***
مشارکت تعاملی	میزان علاقهٔ شما به پیگیری اخبار و مسائل سیاسی مربوط به انتخابات شورای اسلامی چقدر است؟	۰/۷۲	۸/۵۶	***
	چقدر در جلسهٔ سیاسی علنی آنلاین یا مجازی شرکت می‌کنید؟	۰/۷۶	۹/۱۱	***
	آیا تابه‌حال به عضویت یا لایک کردن صفحهٔ فیس‌بوکی، تلگرامی، یا اینستاگرامی برای حمایت از کاندیدای مجلس شورای اسلامی اقدام کرده‌اید؟	۰/۷۴	۸/۹۲	***
	آیا به تشویق یا ترغیب کسی به شرکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی یا حمایت از کاندیدای خاصی از طریق اینترنت یا فضای مجازی پرداخته‌اید؟	۰/۷۹	۹/۸۴	***
	آیا در جلسه یا مباحثهٔ سیاسی غیررسمی (بدون اعلان عمومی) مربوط به انتخابات شورای اسلامی شرکت کرده‌اید؟	۰/۶۸	۷/۹۵	***
	آیا حمایت مالی برای تبلیغات کاندیدای خاص کرده‌اید؟	۰/۷۰	۸/۲۱	***
اتکا به سمن	عضویت شما در سازمان غیردولتی (سمن) چگونه است؟	۰/۷۷	۹/۰۲	***
	شما هرچند وقت یک‌بار در فعالیت‌های سمنی که عضو هستید شرکت می‌کنید؟	۰/۷۳	۸/۶۷	***
	آیا تاکنون در فعالیت‌های یک سازمان مردم‌نهاد مشارکت کرده‌اید؟	۰/۸۰	۹/۹۴	***
	در صورت بروز بحران اجتماعی، به سمن‌ها برای کمک‌رسانی اعتماد دارم.	۰/۶۹	۷/۸۸	***
	سمن‌ها فاقد شفافیت مالی هستند و نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد.	۰/۷۵	۹/۱۰	***
	سمن‌ها بهتر از برخی نهادهای رسمی، نیازهای واقعی مردم را	۰/۷۱	۸/۳۴	***

	می‌شناسند.			
	سمن‌ها بیشتر برای جلب حمایت مالی فعالیت می‌کنند تا خدمت‌رسانی واقعی.	۰/۸۲	۱۰/۲۱	***
	بسیاری از سمن‌ها با اهداف پنهان سیاسی یا اقتصادی فعالیت می‌کنند.	۰/۷۸	۹/۶۷	***
	سمن‌ها معمولاً نفوذ و قدرت لازم را برای تغییرات واقعی ندارند.	۰/۷۶	۹/۲۵	***
	به سمن‌ها بیشتر از نهادهای دولتی برای پیگیری مطالباتم اعتماد دارم.	۰/۷۴	۸/۹۳	***
نوع فعالیت سمن	سمن‌های خیریه، سمن‌های فعال در حوزهٔ محیط‌زیستی، سمن‌های فعال در حوزهٔ آموزشی، سمن‌های فعال در حوزهٔ زنان، سمن‌های فعال در حوزهٔ خانواده، سمن‌های فعال در امور درمانی، سمن‌های فعال در حوزه کارآفرینی	۰/۶۴	۷/۱۲	***
آموزش و آگاهی‌بخشی	سمن‌ها از طریق آموزش می‌توانند به آگاهی‌بخشی سیاسی کمک کنند.	۰/۷۹	۹/۷۶	***
	سمن‌ها از طریق حمایت از حقوق شهروندی می‌توانند به آگاهی‌بخشی سیاسی شهروندان کمک کنند.	۰/۸۳	۱۰/۴۵	***
	سمن‌ها از طریق فعالیت‌های خیریه و اجتماعی می‌توانند به آگاهی‌بخشی سیاسی شهروندان کمک کنند.	۰/۸۱	۱۰/۰۱	***
	سمن‌ها از طریق آموزش می‌توانند به آگاهی‌بخشی سیاسی کمک کنند	۰/۷۷	۹/۱۸	***
	سمن‌ها از طریق حمایت از حقوق شهروندی می‌توانند به آگاهی‌بخشی سیاسی شهروندان کمک کنند.	۰/۷۵	۸/۹۶	***
	سمن‌ها از طریق فعالیت‌های زیست‌محیطی می‌توانند به آگاهی‌بخشی سیاسی مردم کمک کنند.	۰/۷۲	۸/۴۱	***
	سمن‌ها با استفاده از رسانه‌های اجتماعی به آگاهی‌بخشی سیاسی مردم کمک می‌کنند.	۰/۶۹	۷/۹۴	***
	به‌نظر شما سمن‌ها تاچه‌حد می‌توانند در افزایش آگاهی سیاسی مردم مؤثر باشند؟	۰/۶۵	۷/۳۸	***
اقدامات رسمی و قانونی	اقدامات مدنی سمن‌ها در چارچوب اساسنامه، پیگیری مطالبات شهروندان	۰/۸۲	۱۰/۳۲	***
	برگزاری جلسات مناظره و گفت‌وگو، ارائهٔ برنامه‌های تشویقی برای مشارکت سیاسی	۰/۷۹	۹/۸۸	***
	تعامل بیشتر با گروه‌های جوانان و دانشجویان، برگزاری کارگاه‌های آموزشی	۰/۷۷	۹/۲۱	***
دانش سیاسی	آخرین دورهٔ انتخابات مجلس شورای اسلامی در چه سالی برگزار شد؟	۰/۷۳	۸/۵۲	***
	انتخابات نمایندگان مجلس هرچند سال یک‌بار برگزار می‌شود؟	۰/۷۶	۹/۱۴	***
	تعداد کرسی‌های مجلس شورای اسلامی چند تاست؟	۰/۷۱	۸/۳۳	***
	شهر اصفهان چند نماینده در مجلس شورای اسلامی دارد؟	۰/۶۸	۷/۹۱	***
	نمایندگان مجلس شورای اسلامی حداکثر تا چند دوره (در صورت اخذ اکثریت آرا) می‌توانند به‌عنوان نماینده در مجلس شورای اسلامی باشند؟	۰/۷۰	۸/۱۲	***
	وظایف نمایندگان انتخابی مجلس شورای اسلامی چیست؟	۰/۷۴	۸/۸۷	***
آگاهی مدنی-سیاسی	تا چه اندازه با حقوق و مسئولیت‌های شهروندی خود آشنایی دارید؟	۰/۸۱	۱۰/۰۵	***
	تا چه اندازه با سیاست‌ها و برنامه‌های دولت و احزاب سیاسی آشنایی دارید؟	۰/۷۸	۹/۴۷	***
	تا چه اندازه اخبار و تحلیل‌های سیاسی را پیگیری می‌کنید؟	۰/۷۵	۸/۹۲	***
	تا چه اندازه با مسائل و موضوعات مهم مدنی و اجتماعی جامعه آشنایی دارید؟	۰/۷۲	۸/۴۱	***

۴. یافته‌های پژوهش

توزیع فراوانی سن پاسخ‌گویان در این پژوهش حاکی از این است که میانگین سن پاسخ‌گویان در این پژوهش، تقریباً ۴۲ سال، حداقل سن ۲۲ و حداکثر سن ۷۸ سال است. توزیع فراوانی جنسیت پاسخ‌گویان در این پژوهش حاکی از این است که ۱۹۷ نفر (معادل ۵۱ درصد) از پاسخ‌گویان، را مردان و ۱۸۷ نفر (معادل حدود ۴۹ درصد) را زنان تشکیل می‌دهند. ۲۰۴ نفر، معادل ۵۳ درصد از پاسخ‌گویان، دارای مدرک کارشناسی هستند که بیشترین فراوانی را به خود اختصاص داده‌اند. پس از آن، ۷۶ نفر، معادل ۲۰درصد، دارای مدرک کارشناسی ارشد، ۴۴ نفر، معادل ۱۱ درصد، دارای مدرک دیپلم، ۴۴ نفر، معادل ۱۱ درصد، دارای مدرک فوق‌دیپلم، ۱۲ نفر، معادل ۳ درصد، دارای مدرک دکتری و ۴ نفر، معادل ۱ درصد، دارای تحصیلات زیر دیپلم هستند. ۲۶۰ نفر (معادل ۶۸ درصد) از پاسخ‌گویان شاغل، ۴۷ نفر (معادل ۱۲ درصد) بازنشسته، ۳۲ نفر (معادل ۸ درصد) دانشجو، ۲۳ نفر (معادل ۶ درصد) خانه‌دار و ۲۲ نفر (معادل حدود ۶) درصد بیکار (فاقد شغل) بوده‌اند. از ۲۰۰ نفر پاسخ‌گوی شاغل که نوع شغل خود را مشخص نموده‌اند، ۶۱ نفر معادل ۳۱ درصد شغل آزاد، ۵۱ نفر معادل ۲۵ درصد مدرس (دبیر، معلم و استاد دانشگاه)، ۵۰ نفر معادل ۲۵ درصد کارمند مؤسسات خصوصی، ۲۰ نفر معادل ۱۰ درصد کارمند ادارات دولتی و ۱۰ نفر معادل ۵ درصد مدیریت مؤسسه و.. بوده‌اند. شغل وکالت و پزشک هرکدام ۲ درصد پاسخگویان را شامل می‌شود. حدو ۱۸۴ نفر پاسخگو نیز شاغل نمی باشند.. شغل وکالت و پزشکی هرکدام ۲ درصد پاسخ‌گویان را شامل می‌شود. بیش از ۷۹ درصد از پاسخ‌گویان اعلام کرده‌اند که در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کرده‌اند، درحالی‌که حدود ۲۱ درصد در این انتخابات مشارکت نداشته‌اند. همچنین، در میان افرادی که در انتخابات شرکت کرده‌اند، حدود ۴۰ درصد مشخص کرده‌اند که همواره در انتخابات مجلس شورای اسلامی حضور داشته‌اند.

سطوح مشارکت مستقیم پاسخ‌گویان در حد متوسط و سطح مشارکت تعاملی افراد، کمتر از حد متوسط بوده است. بیش از ۸۹ درصد پاسخ‌گویان، عضو دائمی سازمان‌های غیردولتی بودند و ۵۷ درصد پاسخ‌گویان، تنها در جلسات سالانهٔ سمن‌ها شرکت می‌کردند. حدود ۵۷ درصد پاسخ‌گویان، عضو سمن‌های خیریه و حمایتی (کمک به معلولان، سالمندان، خانواده‌های بی‌بضاعت و....)، ۱۵ درصد، عضو سمن‌های آموزشی و پژوهشی، ۱۳ درصد عضو سمن‌های اجتماعی (حفاظت از محیط‌زیست و منابع طبیعی...)، ۱۲ درصد عضو

سمن‌های فرهنگی (کارآفرینی، حفاظت از آثار تاریخی، و...)، و حدود ۳ درصد عضو سمن امداد و نجات بودند. توزیع فراوانی گویه‌های دیدگاه پاسخ‌گویان دربارهٔ اتکا به فعالیت‌های سمن، در حد متوسط است (۳/۲). دیدگاه پاسخ‌گویان دربارهٔ تأثیر سمن‌ها، بیش‌ازحد متوسط بوده است (۳/۴). به‌نظر پاسخ‌گویان، آگاهی‌بخشی و آموزش سمن‌ها، بیشتر از حد متوسط می‌تواند اثرگذار باشد. میانگین اکتسابی همهٔ اقدامات مدنی سمن‌ها، بیشتر از حد متوسط است (۳). دراین‌بین، برگزاری کارگاه‌های آموزشی (۳/۸)، برگزاری جلسات مناظره و گفت‌وگو (۳/۷)، و تعامل بیشتر با گروه‌های جوانان و دانشجویان (۳/۶) بالاترین میانگین را دارند.

در بخش استنباطی، به‌منظور آزمون فرضیه‌های پژوهش از معادلهٔ ساختاری بهره گرفته شد. پیش‌فرض ورود به بررسی، آزمون کولموگروف اسمیرنف بود که نتایج، حاکی از نرمال بودن داده‌های پژوهش بود.

ـ فرضیهٔ نخست، رابطهٔ نوع فعالیت سمن و مشارکت مردم در انتخابات را بررسی کرده است. برای آزمون این فرض، از مدل رگرسیون با متغیر پنهان استفاده شده است. نتایج (جدول شمارهٔ ۲) نشان می‌دهد، میزان رابطه در مشارکت مستقیم و تعاملی در حد بالایی بوده است؛ بنابراین، در نمونهٔ آماری، متغیر مستقل، یعنی نوع فعالیت سمن‌ها، با متغیر وابسته، یعنی مشارکت انتخاباتی مستقیم و تعاملی، رابطهٔ قوی‌ای دارد. میزان ضریب تعیین، ۰/۵۹ است؛ به‌این‌معنا که مدل مفروض، ۵۹ درصد از تغییرات متغیر مشارکت انتخاباتی را توضیح می‌دهد. در جدول شمارهٔ (۲) برای متغیر مشارکت مستقیم و نوع فعالیت برآورد غیراستاندارد ۰/۶۰۲، برآورد استاندارد ۰/۷۱۳، خطای معیار (S. E = ۰/۱۱)، و برای متغیر مشارکت تعاملی و نوع فعالیت سمن، برآورد غیراستاندارد ۰/۷۳۱، برآورد استاندارد ۰/۸۳۱، و خطای معیار (S. E = ۰/۱۷۳) است.

جدول شمارهٔ (۲). برآوردهای استاندارد و غیراستاندارد در سطح استنباطی برای بررسی رابطهٔ نوع فعالیت سمن و مشارکت مردم در انتخابات

روابط متغیرها	برآورد استاندارد؛	ضریب B	خطای معیار	سطح معناداری p-value	ضریب تعیین	نتیجه
نوع فعالیت سمن←مشارکت مستقیم	۰/۷۱۳	۰/۶۰۲	۰/۱۱۳	۰/۰۰۰۱	۰/۵۹	معنادار
نوع فعالیت سمن←مشارکت تعاملی	۰/۸۳۱	۰/۷۳۱	۰/۱۷۳	۰/۰۰۰۱		معنادار

فرضیهٔ شمارهٔ (۲) رابطهٔ بین آموزش و آگاهی‌بخشی سمن و مشارکت انتخاباتی را بررسی کرده است. برای آزمون این فرض از مدل رگرسیون با متغیر پنهان استفاده شده است. نتایج این

بررسی (جدول شمارهٔ ۳) نشان می‌دهد، میزان رابطه در مشارکت مستقیم و تعاملی در حد بالایی بوده است؛ بنابراین، در نمونهٔ آماری، متغیر مستقل، یعنی آموزش و آگاهی‌بخشی سمن، با متغیر وابسته، یعنی مشارکت انتخاباتی مستقیم و تعاملی، رابطهٔ قوی‌ای دارد. میزان ضریب تعیین مدل ۰/۶۵۳ است؛ به‌این‌معنا که مدل مفروض، ۶۵/۳ درصد از تغییرات متغیر مشارکت انتخاباتی را توضیح می‌دهد. در جدول شمارهٔ (۲) برای متغیر مشارکت مستقیم و آموزش و آگاهی‌بخشی سمن، برآورد غیراستاندارد ۰/۴۲۸، برآورد استاندارد ۰/۸۰۸، خطای معیار (S. E =۰/۰۶۱) و برای متغیر مشارکت تعاملی و نوع فعالیت سمن، برآورد غیراستاندارد ۰/۵۱۴، برآورد استاندارد ۰/۸۳۳، خطای معیار (S. E =۰/۱۰۱) است؛ به‌این‌معنا که هرچه فعالیت‌های آموزشی و آگاهی‌بخشی سمن‌ها گسترده‌تر، هدفمندتر، و مداوم‌تر باشد، احتمال حضور شهروندان در انتخابات (مشارکت مستقیم) و میزان مشارکت آن‌ها در فعالیت‌های گفت‌وگومحور و تعاملی دربارهٔ انتخابات (مشارکت تعاملی) افزایش می‌یابد.

جدول شمارهٔ (۳). برآوردهای استاندارد و غیراستاندارد در سطح استنباطی برای بررسی رابطهٔ آموزش و آگاهی‌بخشی و مشارکت مردم در انتخابات

روابط متغیرها	برآورد استاندارد؛	ضریب B	خطای معیار	سطح معناداری p-value	ضریب تعیین	نتیجه
آموزش و آگاهی‌بخشی سمن—مشارکت مستقیم	۰/۸۰۸	۰/۴۲۸	۰/۰۶۱	۰/۰۰۰۱	۰/۶۵	معنادار
آموزش و آگاهی‌بخشی سمن—مشارکت تعاملی	۰/۸۳۳	۰/۵۱۴	۰/۱۰۱	۰/۰۰۰۱		معنادار

فرضیهٔ شمارهٔ (۳) رابطهٔ بین سطح آگاهی سیاسی افراد و اتکا به سمن با مشارکت در انتخابات را بررسی کرده است. این فرضیه با هدف بررسی رابطهٔ سطح آگاهی سیاسی و دانش سیاسی با اتکا به سمن‌ها و میزان مشارکت انتخاباتی (مستقیم و تعاملی) در انتخابات مجلس شورای اسلامی، طراحی و با مدل رگرسیون با متغیر پنهان آزمون شد.

نتایج به‌دست‌آمده (جدول شمارهٔ ۴) نشان می‌دهد، رابطهٔ اتکا به سمن با مشارکت تعاملی و مستقیم در حد مطلوب است و این رابطه از نظر آماری معنادار است. میزان ضریب تعیین سطح آگاهی سیاسی ۰/۰۲۹ است؛ به‌این‌معنا که مدل مفروض ۲/۹ درصد از تغییرات متغیر مشارکت انتخاباتی را توضیح می‌دهد. دانش سیاسی، ۱/۳ درصد تغییرات مشارکت انتخاباتی را تبیین کرده و اتکا به سمن نیز ۵/۴ درصد تغییرات مشارکت انتخاباتی را تبیین می‌کند.

جدول شمارهٔ (۴). برآوردهای استاندارد و غیراستاندارد در سطح استنباطی برای بررسی رابطهٔ سطح آگاهی سیاسی افراد و اتکا به سمن با مشارکت انتخاباتی

نتیجه	ضریب تعیین	سطح معناداری p-value	خطای معیار	ضریب B	برآورد استاندارد؛	روابط متغیرها
معنادار	۰/۰۲۹	۰/۰۰۴	۰/۰۱۲	۰/۰۳۶	۰/۱۵۴	سطح آگاهی سیاسی—مشارکت تعاملی
معنادار نیست		۰/۱۱۴	۰/۰۰۲	۰/۰۰۳	۰/۰۸	سطح آگاهی سیاسی—مشارکت مستقیم
معنادار	۰/۰۱۳	۰/۰۰۴	۰/۰۰۱	۰/۰۹۱	۰/۱۴۵	دانش سیاسی—مشارکت تعاملی
معنادار نیست		۰/۲۰۹	۰/۰۰۵	۰/۰۰۶	۰/۰۷۲	دانش سیاسی—مشارکت مستقیم
معنادار	۰/۰۵۴	۰/۰۰۴	۰/۰۰۳	۰/۰۰۹	۰/۱۱۸	اتکا به سمن—مشارکت تعاملی
معنادار		۰/۰۰۰۱	۰/۰۰۱	۰/۰۰۴	۰/۳۰۲	اتکا به سمن—مشارکت مستقیم

فرضیهٔ شمارهٔ (۴)، رابطهٔ نوع اقدامات رسمی و قانونی سمن و میزان مشارکت انتخاباتی را بررسی کرده است. برای آزمون این فرض از مدل رگرسیون با متغیر پنهان استفاده شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد، بین اقدامات رسمی و قانونی سمن‌ها و هر دو بعد مشارکت انتخاباتی (مستقیم و تعاملی) رابطهٔ قوی و معناداری وجود دارد (p=۰/۰۰۰۱ <۰/۰۵). فرضیهٔ صفر رد شد و نتیجه تأیید می‌کند که اقدامات رسمی سمن‌ها بر رفتار مشارکتی شهروندان تأثیر می‌گذارد. میزان ضریب تعیین مدل ۰/۶۹ است؛ به‌این‌معنا که مدل مفروض ۶۹ درصد از تغییرات متغیر مشارکت انتخاباتی را توضیح می‌دهد که در پژوهش‌های علوم اجتماعی، عددی بسیار بالایی به‌شمار می‌آید. در جدول شمارهٔ (۵) برای متغیر مشارکت مستقیم و اقدامات سمن برآورد غیراستاندارد ۰/۵۵۳، برآورد استاندارد ۰/۷۸، خطای معیار (S. E =۰/۰۹۱) و برای متغیر مشارکت تعاملی و نوع فعالیت سمن، برآورد غیراستاندارد ۰/۷۰۷، برآورد استاندارد ۰/۸۸، خطای معیار (S. E =۰/۱۴۸) است.

جدول شمارهٔ (۵). برآوردهای استاندارد و غیراستاندارد در سطح استنباطی برای بررسی رابطهٔ نوع اقدامات رسمی، قانونی سمن و میزان مشارکت انتخاباتی

نتیجه	ضریب تعیین	سطح معناداری p-value	خطای معیار	ضریب B	برآورد استاندارد؛	روابط متغیرها
معنادار	۰/۶۹	۰/۰۰۰۱	۰/۰۹۱	۰/۵۵۳	۰/۷۸	نوع اقدامات سمن ها—مشارکت مستقیم
معنادار		۰/۰۰۰۱	۰/۱۴۸	۰/۷۰۷	۰/۸۸	نوع اقدامات سمن ها—مشارکت تعاملی

فرضیهٔ اصلی پژوهش، تأثیر سازمان‌های غیردولتی را بر مشارکت انتخاباتی شهروندان شهر اصفهان بررسی کرده است. به‌منظور تحلیل داده‌های گردآوری‌شده، در یک فضای چندمتغیره، از تدوین یک الگو برمبنای چارچوب نظری بهره گرفته‌ایم. در الگوی تدوین‌شده، مشارکت

مستقیم تعاملی افراد در انتخابات مجلس شورای اسلامی، به‌عنوان سازهٔ درونی، از اقدامات قانونی و رسمی سمن‌ها، نوع فعالیت سمن‌ها، اتکا به سمن، و سطح آگاهی سیاسی افراد، به‌عنوان متغیرهای بیرونی، تأثیر می‌پذیرد. با استفاده از شاخص‌های کلی برازش می‌توان به این پرسش پاسخ داد که صرف‌نظر از مقادیر خاص گزارش‌شده برای مؤلفه‌ها، آیا به‌طورکلی الگوی تدوین‌شده توسط داده‌های تجربی گردآوری‌شده حمایت می‌شود یا خیر.

الگوی شمارهٔ (۱). الگوی ساختاری رابطهٔ متغیرهای مستقل با مشارکت در انتخابات

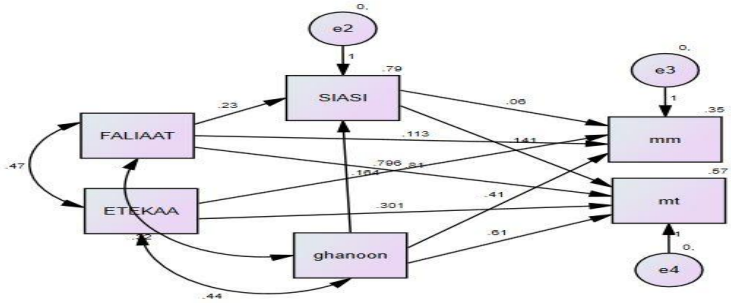

تمام شاخص‌های برازش الگو در سطح مطلوبی بوده و حکایت از مطلوبیت الگوی تجربی و برازش آن دارد.

ـ نسبت کای اسکوئر به درجهٔ آزادی (CMIN/df) ۱/۹۴ است که از وضعیت قابل‌قبولی برای الگو حکایت دارد؛

ـ شاخص ریشهٔ دوم میانگین مربعات باقی‌مانده یا RMSEA مقدار ۰/۰۵ برآورد شده که حاکی از قابل‌قبول بودن الگو است؛

ـ شاخص‌های تطبیقی، شامل شاخص برازش توکرلوئیس (TLI) برابر با ۰/۸۹ و شاخص برازش تطبیقی (CFI) برابر ۰/۹۰ است و ازآنجاکه مقادیر آن‌ها ۰/۹ است، براساس این شاخص‌ها، الگوی تدوین‌شده قابل‌قبول تلقی می‌شود.

ـ افزون‌بر شاخص‌هایی که مطرح شد، بررسی شاخص‌های مقتصد نیز برای قابل‌قبول بودن الگو ضروری به‌نظر می‌رسد. با توجه به مقدار PNFI، ۰/۶۷ و مقدار PCFI، ۰/۷۸ الگوی تدوین‌شده قابل‌قبول تلقی می‌شود. شاخص‌های تطبیقی مدل، شامل شاخص برازش توکرلوئیس (TLI)با مقدار ۰/۸۹ و شاخص برازش تطبیقی (CFI) با مقدار۰/۹ است. با توجه به اینکه مقدار قابل‌قبول این شاخص‌ها معمولاً ۰/۹ یا بیشتر درنظر گرفته می‌شود، مقدار CFI در حد قابل قبول قرار

دارد، اما مقدار TLI اندکی پایین‌تر از حد مطلوب است؛ بنابراین، نمی‌توان صرفاً براساس این دو شاخص، برازش مدل را کاملاً مطلوب ارزیابی کرد. افزون‌بر شاخص‌های تطبیقی، بررسی شاخص‌های مقتصد نیز برای ارزیابی مناسب بودن مدل ضروری است. مقدار شاخص PNFI برابر با ۰/۶۷ و مقدار شاخص PCFI برابر با ۰/۷۸ به‌دست آمده است که نشان‌دهندهٔ برازش قابل‌قبول مدل از نظر شاخص‌های مقتصد است. در بخش ساختاری مدل، نتایج نشان می‌دهد که نوع فعالیت سمن‌ها به‌طور مستقیم حدود ۰/۱۱۳ از واریانس مشارکت مستقیم و حدود ۰/۰۷ از واریانس مشارکت تعاملی انتخاباتی را تبیین می‌کند. همچنین، نوع فعالیت سمن‌ها با تأثیر ۰/۲۳ بر آگاهی سیاسی، به‌صورت غیرمستقیم بر مشارکت تعاملی انتخاباتی تأثیر می‌گذارد.همچنین، اتکا به سمن‌ها توانسته است به‌ترتیب ۰/۱۶۴ و ۰/۳۰۱ از واریانس مشارکت مستقیم و مشارکت تعاملی انتخاباتی را تبیین کند.نتایج مربوط به اقدامات قانونی سمن‌ها نیز نشان می‌دهد که این متغیر به‌طور مستقیم به‌ترتیب ۰/۴۱ و ۰/۶۱ از واریانس مشارکت مستقیم و مشارکت تعاملی انتخاباتی را تبیین می‌کند. علاوه بر این، اقدامات قانونی سمن‌ها با تأثیر ۰/۱۰۴ بر آگاهی سیاسی، به‌صورت غیرمستقیم بر مشارکت انتخاباتی اثر می‌گذارد.در نهایت، آگاهی سیاسی حدود ۰/۱۴۱ از واریانس مشارکت تعاملی انتخاباتی را تبیین می‌کند. با این حال، تأثیر آن بر مشارکت مستقیم انتخاباتی تنها ۰/۰۶ است که مقدار بسیار ناچیزی محسوب می‌شود؛ بنابراین، این مسیر از مدل حذف می‌شود.

جدول شمارهٔ (۶). برآوردهای استاندارد و غیراستاندارد در سطح استنباطی برای بررسی رابطهٔ متغیرهای مستقل با مشارکت انتخاباتی شهروندان

	شاخص‌های برازش	میزان	ملاک	تفسیر
مطلق	CMIN (آمارهٔ آزمون) (dfدرجه آزادی)	۴۶۳/۴۳۰۲ (۲۲۱۳)	CMIN/DF کمتر از ۵	برازش مطلوب
	p-value (سطح معناداری)	۰/۰۰۰	بیشتر از ۰/۰۵	برازش مطلوب
	RMR (ریشه دوم میانگین مربعات خطای باقی‌مانده)	۰/۰۶۸	کمتر از قدر مطلق چهار	برازش مطلوب
تطبیقی	TLI(شاخص توکر-لویس)	۰/۸۹	بیشتر از ۰/۹۰	برازش مطلوب
	CFI (شاخص برازش تطبیقی)	۰/۹۰	بیشتر از ۰/۹۰	برازش مطلوب
مقتصد	RMSEA (ریشهٔ دوم میانگین مربعات خطای برآورد)	۰/۰۴۹	کمتر از ۰/۰۵	برازش مطلوب
	PNFI (شاخص برازش مقتصد هنجارشده)	۰/۶۷	بیشتر از ۰/۵	برازش مطلوب

جدول شمارهٔ (۷). ضرایب استاندارد مسیرهای ساختاری مدل نهایی

مسیر ساختاری	β استاندارد	SE	CR	p-value	Bootstrap SE	نتیجه
نوع فعالیت سمن ⟶ مشارکت مستقیم	۰/۷۱۳	۰/۱۱۳	۵/۳۳	<0.001	۰/۱۱۶	تأیید
نوع فعالیت سمن ⟶ مشارکت تعاملی	۰/۸۳۱	۰/۱۷۳	۴/۸	<0.001	۰/۱۷۶	تأیید
آموزش و آگاهی‌بخشی ⟶ مشارکت مستقیم	۰/۸۰۸	۰/۰۶۱	۷/۰۲	<0.001	۰/۰۶۴	تأیید
آموزش و آگاهی‌بخشی ⟶ مشارکت تعاملی	۰/۸۳۳	۰/۱۰۱	۵/۰۹	<0.001	۰/۱۰۴	تأیید
اتکا به سمن ⟶ مشارکت مستقیم	۰/۳۰۲	۰/۰۰۱	۳/۹۱	<0.001	۰/۰۷۹	تأیید
اتکا به سمن ⟶ مشارکت تعاملی	۰/۱۱۸	۰/۰۰۳	۲/۸۷	۰/۰۰۴	۰/۰۴۳	تأیید
آگاهی سیاسی ⟶ مشارکت مستقیم	۰/۰۸	۰/۰۰۲	۱/۵۸	۰/۱۱۴	۰/۰۵۳	رد
آگاهی سیاسی ⟶ مشارکت تعاملی	۰/۱۵۴	۰/۰۱۲	۲/۹	۰/۰۰۴	۰/۰۵۵	تأیید
اقدامات قانونی ⟶ مشارکت مستقیم	۰/۷۸	۰/۰۹	۶/۰۸	<0.001	۰/۰۹۳	تأیید
اقدامات قانونی ⟶ مشارکت تعاملی	۰/۸۸	۰/۱۴۸	۴/۷۸	<0.001	۰/۰۱۵۲	تأیید

جدول شمارهٔ (۸). اثرات مستقیم و غیرمستقیم متغیرهای مستقل بر مشارکت انتخاباتی

متغیر	اثر مستقیم	اثر غیرمستقیم (از طریق آگاهی سیاسی)	اثر کل
نوع فعالیت سمن	۰/۷	۰/۲۳	۰/۹۳
اتکا به سمن	۰/۳۰۱	۰/۰۰۰	۰/۳۰۱
اقدامات قانونی سمن	۰/۶۱	۰/۱۰۴	۰/۷۱۴
آگاهی سیاسی	۰/۱۴۱	—	۰/۱۴۱

داده‌های جدول شمارهٔ (۸) نشان می‌دهد، بیشترین اثر کل بر مشارکت انتخاباتی، مربوط به نوع فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد (۰/۹۳) است. پس‌ازآن، اقدامات قانونی سازمان‌های مردم‌نهاد با اثر کل ۰/۷۱۴ در رتبهٔ دوم قرار دارد. همچنین، بخشی از اثر نوع فعالیت و اقدامات قانونی از طریق ارتقای آگاهی سیاسی به مشارکت انتخاباتی منتقل می‌شود که بیانگر نقش میانجی آگاهی سیاسی در الگوی پژوهش است. درمقابل، اتکا به سازمان‌های مردم‌نهاد، عمدتاً اثر مستقیمی بر مشارکت انتخاباتی دارد.

نتیجه‌گیری

انتخابات در نظام‌های مردم‌سالار، نه‌تنها سازوکار اصلی انتقال قدرت سیاسی به‌شکل قانونی است، بلکه بستری برای تجلی ارادهٔ عمومی، ارتقای سرمایهٔ اجتماعی، و بازتولید مشروعیت نظام سیاسی نیز به‌شمار می‌آید. در جمهوری اسلامی ایران، انتخابات مجلس شورای اسلامی ــ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین فرایندهای دموکراتیک ــ همواره صحنهٔ حضور و رقابت جریان‌های سیاسی و نیز عرصه‌ای برای بروز و نقش‌آفرینی نهادهای مدنی و اجتماعی بوده است. در این میان، سازمان‌های مردم‌نهاد

(سمن‌ها) به‌عنوان بخش مهمی از جامعهٔ مدنی، ظرفیت‌های ویژه‌ای برای تشویق، تسهیل، و تعمیق مشارکت سیاسی شهروندان دارند؛ ظرفیتی که می‌تواند فراتر از بسیج انتخاباتی کوتاه‌مدت، به ارتقای کیفیت گفت‌وگوی عمومی، افزایش آگاهی سیاسی، و ارتقای حس تعلق و مسئولیت اجتماعی بینجامد. یافته‌های این پژوهش نشان داد که رفتار انتخاباتی شهروندان در کلان‌شهر اصفهان را نمی‌توان به ترجیحات فردی، ویژگی‌های جمعیت‌شناختی، یا انگیزه‌های کوتاه‌مدت سیاسی فروکاست؛ بلکه این رفتار در بستری نهادی، شبکه‌ای، و ارتباطی شکل می‌گیرد. براساس نتایج الگوسازی معادلات ساختاری و برازش مطلوب الگوی پژوهش، سازمان‌های مردم‌نهاد ــ به‌عنوان نهادهای میانجی جامعهٔ مدنی ــ نقش مهمی در تبدیل ظرفیت‌های پراکندهٔ اجتماعی، شناختی، و ارتباطی شهروندان به کنش سیاسی سازمان‌یافته ایفا می‌کنند. از این منظر، سمن‌ها نه‌تنها بازیگرانی خدماتی، بلکه سازوکارهایی برای جامعه‌پذیری سیاسی، تولید اعتماد اجتماعی، و فعال‌سازی ظرفیت مشارکتی شهروندان محسوب می‌شوند. در سطح نهادی، نتایج نشان داد که اقدامات رسمی، قانونی، و شفاف سمن‌ها با تبیین بخش قابل‌توجهی از واریانس مشارکت انتخاباتی (R^2=0.69)، مهم‌ترین عامل تبیین‌کنندهٔ رفتار انتخاباتی است. همچنین، اثر مستقیم این سازوکارها بر مشارکت تعاملی (β=0.88) و مشارکت مستقیم (β=0.78) نشان می‌دهد که مشروعیت سازمانی، شفافیت عملکرد، و قانونمندی فعالیت‌های سمن‌ها می‌تواند از طریق افزایش اعتماد نهادی و کاهش احساس بی‌اثری سیاسی، زمینهٔ مشارکت بیشتر شهروندان را فراهم کند.

این یافته با دیدگاه تکثرگرایی رابرت دال و نظریه‌های نوسازی سیاسی همخوان است؛ زیرا، این رویکردها بر اهمیت نهادهای میانجی در انتقال مطالبات اجتماعی، سازمان‌دهی منافع، و ایجاد ارتباط میان جامعه و ساختار سیاسی تأکید دارند. همچنین، نتیجهٔ حاضر با یافته‌های شفیعی سیف‌آبادی (۱۴۰۰) همسو است که نشان داده است، سازمان‌های مردم‌نهاد با ایجاد مسیرهای ارتباطی میان جامعه و ساختار سیاسی، زمینهٔ افزایش اعتماد عمومی و مشارکت اجتماعی را فراهم می‌کنند. بااین‌حال، پژوهش حاضر با استفاده از روش الگوسازی معادلات ساختاری، این رابطه را از سطح توصیفی فراتر برده و سازوکارهای مشخص اثرگذاری آن، شامل شفافیت سازمانی، قانونمندی فعالیت‌ها، و تقویت احساس امنیت مشارکتی را آشکار کرده است. همچنین، نتایج این پژوهش با یافته‌های کامینسکی (۲۰۲۰) دربارهٔ نقش نهادهای مدنی در جوامعی که نهادهای میانجی سنتی‌ای مانند احزاب سیاسی، محدودیت نفوذ اجتماعی دارند، هم‌راستا است. براین‌اساس، سمن‌ها می‌توانند بخشی از خلأ نمایندگی اجتماعی را جبران کرده و با ایجاد زمینهٔ

تعامل میان شهروندان، جامعه و ساختار سیاسی، ظرفیت مشارکت سیاسی را افزایش دهند. در سطح شبکه‌ای، یافته‌ها نشان داد که ظرفیت شبکه‌سازی و نوع فعالیت سمن‌ها، بیشترین اثر کل را بر رفتار انتخاباتی دارند (β=0.93). این نتیجه، اهمیت روابط اجتماعی، پیوندهای مدنی، و تجربهٔ همکاری جمعی را در شکل‌گیری مشارکت سیاسی برجسته می‌کند. عضویت قابل‌توجه پاسخ‌گویان در سمن‌های خیریه‌ای-حمایتی (۵۷ درصد) و آموزشی (۱۵ درصد) نشان می‌دهد که فعالیت‌هایی که در ظاهر ماهیتی غیرسیاسی دارند، می‌توانند زمینهٔ تولید سرمایهٔ اجتماعی و شکل‌گیری شبکه‌های اعتماد را فراهم کنند. این یافته با نظریهٔ سرمایهٔ اجتماعی پاتنام و همچنین، نتایج بالدینگ و هالزتر (۲۰۲۰) همخوانی دارد. براساس این دیدگاه، مشارکت در شبکه‌های داوطلبانه و انجمن‌های مدنی از طریق تقویت اعتماد، هنجارهای همکاری و احساس تعلق جمعی، احتمال مشارکت سیاسی را افزایش می‌دهد. یافته حاضر ضمن تأیید این دیدگاه، نشان می‌دهد که حتی سمن‌های خیریه و آموزشی نیز می‌توانند دارای کارکرد سیاسی غیرمستقیم باشند؛ زیرا، تجربهٔ همکاری، مسئولیت اجتماعی، و تعاملات مستمر در این نهادها، منابع اجتماعی لازم را برای کنش سیاسی ایجاد می‌کند.

یافتهٔ دیگر پژوهش، تفاوت مشارکت مستقیم و مشارکت تعاملی است. نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که آگاهی سیاسی و دانش سیاسی بر مشارکت تعاملی اثر معناداری دارند (به‌ترتیب β=0.154و β=0.145)؛ اما اثر آن‌ها بر مشارکت مستقیم انتخاباتی معنادار نیست. این موضوع نشان می‌دهد که افزایش اطلاعات سیاسی الزاماً به رأی دادن منجر نمی‌شود، بلکه بیشتر زمینهٔ شکل‌گیری اشکال پیچیده‌تر مشارکت مانند گفت‌وگو، بحث سیاسی، اقناع اجتماعی، و پیگیری مسائل عمومی را فراهم می‌کند. این یافته با نتایج شهرام‌نیا و ملائی (۱۳۸۹) همسو است که بر تفاوت میان انواع مشارکت سیاسی تأکید کرده‌اند. بر اساس این دیدگاه، مشارکت سیاسی، به حضور در انتخابات محدود نیست، بلکه طیفی از فعالیت‌های ارتباطی، مطالبه‌محور و مدنی را شامل می‌شود. نتایج پژوهش حاضر نیز نشان می‌دهد که دانش سیاسی، زمانی می‌تواند به کنش سیاسی فعال تبدیل شود که در بستر شبکه‌های اجتماعی و نهادهای میانجی‌ای مانند سمن‌ها قرار گیرد. از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، این نتیجه بیانگر آن است که اطلاعات سیاسی به‌تنهایی برای تبدیل شهروندان به کنشگران سیاسی کافی نیست، بلکه باید از طریق فرایندهای اجتماعی‌ای مانند آموزش مدنی، تعامل گروهی، و افزایش احساس اثربخشی سیاسی به رفتار مشارکتی تبدیل شود. در همین راستا، یافتهٔ مربوط به اثرگذاری آموزش و آگاهی‌بخشی سمن‌ها ($R^2=0.65$) نشان می‌دهد که این

سازمان‌ها نقش حلقهٔ میانجی بین شناخت سیاسی و کنش سیاسی را ایفا می‌کنند.

در مجموع، می‌توان گفت، اثرگذاری سمن‌ها، فرایندی چندمرحله‌ای است که از مسیر اعتمادسازی نهادی، توسعهٔ شبکه‌های اجتماعی، آموزش مدنی، و تقویت احساس اثربخشی سیاسی تحقق می‌یابد؛ بنابراین، پیشنهاد می‌شود:

ـ با توجه به اثر فراوان سازوکارهای رسمی، قانونی، و شفافیت عملکرد سمن‌ها بر مشارکت انتخاباتی، پیشنهاد می‌شود، نهادهای مسئول، ضمن تسهیل فعالیت قانونی سمن‌ها، سازوکارهای شفافیت مالی، گزارش‌دهی عمومی، و پاسخ‌گویی سازمانی را تقویت کنند؛ زیرا، اعتماد عمومی به این نهادها، پیش‌شرط اثربخشی اجتماعی آن‌هاست؛

ـ با توجه به اثر کل فراوان ظرفیت شبکه‌سازی سمن‌ها ($\beta=0.93$) ، پیشنهاد می‌شود، برنامه‌های توسعهٔ مشارکت سیاسی، به‌جای تمرکز صرف بر دوره‌های انتخاباتی، بر تقویت شبکه‌های اجتماعی پایدار، فعالیت‌های داوطلبانه، و فرصت‌های تعامل مدنی روزمره متمرکز شود؛

ـ با توجه به نقش آموزش و آگاهی‌بخشی سمن‌ها در تبیین مشارکت شهروندان ($R^2=0.65$)، پیشنهاد می‌شود، این سازمان‌ها با همکاری نهادهای آموزشی و فرهنگی، دوره‌های آموزش شهروندی، سواد سیاسی، و مهارت‌های مشارکت مدنی را طراحی و اجرا کنند؛

ـ پیشنهاد می‌شود، سیاست‌گذاران حوزهٔ مشارکت اجتماعی، نقش سمن‌ها را به نهادهای خدمات‌رسانی محدود نکنند، بلکه آن‌ها را به‌عنوان ظرفیت‌های جامعهٔ مدنی برای افزایش اعتماد عمومی، گفت‌وگوی اجتماعی، و توسعهٔ فرهنگ مشارکت در نظر بگیرند؛

ـ میان سمن‌ها، دانشگاه‌ها و نهادهای سیاست‌گذار، ارتباط نظام‌مندی ایجاد شود تا از ظرفیت پژوهشی و تجربی این سازمان‌ها برای طراحی سیاست‌های ارتقای مشارکت سیاسی استفاده شود.

سرانجام باید گفت، پژوهش حاضر نیز همانند دیگر مطالعات علوم اجتماعی، محدودیت‌هایی داشته است؛ نخست، مقطعی بودن پژوهش، امکان استنباط علّی قطعی میان متغیرها را محدود می‌کند و انجام مطالعات طولی می‌تواند درک دقیق‌تری از روابط ارائه دهد؛ دوم، استفاده از داده‌های خودگزارشی ممکن است از سوگیری پاسخ‌دهندگان تأثیر پذیرفته باشد؛ سوم، محدود بودن جامعهٔ آماری به شهر اصفهان، تعمیم نتایج به دیگر مناطق کشور را با احتیاط همراه می‌کند. همچنین، تغییرات شرایط نهادی و سیاسی مرتبط با فعالیت سمن‌ها، از عواملی است که می‌تواند بر نتایج، اثرگذار باشد و در این پژوهش، کنترل نشده است.*

منابع

اکبری، زینب؛ احمدپور پرویزیان، جعفر؛ درگاهی جوزستانی، سیدعبدل (۱۳۹۵). درآمدی بر مفاهیم و تئوری‌های مشارکت سیاسی و اجتماعی. تهران: رازنهان.
امیری، آبتین (۱۳۹۲). سازمان‌های غیردولتی و مشارکت مردمی. تهران: سیروان. چاپ دوم.
پاتنام، روبرت (۱۳۹۲). دموکراسی و سنت‌های مدنی. ترجمهٔ محمدتقی دلفروز. تهران: جامعه‌شناسان.
حیدری، نصرت‌اله؛ جمشیدی، محسن (۱۳۹۵). نقش و جایگاه سازمان‌های مردم‌نهاد در مشارکت سیاسی در دوران ریاست‌جمهوری خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی. فصلنامهٔ تخصصی علوم سیاسی، ۱۲ (۳۶)، ۱۵۲-۱۲۵.
دال، رابرت (۱۳۹۲). تحلیل سیاسی پیشرفته. ترجمهٔ فرشاد علیخانی. تهران: جاودان خرد.
رهبرقاضی، محمودرضا؛ نوعی باغبان، سید مرتضی (۱۴۰۱). مشارکت انتخاباتی در ایران: تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم رسانه‌های اجتماعی از طریق ارزش‌های رهایی و سکولاریسم. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۷(۳)، ۱۱۶-۸۷.
doi22034/ 022.467
سعیدی، محمدرضا (۱۳۹۳). درآمدی بر مشارکت مردمی و سازمان‌های غیردولتی. تهران: انتشارات سمت.
سفیدی، هوشمند (۱۳۹۸). آگاهی سیاسی و رأی آگاهانه. تهران: نشر حانون.
شارع‌پور، محمود (۱۳۸۵). سرمایهٔ اجتماعی: مفهوم‌سازی، سنجش، و دلالت‌های سیاست‌گذاری. ساری: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی مازندران.
شهرام‌نیا، سید امیرمسعود؛ ملائی، صابر (۱۳۹۰). تحلیل تأثیر آگاهی سیاسی معلمان بر شرکت در انتخابات؛ مطالعهٔ موردی معلمان نواحی (۱) و (۳) اصفهان. پژوهشنامهٔ علوم سیاسی۶(۱). ۱۳۹.
شفیعی سیف‌آبادی، محسن (۱۴۰۰). بررسی دلایل کاهش میزان مشارکت مردمی در انتخابات ۱۴۰۰ و آیندهٔ رفتار انتخاباتی شهروندان برپایه نظریهٔ مشارکت سیاسی میلبراث و نظریهٔ سناریونویسی شوارتز. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۶(۳)، ۱۰۸-۶۱.
doi: 10.22034/ipsa.2021.439
عشایری، طاها؛ جهان‌پرور، طاهره؛ رقمی، فائزه؛ منتی، ایوب (۱۴۰۳). مطالعهٔ رفتار انتخاباتی اقوام ایرانی و عوامل مؤثر بر آن: فراتحلیل پژوهش‌ها (۱۴۰۱-۱۳۸۸). راهبرد سیاسی، شمارهٔ ۲۹، ۱۹۸-۱۶۳.
علی‌اکبری، افسانه؛ حیدری، نصرت‌اله؛ بخشایشی اردستانی، احمد (۱۴۰۳). بررسی تأثیر سرمایهٔ اجتماعی بر مشارکت سیاسی دانشجویان شهر ایلام. فرهنگ ایلام، شمارهٔ ۸۲ و ۸۳، ۲۹-۷.
غضنفری، هنگامه (۱۳۹۴). سازمان‌های غیردولتی و فرایند صلح بین‌المللی. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
لیل گوئل، لستر میلبرت (۱۳۹۶). مشارکت سیاسی. ترجمهٔ دکتر سید ابوالحسن رحیمی. تهران: بنیاد

حقوقی میزان.
مجدی‌نسب، محمد اسلام (۱۳۹۸). مشارکت سیاسی؛ چگونگی و چرایی. تهران: نشر جامعه‌شناسان.
مدرسی، محمد؛ ابطحی، سید مصطفی؛ برزگر، کیهان (۱۴۰۳). بررسی مشارکت سیاسی شهروندان اهوازی در یازدهمین دورهٔ انتخابات مجلس شورای اسلامی. رهیافت انقلاب اسلامی، شمارهٔ ۶۸، ۱۴۴-۱۱۷.
نژادبهرام، زهرا (۱۳۸۸). موانع مشارکت سیاسی زنان در ایران. تهران: نشر رسانش.
نیازی، محسن؛ حسن‌زاده، زهرا؛ محمدزاده، مهدی (۱۳۹۹). مشارکت سیاسی از نظریه تا عمل و استراتژی‌ها. تهران: نشر نقد فرهنگ.
نوروزی، اصغر (۱۴۰۳). تحلیل عوامل مؤثر بر مشارکت سیاسی در جوامع روستایی (مطالعهٔ موردی شهرستان لنجان). برنامه‌ریزی فضایی (جغرافیا)، شماره ۵۵، ۱۰۲-۸۵.

Boulding, C., & Holzner, C. A. (2020). Community Organizations and Latin America's Poorest Citizens: Voting, Protesting, and Contacting Government. *Latin American Politics and Society*, 62(4), 98–125. https://doi.org/10.1017/LAP.2020.17.
Boulding, C. (2014). *NGOs, Political Protest, and Civil Society*. https://www.cambridge.org/core/books/ngos-political-protest-and-civil-society/1D42566
DE3B74DFB7DE5FA5A666E0D25.
Canpolat, M. D. (2023). The Role of Non-Governmental Organizations on Participation in Political Life: The Case of the Turkish Diaspora in Germany. *Turkish Journal of Diaspora Studies*. https://doi.org/10.52241/tjds.2023.0063
Kosygina, K. E., & Kaminsky, V. S. (2020). The Role of Non-Commercial Organizations in Increasing the Electoral Activity of Citizens. *Society and Security Insights*, 3(3), 90–111. https://doi.org/10.14258/SSI(2020)3-07.
Jagadish B. (2014). Strengthening the Effectiveness of Democratic Governance: Efforts by Non-Governmental Organisations. *Abhinav-National Monthly Refereed Journal Of Research In Arts* Education, 3(1), 42-52.
Parry, G., Moyser, G., & Day, N. (1992). *Political Participation and Democracy in Britain*. Cambridge: Cambridge University Press.
Vallejo, K. (2011). *NGOs, Politics, and Participation: A Critical Case Study of the Foreign Funded NGO Sector and its Capacity to Empower Local Communities*. 2(1), 3. https://pubs.lib.umn.edu/index.php/reconsidering/article/download/570/564.

Research Letter of Political Science
Winter 2026, Volume XXI, Number 1, pp.161-194

Research Paper

Convergences and Divergences in the Political Thought of the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood of Egypt: A Comparative Analysis of Objectives, Instruments, and Political Strategies

Sajjad Torab[1] ***Seyyed Mohammad Naser Taghavi**[2] **Behroz Rashidi**[3]

1. Department of Political Science, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Department of Political Science, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
3. Department of Political Science, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

DOI: https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.564
Receive Date: 31 March 2026
Revise Date: 11 June 2026
Accept Date: 09 July 2026

©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Extended Abstract

Introduction

The political developments in the Islamic world in the contemporary century show that Islamist movements, despite sharing fundamental beliefs and drawing inspiration from religious teachings, have experienced significant differences in terms of political goals, tools of activism, and practical strategies. In the meantime, the political thought of the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood movement in Egypt, as two prominent and influential models in the sphere of contemporary Islamic politics, have always attracted the attention of researchers; because both have played an important role in regional and trans-regional developments by claiming to revive Islamic identity in the political arena and redefine the relationship between religion and power. However, differences in historical contexts, social structures, state-building experience, and methods of political action have placed distinct paths before these two movements. Therefore, explaining the similarities and differences between their political thought, goals, and tools of political power strategies not only helps to understand the internal logic of Islamist movements more precisely, but also provides the possibility of analyzing different patterns of realizing religious sovereignty and political mobilization strategies in the Islamic world. Accordingly, the main goal of the present study is a comparative analysis of the goals, tools, and political strategies in the political thought of the Islamic Revolution of Iran and the modern Muslim Brotherhood of Egypt and explaining their fundamental similarities and differences. Therefore, the main question of the study is: despite the commonality in religious foundations and the ideal of restoring Islamic sovereignty, why have the political thought of the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood of Egypt led to different paths in practical goals, tools of action, and strategies for realizing political power?

Methodology

In terms of methodology, this study adopts a descriptive–analytical approach. First, the historical and social contexts surrounding the formation of the Muslim Brotherhood and

*** Corresponding Author:**
Seyyed Mohammad Naser Taghavi, Ph.D.
E-mail: smn.taghavi@iau.ir

the Islamic Revolution are examined. Subsequently, through an analytical perspective, their similarities and differences are comparatively evaluated at three levels: goals, instruments, and political strategies. The data collection method is library-based, relying on systematic note-taking from written sources, including books, scholarly articles, and academic research. In the data analysis phase, qualitative content analysis is employed; key themes related to fundamental concepts are extracted, coded, and organized into conceptual categories. Finally, based on a comparative framework, the discursive and strategic similarities and distinctions between the two movements are analyzed.

Results and Discussion

In this study, drawing upon an integrated theoretical framework of Social Identity Theory and Discourse Analysis, the historical and social contexts surrounding the emergence of the Muslim Brotherhood in Egypt and the Islamic Revolution of Iran were first systematically examined and compared in order to elucidate the processes of identity formation, crises of legitimacy, and structural conditions that shaped both movements. At this stage, through extensive review of library sources and systematic note-taking from theoretical, historical, and analytical works, key components such as type of leadership, organizational networks, social base, experience of repression, identity crisis, and the relationship between religion and politics were extracted and formulated into comparative indicators.

In the second step, the political objectives of the two movements were analyzed at three levels—Hasan al-Banna's thought, Sayyid Qutb's thought, and the contemporary approach of the Muslim Brotherhood on the one hand, and the discourse of the Islamic Revolution of Iran on the other—using qualitative content analysis. Fundamental concepts such as the revival of Islamic identity, state-building, popular participation, divine sovereignty, gradual reform, or revolutionary overthrow were coded and organized into analytical categories to enable comparison of their theoretical coherence, scope of objectives, and degree of institutionalization. Additionally, the transnational, civilizational, and nation-centered dimensions of each movement's objectives were separately examined and classified.

Table (1). Comparative comparison of political thought and historical contexts of the formation of the Muslim Brotherhood in Egypt and the Islamic Revolution in Iran

Analytical dimensions	Egyptian Muslim Brotherhood	Islamic Revolution of Iran
Historical context	British colonialism	Dependence on Western powers (America/West)
Structural transformation of the Islamic world	The fall of the Ottoman Caliphate	Decline of Pahlavi monarchy's legitimacy
Type of government	Dependent monarchy	Centralized and authoritarian monarchy
Identity crisis	The conflict between Islamic tradition and Western modernity	Conflict between political Islam and Western modernization
Cultural situation	The spread of secularism	Weakening of religious values in official politics
Economic situation	Class inequality, urban poverty	Class divide, development inequality
Effective social classes	Middle class, educated, religious people	Clergy, market, middle class, disadvantaged groups
Organizational networks	Cohesive party-social organization	Mosques, religious bodies, clergy network
Initial approach	Gradual reformism	Revolutionary and subversive protest
Discourse-centered	Islam as a comprehensive	Political Islam, independence,

	system of life	justice
Type of leadership	Organizational leadership (Hasan al-Banna, Sayyid Qutb)	Charismatic leadership (Imam Khomeini)
Experience of repression	Suppression in different periods	Suppression of opponents by the Pahlavi regime
Ultimate goal	Gradual Islamization of society and state	Establishment of an Islamic political system

Source: Research findings

Subsequently, the instruments of political action, methods of social mobilization, and strategies for attaining political power in both movements were comparatively analyzed. In this section, institutional structures, mobilization networks, patterns of political participation, modes of engagement with the existing state, and models of state-building were identified and organized into comparative tables. By combining historical description, discourse analysis, and structural comparison, the study sought to present a coherent account of the similarities and differences in the goals, instruments, and political strategies of the two movements.

Conclusion

The results of the comparative analyses presented in the three axes of political goals, tools of activism, and strategies for realizing political power and state-building of the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood of Egypt (with an emphasis on the new political approach) show that the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood of Egypt, despite their ideological and religious commonalities, have experienced very different practical and institutional paths within the framework of two distinct discourses and different constructions of "Islamic identity". By simultaneously benefiting from religious legitimacy, charismatic leadership, and extensive institutional networks, the Islamic Revolution was able to pursue its goals at the national and transnational levels in an institutionalized, organized, and comprehensive manner, and to implement the religious and revolutionary state-building model by establishing a dominant revolutionary discourse and redefining collective identity in the form of a revolutionary nation-nation. In contrast, the Muslim Brotherhood, in its new political formation, has attempted to link Islamic identity with the requirements of institutionalized politics, electoral participation, party activity, and presence in the official structures of the Egyptian nation-state, by partially moving away from purely invitation-based or confrontational models. However, although this movement has enjoyed social capacities, educational networks, organizational cohesion, and reformist discourse, it has not been able to institutionalize its identity construction in the form of a stable and enduring political order due to the structural limitations of the Egyptian political system, security pressures, the fragility of the experience of participating in power, the inability to create a broad national consensus, and the lack of a sustainable institutional model to transform Islamic discourse into effective governance. From this perspective, the main difference between the two movements can be found in the distinction between the “revolutionary-institutional model” and the “reformative-participatory model.” A model that, in the case of the Islamic Revolution, led to a transformation of the power structure and the establishment of new institutions, but in the case of the Muslim Brotherhood, remained mainly at the level of an attempt to enter power, influence public policy, and gradually reform from within existing structures.

Keywords: Political Thought; Islamic Revolution; Iran; Muslim Brotherhood of Egypt; Similarities; Differences.

References

Abtahi, S. M. (2024). *Theories of revolution and the Islamic Revolution: A multi-causal approach to the political-social collapse of the Pahlavi regime*. Tehran: Qoumes Publishing. (In Persian)

Akbari, A. and Hoseinpour, M. (2025). Islamic revolution and awareness in the thought and life of Imam Khomeini (RA). *Quarterly Scientific - Research Journal on Islamic Revolution*, 14(52), 1-18. (In Persian)

Azoulay, R. (2015). The power of ideas. The influence of Hassan Al-Banna and Sayyid Qutb on the Muslim Brotherhood organization. *Przegląd Strategiczny*, (8), 171-182.

Dalirpour, P. (2011). The prospects of political Islam in Egypt. *Ettela'at Political-Economic Monthly*, 25(9), 162–175. (In Persian)

Dehghani Firouzabadi, S. J. (2010). *Foreign policy of the Islamic Republic of Iran*. Tehran: SAMT Publications. (In Persian)

Derakhsha, J., & Nejati-Arani, M. R. (2018). A comparative study of the political Islam model of the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood of Egypt. *Quarterly Journal of International Cultural Relations Studies*, 4(8), 84–110. (In Persian)

Eldeeb, A. M. (2023). Ideological Rapprochement of the Islamic Revolution and the Muslim Brotherhood. *World politics*, (4), 21-31.

faramarzifard,M. J. , sadigh,M. E. and moghimi,S. (2024). The role of Islamic movements with the approach of the Muslim Brotherhood in the regional relations of Iran with Turkey and Saudi Arabia. *Islamic Revolution Research*, 13(1), 301-328. https://www.roir.ir/article_195576.html. (In Persian)

Foucault, M. (1962). *The Archaeology of Knowledge, Translated by A. Sheridan*. London: Routledge.

Fouzi, Y. (2025). C*oncepts of political thought in the Islamic Revolution of Iran*. Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies Press. (In Persian)

Ghasemi, B and Shahriyari, B . (2021). A Comparative Study of the Performance of the Islamic Revolution of Iran and the Egyptian Muslim Brotherhood in the State-Building Process. *Journal of Islamic Awakening Studies*, 10(1), 31-52. (In Persian)

Ghasemi, M., Basiri, M. and Yazdani, E. (2020). The Relations of Islamic Republic of Iran with Muslim Brotherhood; From Strategic Alignment to

Ideological Competition. *Political Strategic Studies*, 9(32 (62)), 35-67. (In Persian)

Glombitza, O. (2022). Islamic Revolutionary Ideology and Its Narratives: The Continued Relevance of the Islamic Republic's Ideology. *Third World Quarterly*, 43(5), pp. 1156–1175.

Golmohammadi, A. (2007). *Globalization, culture, and identity*. Tehran: Ney Publishing. (In Persian)

Guardian Council (21 June 2026). *The Constitution of the Islamic Republic of Iran*. available at: https://www.shora-gc.ir/fa/news/4707. (In Persian)

Hosseini, A. (2019). *The Islamic Revolution of Iran: Background and Events*. Tehran: Book of the Month Publications. (In Persian)

Howarth, D. (2009). *Method and theory in political science*. Tehran: Strategic Studies Research Institute Press. (In Persian)

Jenkins, R. (2002). *Social identity*. Tehran: Shirazeh Publishing. (In Persian)

Kadivar, M. (2008). *Theories of state in Shi'i jurisprudence*. Tehran: Ney Publishing. (In Persian)

Kakouei Dinki, I. (2022). *Cultural capital and social identity*. Tehran: Be-Andish Publishing. (In Persian)

Khalidi, S. (2024). *Sayyid Qutb from Birth to Martyrdom*. Translated by Jalil Bahrami-Niya. Tehran: Ehsan Publications. (In Persian)

Khameyar, A. (2011). *Iran and the Muslim Brotherhood, Factors of Convergence and Divergence*. Tehran: Institute for Thought-Makers of Noor Studies. (In Persian)

Khomeini, R. (2000). *Sahifeh-ye Imam (Vols. 6, 9 & 21)*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. (In Persian)

Khomeini, R. (2013*). Velayat-e faqih (Islamic government)*. Qom: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. (In Persian)

Mabon, S. (2023). *The struggle for supremacy in the Middle East: Saudi Arabia and Iran*. Cambridge: Cambridge University Press.

Maghsoudi, M., Mohammadi, M., & Tohidfam, M. (2024). Political development in Iran after the Islamic revolution in the light of two "Iranian-Islamic" and "modern" discourses. *Research Letter of Political Science*, 19(4), 121-150. (In Persian)

Mandaville, P. (2022). *Islam and politics* (3rd ed.). London: Routledge.

Maqsoodi , M., Afrozi Espushani , M., Darvishpour , H., & Melabi , M. (2024). Examination of the Middle Class Attitudes Towards the Values of the Islamic

Revolution at the Beginning of the Fifth Decade of the Revolution. *Journal of Social-Political Studies of Iran's Culture and History*, 2(4), 27-47. (In Persian)

Mawdudi, A. A. (1967). *The Political Theory of Islam* (3rd ed.). Damascus: Dar al-Fikr. (In Arabic)

Nazari,A. and Pirani,S. (2017). *Social Identity Theory and Identity Representation of ISIS Actions*. National Studies Journal, 18(70), 77-98. (In Persian)

Nsera, H. (2022). Iran and the Muslim Brotherhood: Ideological Similarities and Historical Relations. *Strategiecs, Amman*, 6, 5. https://strategiecs.com/en/analyses/iran-and-the-muslim-brotherhood-ideological-similarities-and-historical-relations.

Qaradawi, Y. (2015). *The Muslim Brotherhood, Seventy Years of Invitation*. Training and Jihad. Translated by Abdul-Aziz Salimi. Tehran: Ehsan Publications. (In Persian)

Rahimian,M. , keshavarz shokri, A. and Morshedizad,A. (2023). Content Analysis of the works of religious discourse written in the process of the Islamic Revolution based on the theory of James Paul Gee. *Research Letter of Political Science*, *18*(3), 79-120. (In Persian)

Sayed, M., 2022, The Muslim Brotherhood: From the Caliphate to the Modern Civic State. *Muslim Politics Review*, 1(2), 243-259.

Schulze,R. (1994). *Geschichte der Islamichen Welt im 20. Jahrhundert*, Verl. C.H. Beck, München. Solomon, H., & Tausch, A. (2020). The demise of the Muslim Brotherhood in the Arab World?. *Jewish Political Studies Review*, 31(1/2), 171-209.

Seyyed Qutb, E. (1979). *Milestones,* (6th ed.). Cairo: Dar al-Shorouk. (In Arabic)

Seyyed Qutb, E. (1991). *In the Shade of the Qur'an,* (17th ed.). Cairo: Dar al-Shorouk. (In Arabic)

Taghavi, S. M. N. (2001). The impact of types of legitimacy on political participation with a focus on the legitimacy of religious government and theories of velayat-e faqih. *Islamic Government Quarterly*, 20, 189–208, http://noo.rs/HF3QV. (In Persian)

Taghavi, S. M. N. (2005). *Religion and the democratic foundations*. Tehran: Institute for Culture and Islamic Thought Press. (In Persian)

Taghavi,S. M. N. (2024). Political Islam; From "Excommunication discourse" to

"Proliferation Discourse" (with the focus on the opinions of Seyyed Qutb and Imam Khomeini). *Research Letter of Political Science*, 19(2), 47-76, https://doi.org/10.22034/ipsa.2024.515. (In Persian)

Vaezi, S. M. (2012). *Political crises and social movements in the Middle East: Theories and trends*. Tehran: Office for Political and International Studies Press. (In Persian)

Wagemakers, J. (2022). *The Muslim brotherhood: ideology, history, descendants*. Amsterdam University Press.

Zawawi, M.; Kholil, A.; Rarasati, I. and Firmansyah, D. (2025). Insights Beyond the Revolution of Iran: A Review of Moral and Philosophical Values in the Political Realm of Imam Ayatollah Khomeini. *Fikri: Jurnal Kajian Agama, Sosial dan Budaya*, 9(2), pp. 313–327.

پژوهشنامه علوم سیاسی
زمستان ۱۴۰۴، دورهٔ ۲۱، شماره ۱، پیاپی ۸۱، صص ۱۹۴-۱۶۱

وجوه اشتراک و افتراق اندیشهٔ سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین مصر: تحلیل تطبیقی اهداف، ابزارها، و راهبردهای سیاسی

سجاد تراب[۱] *سیدمحمدناصر تقوی[۲] بهروز رشیدی[۳]

۱. دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی، گرایش اندیشه‌های سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. استادیار، دکترای علوم سیاسی، گرایش اندیشه سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۳. استادیار، دکترای جامعه‌شناسی سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=53120663844/2%

20.1001.1.1735790.1404.21.1.5.9

چکیده

این پژوهش به تحلیل تطبیقی انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین مصر با تمرکز بر اهداف، ابزارها، و راهبردهای تحقق قدرت سیاسی پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی ایران و اندیشهٔ سیاسی نوین اخوان‌المسلمین مصر، با وجود اشتراک در هدف کلانِ احیای هویت اسلامی و حضور دین در عرصهٔ سیاست، در سطح اهداف عملی، ابزارهای کنشگری، و راهبردهای تحقق قدرت سیاسی، تفاوت‌های معناداری دارند. انقلاب اسلامی ایران، اهداف خود را در قالب دگرگونی بنیادین نظم سیاسی موجود و تأسیس حکومتی دینی صورت‌بندی کرد و با اتکا به رهبری دینی، بسیج فراگیر مردمی، شبکه‌های اجتماعی-مذهبی، و گفتمان انقلابی، توانست قدرت سیاسی را تصرف و به نهادسازی پایدار تبدیل کند. درمقابل، اخوان‌المسلمین، دست‌کم در ابتدای تأسیس و شکل‌گیری، اهداف اسلامی خود را نه در قالب گسست انقلابی از نظم موجود، بلکه در چارچوب بازتعریف تدریجی نسبت دین و دولت، اصلاح نهادی، و سازگاری مشروط با قواعد دولت مدرن دنبال کرده است. این جریان با بهره‌گیری از فعالیت حزبی، رقابت انتخاباتی، و شبکه‌های تربیتی-اجتماعی، کوشیده است از مسیر انباشت سرمایهٔ اجتماعی و نفوذ تدریجی در ساختار رسمی، به قدرت نزدیک شود؛ اما وابستگی به فرصت‌های سیاسی، فشار ساختارهای اقتدارگرا، و نبودن امکان تثبیت نهادی، راهبرد آن را به کنشگری اصلاحی و مشارکت‌جویانه محدود کرد. هرچند سید قطب، که در زندان رادیکالیزه‌تر شد، (دست‌کم در حوزهٔ نظری)، به تغییرات بنیادین نظام‌های سیاسی، نه‌تنها در مصر، بلکه در کل جهان چشم داشت.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۱۱
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۳/۲۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۱۸

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:
اندیشهٔ سیاسی، انقلاب اسلامی، ایران، اخوان‌المسلمین مصر، وجوه اشتراک، وجوه افتراق

* نویسنده مسئول:
سیدمحمدناصر تقوی
پست الکترونیک: smn.taghavi@iau.ir

مقدمه

تحولات سیاسی جهان اسلام در سده معاصر نشان می‌دهد که جنبش‌های اسلام‌گرا باوجود اشتراک در مبانی اعتقادی و الهام‌گیری از آموزه‌های دینی، در سطح اهداف سیاسی، ابزارهای کنشگری، و راهبردهای عملی، تفاوت‌های چشمگیری داشته‌اند. دراین‌میان، اندیشهٔ سیاسی انقلاب اسلامی ایران و جنبش اخوان‌المسلمین مصر، به‌عنوان دو الگوی برجسته و اثرگذار بر سپهر سیاست اسلامی معاصر، همواره موردتوجه پژوهشگران بوده‌اند؛ زیرا، هردو با داعیهٔ احیای هویت اسلامی در عرصهٔ سیاست و بازتعریف نسبت دین و قدرت، نقش مهمی در تحولات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای داشته‌اند. بااین‌حال، تفاوت در زمینه‌های تاریخی، ساختارهای اجتماعی، تجربهٔ دولت‌سازی، و شیوه‌های کنش سیاسی، مسیرهای متمایزی را پیشِ روی این دو جریان گذاشته است؛ ازاین‌رو، تبیین شباهت‌ها و تفاوت‌های اندیشهٔ سیاسی آن‌ها، اهداف، ابزارها، و راهبردهای قدرت سیاسی آن‌دو، نه‌تنها به فهم دقیق‌تر منطق درونی جنبش‌های اسلام‌گرا کمک می‌کند، بلکه امکان تحلیل الگوهای متفاوت تحقق حاکمیت دینی و راهبردهای بسیج سیاسی در جهان اسلام را نیز فراهم می‌سازد. براین‌اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر، تحلیل تطبیقی اهداف، ابزارها، و راهبردهای سیاسی در اندیشهٔ سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین نوین مصر و تبیین شباهت‌ها و تفاوت‌های بنیادین آن‌ها است.

با توجه به اهمیت موضوع، یکی از دغدغه‌های ذهنی پژوهشگر، که زمینهٔ انجام پژوهش حاضر را فراهم کرد، پاسخ به این پرسش بوده است که «باوجود اشتراک در مبانی دینی و آرمان احیای حاکمیت اسلامی، چرا اندیشهٔ سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین مصر در اهداف عملی، ابزارهای کنش، و راهبردهای تحقق قدرت سیاسی، به مسیرهای متفاوتی منتهی شده‌اند؟» این پژوهش بر این فرضیه استوار است که «تفاوت شرایط تاریخی و ساختارهای اجتماعی‌ـسیاسی، نوع رهبری و سازمان‌دهی، و نیز نحوهٔ تفسیر نسبت دین و دولت، سبب شده است که انقلاب اسلامی ایران به شکل‌گیری الگویی مبتنی بر تأسیس و تثبیت ساختار حکومتی دینی منجر شود، درحالی‌که اخوان‌المسلمین مصر در دو دههٔ گذشته با گذار از رویکرد انقلابی به رویکرد اصلاحی، تحقق اهداف اسلامی را نه در براندازی نظم سیاسی موجود، بلکه در مشارکت تدریجی، رقابت انتخاباتی، و اصلاح درون‌ساختاری دولت مدرن دنبال کرده است.

۱. پیشینهٔ پژوهش

در میان پژوهش‌های انجام‌شده در حوزهٔ اندیشهٔ سیاسی انقلاب اسلامی و جنبش‌های اسلامی معاصر، برخی آثار با تمرکز بر تحلیل تطبیقی ساختارهای ایدئولوژیک و راهبردهای سیاسی، زمینهٔ مناسبی را برای فهم شباهت‌ها و تفاوت‌های گفتمان‌های اسلامی فراهم کرده‌اند؛ برای نمونه، تقوی (۱۴۰۳) در مقاله‌ای با عنوان «اسلام سیاسی؛ از گفتمان تکفیر تا گفتمان تکثیر (با درنگی بر آراء سید قطب و امام خمینی)» با رویکرد تحلیل گفتمان، به بررسی مفهومی اسلام سیاسی و مقایسهٔ اندیشه سید قطب و امام خمینی در چارچوب دو قرائت متفاوت از نسبت دین و قدرت پرداخته است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که تفاوت‌های بنیادین در مبانی فکری و برداشت از قدرت سیاسی، به شکل‌گیری دو گفتمان متمایز انجامیده است. نقطهٔ قوت پژوهش یادشده، تمرکز آن بر سطح گفتمانی و مفهومی است، اما کمتر به تبیین الگوهای دولت‌سازی توجه داشته است.

قاسمی و شهریاری (۱۴۰۰) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی عملکرد انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین مصر در فرایند دولت‌سازی»، عوامل موفقیت انقلاب اسلامی ایران و ناکامی اخوان‌المسلمین در دولت‌سازی را بررسی کرده‌اند. یافته‌های این پژوهش حاکی از این است که موفقیت ایران، ناشی از پیوند میان رهبری دینی، نظریهٔ ولایت فقیه، و سازوکارهای مردم‌سالاری دینی بود؛ اما اخوان‌المسلمین، به‌دلیل ناتوانی در ارائهٔ نظریهٔ سیاسی اجماع‌ساز و تبدیل پایگاه اجتماعی به ساختار پایدار حکمرانی، در دولت‌سازی ناکام ماند. نقطهٔ قوت پژوهش، تبیین تطبیقی نقش مبانی فکری در دولت‌سازی، و نقطهٔ ضعف آن، کم‌توجهی به متغیرهای نهادی، اجتماعی، و بین‌المللی بوده است.

نصر[1] (۲۰۲۲) در مقاله‌ای با عنوان «ایران و اخوان‌المسلمین: شباهت‌های ایدئولوژیک و روابط تاریخی»، پیوندهای فکری و تاریخی میان انقلاب اسلامی ایران و جریان اخوان‌المسلمین را بررسی کرده و نشان داده است که چگونه اندیشه‌های اسلام سیاسی متفکران شیعه و سنی بر یکدیگر تأثیر متقابل داشته‌اند. نتایج پژوهش یادشده حاکی از این است که مفاهیمی چون وحدت اسلامی، نگاه انتقادی به غرب، و تأکید بر احیای نظم سیاسی اسلامی، زمینهٔ همگرایی و تعامل فکری میان ایران و اخوان‌المسلمین را فراهم کرده است. از

1. Hani Nsera

نقاط قوت پژوهش می‌توان بـه تمرکـز بـر ابعـاد ایـدئولوژیک و تـاریخی روابـط اشـاره کـرد و کم‌توجهی به تفاوت‌های نهادی و شرایط سیاسـی متفـاوت دو جریـان نیـز از نقـاط ضـعف آن به‌شمار می‌آید.

الدیب[1] (۲۰۲۳) نیز در مقاله‌ای با عنوان «همگرایی ایدئولوژیک بین انقلاب اسـلامی و اخوان‌المسلمین»، زمینه‌های تاریخی و فکری نزدیکی این دو جنبش اسلامی بـه یکـدیگر را از دهۀ ۱۹۵۰ تاکنون بررسی کرده و تأثیر رویدادهایی ماننـد انقـلاب اسـلامی ایـران و تحـولات منطقه‌ای را بر شکل‌گیری این رابطه واکاوی نموده است. نتایج پژوهش حاکی از این اسـت کـه باوجود تفاوت‌های مذهبی شیعه و سنی، شباهت‌های ایدئولوژیک و اهداف سیاسـی مشـترک، موجب شکل‌گیری نوعی همگرایی و تعامل میان این دو جریان شده و ایـن رابطـه در تحـولات منطقه، به‌ویژه پس از انقلاب ۲۰۱۱ مصر، اثرگذار بوده است. از نقاط قوت پژوهش می‌توان بـه رویکرد تاریخی-تحلیلی و توجه به تحـولات منطقـه‌ای اشـاره کـرد و غلبـۀ نگـاه جانبدارانـه و کم‌توجهی به ابعاد ساختاری و داخلی هر دو جریان نیز از نقاط ضعف آن به‌شمار می‌آید.

در کنار این رویکردهای تطبیقی، بخشـی از ادبیـات پژوهشـی بـر تبیـین مبـانی نظـری و گفتمانی اندیشۀ سیاسی انقلاب اسلامی تمرکـز دارد؛ بـرای نمونـه، فـوزی (۱۴۰۴) در کتـاب «مفاهیم اندیشۀ سیاسی انقلاب اسلامی ایران» با بازسازی نظام مفهـومی ایـن گفتمـان برپایـۀ منابع دینی و تاریخی، بر استقلال معرفتی و هویت ترکیبی آن تأکید کـرده و نشـان می‌دهـد کـه این اندیشه از پیوند سنت اسلامی، تجربۀ تـاریخی، و شـرایط اجتمـاعی معاصـر شـکل گرفتـه است؛ نوشته‌ای که در تبیین بنیان‌های نظری انقلاب اسلامی غنی است، اما آن را با جریان‌های اسلام‌گرای دیگر مقایسه نکرده است.

در همـین چـارچوب، اکبـری و حسـین‌پور (۱۴۰۳) در مقالـۀ «انقـلاب اسـلامی و آگاهی‌بخشی در اندیشه و سیرۀ امام خمینی(ره)» بر نقش آگاهی سیاسی در بسیج اجتمـاعی و پیوند میان رهبری و مردم تأکید کـرده و آن را یکـی از ارکـان پویـایی انقـلاب اسـلامی معرفـی نموده‌اند؛ تحلیلی که بعد کنشگرانۀ اندیشۀ انقلاب را روشن می‌کند، ولی فاقد رویکرد تطبیقـی با جنبش‌های اسلامی دیگر است.

1. Amr Mohamed Eldeeb

در سطحی کلان‌تر، گلومبیتسا[1] (۲۰۲۲) در کتاب «ایدئولوژی انقلاب اسلامی و روایت‌های آن: تداوم اهمیت ایدئولوژی جمهوری اسلامی»، با تمرکز بر استمرار گفتمان‌های مهمی مانند استقلال، مقاومت، و ضدامپریالیسم، نشان می‌دهد که ایدئولوژی انقلاب اسلامی، همچنان چارچوب تعیین‌کننده‌ای در سیاست داخلی و خارجی ایران به‌شمار می‌آید؛ بااین‌حال، این پژوهش نیز بیش از اینکه بر مقایسهٔ جنبش‌های اسلامی تمرکز کند، بر پویایی درونی گفتمان انقلاب تأکید دارد.

افزون‌بر این، زواوی[2] و دیگران (۲۰۲۴) در مقالهٔ «بینش‌هایی فراتر از انقلاب ایران: مروری بر ارزش‌های اخلاقی و فلسفی در عرصهٔ سیاسی امام آیت‌الله خمینی» سیاست در اندیشهٔ امام را در امتداد اخلاق اسلامی دانسته و بر پیوند عمیق فلسفهٔ اخلاق با کنش سیاسی تأکید کرده‌اند؛ تحلیلی که لایه‌های هنجاری اندیشهٔ انقلاب را برجسته می‌کند، اما فاقد بررسی تطبیقی با جریان‌هایی مانند اخوان‌المسلمین است.

اگرچه هریک از پژوهش‌های یادشده، بخشی از ابعاد نظری، سازمانی، یا کارکردی جریان‌های اسلام‌گرا را مشخص کرده‌اند، اما کمتر پژوهشی به‌گونه‌ای جامع و هم‌زمان، اقدام به مقایسهٔ اهداف، ابزارها، و راهبردهای سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین مصر کرده است؛ کاستی‌ای که ضرورت انجام پژوهش حاضر را در قالب تحلیلی ـ تلفیقی و چندبعدی آشکار می‌کند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری این پژوهش بر تلفیق تحلیلی دو رهیافت هویت اجتماعی و تحلیل گفتمان استوار است، تا از رهگذر پیوند میان سازوکارهای هویت‌سازی جمعی و نظام‌های معناپرداز گفتمانی، ابعاد همگرایی و واگرایی این دو اندیشهٔ سیاسی در جهان اسلام تبیین شود.

- **نظریهٔ هویت اجتماعی:** نخستین‌بار هنری تاجفل[3] این نظریه را مطرح کرد (نظری و پیرانی، ۱۳۹۶، ۸۰). تاجفل، هویت اجتماعی را با عضویت گروهی پیوند می‌زند و آن را متشکل از سه عنصر احساسی، شناختی، و ارزشی می‌داند (گل‌محمدی، ۱۳۸۶، ۲۲۳).

1. Glombitza
2. Zawawi
3. Henri Tajfel

هویت اجتماعی و گروهی، مجموعه‌ای از ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی، روانی، فلسفی، زیستی، و تاریخی همسان است که بر یگانگی یا همانندی اعضای آن دلالت می‌کند و آن را در یک ظرف زمانی و مکانی معین، به‌گونه‌ای مشخص، پذیرفتنی، و آگاهانه از گروه‌های دیگر متمایز می‌سازد (جنکینز، ۱۳۸۱، ۵). هویت اجتماعی، احساس تعلق و همبستگی به یک جامعه و گروه است؛ به‌گونه‌ای که عضو یک گروه از گروه‌های دیگر متمایز باشد و فرد در مقابل معیارها و ارزش‌های گروه خودی، احساس تعهد و تکلیف کند (نظری و پیرانی، ۱۳۹۶، ۷۸). در جوامع اسلامی، هویت اجتماعی، فقط برپایه وابستگی‌های عرفی یا منافع مادی شکل نمی‌گیرد، بلکه به‌شدت با مؤلفه‌های دینی، اعتقادی، و نمادهای مقدس پیوند خورده است. دین اسلام، به‌عنوان یک نظام معنایی فراگیر، چارچوب مشترکی برای تعریف «ما» فراهم می‌کند که می‌تواند فراتر از مرزهای قومی، زبانی، و جغرافیایی عمل کند. مفاهیمی مانند امت اسلامی، برادری دینی، و تکلیف شرعی، لایه‌ای فرامادی به هویت اجتماعی می‌بخشند و باعث می‌شوند افراد، تعلق گروهی خود را نه‌تنها یک انتخاب اجتماعی، بلکه بخشی از تعهد الهی و مسئولیت ایمانی تلقی کنند. «تأکید آموزه‌های اسلامی بر عدالت، کرامت انسانی، و برابری مؤمنان می‌تواند مقایسه‌های اجتماعی منفی و احساس محرومیت نسبی را کاهش دهد و زمینهٔ شکل‌گیری هویت فراگیرتر را فراهم کند» (کاکویی دینکی، ۱۴۰۱، ۱۰۶). افزون‌بر این، هویت اجتماعی در جوامع اسلامی، به‌شدت از حافظهٔ تاریخی و روایت‌های جمعی از گذشته تأثیر می‌پذیرد. رویدادهای تاریخی، تجربه‌های مشترک از استعمار، مقاومت، پیروزی یا شکست، و نیز خاطره‌های دینی و آیینی، نقش مهمی در شکل‌دهی به تصویر «ما» و «دیگران» دارند. این حافظهٔ تاریخی، از طریق مناسک مذهبی، آیین‌های جمعی، آموزش دینی، و گفتمان‌های رسمی بازتولید می‌شود و به هویت اجتماعی عمق و تداوم می‌بخشد.

● **نظریهٔ تحلیل گفتمان:** مفهوم «گفتمان» به‌مثابه یک چارچوب نظری پیشرفته، در اندیشه‌های ارنستو لاکلاو شنتال موفه[1] صورت‌بندی شده و بر نقش تعیین‌کنندهٔ معانی، ایده‌ها، و الگوهای اجتماعی در سامان‌یابی زیست سیاسی تأکید دارد (هوارث، ۱۳۸۸،

1. Ernesto Laclau and Chantal Mouffe

۱۹۶-۱۹۵). گفتمان‌ها، تنها بازتاب‌دهندهٔ فرایندهایی در بخش‌های دیگر جامعه، مانند اقتصاد یا سیاست، نیستند، بلکه عناصر و اقدامات مربوط به همهٔ بخش‌های جامعه را به هم ربط می‌دهند. معانی از درون گفتمان‌ها پدیدار می‌شوند و هر کردار و متنی درون گفتمان معنا می‌یابد (مقصودی و دیگران، ۱۴۰۳، ۱۳۱). تحلیل گفتمان، عبارت است از فراتر رفتن از صورت‌های قابل‌مشاهدهٔ زبان، رسیدن به زمینه‌های اجتماعی، و کشف رابطهٔ متقابل میان زبان و فرایندهای اجتماعی (رحیمیان، ۱۴۰۲، ۸۷). در چارچوب تحلیل گفتمان، گفتمان را نمی‌توان فقط به یک گزاره یا مجموعهٔ پراکنده و تصادفی‌ای از جمله‌ها و قضاوت‌ها فروکاست، بلکه باید آن را ساختار منظم و درهم‌تنیده‌ای از مفاهیم، گزاره‌ها، و معانی دانست که در چارچوب منطق معنایی مشترکی سازمان می‌یابد (فوکو، ۱۸۶۲، ۱۱۸-۱۱۷). گفتمان‌ها، متصلب و تغییرناپذیر نیستند، بلکه چون حاصل مفصل‌بندی هویت‌های زبانی متمایز و سیال‌اند، در طول زمان، دستخوش تغییر شکلی و ماهوی می‌شوند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹، ۱۸۸-۱۸۷).

۳. روش پژوهش

این پژوهش از نظر روش‌شناسی، ماهیتی توصیفی-تحلیلی دارد؛ به‌این‌معنا که ابتدا زمینه‌های تاریخی و اجتماعی شکل‌گیری اخوان‌المسلمین و انقلاب اسلامی بررسی، و سپس (با رویکردی تحلیلی) شباهت‌ها و تفاوت‌های اندیشهٔ سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اندیشهٔ سیاسی اخوان‌المسلمین در سه سطح اهداف، ابزارها، و راهبردهای سیاسی ارزیابی تطبیقی شده است. ابزارهای گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای و مبتنی بر فیش‌برداری نظام‌مند آثار مکتوب (کتاب‌ها، مقاله‌های علمی و پژوهش‌های دانشگاهی) بوده است. در مرحلهٔ تجزیه‌وتحلیل داده‌ها نیز از روش تحلیل محتوای کیفی استفاده شده است؛ به‌این‌شکل که مضامین اصلی مرتبط با مفاهیم بنیادین، استخراج، کدگذاری، و در قالب مقوله‌های مفهومی سامان‌دهی شده‌اند و سپس، براساس الگوی مقایسه‌ای، شباهت‌ها و تمایزهای گفتمانی و راهبردی دو جریان تحلیل شده است.

۴. اندیشهٔ سیاسی و زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری اخوان‌المسلمین مصر و انقلاب اسلامی ایران

این بخش به بررسی اندیشه‌های سیاسی و زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری اخوان‌المسلمین مصر

و انقلاب اسلامی ایران می‌پردازد؛ دو پدیدهٔ مهم در تاریخ معاصر جهان اسلام که در بستر تحولات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی ویژه‌ای ظهور کردند. اخوان‌المسلمین در واکنش به سلطهٔ استعمار، نفوذ الگوهای غربی، ضعف ساختارهای سیاسی و اجتماعی، و بحران هویت در مصر شکل گرفت و کوشید اسلام را به‌عنوان مبنایی برای اصلاح جامعه و سامان‌دهی قدرت سیاسی مطرح کند. انقلاب اسلامی ایران نیز در شرایطی متفاوت، اما در پیوند با برخی دغدغه‌های مشترک، همچون مخالفت با وابستگی، استبداد، و سکولاریسم رخ داد و با ارائهٔ الگویی مبتنی‌بر حکومت دینی، نظم سیاسی موجود را به‌چالش کشید؛ ازاین‌رو، مطالعهٔ تطبیقی این دو جریان، زمینهٔ مناسبی برای فهم پیوند میان اندیشهٔ دینی، تحولات تاریخی، و کنش سیاسی در جهان اسلام فراهم می‌کند.

۱-۴. اخوان‌المسلمین

اخوان‌المسلمین در سال ۱۹۲۸ در بستر تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی مصرِ زیر استعمار بریتانیا و با تأثیرپذیری از اندیشه‌های حسن‌البنا و سیدقطب شکل گرفت. فروپاشی خلافت عثمانی، گسترش نفوذ فرهنگی و سیاسی غرب، و شکل‌گیری دولت‌ـملت‌های جدید در جهان عرب، سبب شکل‌گیری نوعی بحران هویت در میان جوامع اسلامی شد که واکنش‌های متنوعی را برانگیخت. حاکمیت سلطنتی وابسته، شکاف طبقاتی، نابرابری اقتصادی، و گسترش الگوهای سکولار غربی در مصر، زمینهٔ اجتماعی مناسبی را برای ظهور جنبشی اسلامی با عنوان «اخوان‌المسلمین» در این کشور فراهم کرد؛ جنبشی که خواهان بازگشت اسلام به عرصهٔ عمومی و بازتعریف نظم سیاسی برمبنای شریعت بوده است (دلیرپور، ۱۳۹۰، ۱۷۱-۱۶۹).

ابتدا حسن‌البنا رهبر این جنبش بود و پس از ترور او در سال ۱۹۴۹، رهبران موقتی داشت، تا اینکه حسن‌الهضیبی در سال ۱۹۵۱ به‌عنوان مرشد عام دوم انتخاب شد. پس از او، به‌ترتیب عمر التلمسانی (۱۹۸۶-۱۹۷۲)، محمد حامد ابوالنصر (۱۹۹۶-۱۹۸۶)، مصطفی مشهور (۲۰۰۲-۱۹۹۶)، مأمون الهضیبی (۲۰۰۴-۲۰۰۲)، و محمدمهدی عاکف (۲۰۱۰-۲۰۰۴)، رهبری این جماعت را به‌عهده داشتند. در ادامه، محمد بدیع از سال ۲۰۱۰ به‌عنوان مرشد عام هشتم اخوان‌المسلمین انتخاب شد و با وجود فشارها و سرکوب شدید پس از تحولات سیاسی مصر در سال ۲۰۱۳، همچنان به‌طور رسمی به‌عنوان رهبر این سازمان

شناخته می‌شود.

اندیشهٔ سیاسی کلی این جنبش بر این مبنا استوار است که اسلام، تنها یک دین فردی نیست، بلکه نظامی جامع برای سامان‌دهی زندگی اجتماعی و سیاسی مسلمانان به‌شمار می‌آید؛ ازاین‌رو، هدف اصلی این جریان، برپایی جامعه و حکومتی مبتنی بر شریعت اسلامی از طریق اصلاح تدریجی فرد، خانواده، و جامعه است. در این چارچوب، اخوان‌المسلمین، راهبرد خود را بر سه محور «دعوت»، «تربیت»، و «جهاد» بنا نهاد؛ به‌این‌معنا که ابتدا با فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی اقدام به آگاهی‌بخشی دینی می‌کند، سپس، از طریق تربیت تشکیلاتی نیروهای متعهد به سازمان‌دهی اجتماعی دست می‌زند، و سرانجام، برای تحقق حاکمیت اسلام در عرصهٔ سیاسی تلاش می‌کند. از دیدگاه این جریان، تشکیل حکومت اسلامی، مرحلهٔ نهایی یک فرایند تدریجی اصلاحی است که باید با بسیج اجتماعی، کار تشکیلاتی، و مشارکت سیاسی تحقق یابد (قرضاوی، ۱۳۹۴، ۴۷-۴۵).

تجربه‌های پیاپی سرکوب سیاسی، بازداشت‌های گسترده، و حذف سازمان‌یافتهٔ اخوان‌المسلمین از عرصهٔ رسمی قدرت، به‌ویژه در دورهٔ حکومت جمال عبدالناصر، نقش مهمی در دگرگونی بخشی از گفتمان فکری این جنبش داشته است (خالدی، ۱۴۰۳، ۹۷-۹۴). این تحولات، زمینه‌ساز شکل‌گیری قرائت‌های رادیکال‌تری در این جنبش شد که برجسته‌ترین نمود آن را می‌توان در اندیشه‌های سید قطب مشاهده کرد. سید قطب، اندیشهٔ سیاسی این جریان را از سطح اصلاح‌گرایی تدریجی حسن‌البنا، به‌سوی سطحی ایدئولوژیک‌تر و تقابلی‌تر سوق داد. مفاهیمی همچون «جاهلیت مدرن»، «حاکمیت الهی» (حاکمیت الله)، و ضرورت گسست از نظم سیاسی موجود، در آثار سید قطب، به‌ویژه «معالم فی‌الطریق»، بیانگر واکنش تند به تجربهٔ دولت اقتدارگرا و شکست برنامهٔ اصلاح از درون بود (رونی آزولای[1]، ۲۰۱۵، ۱۷۸-۱۷۵).

با گذر زمان و به‌ویژه در نتیجهٔ تجربه‌های متراکم اخوان‌المسلمین در رویارویی با دولت‌های اقتدارگرا، مشارکت محدود در فرایندهای انتخاباتی، حضور در نهادهای مدنی و صنفی، و سرانجام، تجربهٔ کوتاه‌مدت دسترسی به قدرت پس از تحولات سال ۲۰۱۱، اندیشهٔ سیاسی این جنبش وارد مرحلهٔ جدیدی از بازاندیشی و تعدیل شد. در این مرحله، اخوان،

1. Azoulay

ناگزیر به بازتعریف نسبت خود با مفاهیمی مانند دولت مدرن، دموکراسی، قانون اساسی، تفکیک قوا، و مشارکت سیاسی شد و کوشید، ضمن فاصله‌گذاری نسبی با قرائت‌های رادیکال، اصول کلی پیشین خود را با واقعیت‌های نهادی و سیاسی جدید هماهنگ کند.

۲-۴. انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران، دستاورد همگرایی طیف متنوعی از نیروهای اجتماعی و فکری بود؛ از روحانیت و نیروهای مذهبی سنتی گرفته تا بازاریان، طبقهٔ متوسط شهری، دانشجویان، روشنفکران دینی، نیروهای ملی‌گرا، و حتی برخی جریان‌های چپ و عدالت‌خواه که هریک با انگیزه‌ها و چارچوب‌های فکری متفاوت در مخالفت با نظام پهلوی مشارکت داشتند؛ بااین‌حال، در میان این تنوع اجتماعی و اندیشگی، گفتمان اسلامی، به‌تدریج نقش مسلط یافت و توانست میان مطالبات مختلف اجتماعی، نوعی پیوند معنایی ایجاد کند. این گفتمان با تأکید بر مفاهیمی مانند عدالت اجتماعی، مبارزه با استبداد، استقلال از قدرت‌های خارجی، و بازگشت به هویت دینی، ظرفیت بالایی برای بسیج لایه‌های گوناگون جامعه داشت و از طریق شبکه‌های مذهبی و رهبری کاریزماتیک امام خمینی(ره) به چارچوب اصلی تفسیر و هدایت انقلاب تبدیل شد (حسینی، ۱۳۹۹، ۳۶-۳۲). درواقع، بسیاری از نیروهای اجتماعی با گرایش‌های فکری متفاوت ـــ از ملی‌گرایان تا بخشی از روشنفکران و حتی برخی جریان‌های چپ ـــ در مرحلهٔ مبارزه با حکومت پهلوی در چارچوب این گفتمان یا در هم‌پوشانی با آن قرار گرفتند؛ ازاین‌رو، انقلاب اسلامی را می‌توان نتیجهٔ شکل‌گیری یک ائتلاف گستردهٔ اجتماعی دانست که سرانجام، اندیشهٔ اسلامی، به‌دلیل برخورداری از پایگاه اجتماعی گسترده‌تر، شبکه‌های سازمان‌دهی مؤثر، و رهبری منسجم، توانست به گفتمان مسلط در تعریف اهداف انقلاب و سامان‌دهی نظام سیاسی پس از پیروزی آن تبدیل شود.

اسلام سیاسی از دیدگاه جامعهٔ ایرانی، به‌معنای این است که اسلام با وصف «جامعیت» خود، هم در حوزهٔ فردی و هم در حوزهٔ اجتماعی حاضر بوده و حرفی برای گفتن داشته باشد. اسلام سیاسی، نفی اسلامِ خزیده‌درکنج‌عزلت، اسلام شخصی، و اسلام جداافتاده از سیاست و اجتماع است (تقوی، ۱۳۸۴، ۱۲۹-۱۰۲). در همین راستا، اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بیانگر مبانی نظری و ایدئولوژیک نظام سیاسی برآمده از انقلاب

اسلامی است و چارچوب اندیشهٔ سیاسی این انقلاب را ترسیم می‌کند. براساس این اصل، جمهوری اسلامی بر ایمان به اصولی همچون توحید و حاکمیت مطلق خداوند، وحی الهی به‌عنوان مبنای قانون‌گذاری، معاد، عدل الهی، امامت و رهبری مستمر، و همچنین، کرامت و آزادی مسئولانهٔ انسان استوار است. این مؤلفه‌ها نشان می‌دهد که اندیشهٔ سیاسی انقلاب اسلامی بر پیوند میان دین و سیاست و برقراری نظامی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی تأکید دارد؛ به‌گونه‌ای که مشروعیت و جهت‌گیری حکومت، از تعالیم دینی و رهبری دینی سرچشمه می‌گیرد. در همین چارچوب، اصل دوم ابزارهای تحقق این نظام را نیز مشخص می‌کند؛ ازجمله اجتهاد مستمر فقها برای انطباق قوانین با کتاب و سنت، بهره‌گیری از علوم و تجارب بشری در ادارهٔ جامعه، و نفی هرگونه ستمگری، سلطه‌پذیری و سلطه‌گری (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل دوم). این اصل نشان می‌دهد که اندیشهٔ سیاسی انقلاب اسلامی، ترکیبی از حاکمیت الهی، نقش رهبری دینی، عدالت اجتماعی، و استقلال همه‌جانبهٔ جامعهٔ اسلامی است.

پس از بررسی منابع پرشمار تاریخی و تحلیلی و استخراج مفاهیم و مؤلفه‌های اصلی، زمینه‌های تاریخی و اجتماعی شکل‌گیری اخوان‌المسلمین و انقلاب اسلامی ایران به‌شرح جدول شمارهٔ (۱) تدوین ارائه شد.

جدول شمارهٔ (۱). مقایسهٔ اندیشهٔ سیاسی و زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری اخوان‌المسلمین مصر و انقلاب اسلامی ایران

ابعاد تحلیلی	اخوان‌المسلمین مصر	انقلاب اسلامی ایران
بستر تاریخی	استعمار بریتانیا	وابستگی به قدرت‌های غربی (آمریکا/غرب)
تحول ساختاری جهان اسلام	سقوط خلافت عثمانی	افول مشروعیت سلطنت پهلوی
نوع حکومت	سلطنت وابسته	سلطنت متمرکز و اقتدارگرا
بحران هویت	تعارض سنت اسلامی و مدرنیتهٔ غربی	تعارض اسلام سیاسی و نوسازی غرب‌گرایانه
وضعیت فرهنگی	گسترش سکولاریسم	تضعیف ارزش‌های دینی در سیاست رسمی
وضعیت اقتصادی	نابرابری طبقاتی، فقر شهری	شکاف طبقاتی، نابرابری توسعه
طبقات اجتماعی مؤثر	طبقهٔ متوسط، تحصیل‌کرده، مذهبیون	روحانیت، بازار، طبقهٔ متوسط، اقشار محروم
شبکه‌های سازمانی	تشکیلات منسجم حزبی‌ـاجتماعی	مساجد، هیئت‌های مذهبی، شبکهٔ روحانیت
رویکرد اولیه	اصلاح‌گرایی تدریجی	اعتراض انقلابی و براندازانه
گفتمان محوری	اسلام به‌مثابه نظام جامع زندگی	اسلام سیاسی، استقلال، عدالت
نوع رهبری	رهبری سازمانی (حسن‌البنا، سید قطب)	رهبری کاریزماتیک (امام خمینی)
تجربهٔ سرکوب	سرکوب در دوره‌های مختلف	سرکوب مخالفان توسط رژیم پهلوی
هدف نهایی	اسلامی‌سازی تدریجی جامعه و دولت	تأسیس نظام سیاسی اسلامی

منبع: یافته‌های پژوهش

۵. مقایسهٔ اهداف سیاسی گفتمان انقلاب اسلامی و اخوان‌المسلمین نوین مصر

اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اهداف عملی و کارکردی نظام جمهوری اسلامی را برای تحقق مبانی انقلاب اسلامی تبیین می‌کند. این اصل، دولت را موظف می‌داند که همهٔ امکانات خود را برای تحقق مجموعه‌ای از اهداف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی به‌کار گیرد که درواقع، ترجمان عملی آرمان‌های انقلاب اسلامی است. ازجمله این اهداف می‌توان به گسترش فضایل اخلاقی و مبارزه با فساد، ارتقای آگاهی عمومی و توسعهٔ آموزش، تقویت پژوهش و پیشرفت علمی، طرد استعمار و جلوگیری از نفوذ بیگانگان، محو استبداد و انحصارطلبی، تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در چارچوب قانون، و مشارکت عمومی مردم در تعیین سرنوشت خویش اشاره کرد. همچنین، در این اصل بر تحقق عدالت اجتماعی از طریق رفع تبعیض، ایجاد نظام اقتصادی عادلانه، مبارزه با فقر و محرومیت، تأمین حقوق برابر برای همهٔ افراد، و تقویت استقلال سیاسی، اقتصادی و دفاعی کشور تأکید شده است. در بعد فراملی نیز سیاست خارجی جمهوری اسلامی براساس معیارهای اسلامی، همبستگی با مسلمانان، و حمایت از مستضعفان جهان تعریف شده است (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل سوم)؛ به‌این‌ترتیب، اصل سوم نشان می‌دهد که اهداف انقلاب اسلامی، محدود به تغییر ساختار قدرت نبوده، بلکه در پی ایجاد جامعه‌ای عادلانه، مستقل، مبتنی بر ارزش‌های اسلامی، و متکی بر مشارکت مردمی در سطوح مختلف بوده است.

انقلاب اسلامی ایران نشان داد که نه‌تنها دین منسوخ نشده و یک امر شخصی و موزه‌ای نیست، بلکه برمبنای آن می‌توان انقلابی را رقم زد که آشکارترین ظهور و بروز اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی را در ابعاد جهانی داشته باشد؛ انقلابی که نه‌تنها بر ایران، بلکه بر منطقه و کل نظام بین‌الملل تأثیر گذاشت و همهٔ معادلات و نظریه‌های سیاسی را به‌چالش کشید (مقصودی، ۱۴۰۲، ۳۲). انقلاب اسلامی ایران، با تکیه بر آموزه‌های فقه شیعه و نظریهٔ ولایت فقیه، ایجاد حکومتی نهادمند و پایدار با مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی را هدف قرار داد که قادر باشد نظم سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی جامعه را بازسازی کند (خمینی، ۱۳۹۲، ۵۲-۴۵). مشارکت مردم در این چارچوب، نه‌تنها ابزار، بلکه بخش ذاتی‌ای از منطق حکمرانی دینی تلقی شد و از طریق نهادهای قانونی و انتخاباتی به‌گونه‌ای پایدار تضمین گردید. «الگوی ولایت فقیهی که امام خمینی(ره) تبیین

کرده‌اند، بر ضرورت و تقویت این مشارکت مردمی استوار است. در این چارچوب، مردم نه به‌عنوان ابزاری مقطعی، بلکه به‌مثابه رکن بنیادین و دائمی نظام سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرند و همین امر، نشان‌دهندهٔ نگاه کلان، راهبردی، و بلندمدت امام به نقش جامعه در فرایند سیاست‌ورزی است» (تقوی، ۱۳۸۰، ۲۰۶). اهداف انقلاب، تنها محدود به حوزهٔ ملی نبود و از طریق صدور گفتمان انقلاب، هدف پیوند فراملی و بازتعریف روابط جهانی را نیز دنبال می‌کرد؛ رویه‌ای که نشان‌دهندهٔ تلفیق انقلابی و نهادمند اهداف است. «انقلاب اسلامی در این چارچوب، بستری برای همگرایی جهان اسلام و تقویت هویت مشترک اسلامی به‌شمار می‌آید» (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، ۳۱۶–۳۱۲).

تحول اهداف سیاسی اخوان‌المسلمین مصر را می‌توان در چارچوب گذار این جنبش از یک حرکت اصلاحی-تربیتی اولیه به یک بازیگر سیاسی مشارکت‌جو (در طول دههٔ گذشته) تحلیل کرد. در اندیشهٔ اولیهٔ حسن‌البنا، هدف اصلی اخوان، بیشتر بر اصلاح اخلاقی جامعه، احیای هویت اسلامی، و تربیت نسلی متعهد برای بازسازی امت اسلامی متمرکز بود و مسئلهٔ تصرف مستقیم قدرت سیاسی یا طراحی نهادهای حکمرانی در اولویت نبود. در این مرحله، اخوان، بیش از آنکه خود را یک سازمان سیاسی، به‌معنای متعارف بداند، جنبشی اجتماعی-دینی تلقی می‌کرد که از طریق دعوت، تربیت، و اصلاح تدریجی جامعه در پی زمینه‌سازی برای تحقق نظم اسلامی بود (واعظی، ۱۳۹۱، ۳۵۹). با شروع تحولات فکری درون اخوان، به‌ویژه با ظهور اندیشه‌های رادیکال (سید قطب)، اهداف این جنبش وارد مرحلهٔ متفاوتی شد که در آن، بُعد ایدئولوژیک و تقابلی، برجسته‌تر شد و مفاهیمی چون «جاهلیت معاصر»، «حاکمیت الهی»، و مبارزه میان اسلام و نظام‌های سیاسی موجود، نوعی نبرد عقیدتی تفسیر شد و هرگونه پذیرش حاکمیت قوانین بشری نیز نوعی خروج از حاکمیت الهی به‌شمار آمد (تقوی، ۱۴۰۳، ۶۳).

در دهه‌های اخیر، به‌ویژه پس از تجربه‌های طولانی سرکوب سیاسی و درعین‌حال، مشارکت تدریجی در انتخابات و نهادهای پارلمانی، نوعی بازتعریف راهبردی در اهداف اخوان‌المسلمین رخ داد. در این مرحله، این جنبش کوشیده است ضمن ایجاد سازگاری میان هویت اسلامی خود و مقتضیات سیاست‌ورزی در نظام‌های سیاسی مدرن، اهداف خود را در قالب مشارکت نهادمند در ساختار قدرت تعریف کند. به‌همین‌دلیل، اخوان به‌تدریج از رویکردهای صرفاً تقابلی فاصله گرفته و دستیابی به قدرت سیاسی از طریق سازوکارهای قانونی

و انتخاباتی را در دستورکار قرار داده است (فرامرزی فرد، ۱۴۰۳، ۱۱۹). این تحول نشان می‌دهد که اهداف جدید اخوان، بیش از گذشته بر «مدیریت تدریجی قدرت» و اثرگذاری بر ساختارهای رسمی حکومت متمرکز شده است؛ به‌گونه‌ای که حضور در پارلمان، ائتلاف با نیروهای سیاسی دیگر، تأثیرگذاری بر فرایند قانون‌گذاری، و تلاش برای کسب مشروعیت سیاسی از طریق رأی مردم، به بخشی از راهبرد بلندمدت آن تبدیل شده است. درواقع، این بازاندیشی، نشان‌دهندهٔ گذار اخوان از جنبشی صرفاً دعوتی و ایدئولوژیک، به بازیگر سیاسی سازمان‌یافته‌ای است که می‌کوشد اهداف اسلامی خود را در چارچوب نهادهای رسمی و سازوکارهای رقابت سیاسی دنبال کند.

یکی از مهم‌ترین وجوه تمایز اهداف انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین مصر را می‌توان در گسترهٔ جغرافیایی و افق تمدنی آن‌ها مشاهده کرد. انقلاب اسلامی ایران از آغاز، اهداف خود را در چارچوب نظری «امت‌ـ‌امامت» و با تکیه بر بسیج گستردهٔ اجتماعی، دنبال کرده است که تنها به مرزهای ملی محدود نمی‌شود، بلکه افق آن، بازتعریف نظم سیاسی در جهان اسلام و ارائهٔ الگوی بدیلی در برابر نظام مسلط بین‌المللی است. درمقابل، اخوان‌المسلمین اگرچه در ادبیات اولیهٔ خود ـ به‌ویژه در اندیشهٔ حسن‌البنا ـ بر وحدت امت اسلامی و احیای جهان اسلام تأکید داشت، اما درعمل، فعالیت‌های سیاسی آن بیشتر در چارچوب ساختار دولت‌ـ‌ملت مصر تعریف شد؛ به‌ویژه در مرحلهٔ جدید تحول این جنبش، اهداف اخوان بیش‌ازپیش بر اصلاح تدریجی جامعه، مشارکت در سازوکارهای رسمی قدرت، و کنش سیاسی در سطح ملی متمرکز شده است. از این منظر، می‌توان گفت، انقلاب اسلامی کوشیده است، میان اهداف داخلی و فراملی پیوند برقرار کند و برنامه‌ای با ابعاد ایدئولوژیک، سیاسی، و تمدنی ارائه دهد؛ درحالی‌که اهداف اخوان‌المسلمین، باوجود برخی همسانی‌های مفهومی با گفتمان انقلاب اسلامی، بیشتر ماهیتی تطوری و واکنشی داشته و در چارچوب تحولات سیاسی و اجتماعی مصر و محیط ملی آن باقی مانده است.

جدول شمارهٔ (۲). مقایسهٔ اهداف سیاسی گفتمان انقلاب اسلامی و اخوان‌المسلمین نوین مصر

محور مقایسه	انقلاب اسلامی ایران	اخوان‌المسلمین مصر
اهداف سیاسی	احیای هویت و تمدن اسلامی؛ مقابله با سلطهٔ خارجی؛ دولت‌سازی نهادمند با مشارکت گستردهٔ مردم و بسیج توده‌ای؛ صدور انقلاب اسلامی.	عمل‌گرایی و مشارکت نهادمند؛ مدیریت تدریجی قدرت؛ سازگاری با واقعیت‌های سیاسی؛ اصلاح جامعه از طریق نهادهای سیاسی؛ تمرکز بر سیاست ملی با افق محدود تمدنی.

منبع: یافته‌های پژوهش

۶. مقایسهٔ ابزارهای کنش سیاسی و بسیج اجتماعی انقلاب اسلامی و اخوان‌المسلمین نوین مصر

مقایسهٔ ابزارهای کنش سیاسی و شیوه‌های بسیج اجتماعی در انقلاب اسلامی ایران و اندیشهٔ سیاسی اخوان‌المسلمین مصر نشان می‌دهد که تفاوت‌های چشمگیری در نحوهٔ سازمان‌دهی جامعه، نوع رابطه با مردم، و سازوکارهای اثرگذاری سیاسی میان این دو تجربه وجود دارد.

● **انقلاب اسلامی:** در انقلاب اسلامی ایران، شبکهٔ گستردهٔ روحانیت شیعه، حوزه‌های علمیه، و نهادهای مذهبی‌ای مانند مساجد و حسینیه‌ها، نقش بنیادینی در سازمان‌دهی و بسیج اجتماعی ایفا کردند. این شبکه‌ها، افزون‌بر کارکرد دینی، به مراکز ارتباطی، آموزشی، و سیاسی تبدیل شدند و امکان انتقال سریع پیام‌های سیاسی و بسیج توده‌ای را فراهم کردند. در این چارچوب، مردم نه‌تنها به‌عنوان حامیان یک جنبش، بلکه به‌عنوان بازیگران اصلی فرایند تحول سیاسی، وارد میدان شدند. «از لحاظ نظری نیز امام خمینی(ره) با تأکید بر پیوند مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی، مشارکت فعالانهٔ جامعه را شرط تحقق و پایداری حکومت اسلامی می‌دانست و بر نقش تعیین‌کنندهٔ ارادهٔ عمومی در استقرار نظام سیاسی تأکید می‌کرد» (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۶، ۵۸-۵۶)؛ ازاین‌رو، ابزارهای کنش سیاسی در انقلاب اسلامی، ترکیبی از رهبری دینی، شبکه‌های اجتماعی-مذهبی، و بسیج توده‌ای است که توانست حرکت انقلابی را به نوعی جنبش فراگیر اجتماعی تبدیل کند.

● **اندیشهٔ سیاسی نوین اخوان‌المسلمین مصر:** در اندیشهٔ سیاسی جدید این جریان، ابزارهای کنش سیاسی و شیوه‌های بسیج اجتماعی، بیش از گذشته در چارچوب سازوکارهای رسمی و نهادمند سیاست تعریف شده است. اخوان در این مرحله، با فاصله گرفتن از رویکردهای صرفاً دعوتی یا تقابلی، تلاش کرد از طریق مشارکت انتخاباتی، فعالیت حزبی، حضور در پارلمان، و ائتلاف با نیروهای سیاسی دیگر، نفوذ اجتماعی و سیاسی خود را گسترش دهد. در این چارچوب،

بسیج اجتماعی، بیشتر در قالب شبکه‌های مدنی، فعالیت‌های اجتماعی، سازمان‌های خیریه، و تشکل‌های دانشجویی و حرفه‌ای شکل گرفت که هدف آن، ایجاد پایگاه اجتماعی پایدار برای رقابت سیاسی در سطح ملی بوده است (حسین سلیمان و آرنو تاوش[1]، ۲۰۲۰، ۱۷۹-۱۷۵)؛ بااین‌حال، این الگوی بسیج اجتماعی، تاکنون بیشتر ماهیتی سازمانی و تدریجی داشته و کمتر به بسیج فراگیر و توده‌ای (همچون تجربهٔ انقلاب اسلامی) منجر شده است. دلیل این امر را می‌توان در تفاوت ساختارهای نهادی و اجتماعی دو جریان جست؛ به‌گونه‌ای که اخوان، فاقد شبکهٔ مذهبی فراگیر و اقتدار معنوی متمرکزی مشابه نهاد روحانیت شیعه است و ازهمین‌رو، ابزارهای کنش سیاسی آن، بیشتر در قالب رقابت سیاسی در چارچوب دولت ـ ملت مصر و نهادهای رسمی آن تعریف می‌شود. از این منظر، درحالی‌که انقلاب اسلامی بر بسیج توده‌ای و شبکه‌های مذهبی گسترده برای تحول ساختاری نظام سیاسی تکیه داشت، اندیشهٔ سیاسی اخوان‌المسلمین، بیشتر به‌سوی سیاست‌ورزی نهادمند، بسیج اجتماعی تدریجی، و کسب قدرت از طریق سازوکارهای قانونی و انتخاباتی حرکت کرده است.

براساس بررسی منابع پرشمار در حوزهٔ کنش سیاسی و جنبش‌های اجتماعی و استخراج شاخص‌های تحلیلی مرتبط، ابزارهای کنش سیاسی و شیوه‌های بسیج اجتماعی در انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین معاصر مصر در قالب جدول شمارهٔ (۳) صورت‌بندی شده است.

جدول شمارهٔ (۳). ابزارهای کنش سیاسی و شیوه‌های بسیج اجتماعی در انقلاب اسلامی و رویکرد معاصر اخوان‌المسلمین مصر

محور مقایسه	انقلاب اسلامی ایران	اخوان‌المسلمین مصر
ساختار نهادی	بهره‌گیری از شبکهٔ گستردهٔ روحانیت و مراکز دینی؛ توان بسیج ملی.	ایجاد ساختار حزبی؛ مشارکت انتخاباتی و فعالیت پارلمانی؛ تمرکز بر سازوکارهای نهادمند.
ابزارهای کنش سیاسی	مساجد و حسینیه‌ها؛ مدارس دینی، رسانه‌های دینی؛ بسیج فراگیر.	آموزش؛ تبلیغات رسانه‌ای؛ فعالیت حزبی و نهادمند؛ مشارکت قانونی و سازمان‌یافته.
شیوهٔ بسیج اجتماعی	بسیج توده‌ای گسترده با اتکا به مشروعیت دینی و شبکهٔ نهادی.	بسیج تدریجی و عمل‌گرایانه؛ تمرکز بر مشارکت نهادمند؛ محدودیت در بسیج فراگیر.

منبع: یافته‌های پژوهش

1. Solomon & Tausc

در مجموع، می‌توان گفت، ابزارهای کنش سیاسی و شیوه‌های بسیج اجتماعی در انقلاب اسلامی ایران و اندیشهٔ سیاسی معاصر اخوان‌المسلمین مصر بر دو الگوی متفاوت کنش سیاسی استوار است. انقلاب اسلامی با تکیه بر شبکهٔ گستردهٔ نهادهای مذهبی، رهبری دینی، و ظرفیت بسیج توده‌ای جامعه، توانست مشارکت فراگیر مردم را در فرایند تحول سیاسی سامان دهد و حرکت انقلابی را به یک جنبش اجتماعی گسترده تبدیل کند. درمقابل، اخوان‌المسلمین در دورهٔ جدید تحول خود، بیشتر به‌سوی الگوی سیاست‌ورزی نهادمند و تدریجی حرکت کرده و ابزارهای کنش سیاسی خود را در قالب مشارکت انتخاباتی، فعالیت حزبی، حضور در نهادهای رسمی، و بهره‌گیری از شبکه‌های مدنی و اجتماعی تعریف کرده است.

۷. راهبردهای تحقق قدرت سیاسی و الگوهای دولت‌سازی انقلاب اسلامی و اندیشهٔ سیاسی نوین اخوان‌المسلمین

مقایسهٔ راهبردهای تحقق قدرت سیاسی و الگوهای دولت‌سازی در انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین، بیانگر شکافی بنیادین میان دو پارادایم متمایزِ سیاست‌ورزی است: نخست، پارادایمِ «انقلابی نهادساز» که با هدف فروپاشی ساختارهای موجود و تأسیس نوعی نظم سیاسی برآمده از یک ایدئولوژی منسجم فقاهتی عمل می‌کند؛ و دوم، پارادایم «اصلاح‌گرای درون‌ساختاری» که با پذیرش چارچوب‌های موجود قدرت (دولت ـ ملت)، در پی انباشت تدریجی سرمایهٔ سیاسی و اعمال نفوذ از مسیرهای قانونی و دموکراتیک برای تغییر تدریجی جهت‌گیری‌های کلان سیاسی است. این تفاوت پارادایمی، مسیرهای کنش سیاسی آنان را از یکدیگر متمایز کرده است.

- **انقلاب اسلامی ایران:** انقلاب اسلامی، راهبرد تحقق قدرت سیاسی خود را برپایهٔ یک «ائتلاف فراگیر ایدئولوژیک» و «بسیج توده‌ای ساختارشکن» استوار کرد که هدف آن، نه‌تنها جابه‌جایی نخبگان در ساختارهای موجود، بلکه «بازمهندسی ساختاری» و تأسیس یک نظم سیاسی جدید بود؛ در این مسیر، شبکهٔ مستقل و نهادینهٔ روحانیت شیعه و پیوندهای سنتی جامعه، نقش میانجی‌هایی را ایفا کردند که رهبری کاریزماتیک را به توده‌های بسیج‌شده پیوند می‌داد و به انقلاب امکان داد تا از طریق فروپاشی مشروعیت رژیم سلطنتی و گسست انقلابی، به قدرت دست یابد (ابطحی، ۱۴۰۳، ۱۴۴-۱۴۳). در ساحت دولت‌سازی، این جریان با ابداع نظریهٔ «ولایت فقیه» توانست میان «مشروعیت الهی» و «مقبولیت مردمی» پیوندی

نهادی برقرار کند که دستاورد آن، معماری سیاسیِ ترکیبی (نظام جمهوری اسلامی) بود؛ نظمی که در آن، تفکیک قوا، قانون‌گذاری، و کارکرد دولت، نه براساس سکولاریسم کلاسیک، بلکه در چارچوب فقاهت سیاسی بازتعریف شد تا دولت‌سازی نه‌تنها به وسیله‌ای برای ادارهٔ امور داخلی، بلکه به مجرایی برای تحقق آرمان‌های فرامرزی و ایدئولوژیک انقلاب تبدیل شود (کدیور، ۱۳۸۷، ۱۱۲).

● **اندیشهٔ سیاسی جدید اخوان‌المسلمین مصر:** اخوان‌المسلمین مصر در دورهٔ اولیهٔ حسن‌البنا، راهبردی مبتنی بر اصلاح تدریجی جامعه و تربیت اخلاقی امت اتخاذ کرد و تصرف مستقیم قدرت سیاسی در اولویت قرار نداشت (درخشه و نجات‌آرایی، ۱۳۹۷)، اما به‌تدریج، جنبه‌های تقابلی و رادیکال به آن افزوده شد؛ به‌گونه‌ای که سید قطب در آثار خود، بارها بر رد قاطع دموکراسی تأکید کرده و آن را نه‌تنها نپذیرفتنی، بلکه حتی موضوعی مضحک و تمسخرآمیز می‌داند؛ زیرا، از دیدگاه او، حاکمیت و سلطنت، تنها مختص خداوند است و هر حکومتی که براساس ارادهٔ مردم شکل گیرد، حتی در بهترین نمونه‌های دموکراسی، درعمل، نوعی «تصاحب سلطنت خداوند توسط انسان» است که باید با «جهاد آن‌ها را سر جای خود نشاند و حکومت را به صاحب اصلی‌اش، که خداوند است، بازگرداند (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۴، ۱۸۵۲؛ ۱۹۷۹، ۴۶). دیدگاه قطب در این زمینه، تا حد زیادی از اندیشه‌های ابوالاعلی مودودی تأثیر پذیرفته است؛ مودودی، دموکراسی را منبع فساد و شر می‌داند و آن را «الوهیة الناس علی الناس» یا «خدایی مردم بر مردم» تعریف می‌کند که ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم اعمال شود (مودودی، ۱۹۶۷، ۱۹–۱۸)؛ اما اخوان‌المسلمین در دو دههٔ گذشته، رویکردی تکاملی و عمل‌گرایانه را در پیش گرفته است که از رادیکالیسم تقابلی دوره‌های گذشته فاصله گرفته و به‌سوی «سیاست‌ورزی نهادمند» حرکت کرده است (ویج‌میکرز[1]، ۲۰۲۱، ۳۲). اخوان در دو دههٔ گذشته، به‌جای جست‌وجوی راهکارهای انقلابی برای گسست از ساختار قدرت، راهبرد خود را برمبنای «انباشت تدریجی قدرت» از طریق مشارکت در فرایندهای دموکراتیک، رقابت انتخاباتی، و حضور در پارلمان استوار کرده است (سید[2]، ۲۰۲۲، ۲۴۶-۲۴۵). این راهبرد، بازتاب‌دهندهٔ تغییر بنیادین در فلسفهٔ دولت‌سازی اخوان است؛ به‌این‌معنا که

1. Wagemakers
2. Sayed

دولت برای اخوان، نه لزوماً ابزاری برای تحمیل یک ایدئولوژی برآمده از گسست انقلابی، بلکه فضایی است برای کسب قدرت از طریق اقناع عمومی و پذیرش قواعد بازی سیاسی موجود؛ الگویی که بر «تغییر از درون» و سازگاری با ساختار دولت‌ـملت متمرکز است.

پس از تحلیل منابع گوناگون دربارهٔ راهبردهای دستیابی به قدرت و الگوهای دولت‌سازی و شناسایی مفاهیم کلیدی، مقایسهٔ راهبردهای تحقق قدرت سیاسی انقلاب اسلامی ایران و گرایش‌های فکری معاصر اخوان‌المسلمین به‌شرح جدول شمارهٔ (۴) تنظیم و ارائه شده است.

جدول شمارهٔ (۴). راهبردهای تحقق قدرت سیاسی و الگوهای دولت‌سازی انقلاب اسلامی و اندیشهٔ سیاسی نوین اخوان‌المسلمین

محور مقایسه	انقلاب اسلامی ایران	اخوان‌المسلمین مصر
راهبرد تحقق قدرت سیاسی	بسیج گستردهٔ اجتماعی و نهادی؛ تلفیق مشروعیت دینی و ارادهٔ عمومی؛ تصرف فوری قدرت.	عمل‌گرایی و نهادمندی؛ پذیرش مشارکت انتخاباتی و پارلمانی؛ استفاده از ظرفیت‌های قانونی و حزبی.
الگوهای دولت‌سازی	هم‌زمان در سطح ایدئولوژیک و نهادی؛ ایجاد ساختارهای حکمرانی، قانون‌گذاری، و نظارت؛ هماهنگ‌سازی اهداف دینی با مدیریت جامعهٔ مدرن.	تدریجی و واکنشی؛ سازگار با محدودیت‌های ساختاری؛ استفاده از نهادهای قانونی و پارلمانی؛ ظرفیت مدیریتی محدود؛ عمل‌گرایانه.
ماهیت حرکت سیاسی	هماهنگ، نهادمند، برنامه‌ریزی‌شده تلفیق انقلابی و حکمرانی	تدریجی، واقع‌گرایانه؛ نهادمند؛ سازگار با شرایط عملی؛ انعطاف‌پذیر.
نقش جامعه و مردم	مشارکت گسترده و نهادمند؛ بسیج توده‌ای؛ مشروعیت از تلفیق دین و ارادهٔ عمومی.	مشارکت نهادمند و عمل‌گرایانه؛ استفاده از ظرفیت‌های قانونی و حزبی؛ بازاندیشی در نقش جامعه و مردم.

منبع: یافته‌های پژوهش

در مجموع، می‌توان گفت، تفاوت بنیادین در راهبردهای تحقق قدرت سیاسی و الگوهای دولت‌سازی میان انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین، ریشه در دو رویکرد متمایز به مفهوم «تغییر سیاسی» دارد؛ به‌گونه‌ای که انقلاب اسلامی ایران از طریق شبکهٔ نهادینهٔ روحانیت و بسیج توده‌ای، بر فروپاشی نظم پیشین و تأسیس یک نظام سیاسی جدید برپایهٔ پیوند «مشروعیت الهی» و «مقبولیت مردمی» تأکید داشته است تا دولتی با ایدئولوژی فقاهتی

و آرمان‌های فرامرزی پدید آورد، درحالی‌که اخوان‌المسلمین با گذار به پارادایم «اصلاح‌طلبی نهادگرا»، راهبرد خود را بر مدار انباشت تدریجی سرمایهٔ سیاسی از طریق سازوکارهای قانونی، مشارکت‌های انتخاباتی، و پذیرش قواعد بازی در ساختار دولت-ملت موجود تنظیم کرده است.

۸. تعاملات فکری و گفتمانی و تأثیرات متقابل اخوان‌المسلمین و انقلاب اسلامی ایران

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، میان اسلام‌گرایان ایرانی و اخوان‌المسلمین، نوعی ارتباط فکری و الهام ایدئولوژیک وجود داشت؛ هرچند این ارتباط به سطح همکاری سازمانی رسمی نرسید. یکی از مهم‌ترین حلقه‌های این ارتباط، روابط فدائیان اسلام و شخص نواب صفوی با محافل اسلام‌گرای عرب، ازجمله محیط‌های فکری نزدیک به اخوان، در دههٔ ۱۹۵۰ بود. در این دوره، مفاهیمی همچون تشکیل حکومت اسلامی، مبارزه با استعمار، مخالفت با سکولاریسم، و تأکید بر وحدت امت اسلامی در میان دو جریان، مشترک بود (قاسمی و دیگران، ۱۳۹۸، ۴۱). همچنین، آثار سید قطب و ترجمهٔ آن‌ها در ایران، نقش مهمی در انتقال ادبیات فکری اخوانی به فضای اسلام‌گرایی ایرانی داشت؛ هرچند این مفاهیم در ایران با سنت شیعی، مرجعیت، و نظریهٔ ولایت فقیه، ترکیب شده و صورت‌بندی متفاوتی پیدا کرد (مندویل[1]، ۲۰۲۲، ۲۰۵). اخوان پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، کتابی با عنوان «خمینی، آلترناتیو اسلامی» به‌قلم فتحی عبدالعزیز منتشر کرد که در آن آمده است: «انقلاب امام خمینی، انقلاب یک‌سویهٔ اسلامی علیه فرقه‌ای دیگر نیست، بلکه مرکز ثقل ارزش‌ها و اعتقادات مشترکی است که همهٔ مسلمانان را به وحدت می‌خواند» (قاسمی و دیگران، ۱۳۹۸، ۴۴).

این همدلی گفتمانی میان اخوان‌المسلمین مصر و انقلاب اسلامی ایران، هرگز به یک همکاری راهبردی و پایدار میان دو طرف تبدیل نشد؛ زیرا، از همان آغاز، تفاوت در مبانی مذهبی، الگوی سازمانی، و منطق عمل سیاسی دو جریان، ظرفیت نزدیکی را محدود می‌کرد. جمهوری اسلامی بر محور رهبری فقیه، نهادهای انقلابی، و الگوی دولت‌سازی شیعی شکل گرفت؛ درحالی‌که اخوان‌المسلمین مصر، جریانی سنی،

1. Mandaville

جماعت‌محور، و عمدتاً تدریجی و اصلاحی بود؛ ازاین‌رو، اگرچه انقلاب ایران برای اخوان، الهام‌بخش بود، اما به‌عنوان الگویی تکرارپذیر به‌طور کامل پذیرفته نشد (درخشه و نجاتی‌آرانی، ۱۳۹۷، ۲۴-۲۳). این فاصله در جریان جنگ ایران و عراق آشکارتر شد؛ زیرا، اخوان ازیک‌سو با رژیم بعث عراق همدلی ایدئولوژیک نداشت، اما ازسوی‌دیگر، با تأثیرپذیری از فضای عربی، فشار دولت مصر، و حساسیت‌های فرقه‌ای، نمی‌توانست آشکارا در کنار ایران قرار گیرد؛ درنتیجه، اشتراکات پیشین در برابر ملاحظات هویتی و ژئوپلیتیکی تضعیف شد (خامه‌یار، ۱۳۹۰، ۲۷۰). در دورهٔ «بهار عربی» و ریاست‌جمهوری محمد مرسی نیز فرصت تازه‌ای برای بازتعریف روابط پدید آمد، اما برداشت متفاوت دو طرف از تحولات منطقه، مانع تعمیق آن شد؛ ایران، پیروزی مرسی را در چارچوب «بیداری اسلامی» و در امتداد تجربهٔ انقلاب خود تفسیر می‌کرد؛ درحالی‌که اخوان، آن را بیشتر دستاورد انقلاب مردمی و فرایند انتخاباتی مصر می‌دانست (قاسمی و دیگران، ۱۳۹۸، ۵۱-۵۰). افزون‌بر این، بحران سوریه به نقطهٔ واگرایی جدی تبدیل شد؛ زیرا، ایران از دولت اسد به‌عنوان بخشی از محور مقاومت حمایت کرد، حال آنکه اخوان و جریان‌های نزدیک به آن، اپوزیسیون سوریه را بخشی از موج ضداقتدارگرای عربی به‌شمار می‌آوردند (مابون[1]، ۲۰۲۳، ۱۷۴). از این منظر، رابطهٔ دو جریان را باید رابطه‌ای مبتنی بر اشتراکات مفهومی، اما فاقد هم‌راستایی پایدار سیاسی، دانست؛ رابطه‌ای که در آن پیوندهای فکری، هیچ‌گاه نتوانستند بر شکاف‌های مذهبی، منطقه‌ای، و راهبردی غلبه کنند.

نتیجه‌گیری

در سدهٔ بیستم و آغاز سدهٔ بیست‌ویکم، جنبش‌ها و جریان‌های اسلام‌گرای فراوانی سربرآورده‌اند. هریک از این جنبش‌ها در پاسخ به بحران‌های هویتی، سلطهٔ خارجی، ناکارآمدی دولت‌ها، و چالش‌های مدرنیته شکل گرفته‌اند. دراین‌میان، انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین مصر به‌عنوان دو جریان برجسته و اثرگذار، نمادهای متفاوت تحقق ایده‌های اسلامی در عرصهٔ سیاست به‌شمار می‌آیند. نتایج حاصل از تحلیل‌های تطبیقی ارائه‌شده در سه محور اهداف سیاسی، ابزارهای کنشگری، و راهبردهای تحقق

1. Mabon

قدرت سیاسی و دولت‌سازی انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین مصر (با تأکید بر رویکرد جدید سیاسی) نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین مصر با وجود اشتراکات ایدئولوژیک و دینی، در چارچوب دو گفتمان متمایز و برساخت‌های متفاوت از «هویت اسلامی»، مسیرهای عملی و نهادی بسیار متفاوتی را تجربه کرده‌اند. انقلاب اسلامی با بهره‌گیری هم‌زمان از مشروعیت دینی، رهبری کاریزماتیک، و شبکه‌های نهادی گسترده، توانست از طریق تثبیت یک گفتمان انقلابی مسلط و بازتعریف هویت جمعی در قالب امت ـ ملت انقلابی، اهداف خود را در سطح ملی و فراملی به‌گونه‌ای نهادمند، سازمان‌یافته، و فراگیر دنبال کند و الگوی دولت‌سازی دینی و انقلابی را پیاده سازد. درمقابل، اخوان‌المسلمین در صورت‌بندی جدید سیاسی خود، با گذر نسبی از الگوهای صرفاً دعوت‌محور یا تقابلی، تلاش کرده است هویت اسلامی را با الزامات سیاست‌ورزی نهادمند، مشارکت انتخاباتی، فعالیت حزبی، و حضور در ساختارهای رسمی دولت ـ ملت مصر پیوند دهد؛ بااین‌حال، این جریان، اگرچه از ظرفیت‌های اجتماعی، شبکه‌های تربیتی، انسجام سازمانی، و گفتمان اصلاح‌گرایانه برخوردار بوده، اما به‌دلیل محدودیت‌های ساختاری نظام سیاسی مصر، فشارهای امنیتی، شکنندگی تجربهٔ مشارکت در قدرت، ناتوانی در ایجاد اجماع ملی گسترده، و فقدان الگوی نهادی پایدار برای تبدیل گفتمان اسلامی به حکمرانی مؤثر، نتوانسته است برساخت هویتی خود را در قالب یک نظم سیاسی تثبیت‌شده و ماندگار نهادینه کند.

در سطحی کلان‌تر، مطالعهٔ تطبیقی این دو جریان حاکی از این است که مسیر انقلاب اسلامی ایران، نمونه‌ای از تلفیق حرکت انقلابی با نهادمندی حکمرانی و بسیج گستردهٔ اجتماعی است که از رهگذر هژمونی گفتمانی و همگرایی هویتی، امکان تحقق عملی حکومت اسلامی را فراهم کرده است؛ درحالی‌که اخوان‌المسلمین مصر در بازتعریف اندیشهٔ سیاسی خود، هرچند از بعد نظری و گفتمانی به احیای هویت اسلامی، اصلاح نظم سیاسی، و حضور اخلاق دینی در عرصهٔ عمومی می‌اندیشد، درعمل، راهبرد خود را بیشتر بر تغییر تدریجی، مشارکت قانونی، رقابت انتخاباتی، و سازگاری تاکتیکی با ساختارهای موجود استوار کرده است. از این منظر، تفاوت اصلی میان دو جریان را می‌توان در تفاوت میان «الگوی انقلابی ـ نهادمند» و «الگوی اصلاحی ـ مشارکت‌جویانه» جست‌وجو کرد؛ الگویی که در مورد انقلاب اسلامی به دگرگونی ساختار قدرت و تأسیس

نهادهای جدید انجامید، اما در مورد اخوان‌المسلمین، بیشتر در سطح تلاش برای ورود به قدرت، اثرگذاری بر سیاست عمومی، و اصلاح تدریجی از درون ساختارهای موجود باقی ماند.*

منابع

ابطحی، سیدمصطفی (۱۴۰۳). تئوری‌های انقلاب و انقلاب اسلامی: رهیافت چندعلتی فروپاشی سیاسی- اجتماعی رژیم پهلوی، تهران: نشر قومس.
اکبری، علی؛ حسین‌پور، محمد (۱۴۰۳). انقلاب اسلامی و آگاهی‌بخشی در اندیشه و سیرهٔ امام خمینی(ره). فصلنامهٔ پژوهشنامه انقلاب اسلامی، ۱۴(۵۳)، ۱۸-۱.
تقوی، سید محمدناصر (۱۳۸۰). تأثیر انواع مشروعیت در مشارکت سیاسی با نگاهی به مشروعیت حکومت دینی و نظریه‌های ولایت فقیه. فصلنامهٔ حکومت اسلامی، ۲۰، ۲۰۸-۱۸۹.
تقوی، سید محمدناصر (۱۳۸۴). دین و بنیادهای دموکراتیک. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.
تقوی، سید محمدناصر (۱۴۰۳). اسلام سیاسی؛ از گفتمان تکفیر تا گفتمان تکثیر (با درنگی بر آراء سید قطب و امام خمینی). پژوهشنامهٔ علوم سیاسی، ۱۹(۲)، ۷۶-۴۷.
جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱). هویت اجتماعی. ترجمهٔ تورج یاراحمدی. تهران: نشر شیرازه.
حسینی، اعظم‌السادات (۱۳۹۹). انقلاب اسلامی ایران: زمینه‌ها و رخدادها. تهران: نشر کتاب ماه.
خالدی، صالح عبدالفتاح (۱۴۰۳). سید قطب از ولادت تا شهادت. ترجمهٔ جلیل بهرامی‌نیا. تهران: نشر احسان.
خامه‌یار، عباس (۱۳۹۰). ایران و اخوان‌المسلمین، عوامل همگرایی و واگرایی. تهران: مؤسسهٔ مطالعات اندیشه‌سازان نور.
خمینی، روح‌الله (۱۳۷۹). صحیفهٔ امام. جلدهای ۶ و ۲۱. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
خمینی، روح‌الله (۱۳۹۲). ولایت فقیه (حکومت اسلامی). قم: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
درخشه، جلال؛ نجاتی‌آرانی، محمدرسول (۱۳۹۷). مطالعهٔ تطبیقی الگوی اسلام سیاسی انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین مصر. فصلنامهٔ مطالعات روابط فرهنگی بین‌الملل، ۴(۸) ۸۴ تا ۱۱۰.
دلیرپور، پرویز (۱۳۹۰). دورنمای اسلام سیاسی در مصر. ماهنامهٔ اطلاعات سیاسی -اقتصادی، ۲۵(۹)، ۱۷۵-۱۶۲.
دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات سمت.
رحیمیان، محمد؛ کشاور، عباس؛ مرشدی‌زاد، علی (۱۴۰۲). تحلیل محتوای آثار گفتمان مذهبی در فرایند انقلاب اسلامی براساس نظریهٔ جیمز پل جی. پژوهشنامهٔ علوم سیاسی، ۱۸(۳)، ۱۲۰-۷۹.
شورای نگهبان (۳۱ خرداد ۱۴۰۵). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. در دسترس در:
https://www.shora-gc.ir/fa/news/4707
فرامرزی‌فرد، محمدجواد (۱۴۰۳). نقش جنبش‌های اسلامی با رویکرد اخوان‌المسلمین در روابط منطقه‌ای ایران با ترکیه و عربستان سعودی. فصلنامهٔ پژوهش‌های انقلاب اسلامی، ۷(۲۸)، ۱۴۳-۱۱۱.
فوزی، یحیی (۱۴۰۴). مفاهیم اندیشهٔ سیاسی انقلاب اسلامی ایران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و

مطالعات فرهنگی.
قاسمی، بهزاد؛ شهریاری، بهادر (۱۴۰۰). بررسی تطبیقی عملکرد انقلاب اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین مصر در فرایند دولت‌سازی. فصلنامهٔ علمی مطالعات بیداری اسلامی، ۱۰(۱)، ۵۲-۳۱.
قاسمی، مصطفی؛ بصیری، محمدعلی؛ یزدانی، عنایت‌اله (۱۳۹۸). روابط جمهوری اسلامی با اخوان‌المسلمین؛ از همسویی استراتژیک تا رقابت ژئوپلیتیک. فصلنامهٔ پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۹(۳۲)، ۶۷-۳۵.
قرضاوی، یوسف (۱۳۹۴). اخوان‌المسلمین، هفتاد سال دعوت، تربیت، و جهاد. ترجمهٔ عبدالعزیز سلیمی. تهران: نشر احسان.
کاکویی دینکی، عیسی (۱۴۰۱). سرمایهٔ فرهنگی و هویت اجتماعی. تهران: نشر به‌اندیش.
کدیور، محسن (۱۳۸۷). نظریه‌های دولت در فقه شیعه. تهران: نشر نی.
گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۶). جهانی‌شدن، فرهنگ و هویت. تهران: نشر نی.
مقصودی، مجتبی؛ افروزی، محمد؛ درویش‌پور، حجت‌اله؛ مطلبی، مسعود (۱۴۰۳). بررسی نگرش قشر متوسط جامعه به ارزش‌های انقلاب اسلامی در آغاز دههٔ پنجم انقلاب. فصلنامهٔ مطالعات سیاسی-اجتماعی تاریخ و فرهنگ ایران، ۲(۴)، ۴۷-۱۷.
مقصودی، مجتبی؛ محمدی، معصومه؛ توحیدفام، محمد (۱۴۰۳). توسعهٔ سیاسی در ایران بعد از انقلاب اسلامی در پرتو دو گفتمان ایرانی-اسلامی و مدرن. پژوهشنامهٔ علوم سیاسی، ۱۹(۴)، ۱۵۰-۱۲۱.
نظری، علی؛ پیرانی، شهره (۱۳۹۶). نظریهٔ هویت اجتماعی و بازنمایی کنش هویتی داعش. فصلنامهٔ مطالعات ملی، ۱۸(۲)، ۷۸ تا ۹۸.
هوارت، دیوید (۱۳۸۸). روش و نظریه در علوم سیاسی. ترجمهٔ امیرمحمد حاجی‌یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
واعظی، سیدمحمود (۱۳۹۱). بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه: نظریه‌ها و روندها. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
سید قطب، ابراهیم حسین الشاذلی (۱۴۱۲ هـ.ق). فی ظلال القرآن. القاهرة: دار الشروق. ط. السابعة عشر.
سید قطب، ابراهیم حسین الشاذلی (۱۹۷۹). معالمٌ فی‌الطریق. القاهرة: دارالشروق. ط. السادسة.
مودودی، أبوالأعلی (۱۹۶۷). نظریة الإسلام السیاسیة. دارالفکر. ط. الثالثة. دمشق.

Azoulay, R. (2015). The Power of Ideas. The Influence of Hassan Al-Banna and Sayyid Qutb on the Muslim Brotherhood Organization. *Przegląd Strategiczny*, (8), 171-182.
Eldeeb, A. M. (2023). Ideological Rapprochement of the Islamic Revolution and the Muslim Brotherhood. *World politics*, (4), 21-31.
Foucault, M. (1962). *The Archaeology of Knowledge*. Translated by A. Sheridan,

London: Routledge.

Glombitza, O. (2022). Islamic Revolutionary Ideology and Its Narratives: The Continued Relevance of the Islamic Republic's Ideology. *Third World Quarterly*, 43(5), 1156–1175.

Mabon, S. (2023). *The Struggle for Supremacy in the Middle East: Saudi Arabia and Iran*. Cambridge: Cambridge University Press.

Mandaville, P. (2022). *Islam and Politics* (3rd ed.). London: Routledge.

Nsera, H. (2022). Iran and the Muslim Brotherhood: Ideological Similarities and Historical Relations. *Strategiecs*, Amman, 6, 5. Available at: https://strategiecs.com/en/ analyses/iran-and-the-muslim-brotherhood-ideological-similarities-and-historical-relations.

Sayed, M. (2022). The Muslim Brotherhood: From the Caliphate to the Modern Civic State. *Muslim Politics Review*, 1(2), 243-259.

Schulze, R. (1994). Geschichte der Islamichen Welt im 20. Jahrhundert, Verl. C.H. Beck, München. Solomon, H., & Tausch, A. (2020). The Demise of the Muslim Brotherhood in the Arab World?. *Jewish Political Studies Review*, 31(1/2), 171-209.

Wagemakers, J. (2022). *The Muslim Brotherhood: Ideology, History, Descendants*. Amsterdam University Press.

Zawawi, M., Kholil, A., Rarasati, I. & Firmansyah, D. (2025). Insights Beyond the Revolution of Iran: A Review of Moral and Philosophical Values in the Political Realm of Imam Ayatollah Khomeini. *Fikri: Jurnal Kajian Agama, Sosial dan Budaya*, 9(2), 313–327.

Research Letter of Political Science
Winter 2026, Volume XXI, Number 1, pp.195-226

Research Paper

Comparison of Macro-Level Social, Political, and Economic Indicators with Electoral Participation in Iran's Ethnic Provinces: A Case Study of Sistan and Baluchestan, and Golestan

*Yaser Rajabzadeh[1] Mohammad Babaei[2] Mojtaba Maghsoodi[3]
1. M.A. in Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran
2. Associate Professor, Department of Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran
3. Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran

DOI: https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.563
Receive Date: 17 February 2026
Revise Date: 06 May 2026
Accept Date: 02 June 2026

©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Extended Abstract

Introduction

Political participation is a cornerstone of democratic governance, and electoral turnout is one of its most tangible manifestations. In multi-ethnic societies, however, participation patterns are shaped by complex interplays between socio-economic conditions, political dynamics, and identity-related factors. In Iran, ethnic provinces such as Sistan and Baluchestan and Golestan have historically displayed fluctuating electoral participation rates in presidential elections, reflecting not only national political trends but also regional, economic, and identity-driven concerns. This study investigates the relationship between macro-level social, political, and economic indicators and electoral participation in two of Iran's ethnically diverse provinces. By adopting a comparative perspective, the research aims to explain how structural conditions—ranging from literacy rates and urbanization to unemployment and identity politics—affect political participation. The research problem centers on whether variations in voter turnout across these provinces can be attributed to consistent causal relationships or whether these variations are contingent on shifting socio-political contexts.

Methodology

This research employs a descriptive–analytical method grounded in secondary data. Electoral turnout statistics from presidential elections (1979–2021) were collected from official sources, particularly the Statistical Center of Iran, and compared with macro-level social, political, and economic indicators.
Key indicators include:
- Social indicators: literacy rates, educational attainment, gender distribution, and urbanization trends.
- Economic indicators: unemployment rates, broader macroeconomic fluctuations.
- Political indicators: internal and external political developments affecting national integration and regional participation.
The theoretical framework integrates a three-dimensional approach to political participation, combining psychological, economic, and sociological perspectives. The psychological dimension considers political efficacy and trust; the economic dimension

* Corresponding Author:
Mohammad Babaei, Ph.D.
E-mail: Mohammadbabaei@Khu.ac.ir

emphasizes unemployment, inflation, and economic performance; and the sociological dimension examines identity, social capital, and urbanization. Data analysis relied on comparative evaluation, identifying correlations, divergences, and simultaneity between participation levels and indicator fluctuations.

Results and Discussion

The findings reveal several nuanced relationships:
1. Education and Literacy: Literacy rates in both provinces increased significantly after the 1979 Revolution, with Sistan and Baluchestan reaching around 60% and Golestan 75%. However, statistical analysis indicates that literacy growth alone does not consistently explain variations in turnout. For instance, periods of declining participation were observed despite rising literacy levels, suggesting that education exerts an indirect influence on political participation.
2. Gender: Gender differences in electoral participation were minimal. In both provinces, participation rates between men and women did not display significant disparities. The effect of gender as an independent explanatory variable is therefore classified as indirect or negligible.
3. Urbanization: Urbanization emerged as a significant factor. As urbanization rates rose in both provinces, turnout levels generally followed an upward trajectory. This suggests a direct relationship between urbanization and political participation, consistent with theories that associate urban environments with greater political mobilization and access to information.
4. Economic Conditions (Unemployment): Unemployment displayed a complex relationship with turnout. In some electoral periods, higher unemployment correlated with increased participation, reflecting citizens' motivation to seek change. In other periods, however, high unemployment coincided with lower turnout, indicating disillusionment. The findings suggest that unemployment exerts a direct but inconsistent effect on participation. Overall, economic grievances play a decisive role in shaping electoral behavior, even if the causal pathways are not uniform.
5. Identity and Political Contexts: Identity-driven factors, including ethnic grievances and perceptions of political marginalization, were found to shape participation indirectly. External interventions, such as cross-border influences from neighboring states, also complicated participation dynamics. Nonetheless, economic and identity factors jointly exerted stronger influence than purely political variables.

Table (1). Analysis of Key Factors Affecting Electoral Participation

Factor	Effect
Education and Literacy	Indirect
Gender	Indirect / in some cases no effect
Urbanization	Direct
Economic Conditions	Direct

Discussion

The comparative analysis underscores that while structural modernization processes—particularly urbanization—strongly enhance turnout, socio-economic discontent often serves as the most immediate driver of participation. The prioritization of economic demands over political or identity-based grievances illustrates a gradual shift in the hierarchy of factors motivating participation. Citizens of ethnic provinces appear

increasingly to frame their engagement less in terms of political ideology or identity struggles, and more in relation to material well-being and socio-economic security.

Conclusion

This study concludes that electoral participation in Iran's ethnic provinces is shaped primarily by economic and identity-related factors, with political grievances playing a secondary role. The analysis of long-term electoral data suggests the following order of influence:

- Economic demands (e.g., unemployment, economic performance) exert the strongest impact.
- Identity-based factors (ethnic belonging, cultural grievances) hold secondary but still significant influence.
- Political factors rank third, despite common assumptions about their primacy.

The results also highlight a shift in participation patterns: whereas earlier political mobilization in ethnic provinces emphasized identity and political rights, contemporary participation increasingly revolves around economic concerns. These finding challenges conventional assumptions and calls for policy approaches that prioritize economic development alongside recognition of ethnic identities. Strengthening local governance, addressing unemployment, and ensuring equitable access to resources may thus contribute to higher and more stable levels of participation in ethnic provinces.

Keywords: Presidential Elections; Political Participation; Ethnicity; Sistan and Baluchestan; Golestan.

References

Abrahamian, Ervand. (1989). *Radical Islam: The Iranian Mojahedin (Society and Culture in the Modern Middle East)*. London: I. B. Tauris.

Ahmadi, Hamid. (1999). *Ethnicity and Ethnocentrism in Iran: From Myth to Reality*. Tehran: Ney. (In Persian)

Ahmadi, Hamid. (2004*). Iran: Identity, Nationality, Ethnicity*. Tehran: Institute for Research and Development of the Humanities. (In Persian)

Ahmadi, Hamid. (2024). *Political Tendencies in the Middle East and Iran's National Security*. Tehran: Ney Publishing. (In Persian)

Azin, Sedigheh., & Simbar, Reza. (2019). Security challenges in Sistan and Baluchestan following the presence of the Taliban and ISIS in Afghanistan. *Southwest Asia Studies Quarterly*, 8, 91–130. (In Persian)

Bashirieh, Hossein. (2005). *Obstacles to Political Development in Iran*. Tehran: Gam-e Now. (In Persian)

Chaliand, Gérard. (1993). *A People Without a Country: The Kurds and Kurdistan*. (M. Pallis, Trans.). New York: Olive Branch Press.

Dalton, Russell J. (2013). *Citizen Politics: Public Opinion and Political Parties in Advanced Industrial Democracies* (6th ed.). Washington, DC: CQ Press.

De Jong, T. M., & Van der Voordt, D. J. M. (2002). *Ways to Study and Research*

Urban, Architectural and Technical Design. Delft: DUP Science.

Elkins, David J., & Soltau, Jennifer K. (2011). Inequality and political participation*. Journal of Political Studies*, 17(2), 80–92.

Hague, Rod., Harrop, Martin., & McCormick, John. (2019). *Comparative Government and Politics: An Introduction*. London: Macmillan Press.

Lambert, Valerie A., & Lambert, Clinton E. (2012). Qualitative descriptive research: An acceptable design. *Pacific Rim International Journal of Nursing Research*, 16(4), 255–256.

Lipset, Seymour Martin. (1960). *Political Man: The Social Bases of Politics*. New York: Doubleday.

Maghsoodi, Mojtaba. (2001). *Ethnic Transformations in Iran: Causes and Contexts*. Tehran: National Studies Institute. (In Persian)

Putnam, Robert D. (2024). *Bowling Alone*. (Qorban Abbasi, Trans.). Tehran: Sham-e Avid. (In Persian)

Saleh, Alam. (2013*). Ethnic Identity and the State in Iran*. New York: Palgrave Macmillan.

Tajfel, Henri., & Turner, John C. (1986). *The social identity theory of intergroup behavior*. In Stephen Worchel & William G. Austin (Eds.), Psychology of Intergroup Relations (pp. 7–24).

پژوهشنامه علوم سیاسی
زمستان ۱۴۰۴، دورهٔ ۲۱، شماره ۱، پیاپی ۸۱، صص ۲۲۶-۱۹۵

همسنجی شاخص‌های کلان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با میزان مشارکت استان‌های قومی‌نشین در انتخابات ریاست‌جمهوری ایران

(مطالعهٔ موردی استان‌های سیستان‌وبلوچستان و گلستان)

*یاسر رجب‌زاده[۱] محمد بابایی[۲] مجتبی مقصودی[۳]

۱. دانش‌آموختهٔ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق وعلوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

۳. استاد گروه علوم سیاسی ، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=1185714174/4%

20.1001.1.1735790.1404.21.1.6.0

چکیده

هدف پژوهش حاضر، شناخت شاخص‌های کلان مؤثر بر میزان مشارکت سیاسی مردم استان‌های قومی‌نشین در انتخابات ریاست‌جمهوری ایران از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون است. شناخت میزان تأثیر عوامل سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی، امکان درک واقع‌بینانه‌تر نوسانات احتمالی میزان مشارکت در این استان‌ها را فراهم می‌کند. با توجه به ماهیت موضوع، این پژوهش، میزان مشارکت و تأثیر عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر آن را در دو استان سیستان‌وبلوچستان و گلستان با رویکرد توصیفی-تحلیلی بررسی کرده است. داده‌های پژوهش نیز به شیوهٔ اسنادی، گردآوری و به شیوه توصیفی -تحلیلی، تجزیه‌وتحلیل و مقایسه شده‌اند. یافته‌های پژوهش دربارهٔ شاخص‌های سیاسی نشان داد که تحولات سیاسی می‌تواند بر نوسانات میزان مشارکت مؤثر باشد؛ اما نرخ رشد سواد عمومی، به‌تنهایی تبیین‌کنندهٔ میزان افزایش یا کاهش مشارکت در دو استان نیست. در مورد شاخص‌های اجتماعی، رابطهٔ جنسیت با میزان مشارکت در انتخابات دو استان معنادار نیست، اما رابطهٔ میزان رشد شهرنشینی با میزان مشارکت در دو استان یادشده معنادار است. در مورد متغیرهای اقتصادی، اگرچه در دوره‌هایی شاهد ارتباط مستقیم نرخ بیکاری با نرخ مشارکت هستیم، اما این الگو لزوماً و همواره تکرارپذیر نیست؛ براساس یافته‌ها، متغیر بیکاری و نرخ آن تأثیر غیرمستقیمی بر میزان مشارکت در انتخابات ریاست‌جمهوری داشته است. در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان داد که متغیرهای اقتصادی و هویتی بیش از عوامل دیگر در میزان مشارکت مردم دو استان قومی‌نشین در انتخابات ریاست‌جمهوری نقش داشته‌اند.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۸
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۲/۱۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۱۲

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:
انتخابات ریاست‌جمهوری، مشارکت سیاسی، قومیت، سیستان‌وبلوچستان، گلستان

* نویسنده مسئول:
محمد بابایی
پست الکترونیک: Mohammadbabaei@Khu.ac.ir

مقدمه

در دوران مدرن، انتخابات، ابزاری برای تعیین نوع حکومت و میزان کارآمدی به‌شمار می‌آید و یکی از مسائل و چالش‌های پیش‌روی کشورهای مبتنی بر نظام مردم‌سالار، حضور مردم در انتخابات است؛ ازاین‌رو، برآیند نتایج آراء، همواره دغدغهٔ سیاستمداران بوده و چنانچه میزان مشارکت، روند نزولی محسوسی را نشان دهد، سعی بر ریشه‌یابی و رفع آن خواهند کرد. مشارکت مردم، همواره از الگوی خاصی پیروی نمی‌کند و علل مختلفی در کاهش یا افزایش آن تأثیر داشته است و دراین‌بین، در کشورهایی که از نظر فرهنگی انشقاق چندانی در آن‌ها نیست، یافتن الگویی از عوامل مؤثر تاحدی امکان‌پذیر است؛ اما در کشورهای چندقومیتی ـ‌فرهنگی، شناسایی این علت‌ها اندکی پیچیده است.

سرزمین ایران با پیشینهٔ چندهزارساله، اقوام چندگانه‌ای را در خود جای داده است. اقوام ایرانی در کنار همنوایی و همگرایی ملی، تحولات گوناگونی را از سر گذرانده‌اند. از انقلاب مشروطه تا به‌قدرت رسیدن رضاشاه، نزدیک دو دهه، ایران شاهد بیشترین تحرکات قومی‌ـمنطقه‌ای بوده است که بیشتر این جریان‌ها در استان‌های حاشیه‌ای کشور رخ داده‌اند (مقصودی، ۱۳۸۰، ۲۴۳). رضاخان در طول دوازده سال حکومت (۱۳۱۲-۱۳۰۰)، بسیاری از عشایر و ایلات را زیر فشار همه‌جانبه قرار داد و این جماعت‌ها را سرکوب کرد (صالحی امیری، ۱۳۸۸، ۳۶۴). سیاست کنترل اقوام در دوران پهلوی دوم نیز ادامه یافت؛ اما پیروزی انقلاب اسلامی، فرصت تاریخی مناسبی را برای برخی گروه‌های قومی فراهم کرد؛ برای نمونه، گروه‌های کرد، در پناه فضای جدید، خواسته‌هایشان را علنی کردند، که با تعلل دولت موقت، به‌سرعت فضای منطقهٔ کردستان رو به افراط رفت و موجب تنش‌هایی در عرصهٔ سیاسی (مانند تحریم همه‌پرسی سال ۱۳۵۸ (چلیاند[1]، ۱۹۹۳، ۲۱۱) و نیز برخی تنش‌های نظامی در منطقه شد. کمتر از یک ماه پس از پیروزی انقلاب، ناآرامی‌هایی در منطقهٔ ترکمن‌صحرا رخ داد که به‌گفتهٔ برخی منابع، یکی از عوامل اصلی بروز درگیری‌ها، اختلاف‌نظر در تغییر نام «بندر شاه» به «بندر ترکمن» یا «بندر اسلام» بوده است (روزنامهٔ کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷). اما بسیاری از رؤسای طوایف سیستان‌وبلوچستان از کشور گریختند و برای مبارزه با رژیم جدید گروه‌های متعددی را تشکیل دادند (احمدی، ۱۳۹۹، ۲۶۰)؛ به‌هرحال از زمان انقلاب اسلامی هرازگاهی

1. Chaliand

رویدادهای مرتبط با اقوام، به‌ویژه در استان‌های قومی کشور، به بهانه‌های گوناگون، ادامه داشته است. یکی از این بسترها، بزنگاه‌های انتخاباتی است که نامزدهای انتخاباتی به بهانهٔ طرح مطالبات مردم و نیز نمایندگی آن‌ها در مناطق مختلف، به طرح مطالبات استان‌های قومی‌نشین و به‌ویژه خواسته‌های اقوام، اقدام می‌کنند. دراین‌بین، نگاهی به نرخ مشارکت ساکنان شهرهای قومی‌نشین کشور نشان می‌دهد که میزان و نحوهٔ مشارکت آن‌ها در انتخابات عمومی، به‌ویژه انتخابات ریاست‌جمهوری، از الگوی یکسانی پیروی نکرده و عوامل پرشماری بر میزان و نحوهٔ آن تأثیر گذاشته است. شناخت این عوامل درک بهتر و عمیق‌تری از علل و بسترهای زمینه‌ساز افزایش یا کاهش مشارکت ساکنان این‌گونه استان‌ها و شهرها به‌دست می‌دهد.

ازجمله استان‌های مهم قومی‌نشین[1] کشور که براساس اعلام منابع معتبر، از زمان انقلاب تاکنون نرخ مشارکت ساکنانشان در انتخابات عمومی، نشان‌دهندهٔ نوسانات چشمگیری بوده است، سیستان‌وبلوچستان و گلستان است. به‌نظر می‌رسد، در سال‌های پس از انقلاب، عواملی پرشماری در میزان و نحوهٔ مشارکت انتخاباتی ساکنان این دو استان نقش داشته‌اند که مناسب است بررسی شوند. افزون‌بر تأثیرگذاری عوامل داخلی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و متأثر از تیرگی مناسبات با برخی کشورهای منطقه و حضور گستردهٔ نیروهای فرامنطقه‌ای ازیک‌سو و غفلت دولت‌ها (در ایران) از مطالبات ساکنان این استان‌ها ازسوی‌دیگر، فرایند مشارکت در استان‌های قومی به امر پیچیده‌ای تبدیل شد که حمایت رادیو عشق‌آباد ترکمنستان شوری و تحریک مردم استان گلستان (مقصودی، ۱۳۸۰، ۳۲۷)، ظهور بنیادگرایی افراطی سنی‌وهابی در پاکستان و افغانستان (احمدی، ۱۴۰۳، ۳۴۷)، و حضور پایگاه نظامی آمریکا در آن سوی مرز با هدف تحریک قومیت‌ها (آذین، ۱۳۹۸، ۱۰۲) نمونه‌هایی از نقش عوامل برون‌مرزی است. هم‌زمان، استقرار گروه‌های قومی در مناطق مرزی و همسایگی با گروه‌های قومی مشابه در آن‌سوی مرزها، درک درست علل مؤثر بر میزان مشارکت انتخاباتی این مناطق را حائز اهمیت کرده است. با توجه به آنچه دربارهٔ نوسانات و تحولات جامعه و تأثیر آن بر مطالبات قومی گفته شد، مطالعهٔ حاضر درصدد است به این پرسش پاسخ دهد که «چه ارتباطی بین تحولات در شاخص‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی با میزان مشارکت در انتخابات ریاست‌جمهوری در دو استان گلستان و سیستان‌وبلوچستان وجود دارد؟»

۱. پیشینهٔ پژوهش

در بین پژوهش‌های داخلی و آثار کلی انجام‌شده دربارهٔ اقوام، حمید احمدی در کتاب «قومیت و قوم‌گرایی در ایران» به سه متغیر دولت، نخبگان سیاسی، و نیروهای بین‌المللی، به‌عنوان عوامل مؤثر بر شکل‌گیری گرایش‌های قومی و محلی (احمدی، ۱۳۷۸)، کریم مهری (۱۳۹۵) در مقالهٔ «نقش اقوام در همبستگی ملی»، به بررسی عوامل مؤثر بر بسیج سیاسی اقوام، و کتاب «مدیریت منازعات قومی در ایران» سیدرضا صالحی امیری (۱۳۸۸)، نیز به تبیین الگوی مدیریت مطلوب تنوع قومی ایران (صالحی امیری، ۱۳۸۸) پرداخته‌اند. همچنین، مقالهٔ «قومیت‌ها و هویت فرهنگی ایران» مجتبی مقصودی (۱۳۸۰)، نقش اقوام و تأثیر آن بر پویایی جامعه را بررسی کرده و مقالهٔ «الگوی سیاست قومی در ایران» ابراهیم حاجیانی (۱۳۸۰)، نیز در پی طراحی الگوی مناسبی برای حفظ و دستیابی به منافع ملی از منظر سیاست قومی بوده است.

در بین مطالعات مربوط به چالش‌های اقوام در منابع فارسی، مقالهٔ «بررسی عوامل سیاسی-اقتصادی مؤثر بر چالش‌های قومیتی (قوم کرد ایران)» نوشتهٔ حسین ترکی (۱۳۹۹)، عوامل داخلی (سیاسی-اقتصادی) مؤثر بر چالش‌های قوم کرد را واکاوی کرده است؛ مقالهٔ «رابطهٔ مناسبات قومی و امنیت در استان سیستان‌وبلوچستان» نوشتهٔ هادی طلوعی (۱۳۹۵)، نیز درصدد شناخت رابطهٔ بین دو مفهوم قومیت و امنیت بوده است (طلوعی، ۱۳۹۵)؛ مقالهٔ سعید بابایی و مسعود سلطانی (۱۳۹۵) با عنوان «واکاوی چالش‌های محیط امنیتی جمهوری اسلامي ایران و تأثیر آن بر امنیت محیطی کشور؛ با تأکید بر روحیهٔ تجزیه‌طلبی قومیت‌ها در جدار مرزها»، به‌دنبال شناسایی چالش‌های محیط امنیتی ایران است (بابائی و همکاران، ۱۳۹۵)؛ و مقالهٔ «تحلیلی بر تأثیر همگرایی ملي اقوام ایراني بر امنیت عمومی جمهوری اسلامی ایران»، نوشتهٔ امیرحسین یاوری بافقی و همکاران (۱۳۹۲) نیز به بررسی عوامل تضعیف یا تقویت‌کنندهٔ وحدت ملی بین اقوام گوناگون پرداخته است.

در میان آثار مربوط به سیاست‌های اتخاذشده در مورد اقوام، مقالهٔ «الزامات سیاست‌گذاری فرهنگی اقوام؛ راهبردهای برگرفته از اسناد بالادستی و دیدگاه‌های ذی‌نفعان» کسری صادقی‌زاده (۱۳۹۷)، پایان‌نامهٔ «سیاست‌های قومی دولت یازدهم و تأثیر آن بر امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران» محمود رستمی (۱۳۹۵)، مقالهٔ «لایه‌های هویت ملی ایرانی در برنامه‌های توسعهٔ جمهوری اسلامی ایران» علی کریمي مله و میثم بلباسی (۱۳۹۵)، مقالهٔ «سیاست‌گذاری قومی در جمهوری اسلامی ایران؛ چگونگی، فرایند، و عوامل

مؤثر بر تدوین» جعفر حق‌پناه (۱۳۹۴)، مقالهٔ «بررسی سیاست‌های قومی جمهوری اسلامی ایران در قبال کردها در دولت اصلاحات ۲۰۰۶-۱۹۹۸» مجتبی مقصودی و انوشه دربندی (۱۳۹۱)، و مقالهٔ «قومیت در نگرش خبرگان قانون اساسی» نوشتهٔ محسن خلیلی (۱۳۸۷)، در مجموع، به موضوع سیاست‌گذاری‌های دولت و چالش‌های آن در این حوزه و نیز جایگاه هویت قومی در این نوع پرداخته‌اند.

در بین آثار مربوط به مشارکت سیاسی اقوام و مؤلفه‌های مؤثر بر آن نیز، پایان‌نامهٔ علی‌اکبر قجری (۱۳۹۰) با عنوان «چگونگی پاسخ‌گویی به مطالبات قوم ترکمن در چارچوب وحدت ملی»، پایان‌نامهٔ محمدرضا کرمی‌راد (۱۳۸۹) با عنوان «بررسی مشارکت سیاسی در آذربایجان غربی با تأکید بر قوم کرد (۱۳۸۶-۱۳۸۰)»، مقالهٔ «مشارکت انتخاباتی اقوام در ایران؛ بررسی موردی انتخابات ریاست‌جمهوری» مجتبی مقصودی (۱۳۸۵)، و پایان‌نامهٔ «رفتار سیاسی قوم ترکمن» حسن پیردشتی (۱۳۸۰)، از نمونه‌هایی هستند که برای مطالعهٔ حاضر نیز سودمندند.

اما در بین پژوهش‌های خارجی، آثار کلی مربوط به اقوام، معطوف به تحلیل روابط قدرت حاکم و دوگانگی ساختار هویت ایرانی بین اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی (صالح، ۲۰۱۳) بوده است و نویسندگانی مانند ژیل ریوکس در مقالهٔ «کاربردهای استراتژیکی و تاکتیکی رویکردهای قومیتی به مسئلهٔ آذربایجان ایران (۲۰۱۲)»، علم صالح در کتاب «هویت قومی و دولت در ایران» (۲۰۱۳)، رولی لال و جفری مارتینی در پژوهشی با عنوان «آسیب‌پذیری‌های سیاسی، جمعیتی، و اقتصادی ایران»، کیت کرین (۲۰۰۸) و اکبر آقاجانیان در مقالهٔ «نابرابری قومی در ایران» (۱۹۸۲) به آن پرداخته‌اند.

آثار مربوط به مشارکت سیاسی اقوام، بر نقش قومیت، قبیله‌گرایی، و نظام انتخاباتی حاکم متمرکز بوده‌اند که ازجملهٔ آن‌ها می‌توان به پژوهش‌هایی مانند مقالهٔ «گروه‌های قومی، آراء اقلیت‌ها: قومیت، منطقه‌گرایی، و انتخابات در ایران» کریستین الینگ (۲۰۱۵)، مجموعه‌مقالات «انتخابات و دموکراتیک‌سازی در خاورمیانه» نوشتهٔ محمود حمد و خلیل‌العنانی (۲۰۱۴)، و مقالهٔ «سیاست مشارکت‌های قومی در دوران ریاست‌جمهوری خاتمی در ایران» (۱۳۸۳-۱۳۷۶) نوشتهٔ مجید خورشیدی و همکاران (۲۰۱۱) اشاره کرد.

با بررسی پژوهش‌های یادشده می‌توان دریافت که موضوع مطالعهٔ حاضر در کنار برخی شباهت‌های موضوعی دارای تفاوت‌هایی است که آن را از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌کند.

تمرکز پژوهش‌های یادشده بر مقطع خاصی از تاریخ، عدم بررسی هم‌زمان عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر مشارکت سیاسی، تمرکز بر یک قوم خاص، یا بهره‌گیری از دیدگاه‌های انقلابی برای برون‌رفت اقوام از حاشیه، ازجمله خلأهایی بوده‌اند که پژوهش حاضر در پی جبران آن‌ها است. این پژوهش با نگاهی جدید به بررسی مشارکت اقوام در کلیت دوره‌های انتخابات ریاست‌جمهوری پس از انقلاب اسلامی و ارائهٔ تحلیلی فرایندی و همه‌جانبه از علل مؤثر بر مشارکت انتخاباتی، و درعین‌حال، بررسی تطبیقی دو استان قومی‌نشین می‌پردازد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

در ادامهٔ مفاهیم و چارچوب نظری‌ای را که در تجزیه‌وتحلیل مقاله به‌کار رفته‌اند، مرور می‌کنیم.

۲-۱. مشارکت سیاسی

پژوهشگران علوم سیاسی، تعریف‌های متفاوتی برای این مفهوم ارائه داده‌اند؛ برای نمونه، هیگو[1] و همکارانش، مشارکت سیاسی را تأثیرگذاری شهروندان بر حاکمان می‌دانند (هیگو، هاروپ، و مک‌کورمیک، ۲۰۱۹، ۲۱۷)، مایکل راش[2]، مشارکت سیاسی را به‌معنای فعالیت در نظام سیاسی به شکل‌های مختلفی از عدم دخالت تا کسب مقام رسمی (راش، ۱۳۷۷، ۱۲۳)، برادول[3]، فعالیت‌های دارای انگیزهٔ سیاسی مانند فعالیت‌های قانونی، تصدی مقام دولتی، و حتی فعالیت‌های غیرقانونی (پرچمی، ۱۳۸۶، ۳)، بشیریه، رقابت در قالب یک رفتار مسالمت‌آمیز برای کسب قدرت (بشیریه، ۱۳، ۱۳۸۴)، هانتینگتون[4]، فعالیت خصوصی شهروندان برای تأثیرگذاری بر تصمیم‌های دولت (هانتینگتون و واینر، ۱۳۷۹، ۱۸۷) و میلبراث[5] تأثیرگذاری بر تصمیمات حکومت تعریف کرده‌اند (ساموئل، ۱۹۸۱، ۱۹۹). در مقالهٔ حاضر نیز تعریف میلبراث را، با توجه به همه‌جانبه بودن آن، در نظر می‌گیریم؛ براین‌مبنا، ویژگی‌های مشارکت سیاسی عبارت‌اند از: نخست، مشارکت سیاسی یک عمل (رفتار) است و شامل انگیزه‌های درونی افراد نمی‌شود؛ دوم اینکه مشارکت، عملی

1. Hague
2. Rush
3. Broadwell
4. Huntington
5. Milbrath

داوطلبانه است و ازهمین‌رو، در مورد فعالیت‌های داوطلبانه و ارادی شهروندان به‌کار می‌رود؛ سوم اینکه، مشارکت با انتخاب، آزادی، و سهیم شدن در قدرت همراه است (هدایتی‌زاده، ۴۵، ۱۳۷۸).

۲-۲. رویکرد سه‌وجهی مشارکت سیاسی

با توجه به چندوجهی بودن امر مشارکت سیاسی، الگوی نظری پژوهش نیز تلفیقی از سه رویکرد روان‌شناختی، اقتصادی، و جامعه‌شناختی است.

ازجمله مهم‌ترین شاخص‌های روان‌شناختی می‌توان به احساس اثربخشی سیاسی، هویت سیاسی و اجتماعی، اعتماد اجتماعی و نهادی، و انگیزش درونی به دموکراسی اشاره کرد. احساس اثربخشی سیاسی، یعنی باور فرد به اینکه رأی او می‌تواند تأثیرگذار باشد (وربا، شلزمان و برادی[1]، ۱۹۹۵، ۳۰۵). هویت سیاسی نیز به‌عنوان بخشی از خودانگارهٔ اجتماعی افراد، عاملی برای تحریک رفتار رأی دادن است؛ افرادی که خود را بخشی از یک گروه سیاسی می‌دانند، بیشتر در انتخابات مشارکت می‌کنند (تاجفل و تانر[2]، ۱۹۸۶، ۱۹). اعتماد به نهادهای سیاسی، به‌ویژه در جوامعی که دچار بحران مشروعیت هستند، از اهمیت زیادی برخوردار است و کاهش آن می‌تواند موجب کناره‌گیری مردم از فرایند رأی‌گیری شود (نیومن، ۱۳۹۶، ۱۲۲)؛ همچنین، انگیزش‌های درونی‌ای مانند تعهد به ارزش‌های دموکراتیک یا احساس وظیفهٔ مدنی، از عوامل تقویت‌کنندهٔ مشارکت به‌شمار می‌آیند (دالتون[3]، ۲۰۱۳، ۹۸). این عوامل روان‌شناختی در تعامل با زمینه‌های سیاسی، بر میزان مشارکت تأثیر می‌گذارند.

براساس رویکرد اقتصادی، شاخص‌هایی مانند نرخ بیکاری، نرخ تورم، رشد اقتصادی، و نابرابری درآمدی، نقش بسزایی در مشارکت سیاسی دارند. بیکاری و تورم اغلب، موجب نارضایتی عمومی شده و انگیزهٔ شرکت در انتخابات به‌منظور تغییر وضعیت را افزایش می‌دهد (پاتنام، ۱۴۰۳، ۱۴۰). درمقابل، رشد اقتصادی پایدار و بهبود شرایط معیشتی می‌تواند به رضایت از دولت منجر شده و مشارکت را کاهش یا تغییر الگو دهد (وربا و همکاران، ۱۹۹۵، ۳۱۰). افزون‌بر این، نابرابری درآمدی بالا ممکن است باعث احساس بی‌قدرتی سیاسی و درنتیجه، کاهش مشارکت اقشار فرودست شود (الکینز و سالتو[4]، ۲۰۱۱، ۸۷). کاهش

1. Verba, Schlozman, and Brady
2. Tajfel & Turner
3. Dalton
4. Elkins and Soltau

شاخص‌های اقتصادی‌ای مانند قدرت خرید و درآمد واقعی نیز منجر به افزایش تقاضای مشارکت اعتراضی در انتخابات می‌شود (آسایش، ۱۳۹۷، ۱۱۲).

مهم‌ترین شاخص‌های جامعه‌شناختی مؤثر بر مشارکت مردم در انتخابات عبارت‌اند از: خصلت‌های اجتماعی، سطح تحصیلات، وابستگی‌های هویتی و قومی، اعتماد اجتماعی، و سرمایهٔ اجتماعی. یافته‌های پژوهش لازاراسفلد[1] و همکارانش در سال ۱۹۴۳ نشان داد که خصلت‌های اجتماعی، تعیین‌کننده گرایش‌ها و ترجیحات سیاسی افراد است (لازاراسفلد و دیگران، ۱۳۸۲، ۱۴). سطح بالاتر تحصیلات با افزایش آگاهی سیاسی و توانایی درک پیامدهای رأی‌دهی، موجب مشارکت بیشتر در فرایندهای انتخاباتی می‌شود (لیپست[2]، ۱۹۶۰، ۷۸). همچنین، پیوندهای اجتماعی قوی، مانند تعلق به گروه‌های صنفی، فرهنگی، یا مذهبی، نقش مهمی در بسیج سیاسی شهروندان دارند (رجب‌زاده، ۱۳۹۴، ۵۸). سرمایهٔ اجتماعی (شامل شبکه‌های اجتماعی، هنجارهای مشارکتی، و کنش جمعی) نیز نقش مؤثری در تقویت مشارکت انتخاباتی دارد (وربا، شلزمان، و برادی، ۱۹۹۵، ۳۳۵).

سه رویکرد یادشده و شاخص‌های برگرفته از آن، چارچوب نظری سنجش نوع و میزان مشارکت اقوام را در دو استان موردمطالعه شکل می‌دهد.

۳. مروری بر فرایند مشارکت سیاسی اقوام در ایران معاصر

پس از انقلاب مشروطه، مجلس مؤسسان، قانون انتخابات مجلس را تصویب کرد که تجربهٔ مشارکت در انتخابات به حضور نخبگان، رؤسای قبایل، و ایلات محدود ماند. تداوم این تجربه در قالب شورش و جدایی، بین سال‌های وقوع انقلاب مشروطه تا سلطنت رضاشاه رخ داد(۲) (امیراحمدی، ۱۳۷۷، ۲۱۹). رضاشاه پس از رسیدن به سلطنت، طی دو دهه، بسیاری از روزنامه‌ها را تعطیل و احزاب سیاسی را به حاشیه راند (آبراهامیان، ۱۳۹۲، ۱۸۳) و درنتیجه، سازوکارهای مشارکت سیاسی بی‌اثر ماند؛ به‌گونه‌ای که این مقطع، به‌تعبیر جان فوران، «دورهٔ فشردگی نیروهای اجتماعی» نامیده می‌شود(۳) (فوران، ۱۳۹۷، ۳۲۷).

حکومت خودکامهٔ رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ به پایان خود رسید و قدرت سیاسی که تا آن زمان از سوی دربار غصب شده بود از حالت تمرکز بیرون آمده و بین نهادهای مختلف

1. Lazarsfeld
2. Lipset

پخش شد (عظیمی، ۱۳۹۱، ۱۵). تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قدرت بین دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی، و مردم در نوسان بود (آبراهامیان، ۱۳۹۲، ۲۰۸). پس از کودتا، شاه، شرایط غیردموکراتیک و غیرقانونی‌ای را بر جامعه تحمیل کرد (ازغندی، ۱۳۹۷، ۱۰۶). در این دوره و در سال‌ها ۱۳۲۵-۱۳۲۴، نهضت خودمختاری‌طلبی در کردستان و تشکیل حزب دموکرات آذربایجان (عظیمی، ۱۳۹۱، ۲۲۹) مهم‌ترین تجربه‌های قومی خشونت‌آمیز علیه دولت مرکزی بودند.

با پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و با تعیین حقوق ملت در قانون اساسی، نخستین‌بار پس از مشروطه، زمینهٔ مشارکت کمی و کیفی برای شهروندان فراهم شده است. از بهمن ۱۳۵۷ زنجیرهٔ به‌هم‌پیوستهٔ تقاضاهای قومی و در پی آن خشونت‌های قومی-محلی آغاز شد. کردها در شمال غرب ایران دست به مخالفت زدند، سپس، در اسفند ۱۳۵۷ و فروردین ۱۳۵۸، آشوب و درگیری، صفحات شمالی کشور را دربر گرفت. در ماه‌های بعد، تظاهرات اعراب در شهرهای اهواز، خرمشهر، و آبادان و سپس، موج بمب‌گذاری و خرابکاری در صفحات جنوبی در بین خطوط لولهٔ نفت و گاز، ایستگاه‌های راه‌آهن، دکل‌های مخابراتی و خطوط مواصلاتی، استان خوزستان را دچار تنش کرد. آذربایجان و به‌ویژه تبریز از نیمهٔ دوم فصل پاییز سال ۱۳۵۸ آبستن رویدادهای غیرمترقبه‌ای گردید که به‌سرعت مهار شد. حاشیهٔ مرزهای جنوب شرقی کشور، یعنی منطقهٔ بلوچستان نیز، از درگیری‌های قومی-منطقه‌ای مصون نماند (مقصودی، ۱۳۸۰، ۲۹۴).

با پایان جنگ و آغاز ترمیم ویرانی‌ها، زمینهٔ مشارکت سیاسی برای شهروندان و اقوام تاحدودی فراهم شد و در سال ۱۳۷۶ و با روی کارآمدن دولت خاتمی، نخستین دورهٔ انتخابات شوراهای شهر و روستا در بهمن ۱۳۷۷ برگزار گردید. اصلاح‌طلبان، شوراهای محلی را گامی در راستای تمرکززدایی تلقی می‌کردند (کدی، ۱۳۹۰، ۷۳). با پیروزی احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴، گفتمان فکری دولت بر تلاش برای تحکیم مناسبات با قشرهای محروم جامعه (اثنی‌عشری، ۱۳۸۹، ۷۱) و در این راستا، رفع تمرکز از تهران و شهرهای بزرگ در دستورکار قرار گرفت (محمدزاده و دیگران، ۱۳۸۸، ۱۳). با پیروزی حسن روحانی در سال ۱۳۹۲ اقداماتی مانند تدوین حقوق شهروندی، تلاش برای افزایش اختیارات مدیران محلی، و صدور مجوز آموزش زبان بومی و محلی در برخی مناطق قومی انجام شد. شهید ابراهیم رئیسی، پیروز انتخابات در سال ۱۴۰۰، در بیانیهٔ اعلام حضور در انتخابات عنوان کرد: «باید راه‌ها و بسترها برای نقش‌آفرینی مردم در تحقق عدالت باز شود و ملت ایران، با قومیت‌های مختلف

باید به یک نسبت به دولت احساس تعلق کنند» (رئیسی، ۱۴۰۰/۰۲/۲۵). در دورهٔ سه‌سالهٔ رئیسی، سفرهای استانی به مناطق کشور افزایش یافت و اقداماتی در راستای توسعهٔ مناطق محروم انجام شد.

درنهایت، باوجود مشخص بودن حقوق اقلیت‌ها در قانون اساسی، این فرصت به دلایلی به‌گونه‌ای شایسته محقق نشده است. دراین‌بین، نبود راهبرد مشخص و منسجم در برخی قوانین در مورد اقوام، حقوق مصرحهٔ آنان را به‌حاشیه رانده و تاحدودی، دستمایهٔ رقابت‌های سیاسی و حزبی قرار داده است. همچنین، عدم توسعهٔ احزاب، سبب تشدید این شرایط در مناطق قومی‌نشین شده است.

۴. روش پژوهش

پژوهش حاضر، از نظر روش، توصیفی ـتحلیلی است. تحقیق توصیفی[۴] به روشی گفته می‌شود که در آن، مشاهده‌گر در موضوع مطالعه (محیط طبیعی)، هیچ‌گونه پیش‌انتخاب و تعهدی به یک دیدگاه نظری ندارد (لمبرت[۱]، ۲۰۱۲، ۲۵۵). ویژگی تحقیق توصیفی، بررسی واقعیت‌های محدود، عینی بودن، بی‌طرفی، و توصیف چگونگی واقعیت است (یانگ، ورت[۲]، ۲۰۰۳، ۵۳). در وجه تحلیلی نیز براساس همسنجی[۳] عمل شده است؛ یعنی تلاش شده است بین شاخص‌های کلان و توصیفی داده‌ها با نوسانات کمی و کیفی ارتباط برقرار شود و در این فرایند از شیوه‌های تشخیص اشتراک‌ها، افتراق‌ها، و هم‌زمانی‌ها بهره‌گیری شده است. دلیل استفاده از روش توصیفی‌ـتحلیلی در پژوهش حاضر این است که این روش، شیوه‌های مناسبی را برای گردآوری داده‌ها در دسترس قرار می‌دهد و نیاز چندانی به شیوه‌های میدانی یا کیفی ندارد؛ زیرا، از داده‌های دست اول و تدوین‌شده‌ای بهره می‌گیرد که از سوی نهادهای مسئول تأیید و منتشر شده‌اند. جامعهٔ آماری این پژوهش نیز، ازیک‌سو، داده‌های شرکت‌کنندگان در انتخابات ریاست‌جمهوری کشور و ازسوی‌دیگر، داده‌های مربوط به شاخص‌های کلان سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی در استان‌های سیستان‌وبلوچستان و گلستان است. یافته‌های پژوهش، با بهره‌گیری از همسنجی و مقایسهٔ هم‌زمان نوسانات شاخص‌های کلان و نوسان در

1. Lambert
2. Jong,Voordt
3. Comparison

میزان مشارکت در انتخابات، استخراج، توصیف، و سپس تحلیل شده‌اند.

۵. یافته‌های پژوهش

در ادامه به بررسی یافته های پژوهش به تفکیک استان های مورد مطالعه خواهیم پرداخت.

۵-۱. متغیرهای مشارکت انتخاباتی پس از انقلاب اسلامی

در اینجا به‌منظور شناسایی متغیرهای اصلی تأثیرگذار بر مشارکت انتخاباتی در استان‌های موردنظر، آمارهای مشارکت در این استان‌ها با هدف سنجش و مقایسهٔ ارتباط آن با شاخص‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی ارائه شده است.

۵-۱-۱. استان سیستان‌وبلوچستان

داده‌های جدول‌های زیر، وضعیت مشارکت انتخاباتی استان سیستان‌وبلوچستان را از ابتدای انقلاب اسلامی تا سیزدهمین دورهٔ انتخابات ریاست‌جمهوری نشان می‌دهد. به‌منظور استخراج و بهره‌برداری بهینه از آمار موجود، شمار واجدان شرایط، کل آراء مأخوذه، میزان مشارکت استان، و نسبت آن با میزان مشارکت کل کشور به‌تفکیک ارائه شده است.

جدول شمارهٔ (۱)، بیانگر وضعیت مشارکت انتخاباتی شهروندان در این استان است. بیشترین میزان مشارکت، مربوط به انتخابات دورهٔ یازدهم (۷۷/۴۹ درصد) با کمترین میزان فاصلهٔ عمومی از مشارکت (۴/۵۵- درصد) و کمترین آن مربوط به دورهٔ دوم (۲۹/۸ درصد) با بیشترین میزان فاصلهٔ عمومی از مشارکت (۳۴/۴۳ درصد) است.

جدول شمارهٔ (۱). وضعیت مشارکت انتخاباتی مردم استان سیستان‌وبلوچستان در انتخابات ریاست‌جمهوری[۵]

دوره	تعداد واجدین شرایط	کل آراء مأخوذه	میزان مشارکت	میزان مشارکت عمومی	فاصله از مشارکت عمومی
اول	۴۱۶/۵۰۰	۱۴۳/۲۴۹	۳۴/۳۹ درصد	۶۷/۴۱ درصد	۳۳/۰۲ درصد
دوم	۴۵۷/۲۸۰	۱۳۶/۲۹۰	۲۹/۸۰ درصد	۶۴/۲۳ درصد	۳۴/۴۳ درصد
سوم	۴۵۷/۲۸۰	۲۱۷/۶۸۴	۴۷/۶۰ درصد	۷۴/۲۶ درصد	۲۶/۶۶ درصد
چهارم	۵۵۱/۲۰۸	۱۷۵/۹۶۸	۳۱/۹۲ درصد	۵۴/۷۸ درصد	۲۲/۸۶ درصد
پنجم	۶۶۴/۴۲۹	۲۵۶/۹۹۳	۳۸/۶۸ درصد	۵۴/۵۹ درصد	۱۵/۹۱ درصد
ششم	۷۳۹/۵۷۵	۳۱۷/۰۷۵	۴۲/۸۷ درصد	۵۰/۶۶ درصد	۷/۷۹ درصد
هفتم	۸۳۹/۵۵۹	۵۴۸/۰۵۷	۶۵/۲۸ درصد	۷۹/۹۲ درصد	۱۴/۶۴ درصد
هشتم	۱/۰۰۱/۵۹۶	۷۰۲/۴۴۴	۷۰/۱۳ درصد	۶۶/۷۷ درصد	۳/۳۶- درصد
نهم (مرحله اول)	۱/۱۷۴/۷۲۹	۸۷۴/۵۲۰	۷۴/۴۴ درصد	۶۲/۸۴ درصد	۱۱/۶۰- درصد
نهم (مرحله دوم)	۱/۱۷۴/۷۲۹	۷۴۸/۹۹۳	۶۳/۷۶ درصد	۵۹/۷۶ درصد	۴/۰۰- درصد

دهم	۱/۳۰۶/۶۲۴	۹۸۲/۹۲۰	۷۵/۲۳ درصد	۸۴/۸۳ درصد	۹/۶۰ درصد
یازدهم	۱/۳۸۱/۱۹۵	۱/۰۷۰/۳۳۴	۷۷/۴۹ درصد	۷۲/۹۴ درصد	۴/۵۵- درصد
دوازدهم	۱/۶۰۸/۸۴۱	۱/۲۱۳/۱۲۴	۷۵/۴۰ درصد	۷۳/۳۳ درصد	۲/۰۷- درصد
سیزدهم*	۱/۶۸۰/۶۰۵	۱/۰۵۴/۶۱۷	۶۲/۷۵ درصد	۴۸/۸ درصد	۱۳/۹۵- درصد

منبع: مرکز آمار ایران

داده‌های جدول شمارهٔ (۲) نشان می‌دهد که میانگین مشارکت استانی ۵۸/۱۱ درصد و میانگین مشارکت در کشور ۶۵/۳۷ درصد بوده است؛ درنتیجه، میزان مشارکت این استان نسبت به کل کشور پایین‌تر است. در این جدول، فاصله از مشارکت عمومی ۸/۹۵ درصد بوده که نشان‌دهندهٔ اختلاف نسبت به مشارکت در سطح کشور است.

جدول شمارهٔ (۲). میانگین مشارکت انتخاباتی سیستان‌وبلوچستان

میانگین مشارکت استانی	میانگین مشارکت عمومی	فاصله از مشارکت عمومی
۵۸/۱۱ درصد	۶۵/۳۷ درصد	۸/۹۵ درصد

منبع: مرکز آمار ایران

۱-۱-۱-۵. رابطهٔ متغیر مشارکت با تحصیلات و سواد عمومی

براساس داده‌های جدول شمارهٔ (۳) نرخ رشد باسوادی در استان، روند صعودی داشته است و این روند نسبت به وضعیت جمعیت باسواد دارای شرایط رأی دادن نیز متناسب است. در جدول شمارهٔ (۴) وضعیت جمعیت باسواد و رابطهٔ آن با مشارکت انتخاباتی گروه‌هایی که از نظر سنی با مشارکت مرتبط بوده‌اند، بررسی شده است. براساس این داده‌ها، میان تحصیلات و مشارکت، رابطهٔ معناداری مشاهده می‌شود. در گروه تحصیلی متوسطهٔ دوم، دیپلم، و پیش‌دانشگاهی، بین روند مشارکت و این مقاطع تحصیلی در دوره‌های اول، چهارم، و سیزدهم، رابطهٔ مثبتی وجود دارد؛ درحالی‌که در بقیهٔ دوره‌های انتخاباتی، رابطهٔ معکوس را نشان می‌دهد. در مقطع تحصیلی عالی، به‌استثنای دوره‌های چهارم، ششم، دوازدهم، و سیزدهم که این رابطه معکوس است، در بقیهٔ دوره‌ها رابطهٔ مثبتی بین این دو متغیر وجود دارد.

جدول شمارهٔ (۳). نرخ باسوادی[۶] استان سیستان‌وبلوچستان

سال / نرخ	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵	۱۴۰۰*
باسوادی	۲۹/۴	۳۶	۵۷/۳	۶۸	۷۱/۶	۷۶/۰۳	۷۶/۰۳

منبع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن

جدول شمارهٔ (۴). وضعیت جمعیت باسواد استان سیستان‌وبلوچستان در مقاطع انتخابات ریاست‌جمهوری[۷]

دوره / مقطع	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم	سیزدهم
ابتدایی و سوادآموزی	۶۹/۸	۷۰/۸	۷۰/۸	۷۹/۷	۷۳/۱	۷۳/۸	۶۵	۶۰	۶۰	۵۵/۷	۵۵/۶	۶۲	۶۲
راهنمایی و متوسطه اول	۱۸/۸	۲۲	۲۲	۱۲/۳	۱۹	۱۷/۴	۱۹/۵	۱۹/۸	۱۷	۱۷	۱۳	۱۶/۵	۱۹/۳
متوسطه دوم، دیپلم و پیش‌دانشگاهی	۱۰/۵	۷/۲	۷/۲	۶/۷	۵/۳	۶/۷	۱۰/۵	۱۴/۵	۱۵	۱۵/۱	۱۷/۴	۱۱	۱۲/۲
عالی	۰/۹	۰	۰	۱/۳	۲/۶	۲/۱	۵	۵/۷	۸	۱۲/۲	۱۴	۱۰/۵	۶/۶

منبع: مرکز آمار ایران

۲-۱-۱-۵. رابطهٔ متغیر مشارکت با جنسیت

براساس داده‌های جدول شمارهٔ (۵)، به‌دلیل فقدان آمار در تمام دوره‌ها، آمارهای دورهٔ اول تا چهارم برپایهٔ آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۵۵، آمارهای دورهٔ هفتم تا نهم براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵، و آمارهای دورهٔ دوازدهم تا سیزدهم براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۹۵ است. اختلاف جنسیت مرد نسبت به زن، تفاوت محسوسی ندارد، اما به‌طورکلی، نسبت درصد مشارکت جمعیت مردان به زنان بیشتر است. در مورد جنس مرد و در دوره‌های اول و سوم، این رابطه، مثبت و در بقیهٔ دوره‌های انتخابات، معکوس است. نسبت جنس زن با مشارکت در دوره‌های پنجم و یازدهم، دارای رابطهٔ مثبت و بقیهٔ دوره‌ها، معکوس است.

جدول شمارهٔ (۵). جنسیت در استان سیستان‌وبلوچستان[۸]

جنسیت / دوره	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم	سیزدهم
مرد	۵۱/۳	۵۱/۳	۵۱/۳	۵۱/۳	۵۰/۳	۵۰/۹	۵۰/۹	۵۰/۸	۵۰/۸	۵۰/۸	۵۰/۱	۵۰/۵	۵۰/۵
زن	۴۸/۷	۴۸/۷	۴۸/۷	۴۸/۷	۴۹/۷	۴۹/۱	۴۹/۱	۴۹/۲	۴۹/۲	۴۹/۲	۴۹/۹	۴۹/۵	۴۹/۵

منبع: مرکز آمار ایران

۳-۱-۱-۵. رابطهٔ متغیر مشارکت با شهرنشینی

براساس داده‌های جدول شمارهٔ (۶) نرخ رشد شهرنشینی از ابتدای سال ۱۳۵۵ تا سال ۱۴۰۰ روند صعودی داشته و با نگاهی به داده‌های استخراج‌شده، رشد شهرنشینی با روند مشارکت (جدول شمارهٔ ۱) به‌طورکلی در استان، دارای همخوانی است.

جدول شمارهٔ (۶). نرخ شهرنشینی[۹] استان سیستان‌وبلوچستان

سال / نرخ	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵	۱۴۰۰*
شهرنشینی	۲۴/۵	۴۰/۷	۴۶/۱	۴۹/۶	۴۹	۴۸/۵	۴۸/۵

به‌دلیل فقدان داده، آمار سال ۱۴۰۰ بر اساس سال ۱۳۹۵ محاسبه شده است.

منبع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن

۴-۱-۱-۵. رابطهٔ متغیر مشارکت با شرایط اقتصادی

برای بررسی شرایط اقتصادی از شاخص بیکاری[۱۰] بهره گرفته شده است (جدول شمارهٔ ۷). نرخ بیکاری استان در دوره‌های اول، دوم، سوم، چهارم، هفتم، و نهم از میانگین نرخ بیکاری کشوری کمتر بوده است و در دوره‌های دیگر، شاهد افزایش این نرخ نسبت به آمار کشور هستیم. آمار بیکاری استان در دورهٔ اول تا چهارم، به‌دلیل فقدان منابع، برگرفته از طرح سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۵۵ است. بین مشارکت و بیکاری در دوره‌های اول، سوم، ششم، هفتم، یازدهم، و دوازدهم رابطهٔ مثبت و در دوره‌های چهارم، پنجم، هشتم، نهم، دهم، و سیزدهم، رابطهٔ معکوسی وجود دارد.

جدول شمارهٔ (۷). نرخ بیکاری سیستان‌وبلوچستان در انتخابات ریاست‌جمهوری

دوره	نرخ بیکاری استان	نرخ بیکاری کشور	فاصله از نرخ بیکاری کشور
اول	۷/۶۰ درصد	۱۰/۲۰ درصد	۲/۶۰ درصد
دوم	۷/۶۰ درصد	۱۰/۲۰ درصد	۲/۶۰ درصد
سوم	۷/۶۰ درصد	۱۰/۲۰ درصد	۲/۶۰ درصد
چهارم	۷/۶۰ درصد	۱۰/۲۰ درصد	۲/۶۰ درصد
پنجم	۲۱/۰۰ درصد	۱۴/۲۰ درصد	۶/۸۰- درصد
ششم	۱۵/۴۰ درصد	۱۱/۲۰ درصد	۴/۲۰- درصد
هفتم	۹/۰۰ درصد	۱۳/۱۰ درصد	۴/۱۰ درصد
هشتم	۳۵/۳۰ درصد	۱۴/۲۰ درصد	۲۱/۱۰- درصد
نهم	۱۰/۰۰ درصد	۱۱/۵۰ درصد	۱/۵۰ درصد
دهم	۱۳/۳۰ درصد	۱۱/۹۰ درصد	۱/۴۰- درصد
یازدهم	۱۱/۴۰ درصد	۱۰/۴۰ درصد	۱/۰۰- درصد
دوازدهم	۱۲/۲۰ درصد	۱۲/۱۰ درصد	۰/۱۰- درصد
سیزدهم	۱۰/۲۰ درصد	۸/۸۰ درصد	۱/۴۰- درصد

منبع: مرکز آمار ایران

۲-۱-۵. استان گلستان

جدول‌های زیر، دربردارندهٔ وضعیت مشارکت انتخاباتی استان گلستان از زمان تشکیل به‌عنوان یک استان مستقل تا سیزدهمین دورهٔ انتخابات ریاست‌جمهوری و میانگین مشارکت انتخاباتی است. به‌منظور استخراج و بهره‌برداری درست از آمارهای موجود، تعداد واجدان شرایط، کل آراء مأخوذه، میزان مشارکت استان، و نسبت آن با میزان مشارکت کل کشور، به‌تفکیک مشخص شده است. براساس اطلاعات به‌دست‌آمده از جدول شمارهٔ (۸)، بیشترین میزان

مشارکت، مربوط به دورهٔ دهم (۸۴/۸۳ درصد) با کمترین میزان فاصلهٔ عمومی از مشارکت (۱/۷۳ درصد) و کمترین آن مربوط به دورهٔ سیزدهم (۶۱ درصد) با بیشترین میزان فاصلهٔ عمومی از مشارکت (۱۲/۲ درصد) است.

تجزیه‌وتحلیل آمارهای جدول شمارهٔ (۹) نشان می‌دهد، میانگین مشارکت استانی ۷۲/۱۳ درصد و میانگین مشارکت عمومی کشور ۶۵/۳۷ درصد است؛ درنتیجه میزان مشارکت این استان نسبت به کل کشور بیشتر بوده است. فاصله از مشارکت عمومی، ۴/۵۲ درصد بوده که نشان‌دهندهٔ اختلاف نسبت به مشارکت در سطح کشور و دارای روند صعودی است.

جدول شمارهٔ (۸). وضعیت مشارکت انتخاباتی مردم استان گلستان در انتخابات ریاست جمهوری

دوره	تعداد واجدین شرایط	کل آراء مأخوذه	میزان مشارکت	میزان مشارکت عمومی	فاصله از مشارکت عمومی
هشتم	۹۶۴/۰۴۲	۷۲۵/۹۲۲	۷۵/۳۰ درصد	۶۶/۷۷ درصد	۸/۵۳- درصد
نهم (مرحله اول*)	۱/۰۹۸/۴۷۹	۷۲۲/۹۲۲	۶۵/۸۱ درصد	۶۲/۸۴ درصد	۲/۹۷- درصد
نهم (مرحله دوم*)	۱/۰۹۸/۴۷۹	۶۶۴/۹۵۸	۶۰/۵۳ درصد	۵۹/۷۶ درصد	۰/۷۷- درصد
دهم	۱/۰۵۹/۷۶۹	۸۸۰/۴۴۳	۸۳/۰۸ درصد	۸۴/۸۳ درصد	۱/۷۵ درصد
یازدهم	۱/۱۴۵/۲۸۱	۹۳۷/۲۴۲	۸۱/۸۴ درصد	۷۲/۹۴ درصد	۸/۹۰- درصد
دوازدهم	۱/۳۱۱/۳۶۳	۱/۰۱۴/۰۶۶	۷۷/۳۳ درصد	۷۳/۳۳ درصد	۰/۰۰ درصد
سیزدهم*	۱/۳۵۴/۲۲۸	۸۲۶۱۱۳	۶۱/۰۰ درصد	۴۸/۸ درصد	۱۲/۲- درصد

منبع: مرکز آمار ایران

جدول شمارهٔ (۹). میانگین مشارکت انتخاباتی استان گلستان

میانگین مشارکت استانی	میانگین مشارکت عمومی	فاصله از مشارکت عمومی
۷۲/۱۳ درصد	۶۵/۳۷ درصد	۴/۵۲ درصد

منبع: مرکز آمار ایران

۱-۲-۱-۵. رابطهٔ متغیر مشارکت با تحصیلات و سواد عمومی

براساس داده‌های جدول شمارهٔ (۱۰) نرخ رشد باسوادی[11] در استان، روند صعودی داشته است و این روند نسبت به وضعیت جمعیت باسواد واجد شرایط رأی نیز متناسب است. در وضعیت جمعیت باسواد و رابطهٔ آن با مشارکت انتخاباتی، گروه‌های مرتبط با مشارکت (از نظر سنی) بررسی خواهند شد.

برپایهٔ داده‌های جدول شمارهٔ (۱۱) میان تحصیلات و مشارکت، رابطهٔ معناداری مشاهده

می‌شود. در گروه تحصیلی متوسطهٔ دوم، دیپلم، و پیش‌دانشگاهی، روند مشارکت با این مقاطع تحصیلی در دوره‌های هشتم و سیزدهم رابطهٔ مثبتی دارد؛ درحالی‌که این رابطه در دوره‌های دیگر انتخاباتی، معکوس است. در مقطع تحصیلی عالی، این رابطه، تنها در دوره‌های هشتم، نهم، و یازدهم معکوس بوده و در دوره‌های دیگر مثبت است.

جدول شمارهٔ (۱۰). نرخ باسوادی استان گلستان[۱۲]

سال / نرخ	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵	*۱۴۰۰
باسوادی	۴۷	۶۳/۴	۷۹/۵	۸۲/۱	۸۳	۸۶/۱	۸۶/۱

منبع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن

جدول شمارهٔ (۱۱). وضعیت جمعیت باسواد استان گلستان در انتخابات ریاست‌جمهوری[۱۳]

دوره / مقطع	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم	سیزدهم
ابتدایی و سوادآموزی	۴۶	۴۱	۴۲	۴۳/۸	۵۱	۵۴/۳
راهنمایی و متوسطهٔ اول	۲۶/۶	۲۵	۲۱/۳	۱۲/۶	۱۸/۳	۲۱
متوسطهٔ دوم، دیپلم، و پیش‌دانشگاهی	۲۲/۵	۲۳/۶	۲۱	۲۱	۱۳/۷	۱۵/۷
عالی	۴/۹	۱۰/۴	۱۵/۷	۲۲/۶	۱۷	۹

منبع: مرکز آمار ایران

۲-۲-۱-۵. رابطهٔ متغیر مشارکت با جنسیت

در داده‌های جدول شمارهٔ (۱۲)، اختلاف چندانی میان جنس مرد و زن مشاهده نمی‌شود، اما به‌طورکلی، درصد جمعیت زنان (۵۰/۱ درصد) بیشتر از مردان (۴۹/۹ درصد) بوده است. این رابطه در مورد مردان در دوره‌های نهم، دهم، و یازدهم، مثبت و در بقیهٔ دوره‌ها معکوس است. نسبت جنسیت زن با مشارکت در دوره‌های هشتم، یازدهم، دوازدهم، و سیزدهم، مثبت و در بقیهٔ دوره‌های انتخابات، معکوس بوده است.

جدول شمارهٔ (۱۲). رابطهٔ جنسیت و مشارکت در استان گلستان[۱۴]

دوره / جنسیت	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم	سیزدهم
مرد	۵۰/۲	۵۰/۲	۵۰/۲	۵۰/۲	۵۰/٤	۵۰/٤	٤۹/۸	٤۹/۸	٤۹/۸	٤۹/۷۳	٤۹/۹	۵۰/۲	۵۰/۲
زن	٤۹/۸	٤۹/۸	٤۹/۸	٤۹/۸	٤۹/٦	٤۹/٦	۵۰/۲	۵۰/۲	۵۰/۲	۵۰/۲۷	۵۰/۱	٤۹/۸	٤۹/۸

منبع: مرکز آمار ایران

۳-۲-۱-۵. رابطهٔ متغیر مشارکت با شهرنشینی

براساس داده‌های جدول شمارهٔ (۱۳)، نرخ رشد شهرنشینی از سال ۱۳۵۵ تا ۱۴۰۰ روند صعودی داشته و با نگاهی به داده‌های استخراج‌شده (جدول شمارهٔ ۸)، رشد شهرنشینی با روند مشارکت دارای رابطهٔ معناداری است.

جدول شمارهٔ (۱۳). نرخ شهرنشینی استان گلستان[۱۵]

سال / نرخ	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵	۱۴۰۰
شهرنشینی	۳۳	۳۶/۹	۴۱/۳	۴۹/۲	۵۱	۵۳/۳	۵۵/۲

منبع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن

۴-۲-۱-۵. رابطهٔ متغیر مشارکت با شرایط اقتصادی

برای بررسی شرایط اقتصادی از شاخص بیکاری بهره گرفته شده است. براساس داده‌های جدول شمارهٔ (۱۴) میانگین نرخ بیکاری استان ۹/۴۲ درصد بوده که حاکی از این است که با میانگین نرخ بیکاری کشور (۱۱/۷۱ درصد) فاصله داشته است و میانگین فاصله از نرخ بیکاری کشور ۲/۴۷ درصد است. در تمام دوره‌ها، به‌جز دورهٔ دوازدهم، فاصله‌ای بین بیکاری استان و کل کشور در جهت مثبت وجود دارد. بین مشارکت و بیکاری در دوره‌های دهم و یازدهم، رابطهٔ مثبت و در دوره‌های هشتم، نهم، دوازدهم، و سیزدهم رابطهٔ معکوسی وجود دارد.

جدول شمارهٔ (۱۴). نرخ بیکاری گلستان در انتخابات ریاست‌جمهوری[۱۶]

دوره	نرخ بیکاری استان	نرخ بیکاری کشور	فاصله با نرخ بیکاری در کل کشور
هفتم	۹/۸۰ درصد	۱۳/۱۰ درصد	۳/۳۰ درصد
هشتم	۱۴/۱۰ درصد	۱۴/۲۰ درصد	۰/۱۰ درصد
نهم	۸/۲۰ درصد	۱۱/۵۰ درصد	۳/۳۰ درصد
دهم	۷/۱۰ درصد	۱۱/۹۰ درصد	۴/۸۰ درصد
یازدهم	۵/۸۰ درصد	۱۰/۴۰ درصد	۴/۶۰ درصد
دوازدهم	۱۲/۳۰ درصد	۱۲/۱۰ درصد	۰/۲۰- درصد
سیزدهم	۷/۴۰ درصد	۸/۸۰ درصد	۱/۴۰ درصد

منبع: مرکز آمار ایران

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، عوامل مؤثر بر میزان مشارکت مردم استان‌های قومی‌نشین گلستان و سیستان‌وبلوچستان را برپایهٔ میزان مشارکت آن‌ها در انتخابات ریاست‌جمهوری و شاخص‌های

عوامل یادشده بررسی کرده‌ایم؛ در این راستا، مشارکت این دو استان در انتخابات به‌شکل تحلیل فرایند، بررسی شده و به‌گونه‌ای هم‌زمان، نوسانات شاخص‌های یادشده در هر مقطع انتخابات ریاست‌جمهوری با آن مقایسه شده است. براساس یافته‌های پژوهش، نتایج زیر به‌دست آمد:

- **رابطهٔ متغیر مشارکت با تحصیلات و سواد عمومی:** اگرچه نرخ رشد سواد عمومی در کشور پس از انقلاب اسلامی روند صعودی داشته و استان سیستان‌وبلوچستان، میانگین ۶۰ درصد و گلستان ۷۵ درصد میزان باسوادی را تجربه کرده‌اند، اما به‌نظر می‌رسد، این عامل به‌تنهایی زمینه‌ساز افزایش یا کاهش مشارکت نبوده است؛ به‌این‌معنا که مشارکت در استان سیستان‌وبلوچستان در دورهٔ دوم، چهارم، مرحلهٔ دوم نهمین دوره و دورهٔ سیزدهم، نسبت به دوره‌های پیشین روند کاهشی داشته، اما نرخ تحصیلات، الزاماً با این کاهش، هماهنگ نبوده است. در مورد استان گلستان نیز این روند در مرحلهٔ دوم نهمین دوره، دورهٔ دوازدهم، و سیزدهم، کاهشی بوده است؛ اما تنها در دورهٔ دوازدهم و سیزدهم و در مقطع تحصیلات عالی قابل‌توضیح است. به‌این‌ترتیب، رابطهٔ بین این دو متغیر، تصادفی به‌نظر می‌رسد و نمی‌توان این عامل را عاملی مؤثر به‌شمار آورد؛
- **رابطهٔ متغیر مشارکت با جنسیت در هر دو استان:** در این مورد، تفاوت چشمگیری بین مردان و زنان وجود ندارد و با اندکی تسامح می‌توان گفت، در دوره‌های گوناگون، اختلاف چندانی بین این دو جنس وجود نداشته است. در هر دو استان، رابطهٔ تصادفی وجود دارد و به‌نظر می‌رسد این متغیر، به‌عنوان یک متغیر مستقل، نقش چندانی در فرایند مشارکت ایفا نکرده است؛
- **رابطهٔ متغیر مشارکت با شهرنشینی:** این روند پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در سراسر کشور روبه‌رشد بوده است. روند مشارکت در دو استان موردبررسی نوساناتی دارد، اما از ابتدا تا سیزدهمین دوره، افزایشی بوده است. این افزایش با رشد شهرنشینی دارای رابطهٔ معناداری است و می‌توان گفت، رشد شهرنشینی به‌عنوان یک عامل مستقل، بر افزایش روند مشارکت مردم تأثیرگذار است؛
- **رابطهٔ متغیر مشارکت با شرایط اقتصادی:** در این پژوهش به نرخ بیکاری به‌عنوان یکی از شاخص‌های مهم و اثرگذار پرداخته شده است. در استان سیستان‌وبلوچستان در چند دورهٔ خاص، رابطهٔ معناداری بین مشارکت و نرخ بیکاری به‌چشم می‌خورد. در استان گلستان نیز غیر

از دورهٔ سیزدهم، در تمام دوره‌ها، رابطهٔ معناداری وجود دارد. این هم‌زمانی مشارکت و نرخ بیکاری را نمی‌توان به رویدادی تصادفی فروکاست. اگرچه باید اذعان کرد که نرخ بیکاری (در میان شاخص‌های اقتصادی) به‌تنهایی قادر به تبیین مشارکت یا عدم مشارکت نیست، اما در تشریح رویدادهای منتهی به دوره‌های انتخابات می‌توان گفت، اتخاذ تصمیم‌های اقتصادی و میزان کارآمدی دولت‌ها در ارتقای شاخص‌های کلان اقتصادی مانند نرخ بیکاری، تأثیر مستقیمی بر مشارکت دارد. به‌نظر می‌رسد، نسبت نرخ بیکاری و شاخص‌های کلان اقتصادی با مشارکت، دارای رابطهٔ عموم‌خصوص مطلق است؛ به‌این‌معنا که شرایط اقتصادی به‌طورکلی، تأثیر مستقیمی بر مشارکت دارد، اما نرخ بیکاری الزاماً چنین تأثیری ندارد.

جدول شمارهٔ (۱۵). تحلیل علل مؤثر بر روند مشارکت انتخاباتی

علت	تأثیر
تحصیلات و سواد عمومی	غیرمستقیم
جنسیت	غیرمستقیم/ در برخی موارد بی‌تأثیر
شهرنشینی	مستقیم
شرایط اقتصادی	مستقیم

از نظر فرایند تاریخی، این مطالعه با ارائهٔ مستندات تاریخی نشان داد که انقلاب مشروطه، نقطهٔ عطف تغییر شیوهٔ مشارکت در تاریخ ایران است. پس‌ازآن، فرازونشیب‌های رخدادها، چه به‌صورت مشارکت مسالمت‌آمیز و چه در قالب شورش، بررسی شد. در شورش‌ها و اعتراضات، آنچه به‌عنوان دال مرکزی اهمیت دارد، نوعی جدایی از مرکز و استقلال‌طلبی منطقه‌ای است. دومین نقطهٔ تاریخی در عرصهٔ احیای آرمان‌های مشروطه، وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ است. این انقلاب در نتیجهٔ ائتلاف گستردهٔ گروه‌ها و اقوام رخ داد، اما در فاصلهٔ کوتاهی پس از وقوع انقلاب ــ به‌دلیل عدم تحقق وعده‌ها از سوی مرکز و نیز برخی مداخله‌های خارجی و منطقه‌ای ــ خشونت‌های قومی و محلی‌ای رخ داد که با مداخلهٔ مرکز تاحدودی مهار شد. سرانجام، تاریخی‌ترین نقطه برای مشارکت مؤثر و مداخله در تصمیمات داخلی، نخستین دورهٔ انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا بود. این دوره، حواشی بسیاری را به‌همراه داشت، اما به‌نوعی تمرین مناسبی برای تمرکززدایی، توزیع قدرت، و کاهش تصمیمات مستقیم دولت نیز به‌شمار می‌آید. داده‌های مربوط به وضعیت مشارکت انتخاباتی و میانگین مشارکت در دو استان قومی‌نشین در جدول‌های شمارهٔ (۱)، (۲)، (۸)، و (۹) ارائه شده است.

در بخش چارچوب نظری با توجه به اینکه پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و تبیین موضوع پژوهش با یک نظریهٔ خاص امکان‌پذیر نبود، رویکرد سه وجهی مشارکت سیاسی تنظیم و ترسیم شده است.

با بررسی رابطهٔ متغیر مشارکت با تحصیلات (جدول‌های شمارهٔ ۳، ۴، ۱۰، و ۱۱) می‌توان گفت، اگرچه نرخ رشد سواد عمومی در کشور پس از انقلاب اسلامی روند صعودی به خود گرفته و دو استان موردبررسی، سطح بالایی را از این نظر تجربه کرده‌اند، اما این متغیر به‌تنهایی عامل افزایش یا کاهش مشارکت نبوده است. رابطهٔ نوع جنسیت و مشارکت (جدول شمارهٔ ۵ و ۱۲) نیز یک رابطهٔ تصادفی است. به‌نظر می‌رسد این متغیر نیز نقش چندانی، به‌عنوان یک متغیر مستقل، نداشته است. سرانجام، بین متغیر مشارکت و رشد شهرنشینی (جدول شمارهٔ ۶ و ۱۳)، همواره رابطهٔ معناداری وجود داشته است و می‌توان این متغیر را به‌عنوان عاملی مستقل و تأثیرگذار در نظر گرفت. در راستای بررسی تأثیر عوامل سیاسی، بر نقش سیاست‌های داخلی و خارجی تأکید و روندهای این دو حوزه تحلیل شد. از این نظر، نوعی همسویی معنادار بین افزایش مداخلات خارجی در جدار مرزی کشور و بسط ناامنی به مرزهای داخلی و افزایش گرایش‌های واگرایانه وجود دارد؛ به‌عنوان نمونه، می‌توان به عدم اجرای درست قانون موافقت‌نامهٔ همکاری‌های امنیتی[۱۷] از سوی دولت پاکستان و ورود تروریست‌ها به خاک ایران، ارتباط منظم برخی از گروه‌های تندرو سلفی در بلوچستان ایران با سعودی‌ها و دیگر شیوخ عرب منطقه، و... اشاره کرد (احمدی، ۱۴۰۳، ۳۴۱).

افزون‌بر این، براساس نظریه‌های اقتصادی، عملکرد دولت‌ها در تأمین شاخص‌های اقتصادی، نقش بسیار مؤثری در افزایش مشارکت دارد. به‌منظور سنجش میزان تأثیر این عامل بر مشارکت سیاسی، نرخ بیکاری در استان‌های موردبحث (جدول شمارهٔ ۷ و ۱۴) بررسی شد. پس از بررسی عملکرد اقتصادی دولت‌ها، آشکار شد که اگرچه در دوره‌هایی، رابطهٔ مستقیمی بین نرخ بیکاری و مشارکت وجود داشته است، اما الزاماً این الگو همیشه تکرارشدنی نیست و نرخ بیکاری، تأثیر غیرمستقیمی بر مشارکت دارد. در پژوهش‌های بخش پیشینه‌ها، برخی نویسندگان به همسویی مشارکت سیاسی و نقش اقتصاد در افزایش مشارکت انتخاباتی شهروندان اشاره کرده‌اند. همچنین، ناکارآمدی دولت‌ها در رفع نیازهای مردم استان‌های قومی‌نشین به پیچیده‌تر شدن مناسبات قومیتی و امنیتی دامن زده است. اگر دولت‌ها در مناطق یادشده، اقدام به رفع محدودیت‌های اقتصادی کنند، مسیر توسعه و پیشرفت هموار می‌شود.

افزون‌بر این، تجربهٔ مشارکت مردم در دوره‌های گوناگون نشان داده است که همواره بین عدم تحقق خواسته‌های عمومی مردم و بی‌توجهی آنان به انتخابات، رابطهٔ مستقیمی وجود دارد. در این حوزه، فرایند توسعهٔ شهری و پیشرفت فرایند شهرنشینی نیز ازجمله عوامل مؤثر بر مشارکت عمومی در انتخابات ریاست‌جمهوری است؛ به‌گونه‌ای که شاخص مشارکت در انتخابات، در بسیاری از موارد، همراه با شاخص توسعهٔ شهرنشینی در این دو استان افزایش یافته است.

پس از بررسی و پاسخ به پرسش‌های فرعی، سرانجام به مسئلهٔ اصلی پژوهش می‌رسیم. پرسش اصلی پژوهش این است که «عوامل مؤثر بر میزان مشارکت سیاسی مردم استان‌های قومی‌نشین در انتخابات ریاست‌جمهوری از نگاه جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟» فرضیهٔ پژوهش این است که «مطالبات سیاسی، اقتصادی، و هویتی، مهم‌ترین نقش را در میزان مشارکت اقوام در انتخابات داشته‌اند»؛ اما یافته‌های این مطالعه نشان داد که اولویت تأثیرگذاری متغیرها، به‌ترتیب عبارت است از: مطالبات اقتصادی، هویتی، و سیاسی؛ ازاین‌رو، به‌نظر می‌رسد، مؤلفهٔ اقتصادی (در اینجا بیکاری و مطالبات اقتصادی دیگر) مهم‌ترین تأثیر را داشته باشند. این یافته نشان می‌دهد که مطالبات هویتی که براساس برخی نظریه‌ها می‌تواند مؤثرترین عامل به‌شمار آید، در رتبهٔ دوم قرار می‌گیرد که به‌نوبهٔ خود، بسیار مهم و قابل‌توجه است. دراین‌میان، مطالبات سیاسی، که عموماً تصور می‌شود اصلی‌ترین خواستهٔ مشارکت‌کنندگان در انتخابات است، در رتبهٔ سوم قرار گرفته است. این یافته نشان می‌دهد، اولویت متغیرهای مؤثر بر مشارکت در انتخابات ریاست‌جمهوری به‌تدریج از مطالبات سیاسی به‌سوی مطالبات اقتصادی و پس‌ازآن، مطالبات هویتی تغییر کرده است و مطالبات سیاسی در رتبهٔ سوم قرار گرفته‌اند. این یافته می‌تواند ضمن رد دیدگاه‌های کلیشه‌ای و سنتی در این زمینه، به درک بهتر فرایندها و سازوکارهای مشارکت یا عدم مشارکت اقوام در انتخابات ریاست‌جمهوری در دو استان گلستان و سیستان‌وبلوچستان کمک کند.

پیشنهادها

- ضعف جدی در دسترسی به آمار انتخاباتی به‌گونه‌ای جامع، احساس می‌شود. به‌نظر می‌رسد، تدوین پژوهشی دربارهٔ موانع و چالش‌های گردآوری داده‌های انتخاباتی در یک سامانهٔ متمرکز به‌گونه‌ای که در دسترس عموم پژوهشگران باشد، ضروری است؛
- لزوم تدوین پژوهش کیفی در حوزهٔ اقوام، به‌گونه‌ای که پژوهشگر نیز خود، دارای

پیشینهٔ قومی باشد یا تجربهٔ سکونت در آن منطقه را داشته باشد.

- رابطهٔ مستقیم بین عدم تحقق خواسته‌های عمومی مردم استان‌های قومی‌نشین و کاهش مشارکت آنان در انتخابات مشهود است؛ بنابراین، حل این مشکلات، به‌ویژه بیکاری، باعث افزایش مشارکت خواهد شد؛
- به‌نظر می‌رسد، گسترهٔ هویت‌های قومی و زبانی در کشور، به‌ویژه استان‌های قومی، مستلزم شناسایی از سوی دولت‌ها است و همواره استفاده از نخبگان بومی، پاسخ به نیازهای ذی‌نفعان، و حس برابری در دستیابی به فرصت‌ها، عامل مهمی برای افزایش همگرایی و البته مشارکت سیاسی خواهد بود.*

یادداشت‌ها

۱. پژوهشگران، شاخص‌های پرشماری مانند جمعیت و تمرکز جمعیت، پیوند تاریخی و تمایزات فرهنگی-سیاسی-اجتماعی را برای قومی به‌شمار آمدن یک منطقه یا استان در نظر گرفته‌اند. براساس مطالعات حمید احمدی، برای اینکه یک گروه بتواند هویت قومی-محلی مؤثر داشته باشد باید: ۱) بیش از ۵۰ درصد جمعیت استان را تشکیل دهد؛ ۲) دارای تمرکز جغرافیایی، پیوند تاریخی، و تفاوت فرهنگی یا مذهبی باشد (احمدی، ۱۳۸۳، ۷۳-۵۵). مجتبی مقصودی نیز میزان مشارکت کمتر از متوسط ملی در انتخابات را نشانی از احساس تبعیض یا هویت قومی قوی محلی به‌شمار می‌آورد (مقصودی، ۱۳۸۵، ۸۶-۸۴). از نگاه احسان هوشمند نیز معیار مهم در کنار جمعیت و فضای جغرافیایی، «تمایز هویتی فرهنگی و سیاسی ملموس» است (هوشمند، ۱۳۸۸، ۴۲-۴۱). برپایهٔ این شاخص‌ها، شاخص‌های قومی بودن دو استان گلستان و سیستان‌وبلوچستان در جدول زیر ارائه شده است.

شاخص	سیستان‌وبلوچستان (قوم بلوچ)	گلستان (قوم ترکمن)
درصد جمعیتی قوم	بالای ۵۰ درصد (اکثریت قومی)	۳۰ تا ۴۰ درصد (در حد غالب منطقه‌ای)، تعدد اقوام
تمرکز جمعیتی	توزیع گسترده در کل استان	ترکمن‌صحرا (شمال استان)، منطقهٔ متمرکز، اغلبیت ترکمن
پیوند تاریخی	قدمت نام استان و فرهنگ بومی بلوچ در تاریخ	از قرن پانزدهم حضور قابل‌توجه قوم ترکمن
تفاوت فرهنگی/مذهبی	زبان بلوچی، تسنن، هویت سیاسی-قبیله‌ای متمایز	زبان ترکمنی، مذهب تسنن، تفکیک با اکثریت شیعه
شاخص سیاسی/اجتماعی	مشارکت کمتر از متوسط ملی، احساس تبعیض و مطالبهٔ توسعه‌ای	مشارکت و مطالبات محلی در نواحی ترکمن‌نشین قابل‌توجه

منبع: مرکز آمار ایران و ویکی پدیا

۲. ازجمله جریان‌هایی که با بسیج ایلی و عشیره‌ای در مناطق کردستان، خوزستان، و خراسان علیه دولت مرکزی اقدام کردند.

۳. فوران به دورهٔ شانزده‌سالهٔ سلطنت رضاخان اشاره دارد که طی آن «طبقه‌های اجتماعی، آزاد نبودند تا به بیان خود بپردازند و خود را ابراز کنند. عامل این محدودیت، دولت برتری‌طلب و سیطره‌جو بوده است» (فوران، ۱۳۹۷، ۳۲۸).

۴. به این نوع توصیف، تحلیل یک‌متغیره نیز گفته می‌شود که آماره‌های توصیفی، ابزارهای آماری مناسبی برای بیان آن هستند (منوچهری، ۱۳۹۳، ۲۱۸).

۵. امار واجدان شرایط ذکر شده در جدول دقیقا برگرفته از جداول مرکز آمار ایران در دومین و سومین دوره انتخابات ریاست جمهوری است. نشانی دسترسی به جدول:
https://amar.org.ir/political-and-social-activities

۶. میزان باسوادی: نسبت تعداد افراد باسواد شش‌ساله و بیشتر به کل جمعیت شش‌ساله و بیشتر که به‌صورت درصد بیان می‌شود. به‌دلیل فقدان داده‌ها در سال ۱۴۰۰، منابع ذکرشده در این سال برمبنای

سال ۱۳۹۵ است.

۷. مقطع تحصیلی در سطح عالی در سال ۱۳۶۱-۱۳۶۰ اظهار نشده است. آمار دورهٔ هشتم و نهم، براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵ و آمار دورهٔ دهم، براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۸۵ است. به‌دلیل فقدان داده، آمار دورهٔ سیزدهم براساس سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ محاسبه شده است. در سال ۱۳۹۹ از سوی دانشگاه آزاد اسلامی هیچ‌گونه اطلاعاتی ارائه نشده است.

۸. آمار دورهٔ اول تا چهارم براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۵۵ و آمار دورهٔ هفتم تا نهم برپایهٔ آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵ است. آمار دورهٔ دوازدهم تا سیزدهم نیز براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۹۵ است.

۹. نسبت تعداد جمعیت ساکن در نقاط شهری به جمعیت کل که به‌صورت درصد بیان می‌شود.

۱۰. نرخ بیکاری جمعیت ده‌ساله و بیشتر، عبارت است از نسبت جمعیت بیکار ده‌ساله و بیشتر به کل جمعیت فعال (شاغل و بیکار) ده‌ساله و بیشتر که به‌صورت درصد بیان می‌شود.

۱۱. به‌علت فقدان منابع، آمار بیکاری استان از سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۴، براساس طرح سرشماری نفوس مسکن سال ۱۳۵۵ است. نرخ بیکاری کشور و استان در سال ۱۳۶۸، برپایهٔ طرح سرشماری نفوس مسکن سال ۱۳۶۵، نرخ بیکاری استان در سال ۱۳۷۲ براساس طرح سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۰، و نرخ بیکاری استان در سال ۱۳۷۶ براساس طرح سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵ است. نرخ بیکاری کشور و استان در سال ۱۴۰۰، برمبنای سه‌ماههٔ نخست سال بوده و جمعیت پانزده‌ساله و بیشتر محاسبه شده است.

۱۲. آمار سال ۱۳۵۵، ۱۳۶۵، و ۱۳۷۵ از استان مازندران در نظر گرفته شده است. به‌دلیل فقدان داده‌ها در سال ۱۴۰۰، منابع ذکرشده در این سال برمبنای سال ۱۳۹۵ است.

۱۳. به‌دلیل فقدان داده، آمار دورهٔ سیزدهم براساس سال ۱۳۹۹ محاسبه شده است. در سال ۱۳۹۹ از سوی دانشگاه آزاد اسلامی هیچ‌گونه اطلاعاتی ارائه نشده است.

۱۴. آمار دورهٔ اول تا هفتم (از شهرهای استان گلستان فعلی) براساس آمارگیری نفوس و مسکن استان مازندران در نظر گرفته شده است. آمار دورهٔ اول تا چهارم براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۵۵، آمار دورهٔ هفتم تا نهم براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵، و آمار دورهٔ دوازدهم تا سیزدهم براساس آمارگیری نفوس و مسکن سال ۱۳۹۵ است.

۱۵. آمار سال ۱۳۵۵ از استان مازندران در نظر گرفته شده است.

۱۶. نرخ بیکاری کشور و استان در سال ۱۴۰۰، برمبنای سه‌ماههٔ نخست سال بوده و جمعیت پانزده‌ساله و بیشتر محاسبه شده است.

۱۷. قانون موافقتنامهٔ همکاری‌های امنیتی بین ایران و پاکستان در سال ۱۳۹۳ با هدف مبارزه با جرایم سازمان‌یافتهٔ فراملی و مبارزه تروریسم به‌تصویب مجلس شورای اسلامی رسید.

منابع

آسایش، محمدرضا (۱۳۹۸). رابطهٔ شاخص‌های اقتصادی و مشارکت سیاسی در ایران. تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی.
ازغندی، سیدعلیرضا (۱۳۹۷). تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰). تهران: سمت.
عظیمی، فخرالدین (۱۳۹۱). بحران دموکراسی در ایران. ترجمهٔ هوشنگ مهدوی. تهران: آسیم.
اثنی‌عشری، شهرزاد (۱۳۸۹). تأثیر گفتمان‌های سیاسی بر جامعه. ماهنامهٔ گزارش، شمارهٔ ۲۱۶، ۷۳-۷۰.
احمدی، حمید (۱۳۷۸). قومیت و قوم‌گرایی در ایران: از افسانه تا واقعیت. تهران: نی.
احمدی، حمید (۱۳۸۳). ایران: هویت، ملیت، قومیت. تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی.
احمدی، حمید (۱۴۰۳). گرایش‌های سیاسی در خاورمیانه و امنیت ملی ایران. تهران: نشر نی.
آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۲). ایران بین دو انقلاب. ترجمهٔ احمد گل‌محمدی و ابراهیم فتاحی. تهران: نی.
آر کدی، نیکی (۱۳۹۰). نتایج انقلاب ایران. ترجمهٔ مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.
آذین، صدیقه؛ سیمبر، رضا (۱۳۹۸). چالش‌های امنیتی سیستان‌وبلوچستان به‌دنبال حضور طالبان و داعش در افغانستان. فصلنامهٔ مطالعات آسیای جنوب غربی، شمارهٔ ۸، ۱۳۰-۹۱.
آلن دال، رابرت (۱۳۶۴). تجزیه‌وتحلیل جدید سیاست. ترجمهٔ حسین ظفریان. تهران: مترجم.
بشیریه، حسین (۱۳۸۴). موانع توسعهٔ سیاسی در ایران. تهران: گام نو.
بشیریه، حسین (۱۳۸۱). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دورهٔ جمهوری اسلامی ایران. تهران: نگاه معاصر.
پاتنام ، رابرت دی (۱۴۰۳). بولینگ به‌تنهایی. ترجمهٔ قربان عباسی. تهران: شمع آوید.
پرچمی، داود (۱۳۸۶). بررسی مشارکت مردم در نهمین انتخابات ریاست‌جمهوري. پژوهشنامهٔ علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شمارهٔ ۵۳، ۸۲-۳۷.
روزنامهٔ کیهان(۱۳۵۷). تیراندازی و زدوخورد در بندرشاه سابق. ۲۰ اسفند ۱۳۵۷. شمارهٔ ۱۰۶۵۸. صفحه ۱.
حق‌پناه. جعفر (۱۳۷۷). جامعهٔ مدنی و قومیت‌ها در جمهوری اسلامی ایران. فصلنامهٔ مطالعات راهبردی، شمارهٔ ۲، ۱۳۳-۱۲۹.
حق‌پناه، جعفر (۱۳۹۹). سیاست‌گذاری قومی در جمهوری اسلامی ایران؛ چگونگی، فرایند، و عوامل مؤثر بر تدوین. فصلنامهٔ سیاست‌گذاری عمومی، شمارهٔ ۲، ۸۸-۶۹.
حقیقی، علی‌محمد؛ کولیایی، حدیثه (۱۳۹۶). بررسی تحولات دورهٔ ششم و هفتم مجلس شورای اسلامی. ماهنامهٔ پژوهش ملل، ۲ (۲۰)، ۴۴-۳۱.
خلیلی، محسن (۱۳۸۷). قومیت در نگرش خبرگان قانون اساسي. پژوهشنامهٔ علوم سیاسی، ۳ (۴)، ۱۱۹-۷۳.

راش، مایکل (۱۳۷۷). جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمهٔ منوچهر صبوری. تهران: سمت.
رجب‌زاده، فاطمه (۱۳۹۴). سرمایهٔ اجتماعی و مشارکت سیاسی شهروندان در انتخابات. فصلنامهٔ جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۶(۲)، ۶۵-۴۷.
رستمی، محمد (۱۳۹۴). سیاست قومی دولت یازدهم (دولت اعتدال‌گرا) و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، گروه آموزشی علوم سیاسی.
روحانی، حسن (۱۳۹۲). سخنرانی در جمع نخبگان و عشایر استان خوزستان. بازیابی‌شده در ۱۳ خرداد ۱۳۹۲، در دسترس در:
www.rouhanihassan.com/Fa/News/105554
روحانی، حسن (۱۳۹۰). امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
رئیسی. سیدابراهیم (۱۴۰۰). آیت‌الله رئیسی در دیدار اعضای فراکسیون اهل تسنن مجلس. بازیابی‌شده در ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۰: در دسترس در:
raisi.ir/news/2361/www
روزنامهٔ کیهان (۱۳۵۸). نظر رادیو مسکو دربارهٔ حوادث گنبد. ۱۴ فروردین. شماره ۱۰۶۷۳. صفحهٔ ۲.
سرمد، زهره؛ بازرگان، عباس؛ حجازی، الهه (۱۳۹۵). روش‌های تحقیق در علوم رفتاری. تهران: اگه.
صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۸). مدیریت منازعات قومی در ایران. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
طلوعی، هادی (۱۳۹۵). رابطهٔ مناسبات قومی و امنیتی در استان سیستان‌وبلوچستان. فصلنامهٔ سیاست، شمارهٔ ۱۰، ۱۲۲-۱۰۷.
فوران، جان (۱۳۹۷). مقاومت شکننده. ترجمهٔ احمد تدین. تهران: رسا.
محمدزاده، جعفر؛ ارکانی، احسان؛ سروش‌پور، مجتبی (۱۳۸۸). نیم‌نگاهی به کارنامهٔ عملکرد دولت نهم: از مرداد ۱۳۸۴ تا اردیبهشت ۱۳۸۸. تهران: اداره کل روابط عمومی معاونت ارتباطات و اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور.
مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰). تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها. تهران: مؤسسهٔ مطالعات ملی.
مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰). قومیت‌ها و هویت فرهنگی ایران. نامهٔ پژوهش، شمارهٔ ۲۲و ۲۳، ۲۳۲-۲۰۹.
مقصودی، مجتبی (۱۳۸۵). مشارکت انتخاباتی اقوام ایران، بررسی موردی؛ انتخابات ریاست‌جمهوری. فصلنامهٔ مطالعات ملی، ۷ (۲۸). ۱۰۸-۸۳.
منوچهری، عباس و همکاران (۱۳۹۳). رهیافت و روش در علوم سیاسی. تهران: سمت.
نیومن، دیوید (۱۳۹۶). جغرافیای رأی: تحلیل فضایی رفتار رأی‌دهی در انتخابات. ترجمهٔ مهدی زنگنه. انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
هانتینگتون، ساموئل؛ واینر، مایرون (۱۳۷۹). درک توسعهٔ سیاسی. ترجمهٔ پژوهشگاه مطالعات راهبردی. تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی.
هدایتی‌زاده، نجف (۱۳۷۸). مشارکت سیاسی در ایران معاصر. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، مؤسسهٔ آموزش عالی باقرالعلوم(ع).

وب‌سایت مرکز آمار ایران. سالنامهٔ آماری. در دسترس در:
https://www.amar.org.ir/salnameh-amari
وبگاه سازمان ملل متحد (۲۰۰۶). متن قطعنامهٔ ۱۶۹۶ در خصوص فعالیت‌های هسته‌ای ایران. در دسترس در:
https://press.un.org/en/۲۰۰۶/sc۸۷۹۲.doc.htm
وب‌سایت مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. متن قانون موافقتنامهٔ همکاری‌های امنیتی بین ایران و پاکستان. در دسترس در:
https://rc.majlis.ir/fa/law/show/886141

Abrahamian, E. (1989). *Radical Islam: The Iranian Mojahedin (Society and Culture in the Modern Middle East)*. London: I. B. Tauris.

Chaliand, G. (1993). *A People without a Country: The Kurds and Kurdistan*. Translated by Michael Pallis. New York: Olive Branch Press.

Downs, A. (1957). *An Economic Theory of Democracy*. New York: Harper and Brothers.

De Jong, T. M, & Van der Voordt, D. J. M. (2002). *Ways to Study and Research Urban, Architectural and Technical Design*. Edited by W. Dijkhuis. Delft: DUP Science.

Elkins, D. J., & Soltau, J. K. (2011). Inequality and Political Participation. *Journal of Political Studies*, 17(2), 80–92.

Hague, R., Harrop, M., & McCormick, J. (2019). *Comparative Government and Politics: An Introduction*. London: Macmillan Press Ltd.

Lambert, V. A, & Lambert, C. E. (2012, October–December). Qualitative Descriptive Research: An Acceptable Design. *The Pacific Rim International Journal of Nursing Research*, 16(4), 255–256.

Lipset, S. M. (1960). *Political Man: The Social Bases of Politics*. New York: Doubleday.

Long, S. L. (1981). *The Handbook of Political Behavior: Vo.4, Political Participation*. New York: Plenum Press.

Politico (2019). President Bush Cites 'Axis of Evil,' Jan. 29, 2002. Retrieved January 29, 2019, available at: https://www.politico.com/story/2019/01/29/bush-axis-of-evil-2002-1127725.

Saleh, A. (2013) *Ethnic Identity and the State in Iran*. New York, NY: Palgrave Macmillan.

Verba, S., Schlozman, K.L, & Brady, H. E. (1995). *Voice and Equality: Civic Voluntarism in American Politics*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Tajfel, H., Turner, J. C (1986). The Social Identity Theory of Intergroup Behavior. In Worchel, Stephen and Austin, William G. (Eds.), *Psychology of Intergroup Relations*. Chicago: Nelson-Hall, 7-24.

Dalton, R. J. (2013) Citizen Politics: *Public Opinion and Political Parties in Advanced Industrial Democracies* (6th ed.). Washington, D.C.: CQ Press.

Winter 2026, Volume XXI, Number 1, pp.227-268

Research Paper

Analyzing the Media Governance Scenarios and Political Legitimacy in Iran

*Behnam Sarkheil[1]

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran

DOI: https://doi.org/10.22034/ipsa.2026.562
Receive Date: 09 February 2026
Revise Date: 21 June 2026
Accept Date: 04 July 2026

©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/)

Extended Abstract

Introduction

The present study aims to analyze different scenarios of media governance on political legitimacy in Iran. This issue is of particular importance in the era of rapid technological developments and profound transformation of the media ecosystem, as the media have become one of the main pillars of influencing public opinion and shaping political legitimacy. The increasing expansion of access to the Internet and transnational social networks has transformed traditional patterns of information production and consumption, and on the other hand, the inconsistency between official narratives and the lived experiences of citizens has created significant gaps in the public arena of Iran. This issue is important due to the nature and popular roots of the government in Iran on the one hand, and the widespread and all-out media war against the government on the other. Accordingly, the central issue of the research is that the media governance system in Iran is on the verge of a historical transition, and this transition is being shaped by two main forces. First, the increasing pressure of technological developments on the one hand, and the increasing demand of society for transparency, accountability and participation on the other. In the meantime, the "war of narratives" has become a key arena in which government institutions, official media, civil society, digital citizens and transnational actors compete.

Research Question and Hypothesis

The central question of the research is what effects the possible macro scenarios of the future of media governance in Iran have on the patterns of formation or erosion of political legitimacy? The research hypothesis is based on the proposition that the model of media governance (from control-oriented to participation-oriented) and the way the political system uses new communication technologies (from tools of repression to tools of interaction) will be the main determinants of the type of political legitimacy (stable, survivalist, efficient or eroded) in the future horizon of Iran.

* **Corresponding Author:**
Behnam Sarkheil, Ph.D.
E-mail: sarkheil@soc.ikiu.ac.ir

Methodology

The present study was conducted with a futures approach and a scenario writing method based on a two-uncertainty matrix. The required data were collected with a mixed approach (qualitative-quantitative). In the qualitative section, 20 in-depth semi-structured interviews were conducted with experts in the fields of media and communications, political science and governance, futures studies, and information and communication technology. Sampling was carried out purposively using the snowball technique. The interview process continued until the theoretical saturation stage, which was achieved in the fifteenth interview. Library and document studies were also conducted, including upstream documents such as the "National Document on Cyberspace Development", the "Comprehensive Scientific Map of the Country", and the "Seventh Development Plan Law".

In the quantitative part, after extracting five driving categories (political, social, technological, media, and geopolitical) from the qualitative analysis, a structured questionnaire was provided to 20 experts to evaluate each factor from the perspectives of "strategic importance" and "degree of uncertainty." By calculating a composite score (product of importance and uncertainty), the two factors "transparency of media governance" and "level of technological development/how to use artificial intelligence" were selected as critical uncertainties and formed the main axes of the scenario matrix.

Results and Discussion

Based on the combination of the two main axes, four distinct scenarios were drawn.

Scenario 1: Participatory media governance (desirable horizon): In this scenario, the political system accepts transparency and constructive interaction with society as a strategic necessity. Key features include a shift from centralized control to intelligent regulation, active transparency and structured accountability, relative congruence of narratives and a narrowing of the perception gap, and technology at the service of engagement and empowerment. Political legitimacy in this scenario has a mixed, stable, and deep-rooted pattern, and social capital and generalized trust in institutions increase.

Scenario 2: Narrative Crisis (Unfavorable Horizon): In this scenario, media governance is opaque, centralized, and based on top-down command, and governance is technologically impotent and passive. Key features include structural incoherence and responsiveness of official media, dominance of external narratives and transfer of news authority to foreign media, deep nation-state divide and systematic distrust, and economic crisis of official media. Political legitimacy is gradually and systematically eroded and reduced to weak survivalist legitimacy.

Scenario 3: Media Securitization (Conservative Horizon): In this scenario, despite having advanced surveillance and control technology, the government ignores transparency and participatory space due to the absolute priority of security and stability. Key features include omnipresent technology-based control, mass production of a uniform official narrative, blocking of competing discourse, and digital migration of elites. Political legitimacy is transformed into advanced (technological) survivalist legitimacy, and political participation is reduced to a minimum.

Scenario 4: Technological Leap (Transformative Horizon): In this scenario, the government, by adopting a transparent and participatory approach, uses advanced technology for smart interaction, improving governance efficiency, and rapid responsiveness. Key features include digital government and data-driven governance, smart service delivery, competitive native platforms, and active digital citizenship. Political legitimacy is largely rebuilt on the basis of high efficiency and transparency, but there is a risk of deviation towards securitization.

In the discussion of the comparative analysis of scenarios, it should be said that this issue

has been done from three main perspectives.
Sources of legitimacy: In the participatory scenario, combined and sustainable legitimacy is based on three sources: functional, participatory and institutional. In the narrative crisis scenario, all three sources of legitimacy are simultaneously weakened. In the securitization scenario, technological survivalist legitimacy is based on ensuring security through technological control. In the technological leap scenario, digital or service legitimacy focuses on rebuilding legitimacy by strengthening functional legitimacy.
Dynamics and possibility of transition between scenarios: Three main paths were identified. The regressive path (from narrative crisis to securitization), the gradual transformation path (from securitization or narrative crisis to participatory), and the deviant path (from technological leap to securitization). Policy choices in the areas of transparency, engagement with society and technological investment determine the transition paths.
The role of key actors: The government, as a determining actor, directs the future path through regulation, investment in technology, and commitment to transparency. Society, with its level of media literacy and social capital, can be an enabler or a deterrent. Transnational actors, through the war of narratives and technological pressures, exacerbate the bottlenecks and opportunities of domestic governance.

Conclusion

The research results show that the pattern governing the relationship between the government and the media is not a secondary variable, but a determining variable in the production or erosion of political legitimacy. Political legitimacy in Iran has gone beyond its mere economic or security function more than ever before and depends on strengthening the quality of informational, discursive, and trust-building interaction between the government and citizens. The desired scenarios (participatory and responsible technological leap) that are based on transparency, accountability, and interaction, although facing transition difficulties, are the only sustainable paths to reproducing public trust and strengthening national resilience. In contrast, paths based on security control or governmental passivity lead to the systematic erosion of social capital, the accumulation of discontent, and increased structural fragility in the long run.
The findings of this research are consistent with key theories such as Habermas's "communicational legitimacy," Castells's "communication power," Zuboff's "surveillance capitalism," and Putnam's "social capital" theory, and show that in today's interconnected world, no power can survive for long outside of persuasive public discourse and trust based on transparency. This is the case in Iran, which is built on the basis of popular participation and serious attention to public opinion as a fundamental principle. Sustainable security and genuine legitimacy are sustained not in obstruction but in trust, nor in homogenization but in the intelligent management of plurality.

Keywords: Governance, Iran, Media, Narrative Crisis, Transparency.

References

Alam, A. (1403). *Foundations of Political Science*. 38th edition, Tehran: Ney Publishing. (In Persian).

Ameli, S. R. (1392). *Two Globalizations and the Future of Media in Iran*. Tehran: Research Institute for Culture, Art and Communications. (In Persian).

Bashirieh, H. (2010). *Political Sociology*. 18th edition, Tehran: Ney Publishing.

(In Persian)

Berger, P. L. & Luckman, Th. (2016). *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Cognition*. translated by Farrokh Fazeli, Tehran: Ney Publishing. (In Persian)

Berger ،P. L, & Luckmann, T. (1966). *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge*. Anchor Books.

Castells, M. (2009). *Communication power*. Oxford University Press.

Castells, M. (2017). *The Power of Communication, translated by Hossein Basirian Jahromi*. Tehran: Scientific and Cultural Publications. (In Persian).

Chinedu, A. E., Aniekan Akpan Umoh, Valentine Ikenna Ilojianya, & Abimbola Oluwatoyin Adegbite. (2024). Review of Telecommunication Regulation and Policy: Comparative Analysis Usa and Africa. *Computer Science & IT Research Journal*. 5(1), 81-99. https://doi.org/10.51594/csitrj.v5i1.703

Digital 2024: Iran — DataReportal – Global Digital Insight

Ghasemi, M. H., Eyvazi, M. R., Pour-Ezzat, A.A. & Pour-Sadegh, N. (1404). Structural Analysis of the Challenges and Opportunities of Governance and Policy-Making in the Country in the Horizon of 1420. *Scientific Quarterly Journal of Transcendental Governance*, 6(3), 69-105. (In Persian)

Gunitsky, S., & King, G. (2020). *The new digital authoritarianism*. Princeton University Press.

Habermas, J. (2006). Political communication in media society: Does democracy still enjoy an epistemic dimension? *Communication Theory*, 16(4), 411-426.

Hutchins, B., et al. (2017). *Digital Media Sport: Technology, Power and Culture in the Network Society*. Routledge

Hymes, J., & Rapp, S. (2017) *The War of Narratives: Media and Legitimacy in the Twenty-First Century. In a Collection of Essays* (Mohammad Fallah, translator). Tehran: Institute for Cultural and Social Studies. (In Persian).

Jamieson, K. H. (2020*). Cyberwar: how Russian hackers and trolls helped elect a president: what we don't, can't, and do know*. Oxford University Press.

Lippmann,W. (2023). *Public Opinion*, Transaction Publishers, New Brunswick (U.S.A.) and London (U.K.)

Mazinanian, S. (2000). A New Approach to the Regulation of Cyberspace. *Law of New Technologies*, 2(3), 297-319. doi: 10.22133/clj.2021.315328.1067

Motamednejad, K. (2002) *Mass Media. Tehran, 13th edition*. Tehran: Allameh Tabatabaei University Press. (In Persian).

Myers, S. L. (2022). *How Social Media Amplifies Misinformation More Than Information*. The New York Times. Available at: https://www.nytimes.com/2022/10/13/technology/misinformation-integrity-institute-report.html

Putnam, Ro. D. (2014) *One-Man Bowling: The Decline and Revival of Social Capital in America (translated by Ghorban Abbasi)*. Tehran: Shiraz Publishing. (In Persian)

Rafipour, F. (2017). *Development and Conflict*. 11th edition, Tehran: Sahami Publishing Company. (In Persian).

Rahbar Qazi, M.R. & Ebrahimi, M. (2013). The Impact of Digital Media on Citizens' Perception of Clean Elections: The Mediating Role of Cultural Values. *Journal of Political Science*, 19(1), 103-130. doi: 10.22034/ipsa.2024.504. (In Persian)

Rahmani, M., Fallahnejad, A. & Fallahi, S. A. (2014). Genealogy of Political Legitimacy in the Discourse of the Islamic Revolution. *Quarterly Journal of Islamic Revolution Studies*, 13(4), 7-24. (In Persian)

Saber, M., Bashir, H., Majidi Ghahrudi, N., & Masoudi, O.A. (2013). Analyzing the Role and Function of Social Networks on the Digitalization of Tehran Youth Lifestyle. *Interdisciplinary Studies in Media and Culture*, 12(1), 211-242. doi: 10.30465/ismc.2022.40917.2543. (In Persian).

Sarkheil, B. (2019). Media and Discursive Power with Emphasis on the Islamic Revolution. *Quarterly Journal of Political Research in the Islamic World*, 9(3), 177-205. (In Persian)

Schwartz, P. (2010). *The Art of Foresight: Scenario-Based Planning for Managers and Entrepreneurs*. Translated by Aziz Alizadeh, Tehran: Defense Industries Educational Institute. (In Persian).

Weber, Max. (2018). *Economy and Society, translated by Mostafa Emadzadeh*. Mehrdad Torabinejad, Abbas Manouchehri, Tehran: Ney Publishing House. (In Persian).

Zuboff, S. (2019). *The age of surveillance capitalism: The fight for a human future at the new frontier of power*. Public Affairs.

زمستان ۱۴۰۴، دورهٔ ۲۱، شماره ۱، پیاپی ۸۱، صص ۲۶۸-۲۲۷

تحلیل سناریوهای حکمرانی رسانه‌ای و مشروعیت سیاسی در ایران

*بهنام سرخیل [۱]
۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین. ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=19111484650/1%
20.1001.1.1735790.1404.21.1.7.1

چکیده

دگرگونی در زیست‌بوم رسانه‌ای و شتاب تحولات فناورانه، رابطهٔ حکمرانی رسانه و مشروعیت سیاسی را برجسته می‌کند. پژوهش حاضر با رویکرد آینده‌پژوهی و روش سناریونویسی، تأثیرات چهار سناریوی کلان حکمرانی رسانه‌ای مشارکتی، غلبهٔ بحران روایت، امنیتی‌سازی رسانه، و جهش فناورانه و حکمرانی داده‌محور را بر مشروعیت سیاسی ایران بررسی کرده است. فرضیهٔ اصلی پژوهش این است که «الگوی حکمرانی رسانه‌ای (از کنترل‌محور تا مشارکت‌محور) و نحوهٔ به‌کارگیری فناوری‌های نوین، نوع مشروعیت سیاسی (پایدار، کارآمد، یا فرسایش‌یافته) را شکل می‌دهد». براساس یافته‌های پژوهش، در سناریوی مطلوب «حکمرانی رسانه‌ای مشارکتی»، شفافیت، تولید محتوای معتبر، و مشارکت جامعه در سیاست‌گذاری رسانه‌ای، موجب افزایش اعتماد عمومی و تقویت مشروعیت می‌شود. در مقابل، سناریوی «بحران روایت»، بیانگر آینده‌ای است که در آن ناهماهنگی میان رسانهٔ رسمی و غیررسمی و نفوذ رسانه‌های خارجی، به فرسایش مشروعیت و تشدید شکاف دولت ـ جامعه منجر می‌شود. سناریوی «امنیتی‌سازی رسانه» نیز بیانگر نوعی مشروعیت کمینه و بقاگراست که کارکرد رسانه را از اعتمادسازی به مدیریت بحران تقلیل می‌دهد. سرانجام، سناریوی «جهش فناورانه» نشان می‌دهد که توسعهٔ زیرساخت‌های هوش مصنوعی و حکمرانی داده‌محور می‌تواند روایت‌سازی هوشمند و شفافیت اطلاعاتی را تقویت کرده و مشروعیت را در مسیر کارآمدی بازسازی کند. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که آیندهٔ مشروعیت سیاسی در ایران در تقاطعی راهبردی میان الگوهای چهارگانه قرار دارد. سناریوهای مطلوب (مشارکتی و جهش فناورانهٔ مسئولانه) که بر شفافیت، پاسخ‌گویی، و تعامل استوارند، اگرچه با دشواری‌های گذار مواجه‌اند، اما مسیرهای پایدار برای بازتولید اعتماد و تاب‌آوری ملی هستند. درمقابل، سناریوهای مبتنی بر کنترل یا انفعال (بحران روایت) به فرسایش سیستماتیک سرمایهٔ اجتماعی و شکنندگی می‌انجامند.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۱۳

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:
ایران، بحران روایت، حکمرانی، رسانه، شفافیت

* نویسنده مسئول:
بهنام سرخیل
پست الکترونیک: sarkheil@soc.ikiu.ac.ir

مقدمه

هم‌زمان با تحولات فناورانه، رسانه‌ها به یکی از ارکان اصلی تأثیرگذاری بر افکار عمومی، شکل‌دهی به مقبولیت و مشروعیت سیاسی و سرانجام، حکمرانی تبدیل شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که افکار عمومی ــ به‌معنای مجموعه‌ای از باورها، نگرش‌ها، و نقطه‌نظرات مشترک میان مردم جامعه ــ می‌توانند بیرون از مناسبات قدرت شکل گیرند (لیپمن[1]، ۲۰۲۳، ۱۴-۷). دگرگونی در زیست‌بوم رسانه‌ای، به‌ویژه در بستر انقلاب دیجیتال و ظهور فضاهای جدید ارتباطی، ابعاد راهبردی و پیچیده‌ای گرفته است. در ایران نیز ــ همگام با تحولات جهانی ــ رسانه، دگرگونی‌های بنیادینی را تجربه کرده است؛ ازیک‌سو، گسترش روزافزون دسترسی به اینترنت و شبکه‌های اجتماعی فراملی، الگوهای سنتی تولید و مصرف اطلاعات را دگرگون کرده و ازسوی‌دیگر، ناهماهنگی میان روایت‌های رسمی و تجربه‌های زیسته و اثرگذاری بر انتظارات جامعه، شکاف‌های روبه‌گسترشی را در عرصهٔ عمومی ایجاد کرده است.

این موضوع از دو جنبه اهمیت ویژه‌ای دارد؛ نخست اینکه، نظام سیاسی ایران از نظر ساختاری و ماهوی، برپایهٔ آرای عمومی و مشارکت مردمی استوار است و مشروعیت آن به‌صورت مستقیم با مقبولیت عمومی گره خورده است؛ ازاین‌رو، هرگونه خدشه در این پیوند، می‌تواند بنیان‌های مقبولیت نظام را با چالش مواجه کند (بشیریه، ۱۳۸۹، ۱۵-۱۲). نکتهٔ دیگر اینکه، حاکمیت در ایران، طی سال‌های اخیر، با یکی از گسترده‌ترین و همه‌جانبه‌ترین جنگ‌های رسانه‌ای و عملیات روانی بین‌المللی روبه‌رو بوده که بازیگران فراملی با بهره‌گیری از پلتفرم‌های متعدد و ابزارهای پیشرفتهٔ ارتباطی، درصدد تضعیف روایت رسمی، القای ناکارآمدی، و مخدوش‌سازی تصویر حکومت در افکار عمومی داخلی و خارجی برآمده‌اند (کاستلز، ۱۳۹۶: ۱۶۸-۱۶۲).

در تبیین این چالش می‌توان به نمونه‌های عینی متعددی مانند تفاوت‌های معنادار میان روایت‌های رسمی و غیررسمی (اخبار، تصویرسازی رخدادها، میزان خسارات، نحوه برخورد نیروهای انتظامی و مانند آن) در خصوص اعتراضات ۱۳۹۸ اشاره کرد. یا در بحران کرونا در سال ۱۳۹۹، فاصلهٔ زمانی و تأخیر میان وقوع یک رویداد (مانند کمبود تجهیزات پزشکی یا آمار واقعی مبتلایان) با اطلاع‌رسانی رسمی، به‌گونه‌ای بود که برخی از شهروندان برای دریافت

1. Lippmann

اخبار (درست یا اشتباه) به انواع شبکه‌های مجازی و کانال‌های تلگرامی، واتساپی، و اینستاگرامی غیررسمی مراجعه می‌کردند که عملاً مشروعیت سیاسی را در معرض فرسایش قرار می‌داد. این موضوع، نه‌تنها بر کارکردهای سنتی رسانه‌های رسمی تأثیرگذار است، بلکه به‌عنوان عاملی تعیین‌کننده در فرایندهای مشروعیت‌سازی یا مشروعیت‌زدایی سیاسی در سطح کلان حکمرانی عمل می‌کند.

مسئلهٔ محوری پژوهش حاضر، این است که نظام حکمرانی رسانه‌ای در ایران در آستانهٔ گذاری تاریخی است و این گذار، تحت تأثیر دو نیروی اصلی شکل می‌گیرد. ازیک‌سو، فشار فزایندهٔ تحولات فناورانه (همچون هوش مصنوعی، کلان‌داده‌ها، و پلتفرم‌سازی) که شیوه‌های سنتی کنترل و تنظیم‌گری را به‌چالش می‌کشد و به‌نظر می‌رسد سیاست‌گذاری رسانه‌ای در ایران از این تحولات فناورانه عقب مانده است؛ برای نمونه، درحالی‌که بسیاری از کشورها از هوش مصنوعی برای شخصی‌سازی محتوا، رصد افکار عمومی، و پاسخ‌گویی هوشمند استفاده می‌کنند، هنوز سیاست‌گذاری رسانه‌ای در ایران عمدتاً مبتنی بر محدودسازی و نه رقابت‌پذیری و اقناع است. استفاده از کلان‌داده‌ها برای تحلیل احساسات عمومی و پیش‌بینی بحران‌های ارتباطی نیز در ایران یا محدود بوده یا در چارچوب نظارت امنیتی به‌کار می‌رود و درواقع، یکی از عوامل مهمی است که حکمرانی رسانه‌ای را از کارکردهای اصلی خود (اعتمادسازی و مشروعیت‌بخشی) دور می‌کند. ازسوی‌دیگر، مطالبهٔ شفافیت، پاسخ‌گویی، و مشارکت در تولید و توزیع محتوا توسط جامعه، کاستی‌های حکمرانی رسانه‌ای ایران را آشکار می‌کند.

این مسائل، همراه با ضعف در تولید و توزیع محتوا سبب شده است که تعامل یا تقابل دو حوزهٔ رسانه و مشروعیت، آینده‌های محتمل متفاوتی را برای رابطهٔ حکمرانی و مشروعیت رقم بزند. دراین‌میان، «جنگ روایت‌ها» و فعالیت‌های گسترده در حوزهٔ عملیات روانی، به میدانی تبدیل شده که در آن، نهادهای حکومتی، رسانه‌های رسمی، جامعهٔ مدنی، شهروندان دیجیتال، و حتی بازیگران فراملی، با هم رقابت می‌کنند. نتیجه این نبرد، صرفاً در گرو کنترل اطلاعات نیست، بلکه در گرو «اعتبار» و «اقناع» است.

با این توصیف، پژوهش حاضر با پذیرش این پیش‌فرض بنیادین شکل می‌گیرد که «در جهان به‌هم‌پیوستهٔ امروز، مشروعیت سیاسی دیگر صرفاً برآمده از کارآمدی اقتصادی یا امنیتی نیست، بلکه تا حد زیادی در گرو کیفیت ارتباط حکومت با شهروندان و توانایی نظام سیاسی در مدیریت هوشمندانهٔ فضای عمومی و تولید روایت‌های مقبول است.

در این چشم‌انداز، هدف اصلی این پژوهش، ترسیم سناریوهای محتمل آیندهٔ حکمرانی رسانه‌ای در ایران و تحلیل نظام‌مند پیامدهای هریک بر الگوهای مشروعیت سیاسی است و پرسش محوری پژوهش این است که «سناریوهای کلان محتمل و اصلی آیندهٔ حکمرانی رسانه‌ای در ایران چیست؟» و «هر سناریو چه تأثیراتی بر الگوهای شکل‌گیری یا فرسایش مشروعیت سیاسی دارد؟» در پاسخ به این پرسش، فرضیهٔ پژوهش بر این گزاره استوار است که «الگوی حکمرانی رسانه‌ای (از کنترل‌محور تا مشارکت‌محور) و نحوهٔ بهره‌گیری نظام سیاسی از فناوری‌های نوین ارتباطی (از ابزار سرکوب تا ابزار تعامل)، تعیین‌کنندهٔ اصلی نوع مشروعیت سیاسی (پایدار، بقاگرا، کارآمد، یا فرسایش‌یافته) در افق آیندهٔ ایران خواهد بود.

۱. حکمرانی رسانه‌ای و مشروعیت

حکمرانی رسانه‌ای در تعریف کلاسیک به «مجموعه‌ای از قواعد، نهادها و فرایندها اطلاق می‌شود که بر نحوهٔ تولید، توزیع، و مصرف محتوای رسانه‌ای نظارت می‌کنند» (معتمدنژاد، ۱۴۰۲، ۴۵-۷).

از این منظر، تنظیم‌گری رسانه، بخشی از سیاست‌گذاری به‌شمار می‌آید که به‌طور مستقیم به نظارت و اجرا می‌پردازد و در چارچوب حکمرانی رسانه قرار می‌گیرد (هاتچینز[1]، ۲۰۱۷، ۸۰-۱). در دهه‌های اخیر، تحولات فناورانه و اجتماعی، بنیان‌های این تعریف را تغییر داده‌اند و الگوی سنتی حکمرانی رسانه که مبتنی بر ساختاری عمودی، متمرکز، و کنترل‌محور بود و در آن دولت به‌عنوان نهاد انحصاری نظارت و تنظیم‌گری عمل می‌کرد، در خلال انقلاب دیجیتال و ظهور فضای مجازی، کارآمدی خود را از دست داده است. این الگو که از آن با عنوان «پارادایم حاکمیتی» یاد می‌شود، قادر به مدیریت زیست‌بوم پیچیده و چندلایهٔ رسانه‌های جدید نیست و درمقابل، الگوی نوین حکمرانی رسانه‌ای درحال شکل‌گیری است که ویژگی اصلی آن، شبکه‌ای و افقی بودن است. در این الگو، حکمرانی نه یک دستور از بالا به پایین، بلکه حاصل تعامل و کنش متقابل پیچیده میان بازیگران متعدد و متنوع است. این بازیگران، شامل نهادهای دولتی، تنظیم‌گران مستقل (نظیر شوراهای نظارت بر رسانه)، پلتفرم‌های خصوصی و فراملی (مانند شبکه‌های اجتماعی)، نهادهای مدنی و جامعهٔ مدنی (ازجمله انجمن‌های حرفه‌ای روزنامه‌نگاری) و حتی خود کاربران، به‌عنوان تولیدکنندگان و

1. Hutchins

مصرف‌کنندگان محتوا می‌شوند.

در توضیح بیشتر باید گفت، این گذار پارادایمی، ریشه در چند وضعیت کلیدی و درهم‌تنیده دارد؛ نخست، جهانی‌شدن و فراملی‌شدن پلتفرم‌ها در قالب ظهور غول‌های فناوری فراملی که خدمات رسانه‌ای ارائه می‌دهند و مرزهای حاکمیتی سنتی را به‌چالش می‌کشند. این پلتفرم‌ها، قوانین و هنجارهای خود را تا حد زیادی دیکته می‌کنند و تنظیم‌گری آن‌ها، مستلزم همکاری‌های بین‌المللی و رویکردهای نوین است. دومین عامل، دگرگونی در الگوی مصرف رسانه‌ای است که تحت تأثیر حرکت شتابان مخاطبان، به‌ویژه نسل جوان، به‌سمت رسانه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های تعاملی بوده و سلطهٔ رسانه‌های جمعی سنتی (مطبوعات، رادیو، تلویزیون) را شکسته و مرکزیت آن‌ها در جریان اطلاع‌رسانی را کم‌رنگ کرده است (قاسمی و همکاران، ۱۴۰۴). براساس گزارش‌ها، در آغاز سال ۲۰۲۴، تعداد کاربران اینترنت در ایران از مرز ۷۳/۱۴ میلیون نفر (برابر با ۸۱/۷ درصد جمعیت کشور) عبور کرده است (عزتی و دیگران، ۱۴۰۴، ۲۰۰، به‌نقل از: دیتاریپورتال[1]، ۲۰۲۴).

در همین راستا، افزایش مداوم مطالبهٔ شفافیت و مشارکت در سطح بین‌المللی، مؤلفهٔ محوری سوم به‌شمار می‌آید. شهروندان امروزی ــ برخلاف گذشته ــ مصرف‌کنندگان منفعل پیام نیستند. آن‌ها مطالبه‌گر حق دسترسی به اطلاعات، شفافیت، و مشارکت در نظارت بر عملکرد نهادها بوده و فضای دیجیتال، ابزار قدرتمندی را برای پیگیری این مطالبات فراهم کرده است (صابر و همکاران، ۱۴۰۱).

در چنین بافت پیچیده‌ای، مفهوم تنظیم‌گری هوشمند[2] به‌منزله یک راهبرد بدیل مطرح می‌شود. در این چارچوب، دولت، نقش خود را از کنترل‌کنندهٔ مطلق و دست‌اندرکار مستقیم، به‌سمت تسهیل‌گر، ناظر کلان، و هماهنگ‌کننده تغییر می‌دهد. هدف نهایی در این رویکرد، ایجاد یک زیست‌بوم رسانه‌ای سالم، رقابتی، و چندصداست که در آن منافع عموم، آزادی بیان، امنیت ملی، و حقوق ذی‌نفعان مختلف در تعادل قرار گیرد. در تنظیم‌گری هوشمند، از ابزارهای متنوعی همچون خودتنظیمی صنفی، مقررات‌گذاری مشارکتی، شفاف‌سازی الگوریتمی، و ارتقای سواد رسانه‌ای استفاده می‌شود و دولت، بیشتر بر نظارت بر نتایج و پیامدها متمرکز می‌شود تا کنترل مستقیم فرایندها (سعیدی و علی‌حسینی، ۱۴۰۱).

1. Data Reportal
2. Smart Regulation

۱-۱. مشروعیت سیاسی و تحول منابع آن: از وبر تا جامعهٔ پیچیدهٔ امروزین

مشروعیت سیاسی، به‌عنوان سنگ بنای ثبات و تداوم نظام‌های سیاسی، به‌معنای حقانیت و مقبولیت اعمال قدرت حکومت از سوی شهروندان است (بشیریه، ۱۳۸۹، ۵۶). ماکس وبر با ارائهٔ نظریهٔ مشروعیت، سه منبع ایدئال را برای توجیه سلطه برشمرد؛ نخست، مشروعیت سنتی (مانند سلطنت موروثی) که مبتنی است بر اعتقاد دیرینه به تقدس سنت‌ها و کسانی‌که براساس آن‌ها فرمان می‌رانند (وبر، ۱۳۸۴، ۲۱۷)؛ دوم، مشروعیت کاریزماتیک که مبتنی بر فداکاری و ارادت غیرعادی به تقدس، قهرمانی، یا ویژگی‌های استثنائی یک فرد (کاریزما) است (وبر، ۱۳۸۴، ۲۲۱)؛ و سوم، مشروعیت عقلانی‌ـقانونی که مبتنی است بر اعتقاد به قانونی بودن الگوهای قاعده‌مند و حق کسانی‌که برپایهٔ این قواعد، حق صدور فرمان یافته‌اند (وبر، ۱۳۸۴، ۲۲۵).

در جوامع مدرن امروزی، به‌ویژه در بستر دولت‌های ملی و رسانه‌ای شدن سیاست، این تقسیم‌بندی کلاسیک، دیگر به‌تنهایی قادر به تبیین تمام وجوه مقبولیت نبوده و مشروعیت، اغلب چندبعدی، ترکیبی، و متغیر است. براین‌اساس می‌توان سه منبع اصلی و درهم‌تنیده را برای مشروعیت در عصر حاضر برشمرد:

۱. مشروعیت نهادی/ قانونی[1]: این بعد از مشروعیت، بر رعایت قوانین اساسی، هنجارهای حقوقی، و رویه‌های پذیرفته‌شده از سوی نهادهای حکومتی تأکید دارد. هنگامی‌که حکومت در چارچوب قانون عمل کند و نهادهای آن از مقبولیت عام برخوردار باشند، این نوع مشروعیت تقویت می‌شود (رفیع‌پور، ۱۳۹۶، ۱۴۵-۱۴۳)؛ به‌عنوان مثال، برگزاری منظم و بی‌تنش انتخابات، استقلال نسبی قوهٔ قضائیه، و شفافیت در فرایندهای قانون‌گذاری می‌تواند سبب تقویت این بعد از مشروعیت شود.

۲. مشروعیت کارکردی/ عملکردی[2]: این بعد، عملی‌ترین و ملموس‌ترین منبع مشروعیت نزد عموم مردم است. مشروعیت عملکردی بر توانایی نظام سیاسی در تأمین نیازهای اساسی و بهبود شرایط زندگی شهروندان استوار است. این نیازها، شامل امنیت (جانی، اجتماعی، ملی)، رفاه اقتصادی (اشتغال، توزیع عادلانهٔ ثروت، کنترل تورم)، ارائهٔ خدمات عمومی کارآمد (آموزش، سلامت، حمل‌ونقل)، و پاسخ‌گویی به مشکلات و مطالبات مردم می‌شود (عالم، ۱۳۷۳، ۹۸). هنگامی‌که حکومت در این حوزه‌ها موفق عمل

1. Institutional/Legal Legitimacy
2. Functional/Performance Legitimacy

کنـد، مقبولیـت آن افـزایش می‌یابـد و شکسـت در ایـن حـوزه می‌توانـد به‌سـرعت بـه بحـران مشروعیت بینجامد.

۳. مشروعیت مشارکتی/ توده‌ای[1]: این بعد، بر جنبهٔ دموکراتیک و کیفی رابطهٔ حکومـت و ملت تأکید دارد. مشـروعیت مشـارکتی، نـاظر بـر میـزان فرصـت‌های واقعـی و معنـادار بـرای مشارکت شهروندان در فرایندهای سیاسی، از سطح پایه (انتخابات) تا سـطح بـالاتر (نظـارت، تصمیم‌سازی و انتقاد) است. احساس شهروندان مبنـی بـر تأثیرگـذاری بـر سرنوشـت خـود و جامعه، محور این نوع مشروعیت است (قاضـیان، ۱۳۸۷، ۲۲). توسـعهٔ فضـای مـدنی، آزادی بیان و مطبوعات، و فضای نهادینه‌شده برای نقد قدرت، ارکان این بعد از مشروعیت هستند.

۲-۱. رسانه، اعتماد عمومی، و جنگ روایت‌ها

امروزه رسانه‌ها بسیار فراتر از شبکه‌ها و کانال‌های سادهٔ اطلاع‌رسانی عمل می‌کنند و به حلقهٔ اتصـال حیاتی و پویایی بین حکومـت و شـهروندان تبـدیل شـده و نقـش تعیین‌کننـده‌ای در شـکل‌دهی بـه ادراکات، ارزش‌ها، و درنهایت، ساخت اجتمـاعی واقعیـت ایفـا می‌کننـد (برگـر و لاکمـن، ۱۳۹۵، ۴۷)؛ بـه‌این‌معنا کـه تصـویر شـهروندان از جهـان سیاسـی و اجتمـاعی، تـا حـد زیـادی متـأثر از چارچوب‌ها، اولویت‌ها، و زبانی است که رسـانه‌ها ارائـه می‌دهنـد. بـه‌همین‌دلیل، تصـویر واقعیـت می‌تواند از خود واقعیت در صحنهٔ اجتماعی مؤثرتر باشد (سرخیل، ۱۳۹۸، ۱۸۶).

افزون‌بر این، از بعد ارتباط مردم و حاکمیت باید گفـت، ازیـک‌سـو، رسـانه‌ها می‌تواننـد به‌عنوان سنگ بنای مشروعیت مشارکتی عمل کنند. آن‌هـا بـا شفاف‌سـازی عملکـرد نهادهـای حکومتی، انتشار اطلاعات معتبر و مستند، و فراهم کردن فضایی بـرای گفـت‌وگوی عمـومی و نقد سازنده، به تقویت سـرمایهٔ اجتمـاعی و اعتمـاد عمـومی کمـک می‌کننـد (پاتنـام، ۱۳۸۰، ۲۳۴)؛ اعتمادی که از مسیر رسانه‌های پاسخ‌گـو و مسـتقل به‌دسـت می‌آیـد، پایـدارترین نـوع اعتماد و اساس مشروعیتی داوطلبانه و رضایت‌بخش است.

ازسوی‌دیگر، فضای رسانه‌ای کنونی، بـه عرصـهٔ پیچیـده و رقـابتی‌ای موسـوم بـه فضـای «جنگ روایت‌ها» تبدیل شده است. این مفهـوم، بـه نبـرد دائمـی بـازیگران مختلـف (دولـت، گروه‌های سیاسی، رسانه‌های معارض، بازیگران فراملی) برای تعریف مسائل، تفسیر رویدادها، و جلب وفاداری افکار عمـومی اشـاره دارد (هـایمز و رپ، ۱۳۹۶، ۸۹-۸۷). در ایـن جنـگ،

1. Participatory/Mass Legitimacy

پیروزی نه با روایت «واقعی‌تر»، بلکه با روایتی حاصل می‌شود که منسجم‌تر، جذاب‌تر، عاطفی‌تر، و مهم‌تر از همه، هم‌خوان‌تر با «تجربهٔ زیسته» و پیش‌فرض‌های مخاطب باشد. رسانه‌های نوین و شبکه‌های اجتماعی، این نبرد دائمی را پیچیده‌تر، دموکراتیک‌تر، و درعین‌حال آشفته‌تر کرده‌اند. ناتوانی نظام سیاسی در تولید و ارائهٔ روایت‌های مقبول، منسجم، و رقابت‌پذیر در میدان جنگ روایت‌ها برای مشروعیت، پیامدهای سنگینی دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. بی‌اعتمادی نظام‌مند: شهروندان به صدای رسمی بدبین شده و برای فهم جهان به منابع جایگزین (اغلب خارجی یا مخالف) روی می‌آورند؛

۲. چندپارگی شناختی[1]: جامعه در مورد مسائل اساسی به اجماع نمی‌رسد و واحدهای اجتماعی براساس باور به روایت‌های کاملاً متفاوت و متعارض شکل می‌گیرند؛

۳. فرسایش مشروعیت: این بی‌اعتمادی و چندپارگی، به‌طور مستقیماً به تضعیف پایه‌های مقبولیت نظام می‌انجامد. حکومتی که روایت آن خریداری نداشته باشد، به‌تدریج اقتدار خود را در عرصهٔ عمومی از دست می‌دهد (کاستلز، ۱۳۹۶، ۱۶۴-۶).

در چنین شرایطی، حکمرانی به‌جای تکیه بر رضایت، ناگزیر از اتکای بیشتر به ابزارهای اجبار و کنترل خواهد بود که خود، چرخهٔ معیوب فرسایش مشروعیت را تشدید می‌کند؛ بنابراین، در عصر حاضر، توانایی مدیریت هوشمندانهٔ فضای روایت‌سازی، به یک قابلیت حیاتی برای حکمرانی مطلوب تبدیل شده است. این مدیریت نه به‌معنای انحصار یا تحریف حقایق، بلکه به‌معنای توانایی مشارکت مؤثر در گفتمان عمومی، پاسخ‌گویی به پرسش‌ها، ارائهٔ روایت‌های معتبر برپایهٔ عملکرد واقعی، و بازسازی اعتماد از طریق شفافیت و گفت‌وگو است.

۲. پیشینهٔ پژوهش

با توجه به تنوع پژوهش‌های انجام‌شده در حوزهٔ رسانه می‌توان آن‌ها را به دو دسته مطالعات داخلی و خارجی تقسیم کرد.

پژوهش‌های داخلی مرتبط در قالب چند جریان اصلی قابل‌رده‌بندی هستند که هریک بخشی از پازل رابطهٔ رسانه، حکمرانی، و مشروعیت را بررسی کرده‌اند. هرچند اغلب آن‌ها، تحلیل جامع و آینده‌نگرانه‌ای به این ارتباط سه‌گانه ارائه نداده‌اند. جریان نخست، تأثیر

1. Cognitive Fragmentation

فضای مجازی را بر حوزهٔ عمومی و گفتمان سیاسی در نظر داشته و بیشتر بر تحلیل تأثیرات فضای مجازی و رسانه‌های اجتماعی بر تحولات حوزهٔ عمومی متمرکز بوده است. برای نمونه، عاملی (۱۳۹۲) با طرح مفهوم «دوجهانی‌شدن»، موضوع تقویت هم‌زمان گفتمان‌های محلی و جهانی در فضای رسانه‌ای ایران پرداخته و تضادهای هویتی ناشی از آن را بررسی کرده است.

همچنین، ذکایی و سلطانی‌فر (۱۳۹۸) نشان داده‌اند که شبکه‌های اجتماعی موبایلی چگونه با ایجاد «سپهر عمومی موازی»، به تعمیق شکاف بین گفتمان رسمی و غیررسمی انجامیده‌اند. اگرچه این دسته از پژوهش‌ها به‌خوبی چالش گسست روایی را نشان می‌دهند، اما بیشتر بر وضعیت موجود تأکید داشته و کمتر به پیامدهای آتی آن برای مشروعیت حکمرانی پرداخته‌اند.

گروه دیگری از پژوهش‌ها، به نقد سیاست‌گذاری و حکمرانی رسانه‌ای در ایران پرداخته و با رویکردی انتقادی، ساختار و عملکرد حکمرانی رسانه در ایران را واکاوی کرده‌اند؛ به‌عنوان مثال، مظفری و همکاران (۱۴۰۰) در تحلیل اسناد بالادستی، استدلال کرده‌اند که الگوی کنترلی و امنیتی‌مدار حاکم بر سیاست‌گذاری فضای مجازی، در رویارویی با پویایی‌های فناورانه و اجتماعی جدید ناکارآمد، و نیازمند بازنگری بنیادین به‌سمت الگویی تعاملی‌تر است.

دستهٔ دیگری از پژوهش‌ها نیز رابطهٔ موضوعات جدیدی مانند شبکه‌های مجازی، رسانه‌های دیجیتال، و... را با سیاست و حکومت بررسی کرده‌اند؛ برای نمونه، رهبر قاضی و ابراهیمی (۱۴۰۲)در مقالهٔ «تأثیر رسانه‌های دیجیتال بر ادراک شهروندان از انتخابات پاک: نقش میانجی ارزش‌های فرهنگی» ضمن مطالعهٔ تأثیر رسانه‌های دیجیتال بر ادراک شهروندان و اعتماد عمومی، به این نتیجه رسیده‌اند که رسانه‌های جدید با رواج (گسترش و تبلیغ) ارزش‌های سکولار، امکان انتخابات پاک را فراهم می‌کنند.

این‌گونه پژوهش‌ها، وجوه و پیامدهای جدید رسانه را نشان می‌دهند، اما کمتر بر رابطهٔ مستقیم مشروعیت و اعتماد عمومی با رسانه تمرکز داشته‌اند و با رویکردهایی که عمدتاً توصیفی-تحلیلی هستند، از ارائهٔ چارچوبی برای ترسیم آینده‌های بدیل و سناریوهای محتمل حکمرانی بازمی‌مانند.

دستهٔ دیگر از پژوهش‌ها در قالب‌هایی چون آینده‌پژوهی رسانه و فناوری در ایران، مطالعاتی در حوزهٔ رسانه و فناوری‌های ارتباطی انجام داده‌اند؛ برای نمونه، پژوهشگاه فضای مجازی (۱۳۹۹) در پژوهشی، به شناسایی پیشران‌ها و روندهای اساسی مؤثر بر آیندهٔ فضای مجازی کشور پرداخته است. بااین‌حال، تمرکز اصلی این‌گونه پژوهش‌ها، بر ابعاد فناورانه و

زیرساختی بوده و از پیوند نظام‌مند تحولات حکمرانی رسانه و مشروعیت سیاسی، به‌عنوان محور اصلی پژوهش، غافل شده‌اند.

۲-۲. پژوهش‌های خارجی

ادبیات جهانی در حوزهٔ ارتباط رسانه، قدرت، و مشروعیت بسیار گسترده‌تر از پژوهش‌های داخلی بوده و چارچوب‌های نظری غنی‌تری ارائه می‌دهد؛ برای نمونه، گروهی از پژوهشگران، به بررسی رابطهٔ رسانه‌های اجتماعی و مشروعیت در نظام‌های اقتدارگرا پرداخته و نقش دوگانهٔ رسانه‌های اجتماعی را در این جوامع مطالعه کرده‌اند؛ برای نمونه، گونتی و کینگ (۲۰۲۰) نشان داده‌اند که این پلتفرم‌ها هم‌زمان می‌توانند به‌مثابه ابزاری برای نظارت دیجیتال، پروپاگاندا، و سرکوب و نیز کاتالیزوری برای بسیج اعتراضی و تشدید بحران مشروعیت عمل کنند. این دیدگاه‌ها، ماهیت تناقض‌گونهٔ فناوری‌های ارتباطی جدید را در نسبت با اقتدار سیاسی برجسته می‌کنند.

برخی دیگر همچون هابرماس[1] با طرح مفاهیمی همچون «مشروعیت ارتباطی[2]» در پاسخ به تحولات عصر اطلاعات، مفهوم «مشروعیت ارتباطی» پرداخته‌اند. از این دیدگاه، مشروعیت در جوامع پیچیدهٔ مدرن، دیگر صرفاً محصول ساختارهای نهادی یا عملکرد اقتصادی نیست، بلکه تا حد زیادی در گفتمان عمومی و از طریق فرایندهای ارتباطی اقناع‌بخش بین حکومت و شهروندان بازتولید می‌شود. این چارچوب، نقش مرکزی رسانه‌ها را در مشروعیت‌سازی پررنگ می‌کند. در همین چارچوب می‌توان به پژوهش‌های مربوط به آینده‌پژوهی حکمرانی دیجیتال اشاره کرد که برخی نهادهای بین‌المللی و اندیشکده‌های جهانی در راستای ترسیم آیندهٔ حکمرانی در عصر دیجیتال انجام داده‌اند؛ برای مثال، مؤسسه رَند[3] (۲۰۲۱) سناریوهایی برای آیندهٔ تنظیم‌گری پلتفرم‌های بزرگ فناوری ارائه کرده و سازمان یونسکو (۲۰۲۲) بر توسعهٔ چارچوب‌های حکمرانی هوش مصنوعی برپایهٔ شفافیت و فراگیری تأکید کرده است. اگرچه این‌گونه گزارش‌ها بینش‌های ارزشمندی دربارهٔ روندهای جهانی ارائه می‌دهند، اما عموماً فاقد تطبیق با زمینه‌های سیاسی-فرهنگی خاصی مانند ایران هستند.

گروه دیگری از مطالعات نیز به بررسی مباحث و موضوعات جدیدی پرداخته‌اند هم‌زمان

1. Habermas
2. Communicative Legitimacy
3. The RAND Corporation

بر نقش و رابطهٔ رسانه با اجزای مختلف حکمرانی و بازیگران اصلی آن تمرکز کرده‌اند؛ برای نمونه، جیمیسون[1] (۲۰۲۰) در کتابی با عنوان «جنگ سایبری؛ چگونه هکرها و ترول‌های روسی به انتخابات ریاست‌جمهوری کمک می‌کنند»، نقش روزافزون رسانه‌ها را در بخش‌های مختلف حکمرانی و امور سیاسی، ازجمله تأثیر رسانه را بر مشارکت سیاسی و انتخابات، بررسی کرده است (جیمیسون، ۲۰۲۰).

ازیگ ونمه، اومو، ایلوجیانیا و آدگبیته[2] (۲۰۲۴) در مقاله‌ای به تحلیل مقایسه‌ای تنظیم‌گری رسانه‌ها و چارچوب‌های تنظیم‌گری ارتباطات در ایالات‌متحده آمریکا و آفریقا پرداخته و چارچوب‌های کلان سیاست‌گذاری را بررسی کرده‌اند (ازیگ ونمه و همکاران، ۲۰۲۴، ۲۳-۹).

درخصوص ویژگی‌های پژوهش حاضر باید گفت، باوجود غنای نسبی ادبیات داخلی و خارجی، شکاف محسوسی در ادبیات موجود مشاهده می‌شود که ناظر بر فقدان مطالعات جامعی است که با تلفیق چارچوب‌های «حکمرانی رسانه»، «مشروعیت سیاسی»، و «آینده‌پژوهی» پیامدهای راهبردی تحولات فناوری را برای آینده ایران تحلیل کند؛ بنابراین، پژوهش حاضر با هدف پر کردن این شکاف طراحی شده و در پی آن است که با استفاده از روش سناریونویسی، نه‌تنها آینده‌های محتمل حکمرانی رسانه‌ای را ترسیم کند، بلکه تأثیر هر مسیر را بر الگوهای بنیادین مشروعیت سیاسی در بستر منحصربه‌فرد ایران تحلیل نماید.

۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر در چارچوب مطالعات آینده‌پژوهی راهبردی قرار می‌گیرد و هدف آن، نخست، شناسایی و توصیف سناریوهای محتمل آینده، و دوم، تبیین چگونگی شکل‌گیری این سناریوها و تحلیل رابطه علّی-معنایی میان متغیرهای اصلی و پیامدهای مشروعیتی آن‌ها (بعد تبیینی) بوده و به‌دنبال فهم نظام‌مند آینده‌های ممکن، محتمل، و مطلوب، به‌منظور بهینه‌سازی تصمیم‌گیری‌های راهبردی آتی است. باتوجه‌به ماهیت مسئلهٔ پژوهش ــ که دچار عدم‌قطعیت‌های ساختاری است ــ استفاده از روش‌های خطی و پیش‌بینی‌محور، ناکارآمد خواهد بود؛ بنابراین، روش سناریونویسی[3]،

1. Jamieson
2. Adegbite, Ilojianya, Umoh ,Ezeigwenem
3. Scenario Planning

به‌عنوان روش تحلیل، برگزیده شده است. درواقع، سناریوها، داستان‌های منسجم و معتبری دربارهٔ چگونگی تحول یک وضعیت از حال به آینده‌ای خاص هستند، و نه یک پیش‌بینی، بلکه مجموعه‌ای از چشم‌اندازهای محتمل را ارائه می‌دهند تا ذهنیت تصمیم‌گیران را در برابر شوک‌ها و غافلگیری‌های آینده مقاوم سازند (شوارتز، ۱۳۸۹، ۳۲-۴).

در این پژوهش، از الگوی ماتریس دوعدم قطعیت[1] ــ که یکی از کاربردی‌ترین قالب‌های ساخت سناریو به‌شمار می‌آید ــ برای ترسیم چشم‌اندازهای آینده استفاده شده است. منطق این روش، انتخاب دو پیشران یا عدم قطعیت بحرانی با بیشترین اهمیت و بیشترین میزان نااطمینانی دربارهٔ آیندهٔ آن‌ها است. این دو عامل، به‌عنوان محورهای عمودی و افقی یک ماتریس در نظر گرفته می‌شوند و دو حالت متضاد (برای نمونه، «بالا/پایین» یا «وجود/فقدان») برای هر محور تعریف می‌شود. تقاطع این حالت‌ها، چهار چارچوب یا «پیش‌سناریوی» متمایز ایجاد می‌کند که پس از تقویت با داده‌های کیفی و تحلیل‌های کارشناسانه، به چهار سناریوی جامع و روایی تبدیل می‌شوند. این چارچوب، امکان مقایسهٔ نظام‌مند پیامدهای هریک از ترکیب‌های نیروهای اصلی را فراهم می‌کند.

داده‌های موردنیاز پژوهش با اتخاذ رویکرد ترکیبی و به دو روش کیفی و کمّی گردآوری شدند تا ازیک‌سو، عمق و بینش لازم فراهم آید و ازسوی‌دیگر، عوامل به‌گونه‌ای عینی‌تر اولویت‌بندی شوند. به‌همین‌منظور، اولاً به کمک مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی شامل اسناد بالادستی و سیاستی‌ای همچون «سند ملی توسعه فضای مجازی»، «نقشه جامع علمی کشور» و «قانون برنامه هفتم توسعه» جهت استخراج چارچوب‌های رسمی حکمرانی، گزارش‌های پژوهشی انتشارات مراکز پژوهشی مرتبط با رسانه، فناوری و حکمرانی و نیز مقالات علمی به‌منزلهٔ مبنای نظری و بستر شناسایی اولیه روندها و متغیرها به وجود آمد. در گام دوم، ۲۰ مصاحبهٔ نیمه‌ساختاریافتهٔ عمیق ــ به‌منظور گردآوری داده‌های کیفی غنی و بهره‌گیری از دانش ضمنی و تجربهٔ خبرگان ــ انجام شد. فرایند مصاحبه تا مرحلهٔ اشباع نظری ادامه یافت و اشباع نظری در مصاحبهٔ پانزدهم حاصل شد؛ به‌این‌معنا که از آن مرحله به بعد، مضامین جدیدی پدیدار نشدند و اطلاعات، تکرار یافته‌های پیشین بودند. بااین‌حال، برای اطمینان از پوشش کافی تنوع دیدگاه‌ها و نیز کاهش احتمال غافلگیری، مصاحبه‌ها تا ۲۰ نفر ادامه یافت. میانگین مدت هر مصاحبه حدود ۷۵ دقیقه بود.

1. x2 Matrix

محورهای اصلی مصاحبه، دربردارندهٔ شناسایی پیشران‌های اصلی مؤثر بر آیندهٔ حکمرانی رسانه‌ای، تحلیل عدم قطعیت‌های راهبردی، ارزیابی روندهای فناورانه و اجتماعی، و تصور آینده‌های بدیل در نسبت رسانه و مشروعیت سیاسی بودند.

جامعهٔ آماری پژوهش از میان صاحب‌نظران و متخصصان حوزه‌های رسانه و ارتباطات، علوم سیاسی و حکمرانی، آینده‌پژوهی، و فناوری اطلاعات و ارتباطات تشکیل شده و نمونه‌گیری به روش هدفمند و با استفاده از روش گلوله‌برفی انجام شد. معیارهای انتخاب مشارکت‌کنندگان عبارت از داشتن دست‌کم ۱۰ سال پیشینهٔ تخصصی و اجرایی در حوزهٔ مرتبط، تولید آثار علمی یا تجربی شاخص دراین‌زمینه، و برخورداری از دیدگاه راهبردی و آینده‌نگر در مورد موضوع بود. مصاحبه‌ها حول محورهای مهمی مانند شناسایی پیشران‌ها، تحلیل عدم قطعیت‌ها، ارزیابی روندها، و تصور آینده‌های بدیل انجام شد.

جدول شمارهٔ (۱). کدهای محوری استخراج‌شده از مصاحبه‌ها

ردیف	تخصص خبره	سابقه (سال)	مضمون اصلی (کد محوری)	نمونه نقل قول های کلیدی
۱	آموزش و سواد رسانه‌ای	۱۷	نقش سواد رسانه‌ای در کاهش چندپارگی شناختی	شهروندی که سواد رسانه‌ای دارد، نه طعمه آسان روایت‌های دروغین می‌شود و نه درمانده از تشخیص حقیقت.
۲	حکمرانی عمومی	۲۰	هزینه‌های سنگین گذار قهقرایی	کنترل شدید اطلاعات در کوتاه‌مدت آرامش ایجاد می کند، اما هزینه‌های بلندمدت آن از نظر اعتماد عمومی بالاست
۳	روزنامه‌نگاری حرفه‌ای	۲۲	خودسانسوری و کاهش گزارش‌های میدانی	بسیاری از همکارانم به خودشان اجازه نمی‌دهند برخی موضوعات را پوشش دهند، حتی پیش از هر دستور رسمی.
۴	حکمرانی عمومی	۲۰	شفافیت به‌مثابه ضرورت راهبردی	شفافیت فقط یک ارزش نیست؛ یک ضرورت بقا برای حاکمیت در عصر شبکه‌های اجتماعی است.
۵	مدیریت رسانه ملی	۱۵	واکنشی شدن رسانه رسمی	ما همیشه در مقام واکنش و تکذیب هستیم، نه در مقام روایت‌سازی اولیه.
۶	آینده‌پژوهی راهبردی	۱۲	گذار قهقرایی به امنیتی‌سازی	اگر روایت رسمی قدرت اقناع خود را از دست دهد، ورود دستگاه امنیتی قابل‌پیش‌بینی است.
۷	توسعه و سیاست‌گذاری	۱۸	حکمرانی داده‌محور به‌جای تصمیم سلیقه‌ای	تصمیمات رسانه‌ای سلیقه‌ای یا واکنشی نه مبتنی بر داده و تحلیل افکار عمومی موجب تخریب اعتماد عمومی است
۸	مطالعات فرهنگی و رسانه	۱۹	مهاجرت مرجعیت خبری به خارج	نسل امروز برای فهم یک رویداد داخلی، اول سراغ اینستاگرام و توئیتر می‌رود، نه خبرگزاری رسمی.
۹	سیاست‌گذاری فضای مجازی	۱۴	اولویت امنیت مطلق بر شفافیت	در شرایط بحرانی، امنیت خط قرمز است و هر چیزی فدای آن می‌شود، حتی شفافیت.
۱۰	جامعه‌شناسی سیاسی	۲۵	بازتولید مشروعیت از مسیر اعتماد	مشروعیت در عصر دیجیتال از بالا به پایین توزیع نمی‌شود؛ در تعامل روزمره حکومت و شهروندان ساخته می‌شود

۱۱	ارتباطات و افکار عمومی	۱۴	شکاف نسلی در روایت و زبان	زبان روایت رسمی با زبان نسل جوان فاصله عمیقی دارد؛ این بزرگترین مانع اقناع است.
۱۲	حقوق ارتباطات	۱۶	تنظیم‌گری هوشمند و مشارکتی	تنظیم‌گری بدون مشارکت ذی‌نفعان، نه تنها کارآمد نیست، بلکه هزینه‌های اجرایی را نیز افزایش می‌دهد.
۱۳	علوم سیاسی	۲۴	فرسایش همزمان سه منبع مشروعیت	وقتی بحران روایت پیش می‌آید، هر سه پایه مشروعیت - کارکردی، مشارکتی و نهادی - با هم فرو می‌ریزند.
۱۴	مدیریت اجرایی رسانه	۲۳	کاهش هزینه‌های حکمرانی در بلندمدت با شفافیت	شفافیت بدون کارآمدی کافی نیست؛ مردم باید نتیجه ملموس شفافیت را در زندگی روزمره خود حس کنند
۱۵	فناوری اطلاعات	۱۱	هوش مصنوعی در خدمت پاسخگویی	دولت می تواند سامانه‌های پاسخگویی سریع و شفاف را فعال سازد/ مسأله اراده سیاسی است.
۱۶	امنیت سایبری	۱۷	نظارت هوشمند به‌جای شفافیت	فناوری می‌تواند بدون ایجاد فضای بسته، تهدیدها را پیش از وقوع خنثی کند.
۱۷	دیپلماسی عمومی	۱۴	نفوذ روایت‌های فراملی در خلأ داخلی	وقتی روایت خود را ندهید، دیگران روایتشان را به جامعه می‌دهند و هزینه‌های امنیتی و اعتباری سنگین می شود
۱۸	شبکه های اجتماعی	۱۲	رقابت‌پذیری سکوهای بومی	مسدودسازی بدون جایگزینی جذاب، کاربر را به سمت سکوهای خارجی و غیرقابل کنترل سوق می‌دهد.
۱۹	اقتصاد رسانه	۱۳	بحران اقتصادی رسانه‌های رسمی	رسانه‌های رسمی هم از نظر اعتبار و هم از نظر درآمد مشکل جدی دارند. این دو بحران همدیگر را تغذیه می‌کنند.
۲۰	مدیریت بحران و ارتباطات	۱۵	اطلاع‌رسانی دیرهنگام و تشدید بحران	واکنش دیرهنگام در بحران، بدتر از سکوت است؛ چون به مردم می‌فهماند شما یا نمی‌دانید یا نمی‌خواهید بگویید.

منبع: یافته‌های پژوهش

جدول شماره (۱) دربردارندهٔ اطلاعات خبرگان مشارکت‌کننده در پژوهش است که در متن تحلیل (بخش‌های یافته‌ها و بحث) به نظرات و مضامین استخراج‌شده از مصاحبه با آن‌ها ارجاع داده شده است. مضامین اصلی استخراج‌شده از هر مصاحبه، هستهٔ معنایی گفت‌وگو با خبره را در قالب یک کد محوری مانند «واکنشی شدن رسانه رسمی»، «شکاف نسلی در روایت»، «اولویت امنیت مطلق» و «شفافیت پیش‌دستانه» نشان می‌دهد. همچنین، بخشی از سخنان مصاحبه‌شوندگان که اهمیت بیشتری داشته است، به‌عنوان نمونه استخراج شده و در بخش‌های تحلیل به‌کار رفته است.

۴-۱. مراحل اجرای پژوهش و تحلیل داده‌ها

فرایند پژوهش به‌صورت گام‌به‌گام در پنج مرحله انجام شد. در ادامه، هر گام با تأکید بر پیوند میان داده‌های خام و سناریوهای نهایی تشریح شده است.

۴-۱-۱. گام نخست: شناسایی پیشران‌های اصلی (تحلیل محرک‌ها) با استفاده از تحلیل مضمون

در این گام، از روش تحلیل مضمون با رویکرد استقرایی استفاده شد. ابتدا ۱۰ مصاحبهٔ نخست به‌همراه متون اسناد بالادستی و گزارش‌های پژوهشی به‌دقت مطالعه و کدگذاری باز شدند.

کدگذاری به‌صورت خط‌به‌خط انجام گرفت و درمجموع ۲۴۷ کد اولیه استخراج گردید. سپس، این کدها در فرایندی تکراری، براساس شباهت معنایی، در قالب ۱۲ مضمون پایه سازمان‌دهی شدند. در مرحله بعد، این ۱۲ مضمون پایه در ذیل ۵ مضمون سازمان‌دهنده (سیاسی، اجتماعی، فناورانه، رسانه‌ای، و ژئوپلیتیکی) قرار گرفتند و فهرست جامعی از عوامل مؤثر بر پژوهش در قالب پنج محور اصلی در ارتباط با رابطه رسانه و حکمرانی استخراج شد.

- سیاسی: شفافیت، کیفیت تنظیم‌گری، پاسخ‌گویی نهادها، ثبات و انسجام در سیاست‌گذاری؛
- اجتماعی: سطح اعتماد عمومی، عمق شکاف نسلی، میزان سرمایهٔ اجتماعی، سطح سواد رسانه‌ای و دیجیتال؛
- فناورانه: میزان نفوذ و بلوغ هوش مصنوعی و کلان‌داده‌ها، قدرت رقابت‌پذیری و جذابیت پلتفرم‌های بومی، سطح امنیت سایبری؛
- رسانه‌ای: اعتبار و اتکاپذیری رسانه‌های رسمی و غیررسمی، ثبات اقتصادی مدل‌های کسب‌وکار رسانه‌ای، میزان تنوع و استقلال محتوایی؛
- ژئوپلیتیکی: شدت رقابت و جنگ روایت‌ها در منطقه، تأثیر تحریم‌های فناورانه، میزان نفوذ و تأثیرگذاری رسانه‌های فراملی.

عوامل یادشده براساس تحلیل کیفی داده‌های حاصل از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با خبرگان حوزهٔ رسانه، حکمرانی، و سیاست‌گذاری عمومی در مرحلهٔ نخست پژوهش شناسایی شده‌اند. این عوامل در مراحل بعدی، براساس میزان اثرگذاری و درجهٔ عدم قطعیت، غربال و به عدم قطعیت‌های بحرانی تبدیل شده‌اند. ۱۰ مصاحبهٔ باقی‌مانده، صرفاً برای بازبینی و اعتبارسنجی درونی مضامین به‌کار رفتند و این موضوع بررسی شد که آیا مضامین استخراج‌شده در مصاحبه‌های جدید نیز تکرار می‌شوند یا مضمون جدیدی ظهور می‌کند. در این مرحله، مضمون جدیدی شناسایی نشد که خود، تأیید دیگری بر اشباع نظری بود.

جدول شمارهٔ (۲). عوامل دارای عدم قطعیت شناسایی‌شده در مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته (مرحلهٔ نخست)

ردیف	عامل دارای عدم‌قطعیت	حوزه عامل	توصیف عدم‌قطعیت بر اساس دیدگاه خبرگان	سطح اثرگذاری بر مشروعیت سیاسی	درجه عدم‌قطعیت	ارتباط با سناریوها
۱	میزان شفافیت حکمرانی رسانه‌ای	سیاسی-حکمرانی	عدم قطعیت در تداوم/عقب‌نشینی از سیاست‌های شفافیت و پاسخ‌گویی رسانه‌ای	بسیار بالا	بالا	مشارکتی / امنیتی‌سازی
۲	نوع نگاه حاکمیت به رسانه	سیاسی-امنیتی	تردید میان رویکرد «تعامل‌محور» یا «کنترل‌محور» در مدیریت رسانه	بسیار بالا	بالا	همه سناریوها
۳	سطح اعتماد عمومی به رسانه‌های رسمی	اجتماعی	ناپایداری اعتماد و امکان ترمیم یا فروپاشی آن در بحران‌ها	بسیار بالا	بالا	مشارکتی / بحران روایت
٤	توان رقابتی سکوهای بومی	فناورانه	نامشخص بودن موفقیت/شکست سکوهای داخلی در رقابت با نمونه‌های خارجی	بالا	بالا	جهش فناورانه / بحران روایت
٥	نحوه استفاده از فناوری‌های نوین	فناورانه-حکمرانی	ابهام در استفاده از فناوری در جهت شفافیت یا کنترل و نظارت	بالا	متوسط-بالا	جهش فناورانه / امنیتی‌سازی
٦	شکاف نسلی در مصرف رسانه	اجتماعی-فرهنگی	افزایش یا مدیریت شکاف میان نسل‌ها در اعتماد به روایت رسمی	متوسط–بالا	بالا	بحران روایت
۷	حرفه‌ای‌گری رسانه‌های داخلی	رسانه‌ای	تردید در ارتقای استانداردهای حرفه‌ای یا تداوم ضعف ساختاری	بالا	متوسط	مشارکتی / بحران روایت
۸	هماهنگی نهادی در روایت‌سازی	رسانه‌ای-نهادی	عدم قطعیت در انسجام پیام میان نهادهای رسمی	بالا	متوسط-بالا	همه سناریوها
۹	شدت جنگ روایت‌های خارجی	ژئوپلیتیکی	پیش‌بینی‌ناپذیری سطح فشار رسانه‌ای و شناختی خارجی	بالا	بالا	بحران روایت / امنیتی‌سازی
۱۰	واکنش جامعه به محدودیت‌های رسانه‌ای	اجتماعی-سیاسی	نامشخص بودن میزان پذیرش یا مقاومت اجتماعی نسبت به کنترل رسانه	بسیار بالا	بالا	امنیتی‌سازی
۱۱	میزان سرمایه‌گذاری دولت در زیرساخت رسانه	اقتصادی-فناورانه	عدم قطعیت در اولویت‌یافتن اقتصاد رسانه و فناوری‌های دیجیتال	متوسط–بالا	متوسط	جهش فناورانه
۱۲	نقش نخبگان و جامعه مدنی در رسانه	اجتماعی–سیاسی	ابهام در گسترش یا محدودسازی نقش کنشگران غیردولتی	متوسط	متوسط	مشارکتی

چنان‌که در جدول شمارهٔ (۲) ملاحظه می‌شود، مبنای تحلیل پیشران‌ها و عدم‌قطعیت‌ها از طریق

مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته به‌دست آمده و امکان انتخاب دو عدم قطعیت اصلی فراهم می‌شود.

۲-۱-۴. گام دوم: تحلیل اهمیت و عدم قطعیت پیشران‌ها

پس از استخراج پنج دسته پیشران، پرسش‌نامهٔ ساختاریافته‌ای طراحی و در آن از مصاحبه‌شوندگان خواسته شد، هر عامل را براساس مقیاس لیکرت پنج‌درجه‌ای (۱= بسیار کم تا ۵= بسیار زیاد) از دو نظر ارزیابی کنند: الف) اهمیت استراتژیک (میزان تأثیرگذاری عامل در شکل‌دهی به آیندهٔ رابطهٔ حکمرانی رسانه و مشروعیت سیاسی)؛ ب) درجهٔ عدم قطعیت (میزان نااطمینانی دربارهٔ چگونگی تحول و جهت‌گیری آیندهٔ آن عامل).

جدول شمارهٔ (۳). رتبه‌بندی نهایی عوامل براساس اهمیت و عدم قطعیت

رتبه	عامل	حوزه	اهمیت (۱–۵)	عدم‌قطعیت (۱–۵)	نمره نهایی	جایگاه در تحلیل سناریویی
۱	شفافیت حکمرانی رسانه‌ای	سیاسی-حکمرانی	۵	۵	۵	عدم‌قطعیت بحرانی (محور سناریو)
۲	سطح اعتماد عمومی به رسانه‌های رسمی	اجتماعی	۵	۵	۵	عدم‌قطعیت بحرانی / پیامدی
۳	نحوه استفاده از فناوری‌های نوین	فناورانه-حکمرانی	۵	۴	۴/۵	عدم‌قطعیت بحرانی (محور سناریو)
۴	توان رقابتی پلتفرم‌های بومی	فناورانه	۴	۵	۴/۵	عدم‌قطعیت کلیدی
۵	شدت جنگ روایت‌های خارجی	ژئوپلیتیکی	۴	۵	۴/۵	عدم‌قطعیت محیطی
۶	نوع نگاه حاکمیت به رسانه (تعامل/کنترل)	سیاسی-امنیتی	۵	۴	۴/۵	پیشران کلیدی سیاستی
۷	واکنش جامعه به محدودیت‌های رسانه‌ای	اجتماعی-سیاسی	۴	۴	۴	پیشران گذار سناریویی
۸	هماهنگی نهادی در روایت‌سازی	نهادی-رسانه‌ای	۴	۴	۴	پیشران پشتیبان
۹	حرفه‌ای‌گری رسانه‌های داخلی	رسانه‌ای	۴	۳	۳/۵	پیشران تقویتی
۱۰	شکاف نسلی در مصرف رسانه	اجتماعی-فرهنگی	۳	۴	۳/۵	پیشران اجتماعی
۱۱	میزان سرمایه‌گذاری دولت در زیرساخت رسانه	اقتصادی-فناورانه	۳	۳	۳	پیشران زمینه‌ای
۱۲	نقش نخبگان و جامعه مدنی در رسانه	اجتماعی-سیاسی	۳	۳	۳	پیشران تعدیل‌گر

گام سوم، انتخاب عدم قطعیت‌های بحرانی و ساخت ماتریس سناریو بود و پس از جمع‌آوری پرسش‌نامه‌ها، میانگین نمرات هر عامل در دو بعد اهمیت و عدم قطعیت محاسبه شد. سپس، همهٔ

عوامل براساس محاسبهٔ نمرهٔ ترکیبی (حاصل‌ضرب نمرهٔ اهمیت در نمرهٔ عدم قطعیت)، رتبه‌بندی شدند و دو عاملی که بالاترین نمرهٔ ترکیبی را کسب کردند، به‌عنوان عدم قطعیت‌های بحرانی انتخاب شدند. جدول رتبه‌بندی عوامل، علاوه‌بر امکان انتخاب عدم قطعیت‌های بحرانی، در افزایش روایی روش‌شناسی پژوهش نیز مؤثر است. براساس داده‌های این جدول، عوامل دارای نمرهٔ نهایی ۴/۵ و بالاتر، به‌عنوان عدم‌قطعیت‌های بحرانی یا نزدیک به بحرانی شناخته شده و مبنای شکل‌گیری محورهای سناریویی قرار گرفتند. عوامل دارای نمرهٔ ۳ تا ۴، نقش پیشران‌های پشتیبان، تعدیل‌گر، یا انتقالی بین سناریوها را ایفا می‌کنند. برهمین‌اساس، دو عامل «شفافیت حکمرانی رسانه‌ای» و «سطح تحول فناورانه/ نحوهٔ استفاده از هوش مصنوعی» به‌دلیل اهمیت بسیار زیاد و عدم‌قطعیت بالا، به‌عنوان دو محور اصلی ماتریس دو عدم قطعیت انتخاب شده‌اند. این رتبه‌بندی نشان می‌دهد، بحران مشروعیت بیش از آنکه فناورانه باشد، حکمرانی‌محور و اعتمادمحور است. این دو عدم قطعیت، محورهای تشکیل‌دهندهٔ ماتریس سناریو شدند.

- محور X (افقی): میزان شفافیت و مشارکت در حکمرانی رسانه‌ای (از حالت حداقلی: حکمرانی بسته، کنترل‌محور و غیرشفاف، تا حالت حداکثری: حکمرانی باز، مشارکت‌محور و شفاف)؛
- محور Y (عمودی): سطح تحول فناورانه و توان پلتفرم‌های بومی (از حالت حداقلی: ضعف فناورانه، وابستگی، و عقب‌ماندگی، تا حالت حداکثری: جهش فناورانه، خوداتکایی، و نوآوری).

گام چهارم، به تدوین و توصیف سناریوهای چهارگانه اختصاص یافت و با در نظر گرفتن دو حالت متضاد (بالا و پایین) برای هر محور، چهار قالب کلی یا «پیش‌سناریو» در چهار ربع ماتریس شکل گرفت. در این مرحله، با بازگشت به داده‌های کیفی مصاحبه‌ها (گزاره‌ها، نگرانی‌ها، سناریوهای ذهنی خبرگان) و همچنین، تحلیل روندهای اسنادی، هر چارچوب به یک سناریوی روایی منسجم و قابل‌تصور بسط داده شد.

گام پنجم، بر اعتبارسنجی سناریوها (ارزیابی همخوانی) تمرکز یافت. به‌منظور افزایش اعتبار، روایی، و قابلیت اتکای سناریوهای تدوین‌شده، جلسه‌ای با حضور ۱۰ نفر از خبرگان اولیه برگزار شد. در این جلسه، سناریوهای اولیه، ارائه و نقد و بررسی شد. مهم‌ترین بازخوردهای این جلسه عبارت بودند از: تأکید بر تفکیک واضح‌تر دو سناریوی «امنیتی‌سازی» و «بحران روایت» (که در بازنگری نهایی با برجسته‌سازی نقش فناوری در سناریوی سوم انجام

شد)، و نیز افزودن هشدار «گذار انحرافی» از سناریوی جهش فناورانه به امنیتی‌سازی (که در بخش بحث و تحلیل تطبیقی وارد شد). پس از اعمال بازخوردها، خروجی نهایی فرایند روش‌شناختی فوق، چهار سناریوی بدیلِ متمایز است: ۱) حکمرانی رسانه‌ای مشارکتی (افق مطلوب)؛ ۲) غلبهٔ بحران روایت (افق نامطلوب)؛ ۳) امنیتی‌سازی رسانه (افق محافظه‌کارانه)؛ و ۴) جهش فناورانه و حکمرانی داده‌محور (افق تحول‌زا). هریک از این سناریوها در بخش بعدی به‌تفصیل، توصیف و تحلیل شده است.

نمودار شمارهٔ (۱). ماتریس سناریو: ایجاد چهار سناریو براساس دو عدم قطعیت

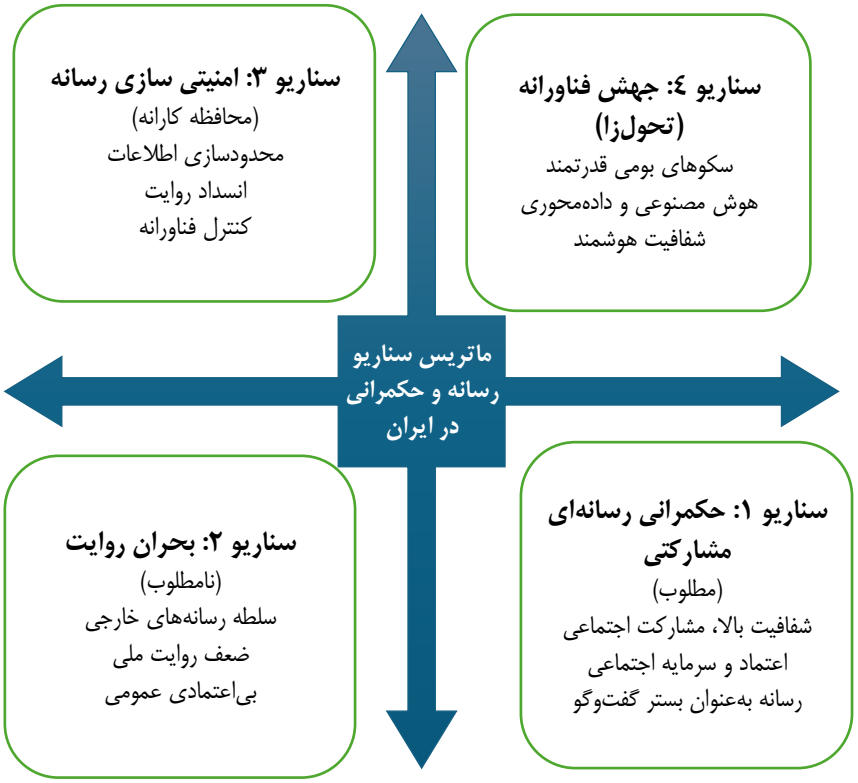

چنان‌که در نمودار شماره (۳) مشاهده می‌شود، براساس دو عدم قطعیت به‌دست‌آمده، چهار سناریوی زیر قابل‌بررسی است.

۱. ربع نخست (سناریوی مشارکتی): شفافیت بالا/ تحول فناورانه متوسط-بالا؛

۲. ربع دوم (سناریوی بحران روایت): شفافیت پایین/ تحول فناورانهٔ پایین؛

۳. ربع سوم (سناریوی امنیتی‌سازی): شفافیت پایین/ تحول فناورانهٔ بالا؛

۴. ربع چهارم (سناریوی جهش فناورانه): شفافیت بالا/ تحول فناورانهٔ بالا.

۵. یافته‌های پژوهش

با عنایت به چهار دسته از سناریوهای به‌دست‌آمده (مطلوب، نامطلوب، محافظه‌کارانه، و تحولی) که حاصل ترکیب دو محور اصلی «میزان شفافیت و مشارکت در حکمرانی رسانه‌ای» و «سطح تحول فناورانه و توان پلتفرم‌های بومی» است، تلاش شده است منطق هر سناریو، مصداق‌های اصلی، پیامدهای مؤثر بر مشروعیت، و سرانجام، فرصت‌ها و چالش‌های هر سناریو، ارزیابی شود.

۵-۱. سناریوی نخست: حکمرانی رسانه‌ای مشارکتی (افق مطلوب)

این سناریو در شرایطی محقق می‌شود که نظام سیاسی، شفافیت و تعامل سازنده با جامعه را به‌مثابه یک ضرورت راهبردی و پایدار بپذیرد. در این وضعیت، اگرچه فناوری در شرایط ایدئال نیست، اما تحول فناورانه در سطحی متوسط و هدفمند، به‌گونه‌ای توسعه می‌یابد که از این تعامل پشتیبانی کند. مهم‌ترین مصداق‌های این سناریو عبارت‌اند از: اطلاع‌رسانی شفاف و به‌موقع در بحران‌ها، مشارکت نخبگان، دانشگاهیان و رسانه‌های حرفه‌ای در سیاست‌گذاری، و سرانجام، حرکت در مسیر کاهش شکاف روایت رسمی و تجربهٔ زیستهٔ مردم.

۵-۱-۱. ویژگی‌های مهم و منطق شکل‌گیری

- گذار از کنترل متمرکز به تنظیم‌گری هوشمند: فرایند سیاست‌گذاری رسانه‌ای با مشارکت فعال نهادهای مدنی، اصحاب رسانه، و دانشگاهیان، و در بستر گفت‌وگوی اجتماعی نهادینه‌شده شکل می‌گیرد. نقش دولت از «ناظر و سانسورگر» به تسهیل‌گر، ناظر کلان، و تضمین‌کنندهٔ سلامت فضای عمومی پیش می‌رود؛
- شفافیت فعال و پاسخ‌گویی ساختاریافته: نهادهای حکومتی با رویکردی پیش‌دستانه و مبتنی بر قانون دسترسی به اطلاعات، داده‌های مربوط به عملکرد، تصمیمات، و هزینه‌های خود را منتشر می‌کنند و در قبال آن پاسخ‌گو هستند. سازوکارهای رسمی‌ای برای رصد عمومی وعده‌ها و پیامدهای سیاست‌ها ایجاد می‌شود.
- هم‌نوایی نسبی روایت‌ها و کاهش شکاف ادراکی: رسانه‌های رسمی با به‌کارگیری زبان و رویکردی اقناعی، مبتنی بر واقعیت و متناسب با نیازهای مخاطب، بخش قابل‌توجهی از اعتماد

ازدست‌رفته را بازمی‌یابند و شکاف عمیق میان روایت رسمی و تجربهٔ زیستهٔ شهروندان به‌گونه‌ای معنادار کاهش می‌یابد. رسانه‌های غیررسمی و شبکه‌های اجتماعی نقشی انتقادی سازنده و مکمل، و نه لزوماً متعارض، ایفا می‌کنند؛

- فناوری در خدمت تعامل و توانمندسازی: توسعهٔ پلتفرم‌های ارتباطی و خدماتی بومی که عموماً با هدف انحصار یا محدودسازی نبوده و بیشتر برای تسهیل تبادل اطلاعات، ارائهٔ خدمات کارآمد، و گردش نقد سازنده صورت می‌گیرد.

۲-۱-۵. *پیامدهای مؤثر بر مشروعیت*

- در این حالت، مشروعیت سیاسی از الگویی ترکیبی، پایدار، و ریشه‌دار برخوردار می‌شود که درمجموع، هم بر کارآمدی و عملکرد حکمرانی و هم بر رضایت آگاهانه و مشارکت فعالانهٔ شهروندان استوار است؛
- سرمایهٔ اجتماعی و اعتماد تعمیم‌یافته به نهادها افزایش می‌یابد. شهروندان حکومت را نهادی پاسخ‌گو، قابل‌پیش‌بینی، و متعلق به خود می‌بینند؛
- هزینه‌های حکمرانی در بلندمدت به‌دلیل کاهش نیاز به سازوکارهای پرهزینهٔ نظارت و کنترل گسترده، به‌طور چشمگیری کاهش می‌یابد و تاب‌آوری سیاسی-اجتماعی نظام در برابر بحران‌های داخلی و خارجی تقویت می‌شود.

۲-۵. سناریوی دوم: بحران روایت (افق نامطلوب)

این سناریو، بیانگر آینده‌ای است که در آن حکمرانی بر رسانه‌ها، بیشتر جنبه‌ای غیرشفاف، متمرکز، و مبتنی بر دستور از بالا به پایین دارد. درحالی‌که حاکمیت از نظر فناورانه نیز ناتوان و منفعل بوده و قادر به ارائهٔ بدیل‌های جذاب و رقابت‌پذیری در برابر پلتفرم‌ها و روایت‌های قدرتمند رقیب (که اغلب خارج از حاکمیت و مخالف سیاست‌های حکومت هستند)، نیست.

در چنین حالتی، اطلاع‌رسانی دیرهنگام یا کلی، رجوع افکار عمومی به شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های خارجی، گسترش روایت‌های متناقض نهادی، و بی‌اعتمادی و سردرگمی مخاطبان (به‌ویژه نسل جوان، به‌دلیل ناتوانی روایت رسمی در برقراری ارتباط زبانی با آنان) سبب بروز برخی بحران‌های اقتصادی-اجتماعی می‌شود. در این شرایط، غلبهٔ روایت‌های بیرونی و سلطهٔ رسانه‌های خارجی موجب جابه‌جایی مرجعیت خبر رسانه‌های داخلی و قرار گرفتن آن‌ها در نقش واکنشی (تأیید/تکذیب ثانویه) و سرانجام، شکل‌گیری وابستگی شناختی می‌شود.

۱-۲-۵. ویژگی‌های مهم و منطق شکل‌گیری

● ناهماهنگی ساختاری و واکنش‌پذیری: فضای رسانه‌ای داخلی، دچار چندپارگی و ناهماهنگی بین نهادهای متکثر است. رسانه‌های رسمی غالباً در موضع دفاعی، واکنشی، و انکاری بوده و نمی‌توانند روایت‌هایی پیش‌دستانه، جذاب، و مبتنی بر واقعیت‌های پیچیدهٔ اجتماعی تولید کنند. یکی از خبرگان در حوزهٔ رسانهٔ ملی دراین‌باره اظهار داشت: «ما همیشه در مقام واکنش و تکذیب هستیم، نه در مقام روایت‌سازی اولیه» (مصاحبهٔ شمارهٔ ۵، کد: واکنشی شدن رسانه رسمی، ۱۴۰۳). این گزاره در مصاحبه‌های دیگری نیز تکرار شد؛ به‌عنوان مثال، خبرهٔ دیگری تأکید کرد: «زبان روایت رسمی با زبان نسل جوان، فاصلهٔ عمیقی دارد و همین شکاف زبانی، بزرگ‌ترین مانع اقناع است» (مصاحبهٔ شمارهٔ ۱۱، کد: شکاف نسلی در روایت، ۱۴۰۵)؛

● سلطهٔ روایت‌های بیرونی و انتقال مرجعیت: به‌دلیل ضعف محتوایی، فناورانه، و زبانی رسانه‌های داخلی، مرجعیت خبری، تفسیری، و روایی به‌سمت پلتفرم‌های فراملی و رسانه‌های معارض خارجی انتقال می‌یابد و جامعه برای فهم و تفسیر رویدادهای داخلی و بین‌المللی به منابع بیرونی وابسته می‌شود؛

● شکاف عمیق و بی‌اعتمادی نظام‌مند دولت‌ـملت: بی‌اعتمادی در این سناریو به حدی گسترش و تعمیق می‌یابد که هر پیام رسمی با پیش‌فرض عدم صداقت و تحریف دریافت می‌شود و به‌تدریج، تجربهٔ زیستهٔ شهروندان به‌کلی از گفتمان رسمی جدا افتاده و یک شکاف هویتی‌ـشناختی ایجاد می‌شود؛

● اقتصاد رسانه در بحران و تضعیف نهادهای حرفه‌ای: رسانه‌های حرفه‌ای رسمی به‌دلیل کاهش شدید اعتبار، مقبولیت، و درآمد، در بقا و انجام مأموریت حرفه‌ای خود دچار مشکل می‌شوند.

۲-۲-۵. پیامدهای مؤثر بر مشروعیت

● مشروعیت سیاسی، دچار فرسایش تدریجی، نظام‌مند، و گسترده می‌شود؛

● مشروعیت عمدتاً به مشروعیت بقاگرای ضعیف تقلیل می‌یابد که تنها برپایهٔ ارائهٔ حداقلی از خدمات و ابزارهای امنیتی استوار بوده و فاقد هرگونه پشتوانهٔ رضایت فعالانه و داوطلبانه است؛

● هر بحران اجتماعی، اقتصادی، یا سیاسی‌ای، به‌سرعت و به‌سهولت به بحران تمام‌عیار

مشروعیت تبدیل می‌شود. هزینهٔ کنترل اجتماعی و حفظ نظم به‌صورت نمایشی افزایش می‌یابد.

۳-۵. سناریوی سوم: امنیتی‌سازی رسانه (افق محافظه‌کارانه)

این سناریو، نشان‌دهندهٔ آینده‌ای است که در آن حاکمیت، به‌رغم برخورداری از فناوری پیشرفتهٔ نظارتی و کنترلی، شفافیت و فضای مشارکت را قربانی اولویت مطلق امنیت و ثبات می‌کند. در چنین حالتی، نخست، در خصوص بحران‌های امنیتی یا منطقه‌ای باید گفت، پوشش حداقلی اخبار با تأکید بر «ثبات» و کنترل اوضاع با حذف/ نادیده‌گرفتن پرسش‌های اجتماعی و اقتصادی مرتبط همراه خواهد بود؛ دوم اینکه، فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی با افزایش فیلترینگ، محدودسازی پلتفرم‌ها یا نظارت الگوریتمی شدید، و مهاجرت کاربران به رسانه‌ها و پلتفرم‌های خارجی مواجه می‌شود؛ و سوم اینکه رسانه‌های داخلی دچار خودسانسوری روزنامه‌نگاران، کاهش گزارش‌های میدانی، و تضعیف اعتبار رسانه‌های رسمی نزد افکار عمومی می‌شوند و درواقع، فناوری‌های نوین و استفاده از تحلیل داده برای رصد و پیشگیری امنیتی در مقابل عدم استفاده از فناوری برای شفافیت یا پاسخ‌گویی بوده و نوعی انسداد روایت که در آن روایت رسمی غالب و غیرقابل‌چالش براساس حذف روایت‌های رقیب به‌جای رقابت اقناعی و افزایش شکاف میان روایت رسمی و واقعیت اجتماعی رخ می‌دهد.

۱-۳-۵. ویژگی‌های اصلی و منطق شکل‌گیری

- کنترل همه‌جانبه و متکی به فناوری اطلاعات: در این وضعیت از ابزارهای پیشرفته‌ای مانند هوش مصنوعی، تحلیل کلان‌داده، شنود دیجیتال، و سانسور هوشمند برای رصد، فیلتر، محدودسازی، و جهت‌دهی جریان اطلاعات استفاده می‌شود. هدف غایی، ایجاد یک محیط اطلاعاتی ایزوله، کنترل‌شده، و قابل‌پیش‌بینی است؛ برای نمونه، یکی از خبرگان فعال در حوزهٔ سیاست‌گذاری فضای مجازی، این وضعیت را چنین توصیف کرده است: «در این مدل، امنیت مطلق بر هر ارزش دیگری ترجیح داده می‌شود و رسانه به ابزاری برای مدیریت بحران تقلیل می‌یابد، نه برای اعتمادسازی» (مصاحبهٔ شمارهٔ ۹، کد: اولویت امنیت مطلق، ۱۴۰۵). خبرهٔ دیگری با اشاره به پیامدهای این رویکرد هشدار داد: «انسداد روایت‌های رقیب ممکن است در کوتاه‌مدت ثبات ایجاد کند، اما در بلندمدت، شکاف بین حاکمیت و جامعه را عمیق‌تر خواهد کرد» (مصاحبهٔ شمارهٔ ۲، کد: انسداد روایت، ۱۴۰۵).

● تولید انبوه روایت‌های رسمی یکسان و یکپارچه: رسانه‌های داخلی تحت نظارت شدید، عمیقاً همسان‌سازی و همگون شده و به بلندگوهایی واحد و هم‌صدا برای پخش روایت رسمی تبدیل می‌شوند. تنوع، استقلال، و نقادی رسانه‌ای به حداقل ممکن کاهش می‌یابد؛

● انسداد گفتمان رقیب و حذف صداهای متفاوت: هرگونه صدای منتقد، مستقل، یا متفاوت، قابل‌تحمل نبوده و شناسایی، حذف، یا خاموش می‌شود. اگرچه فضای عمومی، ظاهری آرام و عاری از تنش دارد، اما فاقد پویایی، گفت‌وگوی واقعی، و نوآوری فکری است؛

● مهاجرت دیجیتال نخبگان و گسست شناختی: جامعهٔ نخبگانی، دانشگاهیان، روزنامه‌نگاران، و بخش‌های آگاه جامعه، به پلتفرم‌های امن و خارجی مهاجرت می‌کنند و گسست دیجیتالی‌ـشناختی خطرناکی میان حاکمیت و بخش‌های پیشرو جامعه ایجاد می‌شود.

۲-۳-۵. *پیامدهای مؤثر بر مشروعیت*

● مشروعیت سیاسی به مشروعیت مبتنی‌بر فناوری تبدیل می‌شود. این مشروعیت، مبتنی بر اجبار، نظارت همه‌جانبه، و ارائهٔ امنیت (واقعی یا ادراک‌شده) است.

● مشارکت سیاسی به حداقل ممکن و ظاهری کاهش می‌یابد و جامعه، سیاست‌زدایی و منفعل می‌شود. رضایت، منفعلانه، ترس‌آلود، و ناشی از بی‌تفاوتی است؛

● نارضایتی انباشته و عمیق در زیر سطح به‌ظاهر آرام جامعه رشد می‌کند و در صورت تضعیف ابزارهای کنترل فناورانه یا رویارویی با یک شوک بزرگ بیرونی یا داخلی، می‌تواند به‌گونه‌ای انفجاری و کنترل‌ناپذیر بروز کند.

۴-۵. سناریوی چهارم: جهش فناورانه (افق تحول‌زا)

این سناریو، آینده‌ای را ترسیم می‌کند که در آن حکومت، با برگرفتن رویکردی شفاف و مشارکت‌جو، از فناوری پیشرفته نه برای کنترل، بلکه برای تعامل هوشمند، بهبود کارآمدی حکمرانی، و پاسخ‌گویی سریع بهره می‌برد. در چنین وضعیتی، در چنین وضعیتی، مدیریت بحران‌های اجتماعی‌ـاقتصادی با بهره‌گیری از داده‌های شبکه‌های اجتماعی ممکن می‌شود و رصد نگرانی‌های عمومی، امکان اطلاع‌رسانی سریع و متناسب با دغدغه‌های واقعی جامعه را فراهم می‌آورد. ازسوی‌دیگر، سکوهای بومی رسانه‌ای با توسعهٔ سکوهای داخلی، خدمات متنوع، اعتمادپذیر، و رقابت‌پذیری را ارائه می‌دهند. این امر زمینهٔ بازگشت مرجعیت خبری به داخل کشور را فراهم می‌کند. فناوری‌های جدید و هوش مصنوعی نیز در سیاست‌گذاری

رسانه‌ای نقش‌آفرینی مؤثری دارند. تحلیل کلان‌داده‌ها، امکان پیش‌بینی بحران‌های ارتباطی را فراهم می‌سازد و مداخلهٔ پیشگیرانه را به‌جای واکنش دیرهنگام ممکن می‌کند. همچنین، شفافیت هوشمند از طریق داشبوردهای عمومی، داده‌باز، و گزارش‌های دیجیتال، اعتماد عمومی را افزایش می‌دهد. این فرایند بدون افشای اطلاعات حساس صورت می‌گیرد. درنتیجه، فناوری نه به‌عنوان ابزار صرف کنترل یا تبلیغ، بلکه به‌مثابه ابزاری برای اقناع، پیش‌بینی، و تعامل، ایفای نقش می‌کند.

۵-۴-۱. ویژگی‌های اساسی و منطق شکل‌گیری

- دولت دیجیتال و حکمرانی داده‌محور: تصمیم‌گیری‌های سیاستی، برپایهٔ تحلیل داده‌های اجتماعی، رصد افکار عمومی، و شواهد عینی انجام می‌شود و داده‌های شفاف عملکرد نهادها، به‌صورت برخط در دسترس عموم قرار می‌گیرد؛
- خدمت‌رسانی و پاسخ‌گویی هوشمند و شخصی‌شده: از فناوری‌هایی مانند چت‌بات‌های هوشمند و پلتفرم‌های یکپارچهٔ شکایات و پیشنهادات برای تعامل مستقیم، دریافت بازخورد، و ارائهٔ خدمات استفاده می‌شود. سرعت، دقت، و کیفیت پاسخ‌گویی افزایش چشمگیری می‌یابد؛
- پلتفرم‌های بومی رقابت‌پذیر و جذاب: به‌جای سیاست مسدودسازی، پلتفرم‌های داخلی با ارائهٔ خدمات برتر، جذابیت کاربری، احترام به حریم خصوصی، و امنیت داده، رقابت طبیعی و سالم با نمونه‌های خارجی را می‌پذیرند و مرجعیت دیجیتال را به داخل بازمی‌گردانند؛
- شهروندی دیجیتال فعال و مشارکت ساختاریافته: بسترهای الکترونیکی امن و نهادینه‌شده برای مشارکت ساختاریافتهٔ شهروندان در فرایندهای سیاست‌گذاری، نظارت بر اجرا، و ارزیابی، مانند طرح‌های نظرسنجی‌های تعاملی پیچیده، فراهم می‌شود.

۵-۴-۲. پیامدهای مؤثر بر مشروعیت

- مشروعیت سیاسی عمدتاً برپایهٔ کارآمدی بالا، شفافیت، و پاسخ‌گویی سریع بازسازی می‌شود. این الگو می‌تواند به مشروعیت دیجیتال یا مشروعیت خدماتی تعبیر شود؛
- اعتماد عمومی از مسیر تجربهٔ مستقیم و ملموس شهروندان از کارکرد مؤثر، کارآمد، و پاسخ‌گوی نظام احیا می‌شود. مشروعیت اگرچه ممکن است فاقد عمق عاطفی سناریوی

مشارکتی باشد، اما از پایداری، ثبات، و مقبولیت بالایی برخوردار است؛

● ریسک اصلی این سناریو، انحراف تدریجی به‌سمت سناریوی سوم (امنیتی‌سازی) است؛ به‌گونه‌ای که استفاده از همان زیرساخت‌های فناورانه و داده‌محور قدرتمند برای نظارت گسترده، پروفایلینگ شهروندان، و مهندسی اجتماعی، در صورت تغییر اولویت‌های حکمرانی، حفظ تعادل دقیق بین کارآمدی و حریم خصوصی، و تضمین شفافیت در استفاده از فناوری، چالش کلیدی و دائمی این مسیر خواهد بود.

۶. بحث و تحلیل تطبیقی سناریوها

براساس یافته‌های پژوهش ــ که در قالب چهار سناریوی متمایز به‌دست آمده ــ در این بخش، سناریوها از سه منظر کلیدی ۱) منابع مشروعیت در هر سناریو؛ ۲) پویایی‌ها و امکان گذار بین آن‌ها؛ و ۳) نقش بازیگران مختلف در شکل‌دهی به این گذارها بررسی و تحلیل می‌شوند.

۶-۱. تحلیل منابع مشروعیت در سناریوهای چهارگانه: از رضایت تا اجبار

مقایسهٔ سناریوها نشان می‌دهد که هریک، الگوی متمایزی از مشروعیت سیاسی را تولید یا تخریب می‌کنند که مبتنی بر ترکیب متفاوتی از منابع سه‌گانهٔ مشروعیت (نهادی، کارکردی، و مشارکتی) است.

مشروعیت در سناریوی مشارکتی، ترکیبی و پایدار است. در این سناریو، مشروعیت بر سه پایه استوار است. مشروعیت کارکردی ناشی از حکمرانی اثربخش و شفاف؛ مشروعیت مشارکتی برآمده از فرصت‌های واقعی برای مداخلهٔ شهروندان در گفتمان عمومی و سیاست‌گذاری؛ و سرانجام، مشروعیت نهادی تقویت‌شده از طریق رعایت چارچوب‌های مقبول تنظیم‌گری. این یافته با اجماع بالایی در میان خبرگان همراه بود. یکی از مصاحبه‌شوندگان با اشاره به تجربهٔ زیسته شهروندان گفت: «مردم وقتی ببینند آمارهای واقعی به آن‌ها گفته می‌شود و در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داده می‌شوند، اعتماد ازدست‌رفته بازمی‌گردد» (مصاحبهٔ شماره ۷، کد: شفافیت پیش‌دستانه، ۱۴۰۵). خبرهٔ دیگری بر بعد کارکردی تأکید کرد و افزود: «تنها شفافیت، بدون کارآمدی کافی نیست؛ مردم باید نتیجهٔ ملموس شفافیت را در زندگی روزمرهٔ خود حس کنند» (مصاحبهٔ شمارهٔ ۱۴، کد: کارآمدی پاسخگو، ۱۴۰۵).

درواقع، این سه وجه، اعتماد قابل‌تعمیم و رضایت فعالانه ایجاد می‌کنند که پایدارترین شکل مشروعیت است. در خصوص سناریوی بحران روایت ــ که فرسایش مشروعیت را در پی دارد ــ باید

گفت، این سناریو، نشان‌دهندهٔ وضعیتی است که در آن هر سه منبع مشروعیت به‌طور هم‌زمان تضعیف می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که عملکرد حاکمیت ناموفق جلوه می‌کند (تضعیف مشروعیت کارکردی)، شهروندان خود را بی‌اثر می‌بینند (تضعیف مشروعیت مشارکتی)، و نهادهای رسانه‌ای اعتبار خود را از دست می‌دهند (تضعیف مشروعیت نهادی). در چنین شرایطی، نظام سیاسی، ممکن است تنها بر مشروعیت بقاگرا متکی باشد که صرفاً مبتنی بر ارائهٔ حداقلی از خدمات و جلوگیری از فروپاشی کامل، و فاقد هرگونه پشتوانهٔ رضایت است.

در بررسی سناریوی سوم امنیتی‌سازی نیز باید گفت، مشروعیت بقاگرای فناورانه خواهد بود. در این وضعیت، مشروعیت، عمدتاً از یک منبع خاص ولی شکننده، یعنی تضمین امنیت و ثبات از طریق کنترل فناوری سرچشمه می‌گیرد. این الگو، نوعی مشروعیت کارکردی تحریف‌شده را ارائه می‌دهد که در آن «کارآمدی» نه در خدمت رفاه عمومی، بلکه در خدمت نظم امنیتی تعریف می‌شود. در سناریوی سوم، مشروعیت مشارکتی تقریباً وجود ندارد و مشروعیت نهادی به اطاعت از قوانین محدودکننده تقلیل می‌یابد. اگرچه این مشروعیت می‌تواند در کوتاه‌مدت ثبات ایجاد کند، اما به‌دلیل نادیده انگاشتن گفتمان و انباشت نارضایتی، در بلندمدت شکننده است.

در بیان رابطهٔ مشروعیت و رسانه در سناریوی چهارم جهش فناورانه نیز باید به مشروعیت دیجیتال یا خدماتی اشاره کرد. این سناریو بر بازسازی مشروعیت از طریق تقویت مشروعیت کارکردی متمرکز است که در آن کارآمدی بالا، پاسخ‌گویی سریع، و ارائهٔ خدمات دیجیتال شخصی‌شده، می‌تواند رضایت و اعتماد مبتنی بر عملکرد را ایجاد کند. بااین‌حال، چالش احتمالی سناریو می‌تواند به‌نوعی محتوای ساختاری حاکمیت را تحت‌تأثیر قرار دهد؛ زیرا، اگر این کارآمدی با افزایش واقعی مشروعیت مشارکتی (فرصت‌های دموکراتیک) همراه نشود، ممکن است به نوعی تکنوکراسی اقتدارگرا یا پاتریمونیالیسم دیجیتال منجر شود که در آن شهروندان، بیشتر «مصرف‌کنندگان راضی خدمات» هستند، و کمتر به‌منزلهٔ «مؤثران فعال سیاسی» نگریسته می‌شوند؛ بنابراین، پایداری این مشروعیت، مشروط به تزریق مداوم موفقیت‌های کارکردی است.

۲-۶. پویایی و امکان گذار بین سناریوها: نقش انتخاب‌های سیاستی

به‌طور طبیعی، سناریوها، وضعیتی پایانی و ایستا ندارند و حاکمیت‌ها می‌توانند تحت‌تأثیر انتخاب‌های محوری، شوک‌های بیرونی، یا تحولات درونی، از یک سناریو به سناریوی دیگر

حرکت کنند. درواقع، یکی از مزایای تحلیل‌های آینده‌پژوهانه نیز توجه به چنین حالت‌هایی است. برهمین‌اساس و با عنایت به یافته‌های به‌دست‌آمده از خبرگان، تحلیل این مسیرهای احتمالی برای برنامه‌ریزی راهبردی در خصوص رابطهٔ مشروعیت، حکمرانی، و رسانه در قالب‌های زیر حیاتی می‌شود:

● مسیر قهقرایی[1]: مسیری محتمل مربوط به حرکت از بحران روایت به‌سوی امنیتی‌سازی است. چنانچه حاکمیت از مدیریت گفتمان ناتوان شود، ممکن است برای جلوگیری از هرج‌ومرج اطلاعاتی، به‌عنوان واکنش، به‌سوی کنترل فناوری شدید گرایش یابد. این وضعیت، به‌معنای گذاری محافظه‌کارانه است که هزینه‌های امنیتی و اجتماعی آن بسیار بالا خواهد بود. یکی از خبرگان با بیش از دو دهه تجربه در حوزهٔ حکمرانی فضای مجازی این احتمال را چنین توصیف کرد: «وقتی روایت رسمی، قدرت اقناع خود را از دست می‌دهد، طبیعی است که دستگاه امنیتی به‌جای عقب‌نشینی، با ابزارهای فناورانه سعی در کنترل فضای اطلاعاتی داشته باشد. این یک واکنش قابل‌پیش‌بینی است» (مصاحبهٔ شمارهٔ ۶، کد: قهقرا به امنیتی‌سازی، ۱۴۰۵). خبرهٔ دیگری با تأکید بر هزینه‌های این گذار هشدار داد: «این مسیر اگرچه در کوتاه‌مدت ممکن است هرج‌ومرج را متوقف کند، اما هزینه‌های امنیتی و اعتباری آن در بلندمدت بسیار سنگین خواهد بود» (مصاحبهٔ شمارهٔ ۱۷، کد: هزینه‌های گذار قهقرایی، ۱۴۰۵).

● مسیر تحول تدریجی[2]: مربوط به گذار از امنیتی‌سازی یا بحران روایت به‌سوی مشارکتی است که می‌تواند پایدارترین مسیر را در پی داشته باشد. این گذار، نیازمند یک تغییر پارادایم در ذهنیت حکمرانی دربارهٔ حرکت از دیدگاه امنیتی ـ کنترلی به دیدگاه اعتمادسازی‌ـتعاملی است. این فرایند ممکن است از طریق گام‌هایی مانند افزایش تدریجی شفافیت در حوزه‌های غیرحساس، تقویت رسانه‌های عمومی مستقل، و گسترش گفت‌وگوی ساختاریافته با جامعهٔ مدنی آغاز شود؛

● مسیر انحرافی[3]: یکی از ریسک‌های مهم در بررسی سناریوها مربوط به سناریوی جهش فناورانه و انحراف آن به‌سوی امنیتی‌سازی است. درصورتی‌که ارادهٔ سیاسی برای حفظ شفافیت تضعیف شود، همان زیرساخت‌های پیشرفتهٔ داده‌محور می‌توانند به ابزار نظارت همه‌جانبه و کنترل

1. Regression
2. Gradual Transformation
3. Deviation

گفتمان تبدیل شوند. تضمین اینکه فناوری در خدمت آزادی اطلاعات و پاسخ‌گویی و نه محدودیت آن باشد، نیازمند نهادهای نظارتی مستقل و چارچوب‌های حقوقی شفاف است.

۳-۶. نقش بازیگران مهم در شکل‌دهی به آینده

در تبیین سومین محور اصلی مؤثر بر سناریوها باید گفت، تحقق هریک از این سناریوها، نتیجهٔ کنش و واکنش مجموعه‌ای از بازیگران است. در همین چشم‌انداز، دولت (بازیگر تعیین‌کننده) نقش تعیین‌کننده‌ای در تنظیم‌گری (آزادسازی یا محدودسازی)، سرمایه‌گذاری در فناوری‌های تعاملی یا کنترلی، و مهم‌تر از همه، پایبندی به شفافیت ــ به‌منزلهٔ مهم‌ترین عامل جهت‌دهنده به مسیر آینده ــ دارد. تصمیم‌گیری در مورد قوانین حوزهٔ فضای مجازی، حمایت از پلتفرم‌های بومی، و نحوهٔ برخورد با رسانه‌های مستقل، نشانه‌های آشکار نوع جهت‌گیری نظام است. یکی از خبرگان با پیشینهٔ فناوری اطلاعات دراین‌باره اظهار داشت: «دولت می‌تواند سامانه‌های پاسخ‌گویی سریع و شفاف را فعال سازد. مسئله، ارادهٔ سیاسی است (مصاحبهٔ شمارهٔ ۱۵، کد: هوش مصنوعی در خدمت پاسخ‌گویی، ۱۴۰۵).

جامعه نیز به‌عنوان یکی دیگر از بازیگران توانمندساز یا بازدارنده بسیار مؤثر است. سطح سواد رسانه‌ای و دیجیتال شهروندان تعیین می‌کند که آیا آن‌ها مصرف‌کنندگان منفعل محتوای بیرونی هستند یا منتقدان آگاه و مشارکت‌کنندگان فعال در تولید گفتمان داخلی به‌شمار می‌آیند. درهمین‌راستا، سرمایهٔ اجتماعی و وجود نهادهای مدنی قوی می‌تواند تقاضا برای حکمرانی مشارکتی را افزایش داده و هزینهٔ حرکت به‌سوی کنترل امنیتی را بالا ببرد. شکاف نسلی و بی‌اعتمادی، جامعه را به‌سوی پذیرش سناریوهای نامطلوب سوق می‌دهد. یک خبرهٔ حوزهٔ ارتباطات و افکار عمومی دراین‌باره گفت: «نسل جوان ایران با اینترنت بزرگ شده است. شما نمی‌توانید با زبان دههٔ شصتی با او حرف بزنید و انتظار اقناع داشته باشید. این شکاف زبانی و نسلی به سرمایهٔ اجتماعی حاکمیت آسیب جدی می‌زند (مصاحبهٔ شمارهٔ ۱۱، کد: شکاف نسلی، ۱۴۰۵).

افزون‌بر این، بازیگران فراملی ــ که نقش عامل تشدیدکننده یا تضعیف‌کننده را ایفا می‌کنند ــ نیز کنشگران مؤثری هستند. بازیگران خارجی از طریق جنگ روایت‌ها، ارائهٔ پلتفرم‌های جایگزین، و اعمال فشارهای فناورانه (مانند تحریم‌های سایبری یا محدودیت دسترسی به فناوری‌های پیشرفته)، می‌توانند تنگناها و فرصت‌های پیش‌روی حکمرانی داخلی

را تشدید کنند. از این منظر، ناتوانی در تولید روایت‌های مقبول داخلی، میدان را برای نفوذ روایت‌های رقیب باز می‌کند.

برای نمونه، شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان معارض (مانند بی‌بی‌سی فارسی، من‌وتو و ایران اینترنشنال) در بحران‌های مختلف با روایت‌سازی سریع، تصویر کاملاً متفاوتی از رویدادها ارائه داده‌اند و در مواقعی که رسانه‌های رسمی دچار سکون یا تأخیر در اطلاع‌رسانی شده‌اند، این شبکه‌ها با مصادیق مختلفی مانند پوشش زندهٔ اعتراضات توانسته‌اند جایگاه مرجعیت خبری را کسب کنند. همچنین، سکوهای فراملی‌ای مانند تلگرام، اینستاگرام، و ایکس (توئیتر سابق) با ارائهٔ فضایی بدون محدودیت (نسبت به پلتفرم‌های داخلی) و الگوریتم‌های شخصی‌سازی‌شده، کاربران ایرانی را به‌سمت خود جذب کرده‌اند. سیاست تحریم‌های فناورانه علیه ایران (مانند ممنوعیت فروش تجهیزات پیشرفتهٔ شبکه و نرم‌افزارهای تخصصی هوش مصنوعی) از سوی بازیگران فراملی نیز توان حکمرانی داخلی برای توسعهٔ پلتفرم‌های بومی و رقابت‌پذیر را محدود کرده و درعمل، کشور را به‌سوی سناریوی «بحران روایت» (در صورت ضعف فناورانه) یا «امنیتی‌سازی» (در صورت توسل به کنترل صرف) سوق می‌دهند.

تحلیل تطبیقی سناریوها نشان می‌دهد که آیندهٔ مشروعیت سیاسی در ایران در تقاطعی راهبردی قرار دارد. انتخاب میان الگوی «کنترل امنیتی» و «تعامل مشارکتی»، و همچنین، نحوهٔ به‌کارگیری فناوری‌های نوین، سرنوشت‌ساز خواهد بود. این انتخاب‌ها نه‌تنها در حوزهٔ رسانه، بلکه در کلیت رابطهٔ دولت و ملت تعیین‌کننده است. سناریوی مطلوب (مشارکتی)، نیازمند سرمایه‌گذاری هم‌زمان در راستای ایجاد نهادهای شفاف، فناوری‌های تعاملی، و سرمایهٔ اجتماعی است. غفلت از هریک از این ارکان، سیستم را به‌سوی سناریوهای نامطلوب با هزینه‌های مشروعیتی و امنیتی فزاینده سوق خواهد داد.

نتیجه‌گیری

در عصری که با انفجار اطلاعات، جنگ روایت‌ها، و گذار به زیست‌بوم دیجیتال شناخته می‌شود، یافته‌ها نشان می‌دهند که الگوی حاکم بر رابطهٔ حکومت و رسانه، نه یک متغیر فرعی، بلکه متغیر تعیین‌کننده‌ای در تولید یا فرسایش مشروعیت سیاسی است.

این پژوهش با گذر از تحلیل‌های خطی و ایستا و با بهره‌گیری از روش‌شناسی

آینده‌پژوهانه و ترکیب داده‌های کیفی و کمی، چهار چشم‌انداز بدیل حکمرانی مشارکتی، بحران روایت، امنیتی‌سازی، و جهش فناورانه را به‌عنوان محتمل‌ترین سناریوهای پیش‌رو ارائه کرده که بررسی پیامدهای هر انتخاب را در افق زمانی بلندمدت بازتاب می‌دهند. تحلیل تطبیقی این آینده‌ها آشکار می‌کند که مشروعیت سیاسی در ایران، بیش از هر زمان دیگری، از کارکرد اقتصادی یا امنیتی صرف فراتر رفته و در گرو کیفیت تعامل اطلاعاتی، گفتمانی، و اعتمادآفرین بین حکومت و شهروندان است.

جدول شمارهٔ (۴). تحلیل تطبیقی سناریوهای حکمرانی رسانه‌ای از منظر منابع مشروعیت، پویایی، گذار، و نقش بازیگران

ردیف	تخصص خبره	سابقه (سال)	مضمون اصلی (کد محوری)	نمونه نقل قول های کلیدی
۱	آموزش و سواد رسانه‌ای	۱۷	نقش سواد رسانه‌ای در کاهش چندپارگی شناختی	شهروندی که سواد رسانه‌ای دارد، نه طعمه آسان روایت‌های دروغین می‌شود و نه درمانده از تشخیص حقیقت.
۲	حکمرانی عمومی	۲۰	هزینه‌های سنگین گذار قهقرایی	کنترل شدید اطلاعات در کوتاه‌مدت آرامش ایجاد می کند، اما هزینه‌های بلندمدت آن از نظر اعتماد عمومی بالاست
۳	روزنامه‌نگاری حرفه‌ای	۲۲	خودسانسوری و کاهش گزارش‌های میدانی	بسیاری از همکارانم به خودشان اجازه نمی‌دهند برخی موضوعات را پوشش دهند، حتی پیش از هر دستور رسمی.
۴	حکمرانی عمومی	۲۰	شفافیت به‌مثابه ضرورت راهبردی	شفافیت فقط یک ارزش نیست؛ یک ضرورت بقا برای حاکمیت در عصر شبکه‌های اجتماعی است.
۵	مدیریت رسانه ملی	۱۵	واکنشی شدن رسانه رسمی	ما همیشه در مقام واکنش و تکذیب هستیم، نه در مقام روایت‌سازی اولیه.
۶	آینده‌پژوهی راهبردی	۱۲	گذار قهقرایی به امنیتی‌سازی	اگر روایت رسمی قدرت اقناع خود را از دست دهد، ورود دستگاه امنیتی قابل‌پیش‌بینی است.
۷	توسعه و سیاست‌گذاری	۱۸	حکمرانی داده‌محور به‌جای تصمیم سلیقه‌ای	تصمیمات رسانه‌ای سلیقه‌ای یا واکنشی نه مبتنی بر داده و تحلیل افکار عمومی موجب تخریب اعتماد عمومی است
۸	مطالعات فرهنگی و رسانه	۱۹	مهاجرت مرجعیت خبری به خارج	نسل امروز برای فهم یک رویداد داخلی، اول سراغ اینستاگرام و توئیتر می‌رود، نه خبرگزاری رسمی.
۹	سیاست‌گذاری فضای مجازی	۱۴	اولویت امنیت مطلق بر شفافیت	در شرایط بحرانی، امنیت خط قرمز است و هر چیزی فدای آن می‌شود، حتی شفافیت.
۱۰	جامعه‌شناسی سیاسی	۲۵	بازتولید مشروعیت از مسیر اعتماد	مشروعیت در عصر دیجیتال از بالا به پایین توزیع نمی‌شود؛ در تعامل روزمره حکومت و شهروندان ساخته می‌شود

۱۱	ارتباطات و افکار عمومی	۱۴	شکاف نسلی در روایت و زبان	زبان روایت رسمی با زبان نسل جوان فاصله عمیقی دارد؛ این بزرگترین مانع اقناع است.
۱۲	حقوق ارتباطات	۱۶	تنظیم‌گری هوشمند و مشارکتی	تنظیم‌گری بدون مشارکت ذی‌نفعان، نه تنها کارآمد نیست، بلکه هزینه‌های اجرایی را نیز افزایش می‌دهد.
۱۳	علوم سیاسی	۲۴	فرسایش همزمان سه منبع مشروعیت	وقتی بحران روایت پیش می‌آید، هر سه پایه مشروعیت – کارکردی، مشارکتی و نهادی – با هم فرو می‌ریزند.
۱۴	مدیریت اجرایی رسانه	۲۳	کاهش هزینه‌های حکمرانی در بلندمدت با شفافیت	شفافیت بدون کارآمدی کافی نیست؛ مردم باید نتیجه ملموس شفافیت را در زندگی روزمره خود حس کنند
۱۵	فناوری اطلاعات	۱۱	هوش مصنوعی در خدمت پاسخگویی	دولت می تواند سامانه‌های پاسخگویی سریع و شفاف را فعال سازد/ مسأله اراده سیاسی است.
۱۶	امنیت سایبری	۱۷	نظارت هوشمند به‌جای شفافیت	فناوری می‌تواند بدون ایجاد فضای بسته، تهدیدها را پیش از وقوع خنثی کند.
۱۷	دیپلماسی عمومی	۱۴	نفوذ روایت‌های فراملی در خلأ داخلی	وقتی روایت خود را ندهید، دیگران روایتشان را به جامعه می‌دهند و هزینه‌های امنیتی و اعتباری سنگین می شود
۱۸	شبکه های اجتماعی	۱۲	رقابت‌پذیری سکوهای بومی	مسدودسازی بدون جایگزینی جذاب، کاربر را به سمت سکوهای خارجی و غیرقابل کنترل سوق می‌دهد.
۱۹	اقتصاد رسانه	۱۳	بحران اقتصادی رسانه‌های رسمی	رسانه‌های رسمی هم از نظر اعتبار و هم از نظر درآمد مشکل جدی دارند. این دو بحران همدیگر را تغذیه می‌کنند.
۲۰	مدیریت بحران و ارتباطات	۱۵	اطلاع‌رسانی دیرهنگام و تشدید بحران	واکنش دیرهنگام در بحران، بدتر از سکوت است؛ چون به مردم می‌فهماند شما یا نمی‌دانید یا نمی‌خواهید بگویید.

درهمین‌راستا، نحوهٔ بازاندیشی در پارادایم حکمرانی رسانه‌ای مشتمل بر حرکت از ذهنیت کنترل و امنیت‌سازی صرف به‌سوی تنظیم‌گری هوشمند و اعتمادسازی، سرمایه‌گذاری راهبردی و تخصیص منابع به‌صورت هماهنگ برای تقویت سواد رسانه‌ای ملی، توسعه پلتفرم‌های بومی رقابت‌پذیر و ایجاد نهادهای شفاف و پاسخگو و تصمیم‌گیری مبتنی بر آینده‌نگری (ارزیابی مستمر سیاست‌ها و تصمیمات کلان بر مبنای تأثیر آن‌ها بر مسیر حرکت به سمت سناریوهای مطلوب و دوری از سناریوهای نامطلوب) می‌تواند در تقویت یا کاهش تأثیرات رسانه بر مشروعیت مؤثر باشد.

یکی دیگر از نکات مهم حاصل از سناریوها، هشدار در مورد مسیرهای مبتنی بر کنترل امنیتی (سناریوی امنیتی‌سازی) یا انفعال حکمرانانه (سناریوی بحران روایت) است؛ زیرا، اگرچه این وضعیت‌ها ممکن است در گام نخست، تصور ثبات کوتاه‌مدت ایجاد کنند، اما در

بلندمدت به فرسایش نظام‌مند سرمایهٔ اجتماعی، انباشت نارضایتی، و افزایش شکنندگی ساختاری می‌انجامند. درمقابل، مسیرهای مطلوب (مشارکتی و جهش فناورانهٔ مسئولانه) که بر شفافیت، پاسخ‌گویی، و کارآمدی مشروعیت‌بخش استوارند، اگرچه ممکن است با دشواری‌های گذار مواجه باشند، اما تنها مسیرهای پایدار برای بازتولید اعتماد عمومی و تقویت تاب‌آوری ملی هستند.

سناریوی محقق شدن، نتیجهٔ مجموع تصمیماتی است که در مورد میزان شفافیت، نوع تعامل با جامعه، و جهت سرمایه‌گذاری فناورانه اتخاذ می‌شود. اگرچه فشارهای داخلی و خارجی ممکن است سبب کنترل شدید و کوتاه‌مدت شوند، اما درس اصلی سناریوهای تحلیل‌شده این است که امنیت پایدار و مشروعیت اصیل، نه در انسداد، بلکه در اعتماد و نه در یکسان‌سازی، بلکه در مدیریت هوشمند تکثر، ساخته می‌شود.

پیشنهادهای پژوهش

- تدوین «سند راهبردی حکمرانی فضای مجازی و رسانه» با رویکرد آینده‌نگر: ایجاد و تحقق یک سند فراگیر که سه هدف رقابت‌پذیری پلتفرم‌های بومی، ارتقای سواد رسانه‌ای ملی، و تنظیم‌گری هوشمند با مشارکت نهادهای مدنی را به‌طور هم‌زمان پیگیری کند. این سند باید مبتنی بر شناخت واقعی الگوی مصرف رسانه‌ای نسل جوان و تحولات فناورانه جهانی باشد؛
- ایجاد نهادهای میانجی در حوزهٔ رسانه‌ای برای اعتمادسازی و گفت‌وگو: تشکیل شوراهای عمومی‌ـتخصصی با تأکید بر حوزه‌های حساس (مانند فرهنگ، سلامت، اقتصاد، محیط‌زیست) با حضور نمایندگان دستگاه‌های اجرایی، رسانه‌های معتبر، دانشگاهیان، و سازمان‌های مردم‌نهاد. وظیفهٔ این شوراها، رصد شکاف روایت رسمی و تجربهٔ زیسته، ارائهٔ تحلیل مشترک، و تولید محتوای آموزشی و اقناعی برای عموم خواهد بود.
- سیاست‌گذاری مبتنی بر داده و شفافیت هوشمند (گذار به‌سوی جهش فناورانهٔ مطلوب) از طریق:
  - راه‌اندازی سامانهٔ شفافیت ملی: انتشار عمومی و قابل‌فهم داده‌های کلان عملکردی دستگاه‌ها (پیشرفت پروژه‌ها، تخصیص بودجه، شاخص‌های رفاهی) به‌صورت برخط و تعاملی؛
  - استفادهٔ هدفمند از فناوری‌های جدید، به‌ویژه هوشواره، برای بهبود خدمات و

پاسخ‌گویی: توسعهٔ چت‌بات‌های هوشمند دولتی برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های شهروندان، و به‌کارگیری تحلیل احساسات بر روی داده‌های شبکه‌های اجتماعی برای شناسایی زودهنگام نارضایتی‌های اجتماعی و بهبود سیاست‌ها؛

- توانمندسازی محیط رسانه‌ای (پیش‌شرط حرکت به‌سوی مشارکت): حمایت مشروط از رسانه‌های حرفه‌ای و ارائهٔ مشوق‌های مالیاتی به رسانه‌هایی که به استانداردهای حرفه‌ای، شفافیت منابع مالی، و تولید محتوای مبتنی بر واقعیت پایبندند؛
- سرمایه‌گذاری در حوزهٔ منابع انسانی و اجتماعی (مبنای مشروعیت پایدار): مانند گنجاندن «سواد رسانه‌ای، اطلاعاتی، و دیجیتال» در سرفصل‌های درسی مقاطع تحصیلی و اجرای پویش‌های ملی آگاه‌سازی برای عموم شهروندان با تأکید بر تفکر انتقادی و تشویق و حمایت از رسانه‌هایی که به مسائل عینی و روزمرهٔ مردم می‌پردازند تا پیوند بین گفتمان کلان و زندگی روزمره تقویت شود.*

منابع

بشیریه، حسین (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی سیاسی. چاپ هجدهم. تهران: نشر نی.
برگر، پیتر ال؛ لاکمن، توماس (۱۳۹۵). ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت. ترجمهٔ فرخ فاضلی. تهران: نشر نی.
پاتنام، رابرت دی (۱۴۰۳). بولینگ تک‌نفره: افول و احیای سرمایهٔ اجتماعی در آمریکا. ترجمهٔ قربان عباسی. تهران: انتشارات شیرازه.
رحمانی، مهناز؛ فلاح‌نژاد، علی؛ فلاحی سیف‌الدین، علی (۱۴۰۳). تبارشناسی مشروعیت سیاسی در گفتمان انقلاب اسلامی. فصلنامهٔ علمی پژوهش‌های انقلاب اسلامی، ۱۳(۴)، ۲۴-۷..
رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۹۶). توسعه و تضاد. چاپ یازدهم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
رهبرقاضی، محمودرضا؛ ابراهیمی، مرتضی (۱۴۰۲). تأثیر رسانه‌های دیجیتال بر ادراک شهروندان از انتخابات پاک: نقش میانجی ارزش‌های فرهنگی. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۹(۱)، ۱۳۰-۱۰۳.
doi: 10.22034/ipsa.2024.504
سرخیل، بهنام (۱۳۹۸). رسانه و قدرت گفتمانی با تأکید بر انقلاب اسلامی. فصلنامهٔ پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ۹(۳)، ۲۰۵-۱۷۷.
شوارتز، پیتر (۱۳۸۹). هنر دورنگری: برنامه‌ریزی بر پایهٔ سناریو برای مدیران و کارآفرینان. ترجمهٔ عزیز علیزاده. تهران: مؤسسهٔ آموزشی صنایع دفاعی.
صابر، منوچهر؛ بشیر، حسن؛ مجیدی قهرودی، نسیم؛ مسعودی، امید علی (۱۴۰۱). واکاوی نقش و کارکرد شبکه‌های اجتماعی بر دیجیتالی‌شدن سبک زندگی جوانان تهران. مطالعات بین‌رشته‌ای در رسانه و فرهنگ، ۱۲(۱)، ۲۴۲-۲۱۱.
عالم، عبدالرحمن (۱۴۰۳). بنیادهای علم سیاست. چاپ سی‌وهشتم. تهران: نشر نی.
عاملی، سعیدرضا (۱۳۹۲). دوجهانی‌شدن‌ها و آیندهٔ رسانه‌ها در ایران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر، و ارتباطات.
قاسمی، محمدهادی؛ عیوضی، محمدرحیم؛ پورعزت، علی‌اصغر؛ پورصادق، ناصر (۱۴۰۴). تحلیل ساختاری چالش‌ها و فرصت‌های حکمرانی و خط‌مشی‌پردازی کشور در افق ۱۴۲۰. فصلنامهٔ علمی حکمرانی متعالی، ۶(۳)، ۱۰۵-۶۹.
کاستلز، مانوئل (۱۳۹۶). قدرت ارتباطات. ترجمهٔ حسین بصیریان جهرمی. تهران: انتشارات علمی، فرهنگی.
هایمز، جفری؛ رپ، استیون (۱۳۹۶). جنگ روایت‌ها: رسانه و مشروعیت در قرن بیست‌ویکم. در مجموعه‌مقالات. ترجمهٔ محمد فلاح. تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
مزینانیان، سعیده (۱۴۰۰). رویکردی نوین در تنظیم‌گری فضای مجازی. حقوق فناوری‌های نوین، ۲(۳)، ۳۱۹-۲۹۷.
doi: 10.22133/clj.2021.315328.1067
معتمدنژاد، کاظم (۱۴۰۲). وسایل ارتباط جمعی. چاپ سیزدهم. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

وبر، ماکس (۱۳۹۷). اقتصاد و جامعه. ترجمهٔ مصطفی عمادزاده، مهرداد ترابی‌نژاد، و عباس منوچهری. تهران: نشر نی.

Berger, P. L., & Luckmann, T. (1966). *The Social Construction of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge*. Anchor Books.

Chinedu, Alex Ezeigweneme, Aniekan Akpan Umoh, Valentine Ikenna Ilojianya, & Abimbola Oluwatoyin Adegbite. (2024). Review of Telecommunication Regulation and Policy: Comparative Analysis Usa and Africa. *Computer Science & IT Research Journal*, 5(1), 81-99. https://doi.org/10.51594/csitrj.v5i1.703.

Castells, M. (2009). *Communication Power*. Oxford University Press.

Digital 2024: Iran— DataReportal – Global Digital Insight.

Gunitsky, S., & King, G. (2020). *The New Digital Authoritarianism*. Princeton University Press.

Habermas, J. (2006). Political Communication in Media Society: Does Democracy Still Enjoy an Epistemic Dimension? *Communication Theory*, 16(4), 411-426.

Hutchins, B., et al. (2017). *Digital Media Sport: Technology, Power and Culture in the Network Society*. Routledge

Jamieson, K. H. (2020). *Cyberwar: how Russian Hackers and Trolls Helped Elect a President: What We don't, Can't, and Do Know*. Oxford University Press.

Lippmann, W. (2023). *Public Opinion, Transaction Publishers*. New Brunswick (U.S.A.) and London (U.K.).

Myers, S. L. (2022). How Social Media Amplifies Misinformation More Than Information. *New York Times*. Available at: https://www.nytimes.com/ 2022/10/13/technology/
misinformation-integrity-institute-report.html.

Zuboff, S. (2019). *The Age of Surveillance Capitalism: The Fight for a Human Future at the New Frontier of Power*. PublicAffairs

Contents

○ **Media and Politics: A Comparative Study of the Representation Policies of Shargh and Kayhan Newspapers during the 12-Day Iran–Israel War /**

Fateme Aghaei Rezvani and Hadi Nouri.....**7**

○ **Policy Recommendations for Iran in Policymaking on Genetically Modified Products, A Comparative Study of USA and France /**

Fatemeh Akbari Nodouzaghi and Gholamreza Haddad.....**41**

○ **The Crisis of Political Judgment and the Failure to Form Common Understanding in Iranian Society: A Re-reading from Hannah Arendt's Perspective /**

Matin Anjomrooz and Mohammad Khezri.....**89**

○ **Investigating the Role of Non-Governmental Organizations (NGOs) in Electoral Participation in the Islamic Consultative Assembly Elections: A Case Study of Isfahan City (2023) /**

Mahin Panahi Bazargah, Seyyed Hassan Malaeke and Mir Ebrahim Seddiq.....**123**

○ **Convergences and Divergences in the Political Thought of the Islamic Revolution of Iran and the Muslim Brotherhood of Egypt: A Comparative Analysis of Objectives, Instruments, and Political Strategies /**

Sajjad Torab, Seyyed Mohammad Naser Taghavi and Behroz Rashidi.....**161**

○ **Comparison of Macro-Level Social, Political, and Economic Indicators with Electoral Participation in Iran's Ethnic Provinces: A Case Study of Sistan and Baluchestan, and Golestan /**

Yaser Rajabzadeh, Mohammad Babaei and Mojtaba Maghsoodi.....**195**

○ **Analyzing the Media Governance Scenarios and Political Legitimacy in Iran /**

Behnam Sarkheil..... **227**

Research Letter of Political Science

(Academic Quarterly of the Iranian Political Science Association)

Publisher: The Iranian Political Science Association
Director: Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)
Editor-in-chief: Ali Karimi (University of Mazandaran)

Managing Editor: Shaghayegh Heidari (Islamic Azad University)

Editorial Board:

Tahereh Ebrahimifar (Islamic Azad University)
Qasem Eftekhari (University of Tehran)
Arsalan Ghorbani (Kharazmi University)
Amirmohammad Haji-Yousefi (Shahid Beheshti University)
Ali Karimi (University of Mazandaran)
Mohsen Khalili (Ferdowsi University of Mashhad)
Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)
Seyed Mohammadkazem Sajjadpour (International Relations University)
Hossein Salimi (Allamah Tabatabaie University)
Hossein Seifzadeh (University of Tehran)
Mohammad Reza Tajik (Shahid Beheshti University)

Edvisory Board:

Hamid Ahmadi (University of Tehran), Masood Gaffari (Tarbiat Modarres University), Ali akbar Ghasemi Siani (Kharazmi University), Mohammad Taghi Ghezelsofla (University of mazandaran), Mohsen Modirshanechi (Islamic Azad University) Ebrahim Mottaqi (University of Tehran), Bahareh Sazmand (University of Tehran), Sayyed Abdulamir Nabavi (University of Tehran), Bahram Navazani (Imam Khomeini University)

The Islamic Republic Of Iran's Ministry of Sciences, Research and Technology has rated the *Research Letter of Political Science* as a Research-Scientific journal (Approval No. 3/9097 dated 25/9/1385-16/12/2006)

The opinions and finding expressed in this journal are not neccessarly those of Iranian Political Science Associaton or its directors and officers

The Office of the Iranian Political Science Association is Suite 305, Allameh Tabatabaie Building, North Aban Street, Karimkhan Zand Street

Post Box: 13145-915
Website: www.ipsajournal.ir
Email: ipsajournal@gmail.com
Price: 300000 Rials

The Iranian Political Science Association
Research Letter of Political Science
Vol. XXI. No.1. Winter 2026

فرم درخواست عضویت در انجمن علوم سیاسی ایران

اینجانب دارنده مشخصات زیر درخواست عضویت در انجمن را دارم.
نام خانوادگی نام نام پدر
تاریخ تولد محل تولد شماره شناسنامه
بالاترین مدرک تحصیلی دانشگاه محل تحصیل شهر
کشور رشته تحصیلی تخصص
عضو هیئت علمی دانشگاه
مرتبه علمی نوع عضویت علمی: آموزشی □ پژوهشی □ سایر□
در ضمن به پیوست مدارک لازم برای عضویت در انجمن علوم سیاسی را ضمیمه می‌نمایم.
مدارک مورد نیاز: ۲ قطعه عکس ۴×۳، کپی صفحه اول شناسنامه، کپی آخرین مدرک تحصیلی، کپی حکم کارگزینی، شرح حال علمی و تکمیل فرم عضویت.

تاریخ امضا

نشانی محل کار:
کد پستی: تلفن
نشانی منزل:
کد پستی: تلفن
نمابر: Email:
تهران، خ انقلاب اسلامی، خ دانشگاه، خ لبافی‌نژاد، بین لبافی‌نژاد و فخر رازی، نبش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران تلفن: ۶۶۹۷۴۱۴۰، ۶۶۴۹۳۴۱۲